

M.A.LIBRARY, A.M.I

CHEC : 396-08

tim ..

ě

رعرف المنافي من المنافي منافي من المنافي من

ومقندا كشيشان ببشوائ سفارت دراسانبول مطالعب فرامير

از دصول عربضه کے کہ شاید گردهٔ وجودش ہم در زہن عالی نمانده و نامش نیز از قاطر مبارک موسشده سرآئینه متعجب نوابهبدسشد و لیے ہرگاه بلوح قاطر مراجعتے شود روالعہدة علی قدة الحافظه ن شانزوه سال بیش ازیں سیاھے انگلیس گاه یگاه در مجلس افادات سرکار استفادت مینمود و منظور نظر فاص گردیده بود سرگاه از روئے التفات ملتفت شوید نوابه دانست کہ کیست و دریں کتاب با کمال گتاخی دبیاج اسش را بنام نامی سرکار مطرز ساخت البنة درایس صورت تحل مطالعه آل میتوانید شد بنام نامی سرکار مطرز ساخت البنة درایس صورت تحل مطالعه آل میتوانید شد بر مران زمال معروف و دوم توانم گفت که رہم واحب، برتیب و تنظم مران اور رکنار آورده و اکنول بست م کتاب " مومی فالی از برکار معانی وامن وامن او در کنار آورده و اکنول بست م کتاب " مومی فی شرم مین شرم شاہرو باطن آئی رعنیق جویاں گردیده است بارہ بران اندیشیدم شکر خیلے رگرد نم زیربار منت نست) بجدت اونسات عزیزی که خیل کردیده است بارہ بران اندیشیدم کر خیلے رگرد نم زیربار منت نست) بجدت اونسات عزیزی کردیده است بارہ بران اندیشیدم کر خیلے رگرد نم زیربار منت نست) بجدت اونسات عزیزی کردیده است بارہ بران اندیشیدم کر خیلے رگرد نم زیربار منت نست) بجدت اونسات عزیزی کردیده است بارہ بران اندیشیدم کرنے کی دیده کرنے کے دیده کرنے کی دیده کرنے کی دیده کرنے کی کردیده کرنے کا کردیده کرنے کی کردیده کرنے کی کرنے کی کردیده کا کرنے کی کردیده کرنے کی کردیده کرنے کردیده کرنے کی کردیده کرنے کردیده کرنے کردیده کرنے کردیده کرنے کردیده کردی

كريافت تطبيع شدم و باس مشاغل مهمه به طويلات لاطابل مشغولت ل نمودم وعلى الخضوص درس شب مهنابي كه درسفار شخب انداسوج برروست صفر الدان والمبيد لدويم دويده بمنظرهٔ وسبيع و باست كوه سشمهر استانبول ولتگرانداد آن دوخت مسامرهٔ كدور باب معيشت و آداب سكنه خارق العاده آنجا

بميان آمرسركر فراموشم سمي نثور ،

اگر بنگرار سخت ان سب جهارت رود معذورم واربد - که تجسیم المهبت موهنوع منوز مهد را در فاطر دارم وم گفتنید - مهنوز مرسی سیا کے دریاب عادات و رسوم ایل مشرق بینرے شوت د کیفیت را چنان ننگاسشند که مفید فائده بحال من باست. و در حقیقت سیامان عموماً ورسقرنا مهائے تو و مصدر دعوالا سے یہ بینہ و دلیل سنشدہ اند کہ سروین بهیچک ازال بارا با بک ویگر مناسیت و ربط نیست - بلکه بشرح حال واتی تود برواتن اند-رائے ما ہرووایں بود ۔ که درمسیان کتا بہا اسٹ افسانه كه دري باب توسنة سنده ببنرين سهر" العد لبله است كه عادات ورمده مشرقیال را مینانچه باید محسم کرده - نبوت بهنرازی جبر- که مؤلفش بود از ابل مشرق زمین است - مے گفتنید-« اگرچهری کناپ را بزیاین فرنگی" تزجمه كرده وحثوه زوائدش را بقدرامكال دور و بخسيسالان با نزو يكسب ساخندیا این مهمه کم کسے سن کرس را بفهد منگر این که سالها درمشرق زبین مانده و با الل له این امیزش کرده باست رسیس جلدی از آل كتاب را على العمبا كشوديد - مكابيث سه فلسندر در استر - گفتنيد درین حکابیت سے گوید-رآمنی بجالے برتوردہ او را است ارتے کرد-وحمَّال با زنبهبل نولین بهرایه او نمود-نا بدرخانهٔ کیسننه رسسبده در بندد مروس نرسا بارسش سفیب ر باشد ور باز کرد- رامین بهای لید سخن كشابد القدى كمشت وس مهاده ترسا كشت ولهداد وفيفة تبيه سنسين بزرگ شرابِ رئياني سياورد -ليس بديس گوينه تخفيق فرموه بير كه بؤير ا مدنتها درمالک شال مانده ایم مسیدانیم کر در اکثر شرع ایشت

است - دسمن فروفتن قدعن است و اگرشراب باسند در نزو ترسایا ب است - دسمن نهم به مسلمانال بینهال مے فروست ند - اما اگر بکب فرنگی بے سابقه این حکامیت را بخواند- چیزے ازاں نئے فہسد - بلکه منتظر نوام بود کہ از زیر کا سہ چر بیروں آید - و حال امیت کہ درمیں حکامیت جڑ گذار مشس

پیرس رس گفتم به بافتفادم اگریک فرنگی نخابد از تقیقت اتحاب سرفنال که نقشهٔ را سین بکشد کرمشتل باشد برانقلاب، و تصارلیت ایم زندگانی یک از ایشال دا فتصار این باشد برانقلاب، و تصارلیت ایم زندگانی یک از ایشال دا فتوسین شان بفدر مفدور در توفیر بال و حب جاه و مولال و کوششش در رست و نفیرت آنچه را که برفتار و کروار صوری و معسنوی در ایشال مدفل تام بهست مشاید بهترین دست آویز آل باسف در که دفالغ و حکائیتے بسیار متعلق بطرز زندگانی ایشال چندال که برائے اشبات افتان مالات و مرانب جاعته از ایشال کافی باسف فراهم آور د و بس ازال سرگذشته سازد - بایک ویگر مرابط ماشند کتاب (زیل بائل)

تاليف حكيم لوساز كه آبينه الوال تقنيقته فرنگيان استُ بزر

زندگانی خودرا جزئی و کلی از سوناز تربیت تا الخب م عمر بتواند بطرز قرنگان بنولىيديس وقت مائے اميد آل بهست كه دامن مقصود ما بجنگ آيد به تقدس مآبا من این سخنال را در مخبینهٔ فاطر محرول سبی داست تم - و پول مدت و زمانے ورمشرق زمین اقامت کردم - و دبیره وسنجیده الم سے فودما عنبط منوده از امكان این امر بهیج نوسبد نبودم - كه روز - بیک از مشرفتیاں برخورم که سرگذشت خود را جینا نخپہ باید نوسشت یا سند - یا اینکه ن به تدبیت صحیح نقل کند- نا رستنهٔ برستم آبد و قراسم آورو بائے نو و را بال وسیلم برصورت كتاب ورارم من باره رسوم وعادات المرسدق را كداين قدر سطرعامهُ فرنگيان نالب ندم خايد - اين قدر با مست كر نبودم -چرا نها ما برحیتم نسخه نمانی عادات ورسوم در مینب نود مال می نگریستم - فی الواقع کدام فرنگی این عب الات النجیل ما که مے گوید - سات که - با من وريك وقنت دست بكاسه بروه" فراموش تواند كرد - عادات غذا تورون ابل شرق را با دست ومم کاسگی جیست دس شن را با بکس د بگر اثر ابیثاں فرا گرفتنم با اینکه مهمه کس مهیرا نند من بهیج وفت تنفر از کار دِ وحینگال تدا مشتم - اما ہرگاہ یا بیکے از دوستاں سرتی غنرا فوردم - و ایس عادت کہ بسیا ب طبیعی است میکار بروم فرورایک از گوام آن زنده عسادات وبرسیت و مدلول صحیح کنا بیکه بهروزی ما بدال والبسند است می بینداسستم و بیک یکے انستم دبدگان ابران را می سنسندم کر کرہ و نالہ کناں مے گفت جہ خاک بسر کنم منه نتنها این تعبیر منداول ایننال را مفتحک مے سندروم بلکه ب اختیار مطابقت و موافقت او بعبارة توراه بنظرم مع آمد ؛ جنابا - تسليم وارم عادت الل شرق تغيير بإربه ليست - و ابن مستحق انه مثالمين يادكاراسك ولي برقدرنفيريدبرياستد يازبراك اثبات اداك مطالب تووميگويم كم ماشد نفوش مسبير الات سرفير شباب سم نگاه وانشندشود-بازهم از كثرن استغمال درجائے ازاں فرسودگی وسائیبدگی منود ارتوا بدشد ،

اگرا بن را به عیارت ادا نوال کرد - میگدیم که در دنبهٔ محبرت و مهریانی . که

در الملی مشرق است - در غربیال یافت سنے شود - و بسبب بہیں کیفیت من کاروکروار ایشال را خیلے شنیدنی و دیدنی دیدم - و از تا نثیر آل شوقے در من پرید آمد - که این معنے را برگرال بهم بفهاتم - چونا نکرستیاح پُون منظرهٔ نبک بیند - خواه نقاش با شد یا مذیاسشد - نبک یا ید نقشه آل را میکشد تا برگرال بنماید - من نیزاز آسنجائے کم

دریغ آرم از حین بوستا ک بنی دست رفتن بر دوستا ل با این سخفه حقیر کربتر جانیش اظهار فضلے در نزد با رال کردم - بمف در روا لغذر عند کرام الناس مقبول بر معذرت مے نواہم کر چرسرم از سودائے این شوق بینا نچر فنیاس نتوال کرد پر لود - کمال شادی د شغف مرا قیاس توانید کرد - که بعد از اندک زمان گفتگوئے با شا بالگلتان برگشنه دیم دولت ما بفرستادن سفیرے برریار ایران نا چار سفده - دیم دولت ما بفرستادن سفیرے برریار ایران نا چار سفده و مرا بهمرا بهی آن نامزد کرده است - آسنچ دلم درطلبش مے شتافت یافت -

ابدال - جرایرال با بیگاه موہومے جاہ وعبلال خسا ور زبین جائےگاہ شعرائے گل وبلیل گہوارہ مردی ومردمی - سرحبیم پاک رسوم و کبیش اہل شرق چوں وصول آرزوئے کہ سالها سودائے آں در دماغ مے بخستم - در چیز مصول بود مذہ چندال شا دماں بودم - کہ وصفش در سببان گنجید۔ ازاں بہمہ ممالک و مسالک کہ یا بینتے یہ بینم - ہمال خیالے تواب ماشٹ داشتمہ و مدال جہند سفہ خود راسفے سے راستین مے بینداشتم و

واشتم و بدال جهنه سفر خود را سفر سے راسین سے بنداشتم ،
ع برد گرچ بکوشے نو بهوائے سفرم خبراز پائے ندارم که زبین سے سپرم ره کوئے نو ندائم زکیا تا بکی سدت اینقدر بهست که بازی دست قدرم بیارت افروی مشل زن فرانسوی در حقم صادق آمد - که خیالے بیارت افروی مشل زن فرانسوی در حقم صادق آمد - که خیالے

لعبارت الروی - من رن فرانسوی ورسم من 60 الماسی مرد - نا به بیجی اله ورسم من الماسی کرد - نا به بیجی اله ورست او که می گفت - در بهندوست نان است - سلام رسیانم محبیب ابنکه من دوست اورا در دماغهٔ امیدافریفا یافتنم به

نوابهائے کہ سیدیم نے گویم - ہمہ برحقیقت تغیرست د- چرا کہ ایران مرز بوم است كه جير درياب بدالغ الأرطبيعت - وجير در عاه وحب الل و مال و دولت الإلى أن را ما نند سائر امكنه تصورے رائستنين بنه توال كرد و وله در باب اخلاق وعادات و رسوم و آداب البشال م توانم گفت در دنیا مردے ما نندایرانیال با مهر افلاق دیر مینه مختوم - و با فطرت ا واب قدیمبر مفطور نیسیت منتی ایس صفت در صورت و سیماست اينال نبرمشابده مے شوور ببانجبر از معائن و مقالب صورت الح لی امروزے یا صورت ہائے منفوشہ درودبوار- تخت جمشید- کہ گوئی امروز لنده اند-مدلل وميرتهن است - كه إبل نان قطير الرسمان خمير است -در آن همه مدت اقامت در ایران صحبت مشب مهتاب را در ایوان سفارت فانه داسوج) فراموش تكردم - برگاه كابنتے مے سنديرم - دفت ے کردم کرکہ آیا تعلق و انتفعاصے بعادث مشرقیاں دارد یا مذب و اگر نفشتهٔ بجل بندی خود میا فزودم که رسوم و عادات ایشال را نت آن میداد. بیاد سرکارے افتادم - و بہوائے کتاب موہوے کہ شخص بومی موہدم بالبُن توسشه نا پشد- و سرگذشت کامل بک ایرانی برائے من بالبت بشود کاه بگاه آه می کشیم :

بزرگوادا-زمان افامت فود را در ابران شی تواتم گفت - که زمان سعادت بود- و برگز بخاطرم نگزشت که من در میان بیغمبران بنی اسرانمیسلم یا بین ابرا نیان - که بادشا بان ایشان قرمانروائی مهمه خساور زبین بودند با این مهمه رشخدان قره کشدیدهٔ فرنگان و لباسهائی دم برست توکی مادام بائشان برگزاز بیش حیشم دور شی شود - بول خطایم با کسد است - دبرینه دوست کهنه بژده می نوانم گستاخی کرد - که حشر عام کست دن و از دهام دباین بهن و دارائی ایران نبست عافیت دفتر ما از نقش باش نبست عافیت دفتر ما از نقش باش شدن و افعی مشون دمل بندیم از نقش باش میشدی بروفت در مرس در در عرف راه بهر را به نبیت آبام آبینده مستفرق در کرد تناس با نبیده مستفرق در کرد با برای از ایران رسیم به در در عرف راه بهر را به نبیت آبام آبینده مستفرق

بودم - وشاید مانند مهمه سیامان ویگه در باطن بدین خوش ول بودم - که البت دیده و سنت نیده است - و البت دیده و سنت نیده و سنت نیده است - و براین خوا شود - بقدر براین خوا شود - بقدر کشف سنارهٔ نازهٔ در نظر سناره شناسال سوائخ اقوام و امنم نمود خوابد کرد .

درزمان موافق و مساعدت از دامنهٔ کوه -آغری طاع دور از حسد و د خطرناک درگذشتم و لے خواہش دارم - که ماہرائے شہر نوقات را از روسئے بندہ نوازی بدفت مطالعہ فرمایند سیب تخریرابی مراسلہ وانتشارایں رسالہ - کہ مصحب آن است -ہماں مے باسشد ہ

باخشگی بے نہایت شب چہاردہم ماہی یا دو فدمتگار و دونن چا پار و مثاکر و چا پار۔ برتوفات رسبیدم - ونزدیجے چا پارفانہ شاگرد چار پارچیاں برائے افیار تدارک شام و چائے آرام - کہ مے دالنستند برائے مسافری مندمن خسنة و کوفنة برازاں مژدہ نیست - برسم معناد با آواز رفاطرمن با فریادے فارچ از فادت نباے ہائے ہو گذاشتند - و آگیے مے فواستند بیا پارچیاں - بفہمانندکہ تفہم نیا ہے ہوگذاشتند - و آگیے مے فواستند بیزکوہ در فایت برزگے مے تابید - و در روستنائی آس صدائے چارچیاں بخیاباں سفہر مے بیجیبد - برمحض فرود آمدن از اسسیاب بیالافانہ ام بردند - و یعد از کشود بن سلاح و کن بن بالاپوش و برآورون بیالافانہ ام بردند - و یعد از کشود بن سلاح و کن بن بالاپوش و برآورون بیالافانہ ام بردند - و یعد از کشود بن سلاح و کن برخش دارفت مگوشت فروق نندی بوشیدہ - چوق فوجه کشیرم - بعدازاں پاوٹ کہ برنجش دارفت مگوشت مؤش نہ بخت با ماستے تریش فوردم پ

در تدارک آل بوم برفت فواییکه برائے من روئے پشت یام اندافت بودند روم - بیکبار بیگائه با کمال آسشنائی دافل شد و در برابرمن ایسناد - ازوجناتش دائست ایرانی است - واز لیاسسش فهمیدم - در قطار نوکرال است - اگر جائے دلگراد را دیدہ بوم - ازگفتگوئے با او توسش وقت نے گردیدم - بول از شدت آمیزسشس یا ایرانسیال حیلے با سهان تود مانی سنده بودیم و نیز در فاک عشانی که ما و ایرانسیان هردد در نظر ایشان از بکدیگر مردود تر و منفور نریم میل مرا پایرا نیان تا اندازهٔ بیش موده بود که مال سوته دل داسونه روتو پ

بهیس که نام حاجی با با راستنبدم وانستم کبیست - اگرجه مدنے بود او را ندیده بودم - امام صست نافتم - از بهمه چیزش توشم میآمد ر میدانستم که با اول سفیرے که از ایران بلندن فرستاده بودند- بسمت نیشگری مهراه رفته بود- بعدازال گاه در با بیگاه عسالی و کیم در منصدب دانی - ما نند بسایر ایرانبال پست و بلند دنیا را فیسلے ویده و سرد و گرم زمانه را بسیارچشیده عاقبت بنام کارپردازی از جانب سناه بدربار عثانیشس نیارودند ،

بالهم فتگی بے فوت دفیقهٔ از دفت بهال لباس بالایوش را بردوشس اندافته بجره اش رفتم - میرزائ بیار را دیم نیم مرده - بلکه تنسام مرده در هرهٔ کوچک در رفت فواب دراز کشیده است - و نوکرانشس در پرامون او گرد آمده در اوّل است نائیم با او - بوانے بود نوشخو نُوسش اُرو فوش اندام - نوش ترکیب - شاہین بینی - گرد ر ضیار - با ایس که ایس وقت سین عمرش از سرحدنیم روز گذششته بود - نازه روئ و نیز منظسر ع نمود - او نیز بخفن دیدنم بشافت و از سیالیش دانستنم که خیلی از دیدارم خرم و تورستندگردید - با تعبیرات که خاصه ایرا نیال است بر تعظیم پذریفت و با احترام و اعراز گفت - زید طابع من که منتظب ر بودم -بلک الموت بقیض روحم آید - روح القدس بدمبدن حیان در بدنم آید - گویا این قطعه را شاع در حق من فرموده است .

تو ایروں بافتی ما را وگرم چنبی بودم چنال دوراز سعادت که جانم غوطهٔ تسلیم مے خورد میان کی غیب و شهادت کسے درکام من نهاد جیزے نافرسدی کجز تفظ شهادت طبیب از کارمن عاجز شدارچ بکار آورد انواع حذاقت زنشریع نوبرمن گشت معلوم که روز چشر چوب باشداعادت بعداز اظهار شادی بائے بے اختیارانه برسسسیدم - حالت چروطبیبت

بعد از اطہار شادی ہائے ہے احتیارانہ برسسیدم - حالت جبر وظیبیبت کہ- از زردی جہرہ اش معلوم بود - کہ مرضش از صفر است - چول ایں مرض را در ایران شیلے دیدہ بودم - سررشنہ کاملے از معالجہ اش داشتم -گفتم - غم مدار کہ شفائے تو در دست مین اس ن

گفت رصاوب چه بگویم - اوّل گمان کروم که ویا گرفته ام - سرم درو میکرد - چنمانم سیا بی مے نمود - ببلویم تیر مے کشید - دائم نلخ و بے مزہ بود - بقین داشتم - که سه روز نے کشد مے میرم - امّا بهنوز آل علامات یا تی است و من نمرده ام - وروردو بدیں چا حکیم نواستنم - گفتن د - وو حکیم دریں سشتہ راست - یک بہودی و دیگر فرنگ - فرنگی را تر بھے دادم - اگر شاہم بودید - بہیں مے کردید - باز فدا رحم کرد - که ایس را تربیح داوم - مکیم فرنگی آمد - گفتم حکیم باشی - حالم بسیار فراب ارین - باکمال تمکین گفت - ماشاء الله - متجربا او قات ناخ گفتم کم مانده بمیرم - گفت اندشاء الله - نوکرال نواستند - از جره بیرونش اندازند معلوم مند که بیجاره از زبان ما بهیں دو کلمه را مے داند و سوراخ استعال کم انها را ہم کم کردہ است مبلاطلہ اینکہ شاید با این خرے در کار خود کم ہر باشد فود را برسب او دادم - خاصیت که از معالیه است بینم این است

که هر روز بدنزے شوم ؛ میزا را گذاشتم نا ارام گیرو - که لازم دانشت و نود به منزل برگشتم * از صندو فجیر دوانی که در نورصین داششنم -مسل زمیفی نرتریب داده بهال

شبابنه باآزاب نهام بوے نوراندہ مجفتم ا

بالداون بدیدان وے رفتم - دیدم دوا معجزه کرده است - حیثما بن ميرزا كشوده ورو سرفروكش كرده - خود و انوكرانش مرا به نظر بقراط ناتی نگران - شخه دانستنند از عهدهٔ شکراینه آن بهمه خدافت و بهره وسنیم چگونه بیرول آیند- درین اثناء اصورت معجب و سِینتے مصحک بنظر ا سمد- بیناننچه از تعربیت کس نفح گذرم - مردے بود عرفن و طولش بیسال ابروانش سباه وانبوه - ركيشش نتزاست بده و نتنه الش ين تمراست بده از قدم تا شانه ترک مورهٔ زرد دریا - قیائے دراز در بر - سبف ل بزرگ ور کمر عصامت بلند در دست - امّا از شانه بیالا فزنگ -گردِن بند در گردن گوشهائے گربیان بیرایس نا مدوش کلاہے سہ گوست، فارچ مانند برسر-سلام کرد- و بازیان ابنالی باس بگفتگو در آمد - حدے که بعد از تعربیت میرزا روه بودم در دست آمد - دانستنم سنیبادی است كم وتفت ور اينالبه با أستانبول آك برست دوا سازى ريخست و الله در گوننهٔ آسبا افتاره - مردم را مے فربیبر و مے طبیبر - تعنی ہرکہ يرشش ما فند م كشر «

ہوں سرگذشت ایں جور مسافریں خیلے یا مزہ سے شود - با اوگرم گرفتم - نا تحرم را زمش شوم - اسم و رسمش را بگفت - اسمش چندال دراز که در یک سطر نمے گنجد و مشالیش مصدان اینکه ، گر سال وگر فکیم باشی باستی انت البانی وکل شی ها لای

ا وعائش اینکه از دارانطنب - اینالیا - با در تنوری طهابت بیرول آمده و

باستانبول رفنة - از كثرت ازوحام طبيبال در استجا نتوانست ما ندر - با والى توقات بنام عكيمها شيكري بر توفات أمده ادعالين بنظرم سافتكي امد- از اطلاع ذاتی و افتقادش دربارهٔ بیمار حاضر استفسار نمودم ر دست پاچیه شد - اخراز جفنگ بافی و دست و پا زون عاجز شده - افرار کرد - که درایتالیا فدمت حكيم كردم و مررست ام عيارت است الركيد لفظ بي معنى كه از او شنبیره ام - امّا بولَ بیارانم نرک رکردِ و مسلما ننگر از وادن جوازنامه برائيٍ وبإر آخريتِ وفدغهِ وبيم ندارم ﴿

گفتم حکیم چه کردی که درین مدت رئیشت بگیر نیامد- ترکان این قدر

گفت عجب آدم سادهٔ مستی - ترکان چیز استے را باور میکنند - که طبابت کس پیشه او معجزات و بارائے ہے برند - که اوم کشنن نسبت کان حسنات اسرت وافکہ من ہم دوائی با ایشاں نمے دہم - کہ تا تیر

لیم م^{رد} باید دوا داشنه باستی - دوا بائے "نو کھیسان" م كفن صاحب - جند شبشه شربت دارم إصلش واحد- رنگش مختلف و از برکن نان و آب در ساختن حب بہتج تنگی نے کشم - ایں است ووافائهُ من برسسش عالم و بوائم بك تفظ ماشاء الله والنشاء اللهات

برسيم يع مكرازنان وآب مم حب مع شود سافت ، . گفت ما كرديم و شد-اما آنچ برائے عوام است با آرد مع آلا يم -و الخير برائع خواص است - ما نند باشابال و آغابال با ورق نفره مباندا يم -و ممكال ب نرشروني وحين ايروم بلعند ،

بغرابت این مرده کار و پارش بسیار خندیدم - و برائے داد ول از خنده داون فهمانش كردم - اگرنزس طول مكتوب نبود - از تكرا ر گفتگوہائے آں مصابقہ نداشتم - ناشا ہم لانے برید - من قدرے دوا از نسندو فجه توويا و نعارف كروم - گفت این قدر دوا مداوات مهمه

ابل أسيالا كافي است ؛

اما بیجاره میرزا را در دست او نگذاشتم روزے چند در توقات " ماندم وازمنهل زمین رنگ و روئے میرزا بجائے د فود بحال آمد - چنانچبر ظاہره جائے ترس و بیمے در بیماریش نماند و حالت رفتن سبیدا گردید -گفتم - میرزا - من ہم ویگر مرصف سے شوم - و تورا بجندا می سسبارم -بیجاره در ازار زحان من نمے دانست - چرکند - گذششته از اظہار فیالتهائے زبانی - دست و پامے کردتا به عطائے بدید دسستی که نیز قابل باشد دست خالی روانه ام نکند - تااین که در وفت و داع مجرهٔ دا فلوت کرد و بدین نمط یا من سخن گفت ،

تبول مے كنير يا نہ ؟

جنابا! حالا تصور فرما مید-کد ازی مرده چه قدر باید نورسندسشده
باشم - چه مالک خزارهٔ شدم که باعقا و شا مفید تر ازال بحال انسان چیزے
نیست - و سالهائے سال من در اشتیاقی تحصیل آل بودم - زہے سعادت
از شاچه پنهال وقتیکه اظہار استنان مے نمودم - از شاوی چشهانم جائے
را نے وید - و ہرچه من در گرفتن ناز کردم - چه" در ایل حسال مناسب
سال مے دیدم " او بدادین نیاز نمود ۔" چه در ایل متیدید"

برائے الزام نمام بگرفتنم - گفنت - من بابران مے روم - از التفات شاہ فاطر جمع نبیتم - اگر مرا معزول سازند - و درمیبان نوسشنه جات من این کتاب را به بیند - شاید بجهنه راستی و درتی که در مضابین ومطالب اوست خاصه در آسی متعلق بانگستان است موجب خانه خوایی من شود ه

سخوالا مرتاب اصرا را بخ سنرا نیا دره با تا لیف عاجی با با به نمنائے خود واصل شدم سس تالیف موضوع ایس کتاب است و چول اقل به تشویق و دستور عمل سرکار بانجام ایس کار برخاستم - اگرچه ویباجه س را را بنام نامیت معارز نسازم بنام که سازم به جه شود که از روست شکسته بالی سرے بمطالعه س فرود آرید سی کوشیده ام تا بطرز و مشرب بالی سرے بمطالعه س فرود آرید سی کوشیده ام تا بطرز و مشرب ارد پائیال مطابق باشد و بمنداق ایشال موافق افتد ه

تحشود زوائد آمل را از تکرار و مبالغات ابل آسسیا حذیت شودم - امّ بجهند جزئی مبابیت ناریخی که در او قات قصنا پائے آس بیشود - تا برخ پیش چندال بصواب مقرون منباشد - ازس رو از مسلک نگارشات شرفیا نشس عاری نخوامبیریا فنت - امّ من در بارهٔ آنچر ایس کتاب محتوی است میتوانم گفت که چول در ایران بسیار بودم - اکثر مطالبش را با دا ننج مطابق صع بینم - اگرچ بانند تالیفات فرنگال کلیهٔ مطالبش باصواب و حقیقات طابن انعل بینم - اگرچ بانند تالیفات فرنگال کلیهٔ مطالبش باصواب و حقیقات طابن انعل بالنعل ایمنائیال جهانی باید و منا بدکا فی است میعمن از وفایع آل منظر کسا نبکم

محل وتوع واقعه را ندیده اند- ورست نمانیست سچنائج از وضع واقعه معلوم

ولے بہیں نکم اکتفاعے نایم یہ ول اگر فانہ بساز و بسرز لف تو ساز و درمیان ریش بلنداں آسیا۔ ورئش نزاشاں اروپا سا اندازہ کہ باسم با اشتراک توانند زبیت خط فاصلے است و ہاید باشد۔ ایس است کہ ہر یک سرگذشت آس دیگرے را تکذیب ہے کند مجیزے کہ ور نزو ایس یک عیب و خطا ست در نزو آس دیگر ہنرو صواب اسست - آئچہ ور نزسایاں مقبول در نزومسلمانان مردود است مخالفت اعتقادے ایشاں حقیقتہ خیرہ خبرو فرح انگیز است ،

این نکته بینینه است که نرسام گوید زیب سرف که من امرست مخمد و ورجرگهٔ س امرست نیستم مسلمان بجز خود بهمه را بخس و ناپاک مبداند و با این عقیده استواری ست تا اینکه وست از غیب برول آبد و کا رے

بكند- بعني بروه فليرت صوري و معنوى را از شم مه بردارد ،

از ترس بزرگی مجم وطول سخن در باب دیدوشنید باسط خود با شارسند اکتفا نمودم - بهر سی در ایس جلد مندرج است نگاشهٔ قلم حاجی با با است و بهبس سبب او را از مسلک خودش ببرول نبردم - آنچه حاجی با با در سفرخود بانگستان در باب افلاق و عادات انگلیزال نوست نه - بسیار نکات و دقائق سود مند را محتوی است - اگر دستورس باشد آل را نیز بصورت که بسخت مفرون باست د پرین بیفرایم به

مخدوما معظام من اکنول هم سخن کنم - دریخ که در بازگشت ابران سنما را در استانبول ندیدم - تا در سایهٔ افادات و نصایح سرکار ابس کتاب را مفید نرو ارزنده ترسازم معلوم شد - که باز در بیابانهائ خشک و خالی در به حقیقت مومیاتی و کشف حروف فدیم مصریال میدوید - خدا دندا السناء الله، نشما را کامیاب و مرا بچندال کامران سازد که از عهدهٔ النفانهائ شما برایم بخم به کامیاب و مرا بچندال کامران سازد که از عهدهٔ النفانهائ شما برایم بخم به شادران

القاراول

ورولادت وتربيت عاعي الا

Ores

بدرم و كربلاني حن - بكي از ولاكان مشهور شهر اصفها ن بود - در بهفده _« تعلمالگی وخراشخص شناعی از جمسائگان دوکان خود را عقد کرد - اما زنا شوئمیش مبارك نشد-زنش نازاً درآمد- و نبز او از صرافت و عظ افت ا خود واصل شد- جه مرنها سراوراً بدلخواهش نزامشبره بود - او ببسند رو تکلیفش را نتوانست - بس بدان خیال که افظا جبت و صیافے از وروسرزن اول فالرغ مشود - و در نزو بدرزن نازه "ريا اسب كم در بربدن كنار درسم و دبنار و رؤائے نفر نائرہ بجائے سرہ معنا بفتہ سبكرد -و درستن بنرع و آداب دسبنداری دعوائے بائیداری داشت) تقدس بفروشد عازم کربلا شد) زن نوش درس سفر مهمراه بود - و من درس راه از تنگنائے نیسنی بفرافنائے ہسنی فدم زوم - بیش از تن سفر بررم صن دلاک تنها بود-اماً بعد ازی سفر بلفت کر دانی " سم ملقت شداز برائے نوسش آمر مادرم - که مراشخت بد ببار سمب ورد مراست .
بنر عاجی نامیب دند- ایس نام با اینکه مخصوص حجاج بیت الله است. در نتام عمر با من مے بود و باور عزب و احرامی جبند برمن گشت كه إنتج سزاوارآل شودم به

پرم پیش از سفر کار دکان خود را بیکے از بزرگ تریں شاگروان خوا تواله نمود - إمّا بعد از مراجعت بالرمي بازار بينتر از أوّل ليس كُرنت پائے ملایاں و دعوسط داران وین را نیز برکان خوکیشس مکت و علت غانی از تربرت من مهارت در کار نینغ و نشتر کود- سواوم با رینتی عاه ۱۶۶ بول بنا زده سالک رسبدم - بدشواری تشخیص مے نوانستند وا داده اداده می می نوانستند وا داده می می می می دان داده می می داده داده داده داده دان دان در عالم بنیغ رانی - گذشینه از در عالم بنیغ رانی - گذشینه از در در عالم بنیغ رانی - گذشینه از در در عالم بنیغ رانی - گذشینه از نرم زاستی سر و سوزون منهاون خطره بکسان زون موزید و سیات و باک نرم تراسی سر و موزون مهاون قط و بسان رس می برون مهام و پر برواشتن زیر ابرو و خوب باک کرون گوش و سایر آرانبن بیرون حمام و پرو ور سیان حمام نیز از مشت کو مال و کیسے کشی و صابر ن و کیف زون و قوایج برو شکنی که ورطرف مشرق متداول است مشل من است او نبود -ونفت که دست بائے مستشنری را سنستر بند سے کروم - وازور ره الراسسيم - كيشسها و بهرساو أله ما مسيعا و بشوانيا سيها مشاسيه

و ال مے گرفتم آر اوازه بند بند شال شنیدنی و دست و بنجه من ویدنی برا بول علی در ایس بند بند شاری است. بول در ایس ند بر ایس بند بند شاری است. ناوره وال و ر بون دکان پرم در بهلوی کاروان سرائے شاہ - و استجا بیشنز سرنحل ازدعام بود - موعدگاہ ملاقات فاص و عام و سروم غربب و دفاق شد و گاه میبود که مشتریان بنا بخش مزکی و عاصر بوابی من از مزد معمول ہم چیزے بیشنر مے واوند ،
ورمیان مشرباں بازرگانے بود - عثمان ساغائے " بغدادی کہ مصاحبت مراخوش میڈائش - جربجہت معاشرت باترکان اندے ترکی رابی بود که سر زاشی مرا بسر تراشی پدرم با آن مهمه شهرت است بن مرد از دیار تاکی دیده و گردیده بود - حبست دان یا توصيفها و تعريفها تمود - كه در من بشدت سرج نثام نز للحظر صن عوافس با وعائے بے اندازہ و بک وسنة اندن دیر و از دوری من نبک مے اندنشد میں دیر و از دوری من نبک مے اندنشد

الم المراح فدمن سنی در حق مثل من شبعهٔ را بفال خیر نے کرفت اسا جوں عوم را جزم و فیر آبندہ ام را محمل دید راحتی شد - و برائے اثابت مهر ما دری - کیسهٔ نان خشک با درجع موسیلی داو - که ایس اثنات مهر ما دری - کیسهٔ نان خشک با درجع موسیلی داو - که ایس و خارجی دارو افواع شکستگی و کوفتگی اندام و سائر علل و اسقام داخلی و خارجی دان فق بیرول رفتن ایس و منافر که در دفت بیرول رفتن از در فانه رؤ بوایس بیرول رو تا بخیر روی و داپس کا تی به

شادان بلگرامی

diseases (plants) ye

گفتاردوم دراولین مفرجای بایادافعاد او به اسیری در دست کمانان

مان المانيسودات اينكه بوست بخاراني از مشهد بخرد - رو استانبول بر برُدِّ عازم خراساں شدیبرا و رائز می فِرمن کنید جہارگا كوتاه بالا- سربزرك - كرونش بهيان شاينه فرو رفية - انبوه ريش سياه مو رَوْرُ بابینی بزرگ واتم آلتر رفح - اینک صورت او - اما معنی او نی بود یاک بر مراقب طاعات - مواظف عیادات - رفست رش مرنت و منظم رور فغرز مسنان بنم صبح گایان در وضو جورانت را می ج کند و پارا می سنست و اگرید در مدت اقامت اردان ره: ند ، ۱ . ا اما در باطن وسمن شیعیان بود - در عالم چیزے را از عافل دوست نزیمی داشت - بر شب نا تقوو خود را در گوشتر امن منی نهفت نی خفت و باس نکه نود شراب بنها ل مبخرد سرشکارا شراب نوارگال را لعن مع كفت - با ابن سمية والق و فلفش بجا - ديكش بمبشه در جوكس و فلبانش ملام ور فروش بود 💰 😘 😘 در اوّل بهار کا روال رفتنی بود - ما مهم به جسیج الما برائع فود فاطرے خربد - تنوسند و بورغد برائے من با بوئے کا علاوہ بر من قبل و منقل و آپراری و فرت و برت من مهم در نزگ بندنش بود - فلام و انت مهم فراش و هم آش پزوهم یا در جهبت بارکردن و فرود آوردن بهنه - استرے برائے او کراب کرد - که علاده برا دمفرش ما

از لهان و دوشک و بالش و قالی باسش پر فالنه برس کی حمسیل ممودیم فه بر استر و بگرینر جفت بخدان بار کردیم مرکه بست و نبیت خواجه سمسه ور مرس بود مرسینهٔ ما برای شام شد « سر ای بی برای بیایی».

شب بیش از روز سفر عنمان آغائے بیش بین از روسٹے بیش بیبی ایس بیبی کلاه کند ور زیر عامہ واسنت بشکافت - و ور میان پنیم باکیش بخب ه عدد اشرقی برائم من و او کدد اشرقی برائم من و او کسے منی وانست - بقیہ سرایهٔ خود را نیز ور کیسہائے چربین سفید در میان رفتها به صندوق نہفت «

پون کاروان حاضر شد-عبارت بود از دوبیت نفر شتر و پانسسد اسپ و استر- سهد از امتعهٔ عراق گرانسبار - مردم کاروان از امتعهٔ عراق گرانسبار - مردم کاروان از این بازرگانان و تونگران و بینیم جاروا داران کما بیش صد مینیگو بنجاه نفر سے سند - بقدر بنجاه نفر سم زوار امام رصنا بسا افزود - و در حقیقت کاروان با از رنگ و روی ابل زیارت رنگ و بوی تیرک و طمارت بیدا کرد - بنانجه بهمه این سفر را نعمت بزرگ سے نیرک و طمارت بیدا کرد - بنانجه بهمه این سفر را نعمت بزرگ سے شمروند - دراینگونه حالات براق بستن از واجبات است ب

عثمان آغا که از آواز نفنگ زهره اش آب می شد و از برق بیغ خواب به مینش حرام - آنهم بران کرد - نفنگی بلند چپ و راست بینانه بغلطا فی ساغری در زیر بغل کیشر کری یا دید یا و کیفها ہے جربی ا و ظاخ وہمینہ و وزیر و کلولہ وان در میان دو پیشتو با شمشرے بغا بیت ریح در کمر عزن سلاح شد - می بیم ان سال د خلا وہ برآل نیزه بندے ہم واشتم - تا در میان بندہ و خواجہ فرنے باشد منلام سیاہ نیز باشرے نیم شکستہ و نفنگے بے چقما فی سیاہی لشکر شد ،

بارسه ور روزے فیروز و ساعتے سعد اندوز جاوشان زوار از سرگوشه د کنار باکوس و نقاره آوازهٔ "الرشخیل الرشخیل" ور اندافتند و با ما دست بگاه از دروازه طاوفجی بیرول شدیم - در بهال منزل اوّل

ہمراہاںِ مسلح ہمہ یا ہم امیخنم - اگرج ہمہ یا سلاح ولے از اہل صل د صلاح مے نودیم - من بواسطم نو سفرے از مشاہدہ ساں حال تازه بے إندازه تورستند - و از فرط رتوش ولی مهمبر زنان اسب از جا برانگیختم - و عنمان سا فا ازین حرکت افرسشنود - و از فرط نا نوشنودی برمن بتاخت که حاجی اگر تو بخواهی در این راه با سربارهٔ را تراشیم - و اگر بگویم بخواجهٔ خود خدشت بزرگ کردم - راست گفته ام او از حرکت سواری ریخیده و کوفنه جون بمنزل رسید مجکیم مهارت مفکاما: در دلاکی مشتالی جنال کا مکش کردم - که گفتی مرده بود زنده سنشد'- بے يشم رقم به طهران رمسيديم - برائ اسراوي فود و چېساريا يال و بعدو بهرایان افزودن ده روز در آنجا بیار مبدیم - مستازل خطرناک پر دور نبود- فببیلهٔ از نرکمان باغی سرراه مشهب را بربده کودند- و در ہماں روز ہا برسر کاروانے ریجنتہ - مال شاں را یہ بغما بروہ -مردم را به اسبری گرفتنه بودند-ازی خیر وحشت انزیم و هراست در میان کاروانیال افتاده - همه سراسیمه گردیدند - علی انتصوص عثمان آغب که نخست از بیم چان سب در دیانش بخشکید و کم ماند که از سب سر سودات پوست در گذرد - اما به مفاد سه ریون را و حرم باست در سودات پوست در گذرد - اما به مفاد سه ریون را و حرم باست در سودات بوست در گذرد - اما به مفاد سه ریون را و حرم باست در سودات بوست در گذرد - اما به مفاد سه ریون را و حرم باست در سودات بوست در گذرد - اما به مفاد سه در بوس دا و حرم باست در سودات بوست در گذرد - اما به مفاد سه در بوس در می باست در سودات بوست در بوست در بودن در مفاد سه باست در بودن در در در می باست در بودن در بودن در بو سهل است بیابانها) و انگیر از استانبول خیر آمده بود که پوست بره بسیار گران است - آبی بود که طرف امبیش بربیم غالب آمده ، ور طهران و نواحی آن از چیند روز باز چاؤش بهواستے بیمرا ہی ر برجم اوری زوار مشغول بود - جمع کثیر بما افزود - و مے گفت کہ باید شکر شائیر کر با وسینهٔ من نور علی نور شدید - ویگر جائے ترس شاند ایں جاؤش گناہش برگروں او کہ سے گویر - روزے ور راہ مشہد سر ترکانے مروہ را بریدہ بود - و ازیں روی بہ برد کی وکم ترسی معروف شد

بئینش مهیب و کسونش غرب - بنند بالا فراخ شاند - رولین آنه آفناب سبیاه و سوفی افغار بالده می شد می باد و رفته می باشد می باشد می باده و برائی انست می باده و برائی این مانست باده در باری این این می مسس بادانند که از بیج سنی ترسد - زره در بر سخود بر سر - گوش بوش امبین تا بروش شمشیر مقوش - باجفتی بیشتو در کمر - سبر از پوست کرگدال برکتف بروش برخی داد در دست می مخود در در برخی داد در دست می مخود در در برخی داد در دست را براش با نفتا و بلا میارزین می مخود در در برخ داند -

پیل کو تا کتف و بازوئ گردال ببیند رشیر کو تا کف و سر پنجیر مردال ببیند از قصنا بائے قدر گرح گریزے نبود اس مرقصنائے کر قدر بر سرماکرداس ببیند

اسپیق ہم بد نبود آبال پوش از چیت بروجروی برگردن - و بیر گوشها کیش چیزے در بیرول نه بسینه بند دباہ دمش پر از زنگولم و منگوله بیال و دمش منا بست منا دوالجناح نعزیبه صابے بود و ترکمان و استخفات و استخفار نمود - که عثمان سور و مسگفت رجه باک از موج کی میمان سور و مسگفت رجه باک از موج کی میمان سور و مسگفت رجه باک از موج کی میمان سور و مسگفت رجه باک از موج کی میمان سور و مسگفت رجه باک از موج کی میمان رو به بیش میرد و مسگفت رجه باک از موج کی میمان و بیمان را که باشد نوح کشتبال کما بیش دو به نفته از نوروز فیروز رفست میمان و بین میروی بر بریمت میسان و بیار از فیر فروردین میروی بر بریمت میسان و بین استی کل در آند میمان برای مین و بینا میال و دارالملک میشن سسر بریستین کا در آند کارت گران بیمان و بینا میال و دارالملک میشن سسر بریستین کارش میمن و بینا میال و دارالملک میشن سسر بریستین کارت بین میمان بهار را افتایار کردند - ترکمانان کلاغ کرست در در انجوز و سے در داری گرفت ند - در انجوز و سے در داری گرفت نوج و میمان برای گلاغ کی میسان برد انجوز میلی المین کرده برای کا میکان از کلاغ کرد ایمین بیمان در انجوز میلی المیک کردند و ترکمانان کلاغ کرد از در انجوز و ساخ در المیک کشت ند - در انجوز میلی المیک در برای کارت کردند و ترکمانان کلاغ کرد ایمین بیمان برد انجوز میلی المیک کرده برد انجوز میلی المیک کرده برای کارت کرد در در انجوز و ساخ میلی کرده برد انجوز میلی المیک کرده برد انجوز میلی کرده برد انجوز میلی المیک کرده برد انجوز میلی کرده برد انجوز میلی کرد انگران ای کرده برد انجوز میلی کرده برد انجوز میلی کرده برد انگران کرده برد انگران کرده برد انجوز میلی کرده برد انگران کرد برد انگران کرده برد انگران کرده برد انگران کرده برد انگران کرد برد انگران کرد کرد برد انگران کرد کرد برد انگران کرد کرد کرد کرد

بنره را انداخت مباونتان چکاوک و هزار در راسنهٔ بازار یاغ و گلزار ا واز بلند صدائ فوش باسش ور ایدا فتند بری ۱۹۲۰ م بهسكانيم زافران صفت وي بركدنابل صفاست نوش باشد ما نيز بعداز اوائ تنازل وبينه ورسجب جا مع ورشاه عبدالعظيم شديم و فردائے اس روز بانعرہ و فریاد جاؤشان کہ بركه زابل رصاست نوش باشد سد رمنا باستنبی اولاً ببایانے نمک زار از آب و گیاہ بے آثار بیش سمد که شردیدہ را ازان تورسه - و نه دل را ازان سرورسه اس ببایان به آب د گیاه را با سنازل کوناه کوناه بهمبودیم سرچوں نز دیک آباوی میرسسبدیم یا بقاف برت فرديم - جا دُسنان بيشا بيش سيتافشند و يا كلمانكها على عال كرايده · نقاره بائے که از قریوسهائے زین ایشاں او یخنتهٔ بود ندھے نواضتہ شدہیا اسلامی دور فرکر ترکمانا ل بود - و شب ہمرھے بشت بندی میمنین زواران سهمه لات مردی و مردانگی سے زوکی ا فکننه کوره او شیر ما جمله شیر اوز منهم شرکوژ^{دن دی}د انگینه کوره او شیر ما جمله شیر اوز منهم شرکوژ^{دن دی}د كريكر يورتا بخسارا و رفح ميد ميد شا بگذار که بیابتد- اگر هزاران هزار باست ند بیاری امام رصنا یکے از ایشاں سرزندہ بگور مخوابد برو ب باست ند بیاری امام رصنا یکے از ایشاں سرزندہ بگور مخوابد برو بر بدفیدہ مذرعتان سرغائے ما منانی جنائجے سیدانی مدخود را باخت بود - و از بیماں کہ جمہ بھی لیزه براسخوانش افیاره ۱۰ او نیز ما نند دیگران از لاف و گزاف باز نے ایناد - و در ظاہر بینال اظہار مردانگی نے ممود کہ ہرکسس مے شنبی میگفت در نام عمر قصاب الر کمساناں بودہ است - بول الم المالية ال

َ جَا وُسُ خُودِ مِنَا بِي اللَّهِ اللَّهِ اللَّهِ اللَّهِ اللَّهِ اللَّهِ عَبِر او خُودِ <u>سَنَا</u> مَنْ الرفيد باشد مروت نود را تا بناگرس بنابید که حرف نزگیان زون با محم نیربازی کردن است ، معدد من المنظم في مادا عنمان اعاشي كرئ اوبود.و م بنداشت كه از استشفاع بنام خليفه المعالمة المان المانال فوالدرست - ابن بود كربرات تُسَنِّلُتُ لِفَقِيم والمنتين وستارے سپر بطریق امبران و شرفائے اہل بریت برسر پیجیدہ و سرو وضیع نوو را ما نندابل نستن الراست - الله نوا ننده سیداند که تنسبت او بر بتبغمبرش از نسبت فاطر سوارئی خود بشرا فن بیش نبود ، الم يق روزي جند باري مِنوال قطع من فت تموريم - " دوزي عاد ش شیرول باکمال وفار ومعفق پیش آمد که اے باران ایلفارگاه ترکمانان ته و اغلب این منزل است - با برحشها را کشود و دست و با را جمع کرو -و براگنده نر رفن - اگر فدائے نکروہ فعنائے روئے نابد باید. وست فاجته واز جان سسن بایداری کرو میادا خوت و براس را در دل خود راه رِبهید- که کار نمام است -ازیس سخن بادِ برون ِ عنمان سم غائے سنسبر افگن فرو نشسسن - اول کارش اینکه اسلح و آلات کارزار از بر تود تنه مکشود و به تنگ پشت فاطربست - بس ازال به مهاید فو کنج سم فیسا ز و من خود والدوس گذاشت - جون مروم از فيال شجاعت مناني و مفادمت او با فَا يَمْ الْمُنْ اللَّهُ مِنْ اللَّهُ اللّ وره من گری او بجاؤش بهلوال بود - که از جله المسماب ببیاکی از خطر حرز وتعوييس بيندب بازوبست مع كفن كه ابينها طلسم بيغ بندى وتبربندى

三年中ででは、大人にはいいか、中国にはいり、というできることには、

است وبا احراد تمام میگفت - برکه الراین قبیل طلسمات با خود دامشته باشدروتین آن است - نیخ و تیر بدو کادگر نف شود - بلک به زننده و اندازنده برمیگرددگر ابنکه بردم شیخ و تیریم طلسم از بن گونه بست باشند - « « د « اوران قدر به بیشا بیش کاروان
بخر به جافش گروتین نن با دوسه نن دیگر از دلاوران قدر بیشا بیش کاروان
بزگ وار دوال - گاه گاه برائ اظارشها عرب وجلادین اسپ سے
بزگ وار دوال - گاه گاه برائ انداختند - مناد اختند - و بیزه کا بر بواسم انداختند -

١٥ (﴿ عَا قِينَ الْمَا يَخْرِيمِهِ فَي رَسِيمُ مِن مِلْ الله اولاً صداحة تفتكم الله چىرىلىندىشىر-بعدارال گرووغبار روى بوارًا تېرە وتاركرو-بليلىروسىنى ولولت غربيني برخاسست كه نن ديك بوده پر ده گوشها را برديّ و-از بهول و چه أبراس بمد برجائے فظک ما ند بم در اگها برید- دبری ور بد گویامیوانات مند بهم مثل انسان آن وا بهمة را دریا فتنداکار دانیان بیک بار مانید به ا النجشكان بازديره اوّل باطراف يك ديكر صلقتر زدند-اما جون سروكلة ابلغاريان بنسايان شد-اوضاع ديگرسان نشت كي يري تفنگ بيز خالی شود- و نینے از غلاف برآید- سلامداران مانند بوجیگان کیک مؤرج برین سوے وال سوئے پراگنده شدند-بارة گریختیند و پاره انها ور اوسی افيًا دند صح بي صداكر يمسكروند جمع با فغان فراد برے أوروند کهٔ یا ا مام غربیب ا به فریا و غریبال برس ا دست گیری کن ا دستگیر شدیم. چا ؤ ش که میگفیت شغال ما زندران را سک ما زندران میگیرد وراقل رکار جنان نا پدیدارکشت که بهج کس را از او خبر سے نشد بھاروا دارا ل تنگیارا بختن و مار لا را ریخند یا ستورال مگریختند- سک بیر مارا ن تر کمان کار ما تمام شد- بس بركاروانيان تاخذند مروم رابسته ياريا بكثوده بتاران بردا ختند- درجن دقیقه مالک اموال ونفوس بسیار گرد بدند-عثمان آغادر آل گیرو دار درمیان منگه است باربردی خزیده اود- ونتظرکه چه برسرش آبردنا گاه نزیمانی غول بهیدت وعفریت صور ت بخیال اینکهان عمانكداليات وشالش كون وردوت بفاطان وجون ادميان

اسربرآوروللگیے سخت برہیلویش نواخت کہ ہے دولت قزلہ بيجاره عثمآن از بهول جان ترسال ولرزال منزوع كرد يدلعنت برشيعال الله ورحمت برستيان فرت ون بلكه برايس شيوه دل نزكمسانان لانرم سازد راما تركمان لمون نه بنام على رحمة ويذبنام عدف فاتحد فواند- آل بهمه لعنت ورحمن بمدر رفت) ازروے احرام کی دستارسبر-وہرائے ستر غورت جربیرایمن وزیرجامه برج واشت الاوے بشا ندند- عبات می امیر انداش دربرایروے امیر انداش دربرایروے دربرایروے دربرایر دربرکرد- آمد ندبربرمن - اباسم بکندنش کے ارزید- زختم ندا دند- درساید ع د جابدايس ب اعتنائي وست تنزيج ولائهم نيز بجا ما ند و بجاش دا ما من بيدولت -و قرنیامش را قعتی قالق قول آنج بودم -شرکه آبان بعدار شرکه ازی عنام آسرار القبیم کردند- ما راچتم بست برنزک اسپال بخشا نگرند- و بهم روز برا ندند - شبانگه درمیان درهٔ خلوت برائے استراحت فرود آمدند به روز دیگر و قنتیکه ا فرح پیشب کمشودن داد ند بنو در ا درجائے و پرم - که بینبر ارْجِيْرُكْ نِيْ الْرِيمَانَان كُورُ نَجَاعُ لانديده است -بعداند طیمندین بیت وبلندی بی آبادانی در انجام برشتی بناورسیدیم مین کرآل سرش بدار آخرت می بیوست و ناچیشم کارمیکرد-سیاه جا در بود فتیمه وگله ورمه آل وقت دانشم که:-وت را می است آن بیابان دور کیکم شر در او کشکر سلم و نور سیمار شار در او کشکر سلم و نور سیمار سیمار سام و نشا دان ملکرامی

عده برخرو بند زفر بابر دار، باش دبیا دیامی ۱۲ شادآن

یم که ذکر خیرش رفت-اسم این مرد"ارسلان سلطان و سروار که در فرود آمدن از کوه بدان رسسیدیم-چادر المسئے آس میری استی استی استی استی اطراف آنها استی استی ا فبيله درساية ورّه عمين بركنار آب روال وازكوه المليخ اطراف آنها والله المائية المراق المائل المائل المائل المراجا وينال المراجا ويكافئ المراجا ويكافئ المراجا ويكافئ المراجا وينال المراجات وينال وينال المراجات وينال وينال المراجات وينال وينال المراجات وينال المراجا يَهُرُّدُوْالُ فَهُمُّا لِأَن را دورُوسِت ترال البيرال- المنهم لا بيرون تا فتند- وسكا بالبيتي قيم انگان سرارس و بیجوم پردا ختند چنانچه مانده اود زند- زن سرگرده که اوراسکه یا دف شیکفنشند تأرسبز عثان آغارا كرتا آنكاه معقول مايته حرمت واعتبال في بود-باربر-برنگ اوفریفته به اشتیاق نسام از سرش برواشید. دلی کلاه لندر اکه آنجینه بنجاه اشرفی بود-برجائی گذاشت از شوم بخرت رن وبكرس بعنوان اينكه الكلتوى جياناترش ليشتن را ته غم مع سازو-وورزر فلتاق لشترى لازم واشت بطح كل ه افتاره سوست گرو- و لے سود سے نبخت پر کلاپ کدمن میدانست واوکہ ورمیان ہی چیست - زنگ بر بو و و درگوشہ جا درت ورمیان کمنہ پارچس ایداخت کا و درعوض کلا و کرنہ قلباتی برسس و او نہا د-این کلاه ہم مروه ریاب کسے بو د کہ پیش از ما اسپرواز اندوه ہمیسار وبلاک شده بود- معمد مرده و کہ پیش از ما اسپرواز اندوه ہمیسار عثمان آنا ما کلاه صاحب مرده بحسک کم کلفتی و لے دست و ماتی ا

عثمان آغا با کلاه صاحب مُرده یجب کلفتی و ب دست و یا تی میاحب منصر ب منصر ب مرده (یعنی بمنصر ب شرخ ای نام دوش دوم اقد عن ارم و ندر کردارم به در منطب ندن و کرده در منطب ندن و کرد در منطب ندن و کرده در منطب ندن و کرد در منطب ندن

آن روز رامردان بابیان شیاعیت ویگونگی سفر و کست بیدن تو تون و در امر دار من و شرا نهائی سفر و کست برد در من و ترا نهائ گونا گون برد نشا نه و بیجاره عثمان در گوشهٔ اسارت بردانوی میکرت من از نشا نه لطعن کد با نو امیسه داروسودا کائے خام مے بختر واوال بهم چیز نو مید آه سروان چگریر در دے کشیر من برائے ولداری او

المابيهوده مع كوست يديم كراست مرد توكل وتفويض از شعار اس وایمان است- اندوه مداریمنداکریم است- اما او با ناله وا ه از از ایمان است برواد- داست بست بخت بدخود در شکابیت بود که تور انجنب دادست ترواد- داست بست بخت بدخود ب - اما براست توکه نه دیناری داری - ونه صاحب حبر که دی خدا کریم است -اما برائے تو کہ نہ دینارے داری - ونہ صاحب حبّه نہ براستے من کہ خانہ ام چناں خراب شار کہ دیگر آبا دی پذیر نیست نہ براستے من کہ خانہ ام چناں خراب شار کہ دیگر آبا دی پذیر نیست بمانا بهم اندوه اواز فرت منفوت بوست بخار ابود-كه الم وست اراض حاب میکرد- وا و ای حاب میکشید بارسے زمان وصال وراز مرشب روفرواسے روز دمگر اور ا با سخیا وشتر بجراكاه فرست فادند- بالمدييت سديد والبدك الرازبيني يك فون ورايد كُوش وبنيت توابيم كسند وقيمت اورا بسربهايت خوابيم افسروو مادن اخروس نشات دوستي من يا او در برابر فيك در لا اورا برجا از شترب بنشا مدم وسرش را با کمسال نری واستا وی شراست بیم این بسنر نانى برائة الدير آينده ام فيل بكار تورونى الفورم كدا سرع كلمة في بودروانشت وتبراست بدن دوبد-این آوانه مزددی بگوش ارسلال سلطان رسسبد مرا بخواست وسرش كه از دغرشغ و تير-سرا سر دره يعنى الشرة كا من روسيتايال تديدة بود-وروست ولأكفيالاك الوانة ما نندمن خود را در بننت انها شرت وستة بسرمالسدو كودالها ومفاكها بدال ساخرت وبرفاخرت سالبر- وكفت بیشترجامے کروم۔ درر کا فی خودان آل خدرت دوز فی با ہمدیات کر مے دانسی کر مے دانسی کر دیوے دانسی کر دیوم ۔ ازیں روی درد آسارت بین از دیگرال کمتر کارگرشد۔ دچندال دردور نج وائدوہ سا

شادان بلكرامي

miles broken

گفتارچهارم برخیال فنادن جایی با با در اودن علاقتمان آغاد برصرف آوردن نجاه انشرقی

له رنگ و لو-شدر آل ساار آمجا ربودن وشوار بلكه محال مے نمودیتا اینکه درسایه شهرت ولاکی در نزد مردا ل آبرو. شتم-اگرچربعدا زدوری پلومات سن بدوارای بود که با نو بامن گرم نرگرد- امال چون نه به نیمتداو راس داشتر-ونه برخمير سائر زنال بلوند دوستى منحصر بود ازجانب او بنانيه ے ز-آن<u>ھے از</u> دوراز ایں روی بنچر کا رحبہ عامل برثر روشن نه بود -ازابطاف پرزدانی اینکه نزگها نال را از رسوم نشریان آنفندر ے ۔ ولیسے رانٹر کہ ولا کان ایران لو بعے حُلّا *کار حمام) خون گرفتن - دندان کشیدن سنٹ سند بندی ہم از دس* برى آبد-ايل بود كه بالودر فود نيادتي خون دريا فن - كل نزوين نه به من این قرصت را برات د بودن كلاه والاجاه دست آوبرخوبي شمرهم- جهشب وروزعقلم دركلاه بودجواب واوم- که اگرجا قو بهایم بهمارت من کس نیب لردم المنجى ئے دوسے كرك وك ورفلاں وقت" كىلدون" در تحت الارض است و دريري لنبل من ال مريخ وزيره واقع-

خون گرفتن رانیک شاید ورآن ساعت مرابحیسا در زنان بروند- با بو اسمین برزده برردی خرسک ناشکیب چنم براه من نشسته بود فیلین اسکه به به بهونگایل صف الدار- سرو قد آن بادیک اندام- نا زک میانال اندام- نا زک میانال ناربستان ایران کرچنم بدیدارشان روش - دول بوصل شان شاق بود م بنگفیت اسشش لیتان شطرسان ولم به خورو- وا زطف دیگرجنال ل ارسلال سلطان ورولم جائے گیر بود کہ جاسے کنیا تی چیز سے دیگر مدا شبت - بهیشه خواب بریده شکن گوش وبینی خودرامبیسدییم ولى بأكمال خويشتن وارى موروًا لتفايث بأنو شدم - وسائر ندنا ن مرا بجائث أستنادكامل وآدمي خارق العاوة نها ولد وبمه مض غود بنمو دند من الم بفرا فور حال شال برياب را بخوير عملي و مدا وست نووم - بارس ازيك سوست ورنته ونزنيب لتتمرود سنمال ونيبر واز ويربوك باجهار حیث مربویات و فیرند - چه دبیرم کلاه صاحب شجاه اشرفی درگوشد عاور بخاك ساه افناده - بركت ناشرهاك باكت در سيدري بخواطر أندلينندناك رسسيدكه بينداشم بحصول مرادبسيا رموافق است بالدوبر تفكركنال نبض بالورا برفنم-وكرجنبال تفني نستكي بالوسستكين وسيايج معنس يد ون اورا برنين ريختن نشايد البراور و فلرف سكاه وام "ما وروقدت فراغست نيك ورنظسترارم واساس كارغود بران نها این مکلفت ورمیان زنال موجب فنل وانسال به بابال شر- ولی بالو آن را بهمارت من حمل موور ومشكل ازنو بطهور بيوست ورحت تركمانال أواتي كمياب است وكرانها وعاوت شال ابنكه ظرف جرشده لا ويكربكار مخ برند- بهرظرفها سابكال يكال نام بر دند- وبه آلودكي بهيج يك جن در مدا و ندمن در نزود و تزلول كه در المكليف خود ا صرار كنم ياند بالورا بخاطراً مد كه دلوج الهوست درفلان جاست - اور ابسبا وليد سينتش پيتان بيگن کي ايس ڪئي پيتان والي حورمن بي کي پيتان ال کي مند ۱۲ سنڌ محكيات بيجو بيز . فرمائش الا

بياور ونار

دربرابرآفناب بداشتم- وچندجائے آل را باجا تو سوراخ کروم کم باره آست ظرفے دیگرے باید-عاقب تا گفت نم-اگرظرفے ادم وجوب نبست کلاه قلباق وارجیزے بیاورید-

كد بالوگفت و مالا غوب شدركلاه بيراميركياست

زیے کربرائے قلتاق شرش برواسٹ تربود- فریا و برآورد- کرآن من است -

بالوبرآشفت - كه مُنبِيحات الله إكر بالوسف إبر حن انه نيستم - مركر برج بهست اختبارش بامن نيست - آن كلاه را مي خواهم - والبته

می خوا ہم۔ آب باب گفت - نفی دہم- والبتر ننے دہم-

بریجبار بهنگامهٔ نزاع گرم گردید. و چادرارسلان بسلطان جمام زنا نشد من ترسال ولرزال - که مبا دا ارسلان سلطان بیاید - واسخوال متنازع فیه را بریاید حضدا بدرش را بیام زود به نبح بیز بهیال افتا وی اوبه حرمت رئین ومن بعزت لنگ وعوارا کوتاه کردیم - که اگر حضوائی نخواست قضائے روئے بدیدگنا بهن البت بگردن کیے است که کلاه را لنه را در بغ د است نه است خلاصه اصلاح ذات البین شد و میائے خون گرفتن شدم - بهیں که با نو نشت با فورا دردست من - ولکن کلاه را در زیر وست خود دربر - بترسس بد و خواست که از خون گرفتن درگذر و -اما من نبیض اورا بد قت گرفته - و خواست که از خون گرفتن درگذر و -المی گذشت نه - که خون نوام و رئیخهٔ شود - اگر ریخنه نشود - لازم می آید -المی گذشت ایم افراد بی بایدخون تو امروز ریخت سنود - این حکمت موافق طبیعت بهمه افست د - با نو نیز تن به فضاور دا د - پس خون اورا میان کلاه ریخم - واس را دوراز چادر که بر بیا شد و رئیس بهمه زخمت کے برایس وست نوزد که تدبیر من باطل می شود - وایس بهمه زخمت

وماسیت بمن بدیه فرستاد-سا بهی کدانشر فی فا بدستم افناد-بیاد آوارگی در کوه نائے عثمان آغا افت ایم-این انتشار میده ایم سخرین بیسی شدر بیاد اوارکی در کوه ناسی به در بند قرارید

که باشتران سود ای پخلت-من نسبت با و در پا دشا ہی بودم نیم قراریم آباخود دادم که نقودش را واپس دیم اما کم کم بلیب ل شرع که برکه کم شده دست از وے مشتر می بدر شرعا از آن اوست من کم شده دست از وے مشترست جسته ام پس مشرعاً از من اسرت و بدلیل عقب کی اگر تدبیر من نے شد- ایں لقود از میان می رفت ریس می من براد از ہم سرکس بیشتر است گذرابی ما کریں الله اگر ایں لفدر ابرصا عبش برسیم با حالت حالیہ

خودچه خوا بد کرود ممکن کدازب وست و یا نی بازا درست بدید. و حال اینکه اگر در دست من با شدر مثل آن است که در دست او با شد-شایدمن با آن

سبب خلاصی اووخودم شوم-پس، تم خیر من است - وہم خیراو-که در دست من باشد- خلاصه عاقبت براین فنگ رار دا دم-که اگر حن را می خواست

این نفر وروست اوبا شربینین شے کروکہ برسٹ من افتر روَالله کِنفُرهُ مَاکند کَا وَهُوَ بِمُهُ مُشْکِلات کروم

الشرفي الابدغوداز سيرما ورحسالال ترشمروم (اما برسبيل رومنظ الم

نیمتربریان پیش کشتر را کمربستم که بشمان آغا فرستم بچربسیار دلم پیخاست که لااقل دوست خویش را از دولت و نعمت خود به بهره مسئد مسازم که بررگان گفتذاند سه مسئل می بازی بیارا آسان می بید با در ارحربفیان باد بیمار استان و با ده بیمای بیمار با در اوی رفت - سرشیررا با دخورا ندم متانیم بریان استان میشر بریان بریان بریان استان میشد بریان استان میشر بریان ب

شادآن بلگرامی

مهمنده هم فریاده از یک سال در دست تر کمانان اسیرا فقاده - و در آن میرت میرسد را در و در تشارخواجه خود واقع شده بودم - در المور فاتی و کار کم می خیر بامن گذیگان نمودی - و هراایین و کار دان مست مروی به الامان برد. عاقبت گریبان خورش بارگان برد. عاقبت گریبان خورش بارگان برد. عاقبت گریبان خورش بارگان برد. عاقبت که قدر کم اطبیان کلی بن - بدال راضی شد پول و شوری آن نماشتم کم قدر کم از چادر کا دارم با بچراگاه باروم - را ه آن بیا بان نمکزار می توری کو در میان کی در میان کا و ترکم انان واقع است - و چند و چول کود کا که سریرش تاکشیده بردی از مرفز کرد از در میان کا و در که اگر تنه با بردی از در گران بردی از در میران می خواجه ام آن بود که از این گونه گریز نا بیا گرین می مقصد اصلی از بهم این خواجه ام آن بود که اگر نیز خدم سیاری از در میران شود - بردی بال و تقی خدا و ندفر صف دید در میران و تفی خدا و ندفر صف دید در میران و تفی خدا و ندفر صف دید در میران و تفی نباشد - در خدا در میران و تفی نباشد - در خدا در میران و تفی نباشد - در خدا در میران و تفی خدا و ندفر صف دید دید در میران و تفی نباشد - در خدا در میران و تفی نباشد - در خدا در در خدا در در خدا در نباشد دید دید در میران و تفی نباشد - در خدا در در خدا در در خدا در نباشد دید در خدا در خدا در نباشد دید دید در خدا در خدا در نباشد در خدا در خدا در نباشد در میران از در خدا در خدا در نباشد در خدا د

تزكما ال بیشتر او فات اینفاردادرفصل بهاری كنند-چه در آل ایام دو در كوه م علف از برائي حيوان ودرصحرا لا آ دو قربرات انسان فسنسداوال آسده چشود در آل او فات ترود كاروال بسياراست -

المجال الميران كنده بريائي بهار-ازغل ويالهنگ افراسياني بين

دركوه لا ودرة لاست دور وست قشِلاق داسشتنيد-ايام خلاصي رس بهادران چیرو در میات جنار در المان ویورش کشید بجانب دارالسلطن می مسلید گلش ردی آورد نیر-افواج خنا<u>ت دوی سنت آ</u>ر و سیاه سروزمتان هاکه باديهمايان عرصية جمانند- شاخ وشاينه اشجار برا بمشاجره در بم شكستند مبغز ويتخذوا ومحالات خيايان جن وسنت تطاول افراي بایان چین را از لباس بار وبرک غریان مین زجيب غنجه مهمان زر در آوردنگر مدر آوردنگر بالصاحب بهده تنان ودلاوران صنوبر الواسئ گلوق بر فار ورعرص كلش افراخة تمسام برمصير فيد بوبهار در آمدند سيان عمود غنچر بروست مرم إرسلان سلطان نيزبها دران وكارآ مدان فسيسملرا الروه وصده المدمة تخواسيت ويسكليف ايلغاري بأبناف إيران برايشال منووتا برسيامان المناده .ونع - و در دل شب که برکس کا بخواب است - بریان کاروان ساست شاه که يكن بازر كانان توامكر- وسسدما برداران معتبراست بخزند وغارت لنَّنْ دَرِ وَرِولِنِ مِنْ رَاهِ وَجِاهِ وَشِيتِ فَجِانَ فُودِيكَانَانِ تَرْكَمَانَانَ بَكُر بِكَانَهُ أفاق بُود - ورسيري بنفس اومحول - اما كه كه جهو بازار اصفهان را نبيك برم الآ ودرشب دائناني بتوائد غيرائين ببود-انين روست براستي ور بركريدن من بدي كاربا ايشال مشورت منود ياية برفالفت برفا ستندر المودد كرن ا ده وبن ركب شدة جاست يرا برغوني غاريث البحا بركزيدن كارعقل ت مي ورميان چينه وابرو د توا و فود را بدرستي قوانداز بيش يه ا

ودوتن برس موكل سازند تا اگر در عركاتم شاته فلایف مشا بده لائد - كارم دا بسازند مست در در و كاتم شاهده در در این فلاید مشایده لائد -

مِرْوْ بعد از گفتگوت بسیار کاربرایی مشدارگرفت کران را بهبررشوم

اله کانشاه کا پس ازیں مشتب کرداد ہمہ یک دل دیک جرت بسوقان گرفتن اسیاں پوست دربر- تیروکمان در شاینه. نیزهٔ که يرة جو خوري و فيخ طويلة ورسن برائي بست و نظره داري اسب ما وعرق كيري بزرگ برفتراك بستم- وبرائے احتياط مشته نواله ق دانه مخم مرغ الب يزور بهمياني نهفات بردوش الدا فتم- ووخيرة تتاتراوقات رالحاله بنفمرت واعتبار بقناعت ينودم- درايالم اسيرى ومحرومی از تنعم و ناز باهر چه بدست افت دفع گرسکی کردیم و در دفت خرار افت میرود بر در خرت میرود بر در خرت برای در دخت میرود بر در خرت خواب نداشتن ز محته نداشت. خواب نداشتن ز محته نداشت. ر چنان خنی دیده ورخ آ و موده بود ند که دری باب کیسے بگرد قدر توا**ں کو تا ہی نہ کنم۔ وور نزد**یا را ن و الم مروات الله الله مروا يك الناس الرنو وأرم وبن -وآن إين كه بهيرسي ووادرسي كني كيرور انتا بنول دا دوستنه بوست بخارا جگونه دو است و دخرسید

الم "ج داندانكه اشترم جراند" بعدايي فضيّ اتصوف مشرعي نمودم وبادعا وتا زنعين كروست با بنگام برار مبینتر ابشان ولاوران وبها دران کارآزموده-وبهمر برا مارا ربهنمای به کرو-ومن نعجب سیم کردم - دیدار آن ورطر است مول ؟ انگیزوبیست و بلندی است سهم امیز بجب ما نیز من آوی نامشی در نهایت وحشت و دبشت می منود بر بحکم غرور با سیم سیستوران خود- درو قدت و سله یا دیجکم انتفاانهار بهان ی خودم با نیازشجاعت ایخ)

لے وقت جوتے وجرور ترہ ویٹنٹر کارابیباک وبے برواہے گذشتیم-تا إينكه بتمكزارب أب وآبادا في عراق رسبيديم- آن وقت معلوم لشركم اطلاع ارسلان سلطان لكيم عدوا زهمهما باخراده است وفودو كلال ا بهمه کوه وتبیّه و دره و دا وی زیا با سم ورسم و جنب بوجنب بلید بو د- درسیکے وی مود از آثار باستے ملجزہ کی نمود - از آثار بی وانسست کہ راه روا زیر قبیل است واز کمیا برگها می رود - بار دار است - یا ب یا بار از وروز با درجات خفوت مع ما ندیم کرد آخرین آباد انی "یعنی آدخیم تننیان حرا" و توشه وآدوفته می گرفیتم - ناداخل کو برب که شروین عراق شدیم - است با س سال با به به باشد می گرفیتم در ایران می ا بفدر طاقت د توال را ندیم - بعد آز سط صدو بیست فرسنگ را ه - بجوالی اصفهان وسيديم - منكام وللري دررسيد- بهمرايال شالودة نيست خود برخيتند وارشنيدن آن كولتيت بدن من ريخت - ايرا والمرة تبيت شان اينكه بدلالت من ازخيا بالشي خلوت بشرور آيند و تبمة نشنب وتنبيك كمروم أرمييره باستشند به كاروال ساست شأه كردرآل وقت از با در گاناں بُر۔ والامسافر بن ونقود ما لا مال بود۔ درخست زیر۔ وآ نیجہ از فنوو برسست اردر باجنرت باندگانان كمظن سريتات سنكفات فأنسننه بافشد بركيزيد وبيش ازائكها وازه بشرو أفتار ومروم بإيداورسند ر ازرا سه که رفته اند برگر و قدر مین این ترتیب را جنال خطرناک و غیر میسرد برم - کرمی محسا با بهازید و آن آنی ایشال برنیاستنم- ایاارسلان سند سلطاً ن با جبرے افروخت و شفت در بدہ گفت که ماجی اینجا انکا وکن ۔ إِي كاربجة بازي نبيدت إشغل بهشكي است - جرابه ينتدى شدحب الانمي شورا رز بحق فدا ويتفيرًا اكرا مجه ميكوير فخراس كني نبه فزاستخوال بيه به شار كيم بايد بمنم می کنم - آنگاه امرفند مولوناً در بهاوت او بد<u>لالت مشغول با شم</u>و نجانب دیگرم خبینیه موکل ساخت اگر درس آنار بدجنبیارن مشایده کند

おかいはいまれるのでは、はないかなからでするできない دود از نهاوم برارد- بردو دریاب این سوگند باد کر دند. مر- وَرُهُ خَلُوتِے لِهِ الْمِيعَادِ كَاهِ فِتِ مرارواولم-تاور بسراہم آئم-بعدا زایں قراریے صدا دورا نیمارسوت، چ به كوّبيدم ودربان را وتسريا وكروم-كا على محمّد بيا-شهم نيم خواب بربشت درا مده بصطورقا فلرقا فلركجار خن رابرگردا ندم - كرفير! قا فله آ بالذا درگشایش علی محسد مراغ موشه دردست با یکستات بیربن بریداد شد و فریده برچشی و بدیداد شد و فریده برچشی و چالاکی مشتول کارخودشد افظر بهمارت درایس گوید امورها نیگاه اموال را - creciosé ojesos

حوكى فله نالكين - عراس محوس دره (دُرَد) كو جو دُد و دا . بهترانصاحبانش میدانستند-این بودکه درده دقیقه نفندوننجاه بیارے برست آور دند-وچین غیره مقصود شان دستگیر کردن آدم تو انگر بود-الدسر بهات إيشال بهره ورسوند-سرتن برگزيدند- وبرزودي وستهائے المهاشان راكبته برنزك إسپال سواردوى بويرانه نها وند-من يون كاروال سرارانيك بلد بودم-وجرة توامكرتيس بازركانال ما ن میدانستی درجرو که وت دیم مقرعثمان آغا بود-خزیدم دور مجرب که این اغلیب بالدرگانان زرخود را در آن می نهیت دکیسته تنگینی یا فتم و بالتخیص ت رئيه چيندو چون آن راسخن وربغل نه فتم و فقة كه ما بست اراج مش غلغله وبهيا بهوا زشر برخاست كاراوان سرابال ازياس يان وعاروداران وغيره بربام دويد ند-از مهما ينگي مردم فوج فوج بنا كردند برا مدن تااين كه داروغي الأيل كه داروغي الأيل كم داروغي بالكردال دررست يدند- و بجائح گرفتن و ببتن بالكيب بكيرا به بند! ملسها بهن إيزيا بينو چند تلفظ تيريتناريكي حن الى شدو بجائت برغورد- ب قصا وبلاجان ازميان بدربرويم وراثنات كيرودار خيل خواستم كهآل راه عن ميران ماركن عول بنيا بان شوم مردم مردض امبادا الزخراجات الزينان من كرمن آن مين - نسمة الركروه ام براورند - جه بارنا بحبث خود افتيان من كرمن آن مين - نسمة الركروه ام براورند - جه بارنا بحبث خود ره ، لوده ميرا فسن مار والدام كوركورا نه جميب اده فلك زده را بسب و كينيك منه فين ميرا فسن مار والداد خورو وخمير ساختن ادا زيك ويكري مدند الر كَدُنْسِت وكنا بمش چه-وكان يدرم به نظرم ما مد-يا دا يامبيك دراً جُا بخش گذرا نيده بودم در برابرچيم جاده كرشد-يمته زيلهم قب وس بارگاه 🦡 روی بهان سندوآن محیدگاه پیک دی اگر ده وچها دیده وسنسنیده بودم-متفکر فرویانده بودم-ناگاه دست سختی بها در ده وچها دیده وسنسنیده بودم- متفکر فرویانده بودم-ناگاه دست سختی بهار ویم چهه پید-چه ویدم-ارسلان سلطان با بها بت می گفت حاجی. بخود آگر امشپ مردامگی تکنی-پدرست را به بیش چشت مرده نوابی دید

شا داآن ملکامی

بشت يه محض وترود سرش را بريده وكوشش برسخات رى دربريشبيه برابل درخاند- ١٥٥٠٠٠٠ ويكري ميانه سال كوتاه بالا خنده روعم امهريس قبائ لبسلي وركب تومندوتوانا- زعنت دو- بدينت كربلي ظ قوت اورا من من من المن ويبشه وحرفت ايشان په دا فتند-مرد باريك بهنشخص تر في نياز الله داريك فهون ازميم تشفص ترقى لمووج ومظنة سربهائ معننا برواشت فيخست سركت ارسلان سلطان: - توجه كارة إ اسيرا- به آوا زنرم وحذين - بندة كمينه بيجاره - بيج كاره-

ارسلان سلطان : سلح منروپیشدات چیست -

بيك ازتركمانان ناترا ظيد مثاع إنيني چه ايكار يؤرد و كرا الله ارسلان سلطان اسشاع يعني بي آدى براد جا نر- يا وه سرا-عِصِ فَذِهِ الْمُرَّكِدا - خانه بدوش - دروغ فروش - چاپلوس - كرېمرر آسے فريرد وېمكس مركبن راا زخدا مي طلبندريني دا نم اين بلارا از سرماك دورخوا بدكر در ج السلان سلطان اخوب اگراشاعری و بیجارهٔ - این زیرجا مرفضنت و کلکیم ترمهرا از کیا آورده -البير: - اينها ازبك ديست فلعة است كرماكم - انتكاه مردكة تاه قدرابيش يدند- مروك-توكستى وكارت چيدت؟ ارسلان سلطان ا- مروك-توكستى وكارت چيدت؟ سات اخ اس مرکه ی خوابی باش. پدرت را می سوزانم! سرت را می برم! بگوتا حسدم و مالداریخ ب. ملایاشی ، هم باست و ملایال بهمه توانگرند- مال مروم را بهمه آنال می خورند- می خورند- می باشد و این به می خورند- مال مروم را بهمه آنال ولا بعد معلوم شركه آقا مراس ركافان اصفهان بوده است كدفيليك رگلاوان) محض گرفتن شفیف برائے ہوہ (ماربین) اورا برشفاعیت نزوبیگل برائی جوب اصفهان فرستاوه بود و است کا میں کا میں کا میں استا وہ بود کر استادہ بود کر استاد کر استادہ بود ملا اسبنده مداخل ندارم - مخارج فیلے وارم ؟ ارسلان سلطان اسکے کہ مداخل ندار و دخیلے مخارج وارو بہ درخا بنہ دیا۔ كاش بيت الله: على يسال كذست ماصل (ماريين) رابين فورد-عامل في الجامر

فرستا در تا از بهمه دا دخوابی کنم-۱۳۰۰ ارسلان سلطان ا- با تقیمیری ا حاصل ما ربین گیاس نخورده است تو وعامل خورده ايد من الكرايس قدر دادخواه خوبي بودة برودرد شبت قبحيا ق انطرف بمهرايس قدر دادخوابي كن تاجانت برآيد ا دنتر کماناں برسبید ۔ فوب این گل بچہ می ارزد ہے ن سلطان اسال بی اگر بچیزے عنی ارزید مُلائی بود -یعنی جہ ویدی مفید میدین ۔ اگر مهساز مردم یا شد - شاید از پیشی یا لا برود بجنيخ به نظرم ي آيدكرنًا لشكادكرا زكر نواب. میخابید-اسیرو-رخت خواب ال آقایم بود-حریکانان گفتندو- برگ خودت ینی شود! با پدافت را ریخی مرک تاجم حریکانان گفتندو- برگ خودت بنی شود! با پدافت را ریخی مرک تاجم إرمشت وسيبلى بسروصورتش زدندكه بيجاره گفت حسالاكه وطرون راری کمن - وگرنه

مه بول در در اسانی خود را بخشگون و کم برکت دیدند و در بارواریان اسانی خود را بخشگون و کم برکت دیدند و در بارواریان در میان ایشان اختلاب عظیم بسید استر و تجمع گفتند که ملاسا مبفتی نباید

اردست داد-اما فراش د شاعررا بایدکشت جمعے دیگرگفت شد

معدالم يول دروك ال

e word in a care

كرملارا بايد برائح سربها نكا بداشت - وفراش را بايد بنده ساخت وشاعر فضلهاست بايد الالهاش نمود بارك بقتل شاع يهم متفق بودند يان پروُد تبد ئى كىر ، وَنَىٰ تَىٰ الهرباني ومردي من بجنيد خيراً زيميلت اوداك ت - گفتم اے بار آن دیوا گی مکنید- ارت را نید^{د.} بلکه این شاع_{ر محما}ز آنان با شد که ں فریا دیر ورد کہ اگرایں طوراست ہمیں حالاً طلا ارزيد لبسيار خوب وگريزوامن حياتش را فتن جينين مجمح شاليكان شادمان ورياي كال كفتند يس ارسلان سلطان غازيان تركتا زراجي كروكه بدمبنيم جرآ وروه أيد-يب درآور دساغرسمين بگرداد برخط نفز شعران ميكنين دو: يم مبنائي براولاشته فلان ماي فلان جائي عمله شيرى اعلا المرعش ومرتوع متاع كهبرست شان افتاده بود واكذار في المؤاد شكروه بودند- الي كرنوبيت من رسيد كبيت ورفيل بمفتررا بميدان a the first seed of the seed of

نها دم - که بجان شما جزای وستگیرمن نشد چون غینیه یت من از آل همه گرانما به نزیو و بیشترا زیمنه مؤرد ستایش و آفرین گردیدم و با تفاق گفتند که اگرسا لیے دنگیر ما ما بی قطرب وزواں خواہی شدیہ بینبیدا صفہ ريشود جرى مثود!) المساحينة ترئمان بثرتيا كه برجانات ارسلان سلطان گفت : فرز ناورویت سفید کرروی مراسفید کردی-ن جمع المال فواہی بود- یک اثر کنیزائم را بتو بز متنی بهرة برزگ بودم- دیناریک غنغن كروند كا اكرنفست ورآيار سرت را من دريس مالت أگرمُروتَيْ دبين بجيْنِ ناڇار باز به حفظ بهمان پنجب اوامشر في دركم وجندربالے كه دران اثنار بكالك بهفته بودم فانع شدم بس درميان بشان برائے تغيم اختلاف عظيم واقع شد وستيزے برخاست كه كم مانده بود-خوف درمیان وا نع شود الگاه یک از ستیزیان را بخاطر سایدکه با دجود مُلَّا جِرا بايد برحكم شرع راضي نشد-بس كلارا حكم كروند- تاموانق شرع الورغينمت را ورميان مجابيين قست كو-يَّ با إين كه قدرس الزآن اموال ما ل خودُ ملاً بود وشرعًا نيزمال بيت المسال بنقاضى نعلق واشت - باز بجر مشتغ رشفندواسترار جيزے بكيد برلان رفت -

فالله ، الله

MA

ازبحا وشاعربهم رْفتارش تا ثير کلی ور وع في احّ اولي الفتأومي بان فارسي يات ورژ 67,0 فلاصی توخواہم کو ن مرآ میز بشنید ہے ۋم 80 وابس ن كرو- دُانستر نشر تركمانا سافتاده بود سروز. ن سرگذشش خودرا گف اونيز از آن نقل مجلس دوستد اي كرد-منز جم گوید : که برچندور ا Marinh

بُه عسکرخال گفت واده - ولے از واقعه معلوم میشود که آل مردشتے علی خال صبائے کانٹی اسرت - که درسنه (۱۸ ۱۲) وسنه (۱۸ ۱۳) عیسوی درطهران بوده - نشاید مؤلف شخواست ته حکایت اوراص پیگا بنام اوبیان نماید-در برحال سرگازشت اوقریب بحقیقت است -

المائع وسركذشت ملك الشعرارميروا فتع على خال)

من درشهر کرمان زائیده شدم - ناقم فتح علی است - پدیم درایام ۳ غا محدِّفان خواجه - مدِن کا حسب کم کرمان بود - خیلے قصد عزل وضانہ خرابی اور درست باونیا عرزت ورشلوت و حیلت دست باونیا فتند با چشمالش بمعرض خطرافست وروك درنيا مدعا قبت درايام اين رزنده بگور برُد- ده هزار نومان ترکه اوب نعرض و دست آندانی سيد- دركود كي بسيار مواظرت ورس ومشق بودم چنانخ درشا نزده سالگی بخش بولیی مشهورگشته ر ویوان حافظ دا سرا پا از بر و اسیشتم وال بودكيفورة فشربا أنظم كفتكوم كروم حتى وفقة درزير توب غرض زنهارخواہی مطلب خودرا بالنظم سیسان کردم. ندبست تد ومضموف نگفته نگذاششتم لیلی وجنون خیا ہے ت- بهترانه آن مکتبی - دُرُهٔ ل کتاب او تعربیف وتوصیف چیز یا ہے۔ آگاؤ بہی مانسٹ عشق بازی گل وبلبل ونعلق قیمع و پروانہ دا د ن دا وم- بمفاول اغذيها أكن بها أبها لغروا فراق را اتعدكذرا ثام درم محيلس ومحقل كرصا ضرمه شدم بهمه اشعار خود راميخوا ندم وبهرجية درآن ایام باوشاه باصادن خان شفانی که بسرکشی و باغیگری برخار بود-مبارنست ممود- وغالب آمد- فتخنامه ساخمة - در فتخنا مه رسسند درمبان ابریم بمبیلان کارزار نگاه میکند- با غیالا او فرود آمدن و یا ری كرون مي خوا بد- رستم ورجواب مي گويد- جائية من درا پنجا خوب است ـ أكربن بيراكيم منيكون كالضرب السرياش شاه خورم وجول فشخاش شوم.

للجرم ياتيس را بدهمنان شاه واگذاستنم-ازين قبيل بهات و وست اين درآن قصيده ببيداكروم ورآخر كفتم كه بخرجال صادق خان ولشكرش را ت - چه بااین که آز دست یا دشاه یا نمال شدند سرشان بآسمال افراشيت بعني بادنناه سرفتان رابرنيزه كرواي قصيده ريد ومراا د گريدگان شعرا سا حيت -ير - كرور زيان بيش فردوسي طوسي من نهو م در بهی عصرما نند او با دشاری نیا مده و نیاید- وسلطان محسب وغراوی بندگی اورانشا پدر ساخششدن سشهنشاه تامه بنام او از سلطان محمود مناقی اغرون مشهور تركر دو-ارجانب سني الجوانب وستور ارزاني شدومن ى بركه معن طمطراق الفاظ وغرالهب معن خوابدا كتاب رابهب شد بهركفتندكه فصاحت وبلاغت الفاظ تمام شد ويول اين بيث رانظ كردم :-خراشدويونيد شرنكب شاه أزائم بشت ماسي دوم كوت ما ها الحذ والنر سمهر گفتتند كه ریشه منبخ خشاب شد-ایین الدولهٔ صدرا صفها بی که ایامن مشیکر میزه ت بی بود- به بهاینهٔ دوانده بهزار تومان جریمه ام کرد-اما با دشاه بعنوان این پذاریخهٔ بنا می در دوانده بهزار تومان جریمه ام کرد-اما با دشاه بعنوان این روزے درمجلس بزرگ السلطان محمو وغورانی وفرووسی سخن مع رفت که ورآیّا سے بریت ال ابیات شهنامه یادشاه بادیک مشقال در داده است

من چوں مے دانستم - ایس فن بگوش بادشاہ میرسدگفتم ۱- درسفاوت سلطان محمود نسبت بہخاوت یا دشاہ مالسبت قطرہ بدریاست - زیرااوا رم نظر ابرانمایہ ترین شعراداد- این بیش ادی مکیں یا پرترین شعرابذل کرد کرمن بندہ صاصر م ا

رقفاوت الزين تا آسمان سنه المسلودي الم

بخشنی در اساندابر با شدیک قطره پیش جودن مسنام برکس که ویدگفتا بشدور قایل مرکس که ویدگفتا بشدور قایل مرکس که

انگاه دُعاتِ بلینے کروم-کردنداوندسایہ بلندیا یہ اس داازمفی ری است انگاه دُعاتِ بلینے کروم-کردنداوندسایہ بلندیا یہ اس داازمفی ری انگاه دُعاتِ بلینے کروم-کردنداند-ودشمنانش داانہ قلیل وکیر قلیل وحیر دُلیل وحیر کرواند-وچوں بقین داشتے برگوش یا دشاه مے رسید بمبالغہوا فراط دا انصد گذراندم-دوزس بی جورت کرواند مورکر-وخرفه شخابی زیر بر ممست نے با فرمان انداز با خرمان دا برکلا و زوه مناک انشعرائے سرافراز شدم -برشیم مقاور سد دوز درمان دا برکلا و زوه مناک انشعرائے سرافراز شدم -برشیم مقاور سد دورون اندازال شیم برایت میں مرفودی بالدول ساختے برایت برایت برخودی بالیدم وہرد کی خودرا ہردم افرول سے دیدم-بعدازال شیم برایت انتقام-ونیم برایت ایک الدول ساختے دورونین انتقام-ونیم برایت ایک الدول ساختے دورونین انتقام-ونیم برایت ایک انداز ال بین الدول ساختے دورونین و دورونین و دورونین واکٹر عربی چنانچہ انداز موادی سمہ دا بمدر خودم کرد دورونیت و دورونیت میں دورونی بیم دا بمدر خودم کرد دورونیت میں دورونی سمہ دا بمدر خودم کرد دورونیت میں دورونی میں دورونی میں دورونی میں دورونی میں دورونی میں دورونی میں دورونین دورونی میں دورونی دورونی میں دورونی میں دورونی میں دورونی میں دورونی میں دورونی دورونی دورونی دورونی دورونی میں دورونی میں دورونی دورونی دورونی میں دورونی دورونی میں دورونی میں دورونی میں دورونی میں دورونی میں دورونی دورونی میں دورونی دورونی

شنام او او د آرے در مذاق فارسی زباناں بالاتے معانی الفاظ عربي بوشا نندر ركاكت آنها إزا لركر دور المَّغَلَقِ وَمُعَقِّدا ست - كَهُس هِكُ آل نتوا ندكر ويُّ اختراع نمودم -بقماش بأني برخاستمة بإوشآه نگذايشت وگفت كرتوشو قماش را فسنسازنگال کودن بها قند-وسوداگران از فرنگستان بها ور ند-لال وندان كاوي سخت مطبوع طبع بها يون الفنسط ويمه اعيان را ببوسيدن ولا فرفسترمان وأور ورآل قطعه وندان باوشاه را بلولة - وخلال را بمتر سندب وكوشت بن وندان يرابشا فهاست مرجان وريا تشبيه كروه الودم - رئيستى بحودت فريحرم ستاو- ورعرض را و پدیها گرفتر- و در ش قعاً مبلغ خطر من را " پرندوشین آن مبلغ خطیر پرست این تر کمانان خطرناک اف ومن كه فلك را ريشخند مي كردم و ريشخند ايناں شده ام يه مي بيني- أگر توبه بر : خالِصی من مکوشی - وات برمن شاید با وست ا زخلاص من بکرش نیاید-الما المن المربها بدبدكيست إلى ابن الدولدرار بها نيره ام- جراكه كفتم المساول المراكبة الما المراكبة ال 4 62 4.

من چوں سے دانشتر۔ ایسٹی بگوش بادشا ہمیرسدرگفتہ ؛۔ ورسخاوت سلطان محدونسبت بہخاوت با وشاہ مانسبت قطرہ بدریاست زیرااوا کم بُلغُ دا برانمایہ تریں شعراداد۔ این ش اداں بمیں پایتریں شعرابنی کرد کرمن بنارہ حاصرم " ترین شعراداد۔ این شادان کمیں بایترین شاکسان سن ،

فی اعاض بن متیر کنمن کے وکجا و پگوننه پورد این ہم احسان شدم ابیک دیگر مگران بربان حال پرسسیدند و من بازبان قال بواب دادم - آسے ہم چند این مبلغ راپا وشاہ وستی بمن نداد - اما در منے رساند - چنانچہ سرکہ پدرم را بغوایت و العب فی وصافی بین کا کلان ملوکا کا ی قوانست ہم سرا ا ضبط کند ندکر د - این دہ ہزار تو مان ابین الدولہ دواندہ ہزار جریمہ ام کرد مگرفت ہواں بیب ودو ہزار تو مان - بالفظ میا رک سند مود کہ ہرسالہ بہنج ہزار تو مان از اکابر واعیان درایا م مشرکہ واعثیت و نیصلہ بستان - اسلامان محمد دفروسی براسانہ و فواہم کرفت - آل اینمارا حاب کنم روی ہم از احسان سلطان محمد دفروسی برشتہ ہے شو و سی ا

ام او او د - آرے در مذاق فارسی زبانا بالات معافی س بالفاظ عربی پوشا نند ر کاکت آنها آزاله گردد-بده چنان تغلق و معق<u>دا</u>ست که کس درک س نتواند کرد-رنگار کودن بیا قند-وسوداگران از فیزمگستان بیر اعیان را بیوسیدن دیا مرسسرمان واور درآن قطعه دندان با دشاه سرا وریا تنشیبه کرده . بودم - رانشنی بجودت فریخهٔ من بهمرکس اگر. بن غوا ندند و ۱ز ره نیم به 7 بهرگفت ند - که با له دن تو فردوسی خرکیب ی بصلهٔ ارقطعه ، را ریشنخند می کروم « ریشخند ایناں شدہ ام که می بینی- اگر تو به : فالمني من مكوشي - وات برمن شايد ا ما آنکه سربها بربدکیست ۹ این الدوله را رنجا نیده ام - چرا که گفتم ا م نکه کوک کرون ساعیت را ند اند - ا وار هٔ محکست سراچگونه اواره تو امد

ازیں جہت بامن براست ہے ترسم کہ کج بسیا دم نیفتر۔ تااز اندوہ ورخ ہلاک شوم ۔ نفت رہے کہ مایہ نجاتم بود کر نبا درفت ۔ ازوطن جُدا۔ سربہا از کجب اسرم ۔ اتا ہوں اسارت من برنفت برایزدی است شکایت ازاں بیجاست رضا نشاع الله کاپ وصا کر دیشاء لدیکن و صاف ندا ہو از آن جا اندان بیج باشد رکا کہ بہ خلاصی ولیے از آن جا اندان معاویہ بیج باشد رکا کہ بہ خلاصی بیل ملغص معاویہ باقد اسے من از دست این تنگ جیشم نز کماناں صرف ما مصل تقدرت و تو ال مورسی ارد سن این تنگ جیشم نز کماناں صرف ما مصل تقدرت و تو ال خود منی البتہ نز دائم طاہر بن آجرت ضائع نخوا بد ماند۔

سيرا ولا دحسين ادال بلكامي

سالنا افارائه وس

المستحبر بع وعدى كالمستحار ومضاءموا إناد كون الشعرام كذشت فودرا بهايان رسانيد وعدة أن دادم كه بقدر توال على . ورفلاصي او ابهال محمم- امّا دُرآن ما ل شكيبا في مي باليت لي بينوز خو و دربند بودم - کوست بدن بنده بریا شدن دیگید از بند ویوانگی بود آل بیایا ن آن ترکهانان آن ما- آن وا دی بولناک جیسگونه خلاصی میتوان-بعداد كنشتن ادكورع اق بخاك روامعان طرف شرقي انجاد ركنار راب که از طران بهشدی رود-ارسلان سلطان روست سنتاران کرد-کردر اینجا نوقف با بدرشاید قافله بجنگ آید- در نرد دیکی راه برنمر تبیر دید بان نه برگیا فناندر سی گانان دوان دوان بیا مد که از میان داه گر دو عنسار عظميريا ست كويا كاروال است أ ما وسرت ویائے فور ابرائے بنائج کناں دست ویائے اسپرال رہیم العراديغابهمراه بركم اي م مرکست ایر داری میکرد-

بهر ما صریراق ابهها را ندیم- ارسلان سلطان بنفسط<u> سلایر داری میکرد</u> مرابخ است - کدماجی امروز رواند دانگی است - به بهرا بی من بیا و برکاتم الماضط

کرروزی جارت فوا برخورد-وآل کے شایر- با کاروانیال برگفتگوا متیلی افتد-

شرجای نما-پول گردوخاک نزدیک رسید-ارسلان سلطان را حال دگرگول شنکه می ترسم این گرد تو تبایی چیشبه ما نبا شدر تندمی آئند-بر آگنده منی روند-صدالے زنگ منی آید-برق تفنگ پدیدا راست -اسسیال بدی دارند- آ

پون نیک نظر کر دیگفت دوانت که کاروان نیست میکنازاعیان ولت با حاکم ملکت است ممتقر خویش می رود که از کثرت خدم وشش معلوم است.

من این حال را برائے گریز فرصت نیکے دیدم - دلم بہتبیدن آغازید از باخوداندر شدیدم - بیس از خال از باخوداندر شدیدم - بیس از بالان سلطان بغیما نم - گریبان از جنگ اور اسرایشال سازم - بیس از بان دارم - حالی ایشال از باخودی گفته - اگرچه وراول بدسب گذرو - اما زبان دارم - حالی ایشال از مین و فی گفته - اگرچه وراول بدسب گذرو - اما زبان دارم - حالی ایشال از مین و فی مال رمگذران کنیم - بیس ارسلان سلطان گفت بیست تربر دیم - واو بقصد آئد مرا با زوار و از عقب من ناخت - چول بسر را ندم - واو بقصد آئد مرا با زوار و از عقب من ناخت - چول بسر بیر رسیدیم بودرایک تیرین آب دورو روی دارندالال و بدیم سوارال را بیروروت رمگذالال و بدیم سوارال را بیروروت رمگذالال و بدیم سوارال را بیروروت رمگذالال و بدیم سوارال را بیروروت من از ایشال جداشد ندوروی به با نافتن آن در این در در این مرود آوروند - اسلحه و کمر بند بنجاه است رفت - تا اینکه دست گیرافتادم - از اینم فرود آوروند - اسلحه و کمر بند بنجاه است رفت من از اینکه دست گیرافتادم - از اینم فرود آوروند - اسلحه و کمر بند بنجاه است رفت من ناوند من نا

بردرگ ایشان باتمکین تمام بتماشا الیتناده بود-از احزام وتعظیم نیروستان می تفتیم- شاید شابزاده با نند-بیشت کردن جند دور که زود باش

as to

ترنش کن من مرح و شده بر دَوراو صلقه زوند-امر فرمود- تادستها تم را بکشا و ندفی الفور برجیت مرد و دامکنش را گرفتم که سنت بهزاده! پناه دخیل! دخیل! بناه
به فریا دم برس - فرانش منع کردنم خواسیت مشهزاده نگراشت کدانه پناه

بس به امرد ایت زمین خدم ت اونیدم و مختصر ما جرات خود را بیان کردم وگفتی میکه اگر با در ندا رید-برایشان حمله آورید- وطک الشعرارا با دوتن اسیر دیگرم از دسکن شان بگیرید تا برای معنی شها دت دمبند-

درآن مال سوار اینکه برتما قب ارسلان سلطان رفند بو و تار برکششند نرسال و براسان - به امام رضا قنم نور دند که وست کم برزار نفر تر کمسان برنامها نه به به به برخ برسولسف دخور و مرکه بیش از بیست نن نمستند کسے گوش نداد - و با نتیم ست جاسوسی و دروغگونی قشیم با در نمو و ندکه ترکه نال برما به و مراور ند اولین کاراینکه سرتو را می بریم - پس برعا دسته به به ابل ایران از یا و ترکه انال بدی سوی و آل شوگران و زنگها با خشه اسما تا فقند به در ناسه و

جول اہم راگرفتہ بود ند براسترے بارشم سوار نمود ند بہیں کہ نفیہ گرفتہ بیرطہ برحالت فلاکت خود با ندلشہ وتف رافتادم منہ ور جیبی کہ دینارے ابود و نئی برسرم برست ارت و ہوا دارے استرفیہائے عثمان اس غاکہ قوق الظیم بودا ٹر وشتم ربودہ بود ند و سرمایئر بحر گرسکی برجا نما ندہ بودہ و دور در میں ایک برجا نما ندہ بودہ و درعق الظیم بودا تر وشتم ربودہ بودہ برجائی اسلام نیز چندال استوار نبودم کہ کار خودرا بہ قضاد قریب بودہ و رکھ کے گرو کر گئی کر چندال استوار نبودم کہ کار خودرا بہ قضاد قریب بود کر در تی افتار کے تسب کا درگو ہے گرو کر در تی افتار کا در است و ارتبی شہری کری دیم کہشی دیدہ برائے تسب کر دان برسن نام و نفرین بحشودم کے دان برسن نام و نفرین بحشودم کے دان برسن نام و نفرین بحشودم کے دان در در در شا اولیے ایک ترسا دیود برشما سندون دار در نزد شا اولیے ایک برد دین دار ید نزایان - نزندا می شنا سید

on the Cla

نه بینمبراسم آ دمی برشاد ریغ است وسگیدوا زیسگ بمتر بجر بخوا خيره جوابے نشنيدم- و آنت كه درشتي بيش مني رود بالتماس و التجاطرين تزمى كرفهم كه مرمن مثل شمامسلما لي نيستمر مرغيرت ازاسلام نيست ٩ آیا کم آورده ام- دبرآ مده ام که بایس عذاب وعقاب سنزادارم دانید؟ من شمارایم ندمهب ویم ولایتی انگاشتم و بیشه باری داشتم! ایس بهمه بیرجی دناجوان مردی درحق من چرا ست - مردی کاب افتات ببرخي وناجوال مردى درمقامن جرار وخوو غلط إودا بخدى بنداشيم ٣ لگروه چنانچه از در مستنی متالم نشدند از نزی بهم متا نژنگر دیدند گرهاروا. واری قوی یال و بال علی فاطرچی اکر قلیانی چاق کروه بمن تعارف گرد-كه رفيق بيا قليال بنجش اندوه مدار- دل خوش وار-غمراندود مباش - برجه يرسرانسان يرمخ است فاست وجاره اش يدست اوست الركواين فاطرسياه راكرسوارم حندا وندسفيدا فريده بوقو-آيامن مع مى ثور وفرواكه ميدا لدخار فوابد فورويا خاشاك باقمت معارضت وبأطالع ستيره منى توال كرو- نوحالا قليانت را بحق- اوقات كخ نشود- ووم راغينمت شمار - امروز بگذرو-فرد ایم فدا بردرگ است مگراین شعر حافظ رانظینده -المروقات فوش كه درت وترثيم شيار الم از سخنان علی قاطره جی اندک آرام یا فیتم - آختلا طرا با بهمگرم گرفیتم -چوک دیدگرمن بهماز استعارها فیظ بیخیر سینتم خوسشش آمد-واز بهمال روز بعر كاسدام سافت وكفت برزك أيسر بنجيل باوشاه است -چندروز بيباني اريس خساكم خراسان شد-اكنوس بنقر حكومت خود بشهرمشهد ميرود ازميت أغتثاش راه ازعادت معود آوم بمراه بروا بشتراست. فرمات وروست واروك برركمانان بجولم آردونا بتواندازا سارت وغارت كوتابى كند-وآل قدرسر تركمانال بطران بفرستدك ورمیان ارک کلهمناری سا زندربروستنگرکن کرستیت ترکها بی نداری

اگرچشت کوچک وسرت بزرگ وبنیت بدین بود-امروزسرت در سب نمک می خفت وفرواپراز کله به طران می دفت-

نمودم گفت پدر سوختگان پدرتان را می سوزانم - بنجاه استرفی این ا مردیجا ست - مردیجا می سوزان می مردیجا -

شابراده بخسيد و بآواز ميرب گفت كه با در وف ميز در بن بان

بنوی درسن جهم کشود-فراش باستی محفی ساغر بیش را در آورد و با نغل پاست آل بروہ نم حوالت کناں گفت سشم نداری در حصنور شہزاوہ این طور بیا نم حوالت کناں گفت میں مود-ایں بیفنت و اندین میں مود-ایں بیفنت و از حضورم برانار

معت وارتسور من المرادر به نزدعلی قاطری برگشتم کرجنین شد علی قاطری الفری برگشتم کرجنین شد علی قاطری بی افراد بی خواه بردر کے دیگر۔ ہرچہ بدست شال می افتت دوایس منی دہمند۔ الدوستن بواتب إشرف والااشرفي درد كرفتن ادولان فاطروسست ل سبزگر فتن است و مرو كه شا مراوه است- نه باز يجبراگر دمن داري برار-

ا خل مشهد شدیم- و آن ویا راغزبت از آستنا بیگاندار دوست ر الود من نمز ربیزه چین خوانش او دم بچول بازشترا وه بهنزل سید و دلاکی پیش گیرم - دیدم کرس سرخود را به تینی من که به جاسوی امتهم نی سب پار در - و آل کے باآل نفذ قلیل اگر اسباب دكان تخرم اكاروكان لنكب ي ماند-اكردكان براة اندازم كليه برین سے ماند-کرایہ برہم فودم کرسٹ جی مانم برمزووری منظمل وننومند- ربان باز- فوسنس آواز - خنده رو- بدلكو- با آواز فوش-مروم را بنوسننيدن آب مثاق ميتواني سادن-و بالشخند وسوخي بدلها راه نواني يا فت در قارمشد به خيال استحصال اجرو أواب ى آبند-برائے نجات از دورخ دوصول بر برشرت الربی تیررد کردان ثبيتن كركما الثال بنام فمرات ومترات ويش ى آيد - العطايا وصدقات ايشان كامياب مى كرود-بياو بيادلب تشدد كربلا أكس بفروش ما دنهار درظام عليت في المستثن الكذبا شدوك تا بول عيرى ہے مدہ بوں کے آب ہو شید کہا باوسی باعیارتہائے بد-امًا آوازىن بەرىنان بلىت بەراركە بېرىس بىشتە د- ولطىفياد كىنە يا ا ، گو که بهمکن بخت د بدروشعر ما جنال نوال که بهمست کس سا غوش آید ﴿ ساده لوی وطناف ورونی زواراں سابہ بین که بآل ہمہ نرس وسم نزكمان از ديار وور دست خرجهات كزاف مي لسنة وبرنيارك ميآين با اين كونه مردم جركار مني توان كردر براساتي بهمرا توال فريفت عقل شان در حيشيرات - جشرشال رايردة الناك فروى تاك يوست مده جرى سنندتا جر بهمند- تو برجمسكوني بداوی غمبر بگو- ویگر کار مدار-من جیب نبار وقت پیش ازین در بهين جا بهين كاركردهم وازيول سقائي يك قطار قاطر حزيدم أكنول يرجين - وكمريند عجرين باقلاب خطاعة بند كر دوخستم- وطاس جيل قل هواللي راجند أنكوله ومنكوله بوسة أويخيز ووسر رواز مناك ال ورآب جفن خوا بانده بعدازال برازآب منوده واخل صحن مفدس امام رضا شرم ونوبت بشرنما في رسيد-افتتاح شخرايت مد" سيادم الله على الحسين ولعنة الله على قاتل الحسية إن

> ا بع بنوش لعنت مق بربز بدكن جال را فالسية مرفارشاه شهيدكن

عجب آب خوشگواری وارم مرجگرد اختک می کندروندان را می ربردور ا تشندراسیراب وسیراب را تشدهی سا زد- باغ بهشت ر ابا این آب سبیاری می گنند- آتش دوزخ را بالی سب منسروی نشا نند! چول دو روز پدستورالعمل قاظرهی عمل کروم-استاو شدم ((معلوم است - ور چنین کار ا علم بعد ازعمسل میآیدا سفایان مشدر ایجین کرچنم برمن انتاد-آب دردنان شان شکر به چشی برخواستند- دیدبهالد اینکه مراحق سفانی در آن جانیست فواستندلسرچین بهرم دا به بندند بعنی اند الرب انبارهم- آب ندم ندرا وبدنار كه حرفیف آب و ندان و باب دندان نیست فابل این است بزند ومشک بهمه را پاره كند-چش بوست بدند كويا خداوندمرا برائي سفائي آ فريده است-أب كل آلودويدوي أنهارا الأ كربسم الله إ في سبيل الله إلى الله سلامتي الآت فات وبلا- وبب ولب انشدر بابان كربلا جرعه آيے بنوست بدبا كلاب مشهدمتورسرورورامعط سازيد مظك أبيهم برائح فراسيل كنبيكاه كاه ازين قبيل اشعار نزيا منك

باآب دناب ابی گوندگفتار واشعار خود خاطر بیشان دوار مے ساختم که اولین ثواب نوست بیدن آب مشهدوآل آب من است -انعام و احسان نوار بین بیشهار بودو قطرهٔ آبم بهدری رفت و بکته از اشعار می بیانی شد

بون ومهمعا شورا رسسبيد كرايرانيال را ديوا ندر مصيب بدعت ماستے بیجامی سازِ دینواستم من ہم ہنر مشک کر دانی بینسائم۔ تعزیبہ روزعاشورہ ورمیدان ارکے تمساشاخانہ آیام محرم است ورحضور شابزاده والى خراسان بريا شدرسال قبل سقاً في ركا وَمِينَ أَنام دِر مشكب گروا نی گونے میا بقیت از نگٹاں ربود ہ بود۔ گفٹ ند کدا دا گاؤمیش باید پُرُحَدُر بُوو- که آلبت مارم دارو و توغیر منفعل ندار د - گوش مذکر دم- وقت رسسپدرشا برا ده درسرارک ترزغرفه نبشسست- اکا بر واعبان دربرا برش بالبتا و ندمن بمبيان آرم مرا بايم-ازر تم تيغ ولا كي خون آلودا كمربرسية مشك ورغايت برنگ برازاب برووسش ورزيراركال نفن زنال آیسند آیسند بزیرعت رفه آمدم و به آواز بل به مدح سنشا بنراده و بمرنثبه خواندن سنشر وع کردم-شا بزاده رانوش آمد - يك الشرفي انصام اندافت - هروم ازاحان اومتعرب وال بررو مع مشكر سوار نووم-آواره آفرين آفرين بلسند شد- از آفرین حضاررگ غزایم برحرکت آمد- طفله دیگر فواستم-برمشک بن كم-رقيم ركاوميش فرصت يا دن مؤوبه شاك براجست و باطفلان سنشاست - اگرچ بروک بندگواری تباوروم- واند کے مخل كروم-اما إذ مره بشته صلات برخاست ا كرم مم ا الازورد فركبود كرويد- وسرايا م خراستنيده تدر مشك دايرزين معلوم شدكر ركا ويش كار خودرا ويدة ودراس قدر سن مشك برواشتن يرجانكذا سننت است - إن يودكدا سياسيا مي سقا في را فرونخيرو بالشوير

10 عاد صنه تو در ظب ابرعبارت از خدیشه است - و در مت ربی خدسته رانص صریحی نیست -خواستم وکیل مرافعه بگیرم - گفتن وکیل مگیر که بهمه وعواست باطآره بهرس نی ۱۱ مراز در « که بهم دعوایت باطل و بهم آنجهرداری از وستند در تاوار بالرای گاری در این است. در تاوار بالرای گاری

وكنكاش ماى بابا وين و الوشار في الوشار

دیدم فال گیرور مال درمشد ا زمان بیشتراست و بهمال سے تورید کی مرف حسا کی مے فورند کواستم باز دلاک مثوم ویدم کریا بند می شوم و مشرر جانے ماندن نیست عاقبت ویدم جری بنگی ترباکی و درمشر ایران درمشهد فراوان است و من محم از ال جرکہ بدی نفی از ای بودکرت رایہ کاررا بقلیاں فروشے نهاوم و تسلیا فئے جند برقل بها نے کم آ ویستم و فوطی برائے نهاون فنرفلیال ورمیش دو برطرہ پر از آب وربیلو قبلی برائے تونوى بدين اوزار نو تدارك إي كار ديدم-فلاصة باآل اسباب

سنبرازی مشوستری کابنی به درترکیاب و نزلتیزیب تننیا کوله باخس و خالهاک وافزايش واميزش بابرك درخت وكياه مابيت واشته انفداوفلق مداشتم- جهار قيم شتري بيداكروم اعالي اواسط -إسافل-ارا ذل-اعالى يرافالص أواسط رايم مَخاوط - اسافل راتمام مخلوط - ارا فل را حسو الفرانور حال شال بهايئ مختلف - بنمو دن کشا *ورژ و کشیت ز*ار و سوداگر قد فلبان *چاق کر*ون-و بار ند مشر الم قلدر ت تنباكوت بديدو دادن نداشتر بهيشر قلبالمرا تے قرض راہنج فرض منے والہ با ويشم - نيز نظر - ابنوه ريش -كيوان ابشا شريزان اب ت ترک محلل به آیات وابیات برتارک کوسٹٹ بختی غوالیو برشت مزاروندا نه بهدوش کشکو لیمنتنگ یا زنجر کے بریخان برو ال استادي بخيه زده - ورشميز نشمين بامهرة از لمان ورميان - شبي بزارد انه برگرودست-دركوم و بازار و-شیگارنای علبیر-کدربره بیندگان آب ی شد-وسراین برات فرسی مرومان سست مارا ورياطي غون فو فو شو شكو يهم في حراف درز كالنال الدك الدك الدوسي

ما<u>ں خیلے محکم شار مرابہ نبر</u>دم درویشاں بررد-اگرجپراز ایشاں سودے نبی بردم چزننباكوك فاوط بايشال في توانستم داد كوقليان بهم از نوك شال في عذ زفيا والالفتار وصحبت ايشال حيال انوشم مع آمد كه ظاني ما فالمزع شد ودوين صفر ادعادت فويش بيثية المركم فليان شده بودرو منجن ممود ماجي إحيف ميسن تورايا إس عقل وشعور وليده باطن كور باست شل بهرمروم من باگستای و بے شرمی جها که ندگروم-ولایت بنودم آن مجرز و ساختم امرده زنده کردم و از لذیند دنیوی چیزے برجا نگذاشتنم-وَرْسَابِهِ مُن اللَّهِ وَجِهِ مِن مِن كَانْبِكُهُ مَا نَنْدُ لُوارْ حَقْيَقْتُ مِن جِهِ خِرا مُد مَ ابجیزے مے شمر تدروا زمن می ہراستدار وتسلندران بزرگ وازابدال وأوناد مع شناسد بجرااي قدرنين ما برباشي كر قلبال فنسروشي را ما به گذران سا زی میل آس نه داری که تبسلک درویشان منسلک مثنوی - وب سلقد خاصال دراتی بینی ادم شوی-داست است لباس درولیتی ورظا بر کم بها و چرکین نماست وگذران ایان اردر بوره دربره خوان دیگران آما این نفمه نقمه است رنگارناک که در اندوضتن أن بكتيمين وعن جبين اختياج نبست أزند كى دروبشان تنبلي ونن أساني ست فروساطن وحراني بين شاع جرفوب گفته- رمافظ روضة خلوبري خلوت ورويشان المرجشتم خدمت ورولشان است « "هُ أَنْجُدْرِي شُودَادْبِرِنْوَ أَنْ قُلْبِ بِياهِ كَيِمِياتِي السَّادِي وَيِنْ الْسِنَالُ مِنْ ووليخ لكر نبا فناغم لأأسبب وال بتكلف بشنودولت فرويشا ليست

آنا از روسے خاکساری وخفص جناح گفتم من کجا وعالم درویشی کجا دوشان خرقد دردیشی کا د ہربیے سرویا نیست و راست است مراج نال سواد مست که بنوائم فوا ندونوشت-بلكه قاري قرآن وحافظا شعارسيدي وحافظ نيزيمستم الأولبثهنالمسهك تمتع نيستم امايين فدرمعرفيت ويطريفيت يذكمانم كدكافي بإيثنه وباين جرتيات يربنقاوات اوليايا تهادن نشايد وروكش صفر گفت - است باراعتفاد نو در حن درويشان بيش از آن سنت کرئی باشند-درویش را ما پیچیت دان لازم بیبت مایدا صلی درویش که ما داریم نشاخی وید شرمی است - با پنجاه پاک این مهنر که تو داری -اگراند کے در کستاخی وبهشرى بهفرائي بكردن من كرهر شدكل ومالك بهشت ودونح شبهم نير ﴿ ﴿ وَرُوْا فِعِ الْرَحْطِرِا تَبْكُهِ مِرْعِيانِ كَا وْبِهِ نْبِوْتْ بِرِغُودً كِرِفْتِهُ مِن يَمِ مِ كَرِفْتِهِ ما نند سبغيران در وغين ببغيرالوالعزم ي شرم-وبرخلاف شق غربرا ركيجر ومي كروه بمیں بس بود کرچها رنفرید من میکروند - پاکستانی و بستری شارع اعظم دولی مر این زمان ی نواستی شد وست بروار وبطريف ماكمعتبرتر والندترا زان است باكذار بس رايت أنتباه وعرت وعده داد ندركرورنسس ويحريم مكرسركذشت خوداكه مايدجرت مى خواليا بيان كنندمن بم وروافع برمصاحبت إيشا ل بيش الربيش راغب وشتاق شدم

ستيراولادمين شاوآل بكراي

مردن درون صفرودو تفریش او

روز دیگریاز بهادت معهود در یک جاجمع ۳ مده-در هجسسرهٔ رویه باغیچه-هر مکی قلیان بدست-پشت بدیوارنسشسند بودیم در ویش صفر-بحکر ریاست بر دیگران پیشی حبست-سرگذشت نؤدرا بدین نوع بنتروگع تمود:-

پررم لوطی بانشی حسا کم شیراز و ما درم فاحشهٔ بود - طاقس نام ازیس پدر وما در فیاس فرز ندنیک نوال کرد-

ركاين نان فطيران آل خيراست)

بهدم وبهم بازی زمان کودگیم - بوزینه گان و خرسگان بدرم و سائر بهم کا دانش بود - بدستیاری معاشرت جانودان - و بسیب ایم وی خبر حبرت لوطیان - تقلید و چنلی که در تمسام عمر بکارم می خود و آمو ختم دریا نزوه سائلی نوچه لوطی بودم - با چشم بهمه بین وعقل بهمه و ا ن در آتش خورون - و آب از و بان افشانادن و کار و بلعیدن از چنبر دست بها وحقه بازی افشانادن و کار و بلعیدن از چنبر مسرآ مدا وست ران گردی م - از آنگاه آثار نزقی و بردرگی از ناصیه مسرآ مدا و سست ران گردون - و سائر نز و سست بها و حقه بازی ای بایش با سوزم مند - نور عشفی بوا سط سار با بی که خوا برش با ندرون باشی با سوزم مند - نور عشفی بوا سط سار با بی که خوا برش با ندرون باشی راه و اشت - با مرکب دویدم که در مسیبان با زار بر سکوت بساط عرب نود میر زایت دویدم که در مسیبان با زار بر سکوت بساط عرب داشت - با مرکب دویدم که در مسیبان با زار بر سکوت بساط عرب دور آخر آن

گنجاندم-اگرچه بهنوز جمالت را ندیده ام- اماعشقی ندیده بمال است -رگوش پیش از چشماشق می شوک ب دکلانین تعشق قبل العین احیانا

زردی کاغذ به دروی چره - دسری مرکب باشک خونیس و بج مجی سطور آن بدشواری ویسی قالب راه عشق اشا رن بود به چنیس موست چندا زکاکل -وچند مفزیت کم - درمیا نه نامه نها وم ربعنی ازمویه چوموست شدم - واز ناله چونائی - کبابه و کسیلے - بعنی من از فراقست بهم کبا بم بهم بلاک - عنابی گذرسشنی - کبابه و کسیلے - بعنی من از فراقست بهم کبا بم بهم بلاک - عنابی

عناب لبلعل نرافن نوال گفت جبزے کر بجائے نرید جن نوال گفت نرغالی بینی روئے دشمن سبیاه شود با دا مے سفید میں اور با دام سفید سر برآورده نهوست عالم خبرندمن تورا دارم دوست مالم خبرندمن تورا دارم محروم نسنانی ۔

است واست در فروی دیدار و در این به والستان

اندوق نامه بدین آب و تا ب جین ار آخود به رشام که به پروا به میرزا اسم و رسم معشو قدر اسراغ و اوم میرزا بهوات ایکمزویات گیرو استی با دخت به دوش بی بیرخا نه نابوریجی باشی تا خت و قطیه را عرضه را خت به دوش بی بیروا عرضه را خت با فرای من با دختر ش گرای سمد و در بهای روز و شررا نام با فراج من از سخت براز صادر نمود - بدرم از خت شنا بزاده می ترسیب و به ما از به چنی ورقابت من بجائی با دا و بیرای او بی و ایمال در رفتنم استعجال کرد - روز و بیگروت که به و داع با رای یعنی و ایمال در رفتنم استعجال کرد - روز و بیگروت که به و داع با رای یعنی ما نورای بادر می ترسیب با مرام ما دمرگ مفاجات جاره ندار در می تو میریم - که ما می در بیج با گراست نه خان - چیز سه به می بتو میریم - که با تربیت با سی در بیج با گراست نه خان - چیز سه به بتو میریم - که با تربیت با سی می بتو میریم - که با تربیت با سی می بتو میریم - که

بحزیدر بهبرکسے برکسے نفے وہد-آن ہم میمون بزرگ ایست-کهرآمدر میمونها است اور اوست مایہ ساز روست آموز خود کن-اما بجا ن من که بقدر من دوسنش بدار ربر پایه که من رسب پده ام- نوا لبته خوا ہی رسس پید-با ایس میموں طالعت ہمایون است رپس میموں را برشانه ام جهانید و باآں

سرمایداندادویم خودبرون آمرمپون بنی دانسیز که از سفرو حضرکدام یک برمن سودمست د تر اندر فیمست در اندر فیمسین و اند و به ناکسیمونی چنان و مطلق العنان بودن سعاوت سبب کرانی است اما مفارقت آل بمد و مطلق العنان بودن سعاوت سبب کرانی است اما مفارقت آل بمد جانوران مالوف و ترک شیراز معروف و علی انحصوص محرومی از وصب ل یا رند یده - کرموافق قاعده بایستی لیلی اول و شیر پی نانی با شدچنان برین مانم در دل نشسیت و بات رفتا رم بیل فرورفت با میمون خود برسر کناشیم مانم در دل نشسیت و بات رفتا رم بیل فرورفت با میمون خود برسر کناشیم دیا ایم و با این میمون خود برسر کناشیم

گرم با دا مدے مجوب سیم اندام وسنگیں دل گل انظام برآ وردی دخار الد با فربا انه کل ملامست کوئی عساشق راچه کوئیم مردم وانا کرحال غرقه وروریا نداندخفنته برسسا مل

ا رویدارمی جشان درویش جسارشد- قدرے با یک دیگر سرکوشی کروند-آنگاه درویش وحشت انگیزردست بهمی آورد-که ما نیز باصفهان مع دویم-واگر خست

یاری کسند توراا زخاک برمیداریم به بین کلف تکلیفی دا قبول نمودم و بین کفتگو قلیا بی کشیده براه افست دیم به درواین بیدین اینک نام او در او بامن از در دیگانگی دولسوزی برآمد و چول از کار و بارم اطلاعے کامل بهم رسا نبر مضرم و خسسندال گر دید بیس از ترجیج درویش بلوطے کری و فضل در بوزه بتقلید مرا تیرک این طریقه وسلوک درآل مسلک تکلیف کرد و که آگر مرا بمرشد سے نشبول کئی و کو چک ابدل مسلک تکلیف کرد و که آگر مرا بمرشد سے نشبول کئی و کو چک ابدل من شوی - ترااز او تا درگر دانم بیرخوداز اقطابیم - بعد دازی از بخوم در مرخوداز اقطابیم - بعد دازی از بخوم من شوی - ترااز او تا درگر دانم و برخوداز اقطابیم - بعد دازی از بخوانگر در می در بین دا د که در من داد که در من داد که در من شام عسم این با تورا کافی است و با این با از بهمه جیست در توانگر

مبكف اكروم فركوش را در زيربالين كودك بنى - فواب الوداگرخون فركوش باسب فورانى با ديك قوايم ولاغرميان و تندووگرودبخشم واستخوان كعب گرگ اگر ببازوت طفل بندى - جرآت بخشد
اگر دوغن گرگ بلباس زلن مالى - شوبرازوول سروشود - زبره
گرگ دا فع نا زاتى زن است - فون خروسس فيخ باه ناخن بدبد
زبان بندى - وحب خفاش خواب بندى را شايد - آما بهترين نوز مهرو
خبست كين گفتار است و دور حرم سسما با به خصوص در اندرون فريدارش بسباريش اودم سند تو اند نو- بهرگياه بيش او
سيز في تواند شد - از بر فيبل سخان بسيار گفت - وچنا ل چم مرا و يدسيز في تواند شد - از بر فيبل سخان بسيار گفت - وچنا ل چم مرا و يد-

 باتمام اوصا ت ببموسط بازقبيل تقسيليد وتزدستي وجاسبك وحبيسيار وزيركي-

ماننداوشود-بهاتا اورازنده تئازیم. شهادس میمول بدان بهایونی که درشستگی و فراخی یا رغمگار بود-برمن نا كوار منوو مبرو لكليف برخاستم - نا كاه جنمانش برافروخت وبركشت يرُ السَّة بينين پر باو-ورگهائے گردنان پرخون منیرہ خبرہ برمن تگربیتن گرفت - حساب کارخودراکردم که اگر سررضا فنسسرو دنیا ورم - پانے زور بميان ميا ورو-وسرم بسيريلون مدود-نا چار دل بربلاك ميمون نهاوم - وورازراه ورورة فلوتي تن افرو درس - بيجي ارهيمول را برييج وغدغه خاطب رسر بريد وجكروبوشك بنين را برواستند باقي اندامش را بسوخت - وخاكسترش رانمام درگوشهٔ وسستمال بجوز بندی خود

نها ده براه افتا دیم به بریم بهاس اوطیگری بلیاس درولیشی بدل کرده چون به اصفها ن رسیبه بهم بهاس اوطیگری بلیاس درولیشی بدل کرده دوامة طران شديم مجف خرورود ما بطران - دعاجويا ل و دور في فوا كال از ہر سوستے بما رو کے آور دند کا در سے برائے فرز نار فود دنا ہے جتی از ہرائے شو ہردعائے عقاراللیان توقع دانشات يهاد الاس حرز تي بندى - وخران دعات كشادى بخب ميرا ف خوانان وعاسته مرك مونال مع فواستنداما منتريان يا بدار ولقها تعرب وشرس وويش الدرونيال بووند كربمر مجتن نناه دابر نروسة نح و في ومنع عمر على خوا ستند و واحب المن و رولين مركسيا بود - ازا دويه جيند از قبيل كن كفت الموسة كرك - بير فرس - الشخوان بوم - بروبال يُدير دغيرونك بروند فاداندون مخواست كرور انتدانهم بألوال برتر باشد حب گرجمون دا بدوداد- دیگرے با جمر جدوجهار منوزمورو یک نگاه شاه نشده بود- یک پخت از فی کنیزیمول بدوداد النسياجعر النارقوه براؤ شاربك علاج جاب حبي سورت واست وي شرين به او واو که بصورت بمال ۱۰ ما نهار که نه در شاوی شد

ئے فتارہے ارسازوال بلکہ بناف ڈنال بیت- وجہائے گذره بسیار بجلق مروان فرد کر د به درین افسا نه وا فسونها من بهمه جاهمراه دروف سیگیر كرون بمدست ومهم بإبودم- اما دينارسه بكبيترام واعل نشد - وميمول

با درویش بیدین مالک ولوا مے لیا مارانجيشهم افطاب واوتاد ودربارة مقامات بنظر فتسلنار وشياد بتنار جول بيا ده سفر م كرديم- ازهر جا و هر چيز نياب باخبر و سخيشر شايم انطران باستنا بنول وازآنجا بمصروحلب وشام رفيتم ودبيدرجاه بخثى سوار روائة بندرسورت بمت دوازاني بالا بوروسلير روال

اما دربن مست ازل آخر بن نفش درویش می گرفت جهروم آن جا ما خود كهندر ندو فلاش بووند - آخرس رخرت بهرات كشايم ورسايراليه ا فغانان ثلا في ما فات لا بهوريا ل قلاش وكنتميريان بدوات البيموديم ورولین وربرات طرح اوعائے نبوت انداخت اما ہنوز وستگاه معي، أنوم المنام نشاه دوعاة جواني كربهزاركس داده بودبسر نرسيات-رات ویگر کوچها منزل ما در سرکوی درصومح اود و کردم گفته اود که يًا ما يَرِهُ ما وسي بسرك برو-از بالخي في يك برة بريال بالتمامل ا من نشك وكالس كناك خورو وانسيصة بروسس بالتي حفظاً برو ع كفتم كريريان بوجود اوى بدين كمال رشك بروند وافررا بررومانيان با مغود در معدة وروين را جنال ا زماية ة روماني انبانتنادكه باست نفن گذاشتندروس معجبت وبدرجست وبحرای بادشمالین تند باسال بني الاست مفرت على أن المان المان كر أي وست ال نشیند- داین باوسراسرا ایسنان وربرات معود د- ویداین باوزرگانی ہراتیاں وشواراست) می جنال شویل دادم کر اور ادر دلیش بازا سے

خوبی براتیال باعقاب واخلاف ایشال یادگارگذاشت - بیرال جهال ویده این یادرا آنموده با نکاربرخاستند- اما بارسوخ سخنان ورویش کاری از بیش نبروند- درویش را با ویدبه وطنطنه و فن نمو دئد دایشک میرندا) حاکم برات بالذات افش اورا برووش تا بگوربرد و ونجرج اولیارپرست تان گنیدی برسرقرش بنا نها در که تا قیا مست نه یا دست گاه اولیارپرست تان گنیدی برسرقرش بنا نها در که تا قیا مست نه یا دست گاه ابلهان است - م الهی

من الاحراد وابن مدن بنام كوبك الدافي او بقية الجميش را باطلهات و نير بخارت او تا داج حيد كردم كوبنام موسته و استخوان او خرج ميدادم " و بيشتر از كشيشا بنكه بنام استخان فرينام موسته و استخوان الدو فتندك الدو فتندك الدو فتند المرادم كالمدون المناس المناه الدو فتم المدادم كالمدون المناه الأدوري مقدس و ما المناه ا

پس برست باروش وروبی کردر بهاویش نشد و دو و و گفت این فقیر دمولا) در آل کاک با من بهدست بود میداند که بیرا ساده به دیک بهاوت و باک داش شما می شدر به به نظار در از شاکس استان این می شده این می شده این می استان این می شده این این می شده این این می شده این این می شده این در فراسان آل به می شدرت دار در شده این می در در شابی کرد و افته آل در فراسان آل به می شردت دار در شده این در می با در شابی از کیست با در در شها و در این در می با در در شها و در این در در شها در در شها و در این در در شها و در این در در شها در در شها و در این در در شها در در ش

بدین کوشه به بیان سرگذشت خود مشروع نمود-(سرگذشت درولیش دویم)

اولین سنم بطهران واولین مزم در طران در برابر فا نه عطاری اود.

مینوز درست در ام نجا جائے گرفتده بره نه نه بشدت هرچتم امتر
در بکوفت که بهما په ما است اوعطار سده کرده در کار هرون است وا دوا نیج یک سود می افزان است و می از برکت نفن نوفته ی بیدا شود چون دانزل خود فلم سدان و کا عذن اشتم و تسمی ارافی شق و عادا بها لین بهمیار فرد فرد شدی از از حیا سطح کوچاک با طاقی برو - بستر بی ایران و مروفیان که اگر سرسود و اندا می بیمیار در این میان و مروفیان که اگر سرسود و اندا می بیمیار در این میان و مروفیان که اگر سرسود و اندا می بیمیار دوا شریع با می میان و در میان آن و اندا می میان و مروفیان که اگر سرسود و اندا می بیمیار دوا شریع بیمار دوا بیمیار دوا شریع بیمار دوا بیمیار دوا شدند بیمیار براد دوا شیمی بیمار دوا شده بیمیان از دوا شیمی شریع بیمار دوا شیمی شریع بیمار دوا شیمی بیمار دوا شیمی شریع بیمار دوا شیمی بیمار دوا شیمار دوا شیمی بیمار در شیمی بیمار دوا شیمی بیمار دوا شیمی بیمار دوا شیمی بیمار دوا شیمی بیمار در شیمار دوا شیمی بیمار در شیمار دوا شیمار دوا شیمار دوا شیمی بیمار در شیمار در شیما

قلبان مے کشیرو مے گفت کہ کارابی مردار دوائے من گذشتہ تادعائے وروليش حكند ويداروروليش تا زوراتا شريع تا زواست بول مثم تهادالال برمن افتا دبهم بهمريرا مدند- وويد لابرس دوخت سشار مشمر إلبيرت متجاب الدعوا لتخربا فوت نفس وغلظيت نفس فلمدان وكاغذ خواستم روحال ٣ تكه ورتمام عرقلم برست كرفنته بودم فلمدائية آور وناربا وسقى بزرك إزكا غاز كههمانا لفافه ووائي بوده است من سرايا ئے آل كا غازرا خط خط وضا نه خاندساخت-وميان خانها را بانقوش مخترع ومختلف أنباشتم بس ازن كاغدُ راتماماً ورميان شاه كاسه ورآب حل كردم وكم ريض بلعانبام بمكنّان به انتنظارتا نير وعاست من چشما دریده وگردن ماکشیده-(تاجیکسند توستا اورادس)

حكيم كفت الأعمرابين مروبا في است الشرابي اسمار حيف وابر اشكال متبركَ بشأغات اوكا في است - وكريه من - يذ بلكه !! بوعلى سبينا)، بهم انه كور درآيد-كالسكانور شكالا

بهارقيقة چند مروه دار ماجوش ويهوش اشاد بعدادان با حالته باعب جيرت بهمدر بگله من دهگيم به " ارد غي جند برد و چينا ان بخنو و وسراز بالين بروت ونگن خواست شار کلاب برروسته خوانند کان چندال سقه کردکداگر (ابوعلی سينا) كناب قانون غود الوسة بلعا تده بووآ نقدست نمير و- غلاصر خلط وما وه والمالات المالات المالات

المن درياطي يا خود الدينيد بيم كرآل كاغذ بابداها فيردوا معمقي بوده باشار وایس بمرید ازیا بیران واز شواع مرکب ودیظاین بمردانا بیروعات مجرسا غووهمل كنال تفتم" أكرمن من يغير وص-البيترابي مرونا حال مروه بود- ا زطرف ويَرْتِكيم ب مال دا بنا شر مداوات فودست و ما ن الفت التي ين بحرابي ووات من إلى قدر في في أورو اكروواسي من مي وولي مروز مي الروواسي الروز مي الروواسية من الروواسية من الروواسية الر

من الله على - الله على والمواسة أو بين الدوساسية من ما تشريتكره والي فرات وبرك وآل واشفال ودرابروار ومروم لا كالخود بكذار عبیم گفت ورویش بابا ورای که دعات خوب مے توابی نوست وی القلم خوب مے توابی گرفت محرف بیست اما ہم کس مے دانٹد که درویشاں کیپندند کو وجب نندر الفاس درویشاں کو از

لن نزانی روئے بن آورد-

 ومراما نندكسبيكه كوه الوقبيس رابا دعا ازجائ تواندكند (آسيا وشراسيا)

يول عيم كارر ابرخلاف مراد فوود يدروم دركت يد جبته وكلايش را بروانشت تالبروو- إمّا بين اردفتن موستة ليش خودرا با قدر سب ازال گیسوان من جمع وگست دله کرد- و در پیش جیشه من بجلو و انشست كراك نرخ- بوزعلى - بن ميسداني كرويه كي رموس كران ورطهران بك قرآن اسرت ؟ خواهم ديد فسنروا ورحفنور أقاست امام جمعه لقوم واوارانت كي وكي شده چگونه ازعهده كهه خورو

نهانتا برغوا بميدآمد-

اگرے مے وانستم کہ بعداز فرونش عرو نیزندی جنے نے رفت اتا السيار ولم مع خواست كريد حنا شام محد برودوم اآن جا بخوا بهند- واین مایز شهرت وصیت من شود- آوازه شفات عط ركدا زمعتران بود) با دعائے ورویش تا زه رسسیده برسوت محید-نقل من نقل مجالس شد-پس از صبح " كُشام بينوشتن - غرايم و ا دعبير وبغرا خورحال بركس تجنسالي كرون كيسير وكثيرن جيب مثنول شام. عطارتيه وارديمه كاغذاهافة وواست مقى نبودعل وفعلم انعطار تجاوز مكروس ناچارا در طران بسياحت سانز مالك إيران روشك نهسادم بہ یارہ سر ان میر تھے ہیں ازموں سے دونت جرا زعطا رشاوت تامہ على وروست واشتم وبهركس مع مودم - نا أكنول ورسالية تدكاني ع منم بالبنك وعائم درعام تأثر في وازمود واست بازاز وي القلم الراض من من كرد واست با واست كال فيل كادى ع بنیم و در نظر هر وم خوارسی شوم سیک سفرے کئی واز آنجا کا کا اے وگریدے روم ۔

چول نوب شا بدروین عین است. گفت - اگر جرفقالان سا

عادیت آن است کرسٹ شندرسخی دا دراز ساز ندیامل قائر خود ا

دنفهار دروسیس سوم من پسر کلتب داری سنم پیول توت حافظه وقدرت لافظهام را دید از افسانه و حکایا نبکه در فارس کین از هر زبان است به پیترست را بمن اموخه ن رواز بر کردم - و چول تنجیب نه سب به را از نقود این بهنرما لا مال ردم و بخرج و صرفت مستند و قابل مشدم - لباس در دیشی و سخنوری در

بُرْمِيا ن مروم بلكه بجان مروم افناوم .

بیشتهٔ معرکه بندی و خورگی و لقال بی پیش گرفته - در او اکل مردم مرا بسیده کاد و پدند-نقلهایم در اگوش مے کر دندواز زیر با دستی الله جمیده کاد شده بیده کادشدم - پس با چکیدگی کاد تالی به برا فات الم درم - دربین گاه قصته مے الیستا دم و مع تفتیه - حضرات مرکه دا مرحلی در در فی است و مرکه دوست در در فی است و مرکه دوست میگر دند - با نه محلی از جرب بیرون آورد و میآور دند - در آخر می بیرون آورد و میآور دند - در آخر می بیرون آورد و میآور دند - در آخر می بیرون آورد و میآور دند - در آخر می بیرون آورد و میآور دند - در آخر می از شام از در میآورد و میآو

و مع خروست بدن این وم و مع گفته - اینک شی بلند به درویش برسد انگوید شا برا ده چگونه از کام غول را با یک صربت گرزسر بایش مثل گشت بدختیاش خورد وخات کرد " تنبلان با نے معرکه و دیوانگان نقل و افسانه - از ان به عاران بود ند که ناست نبده بر و ند منه از ل نادرستان بنودم که برایگان روانه شان سازم - این بود که اکثر افقات و عدهٔ نقل برزنگاه را بفروا می انداختم - وکینه سرایهٔ نقل را بنی افقات و عدهٔ نقل برزنگاه را بفروا می انداختم - وکینه سرایهٔ نقل را بنی مخدسان می انداختم اکور به برین منوال از بهلو سے بریعاران اسب باب گذرایی بهم می بندم و چون جریب و بیل بیعاران شهرے مالی می شود - بشهرے دیگر می دروم -

تفيح كرده ستبداولا دسيان الأوان بأكراي

لمنىاند

گفتاردوازدیم دبیان دیافتی حاتی با کردنیا دار کافات بست دیا تریش کارد کرافتاران

بعدازاسماع سرگذشت درویشا ب از حکایات مرغوب وطلوب ایشان به مؤمند و سیاس گذارگشم بدین میسال افتا و مرکه بقدرامکان از میل و آ وسالین ایشان بیا موزم و مجلفتر ایشان در آیم - (درولین صفی از اشتان و درایم اطلاع کاملم بخشود و افسون و کرامرت فروشی دو ما اولیسی انطلاع امام بخشود نقال نیز از قدر سینقل و افسانها سی نو د باطرایم میرکدگیری دسخوری و میسا و بین بیاموف می و کام با می میسادی بن بیاموف و داور تا استان و دورا بعاریت داور تا

الأآل لأمتفير شوم

A State State State

كتكبِ گرفتند- بيره زن انها در داروغه ورآمد- وروستے بن آور و كه السع كهنداصفها في وجال سيرت عاقيت فوب ومنت تبلد افستاو-پدر سوخن نا کے مردم مشہدراز ہرمینیا فی حالابعب روشاہی الکرفنۃ چوب بخورنا وندست نرم شود بجها چوب وفلک بیاور پدرنا ناحن است

في القوريالم به فلكي بركشيده شد- وباران بوب برسرم باريدن گرفت رکفتی ده مزار زبانی جنم بشکل داروغه و پیره ندن دربرابر جشمی این می رفصیدند) مرجه داروغدرا بريش خود و بگور پار رو ما در و محب ان فرز زران عزبرزش فنم دا دم - و برج خدا-ورسول والبهار واولهار وآئمه بارست راشفيج آوروم سود مرو برجيرا زحضارالتاس وورخواست استرحام منووم - فائرة شرنجست بد-از رفقاً منه غوودروائيان استمالونموم لب شفلاندر عاقب ان

صرب جوب بنیار و توش مربوش افتا دم-و فنیک به بهوش آمام عود اسر با ازار دار نماشا تبان محاط دیم-الما تربها سنة ترتم والهسا رهروت بكريها أا وغارت فأباتها ومينا وسایر است با مرا زیر بنارای بروه مرا سروا و در نارم جا کرده فرایم بروم دهداریم تروه کرمنزل نمد و یک به دو د خودکشان و بر نیسی کشال یا آه و

بازهم بار ووروول كه روزورسنزل خود افستناوم روز وكر يك الدورونشال عرار في كروم معدوقتم أمر وكفي كراكر بهشتر مع المراث في الم

علام المراع والمديرون كشيدازابي ورطرف فيش

بس قرار بوست میدن کسوت درواشال داده خرقه وکشکوله و تاج و پوسست نخت خریده - بدوش وسرانداخنه و گذاردم - وبا درویش مبات سفرش م

سفرش م چنال بردوم شناق رفتن بودیم که خواسیتم ، بی رفیق عزم طریق کنیم آما از داه بیش بینی خواستم از کلیات نشخ سق ی تفاولی زنیم ددروبش سفر بود از وضو و دعائے فال آمام جعفر صادق کلیات شخ سا به شود - این عیا دست برآ در که خلاف رائے خروم ندان است با مبد د تریاق زیر خورون وراه نا دیده به کاروال رفتن "این فال میچه مثال مانغ خیا ا دانشد

رجیمة است.
چون من ازسرگذشت خود واقعه مال پدر دا از بهمه کس پنهان مے داشم خواسم بعلی فاطر چی بهم بروز دیم - امّا از در و دل باب بر نه ورسے بقلیان نه ده دمان دا بر دو دکر ده و پیف بر نه ورسے بصورت علی مت اطرچی زوم - که ریش و بشم او بُر دو د شدو دُود آشن و لِمن اندیک فرونشست - علی قاطر چی در آخ گفت که از اصفهان قدک و تنباکو و تنکه بر خیج برزوبردم ، واز آنبا مال بند بهشد آور دم - مالا چنا نیج گفتم از نیجا بطهران می دوم - و برون من که شمارا بطهران می در داه و نیمه در اه و نیمه در اه و نیمه در اه و خدا من که شار برسانم در در اه و نیمه در اه مروقت خست شوید - براه و خدا برا و خدا برای برسانم در در اه و نیمه در اه مروقت خست شوید - براه و خدا برای برسانم در در اه و نیمه در اه مروقت خست شوید - براه و خدا برای برسانم در در اه و نیمه در ا

SULTION:

العالم المرادي المالية المرادي المراد

دروفن برول آمدن دردم دروازه گفته "برواسه شهراسه و در تانی!
النی مثل مشهر قوم لوط زیروزبر بنوی که اما از ترس بدین موسے وال
سوستے من تحریح - لرمها داسکه از مقدین بنوند - وبسزاستے ہے اوبی
بمشهر مقدس سنگسام کنند دوروئی صفن نیزیامن ہم لعنت بودمن از درو توب و فلک وادان درولوک و کلک بردو بمشهر مشهدیان
دعائے فیرے کردی۔

مع آفنت - رفیق تو مورجوان و نا پخت خیک نان باید بوری تا پخت شیک نان باید بوری تا پخت شیک از بی از شوی این باید مورک به بود - کدان آن گار توان کرد و را نشاعه دلاس از بی از مید مید و کریش مینا - کرنچر بهر روز گار ماس کنی - مثلاً از بی صدمه واروغه این نجر به را ما صل کردی - کرواروغه را زمون مثلاً از بی صدمه واروغه این نجر به را ما صل کردی - کرواروغه را زمون بلیاس واروغه بیشناسی بیس رایش خودگرفت) کرشل می دا با این شیسال میزان است است است است ا

الفتر-رفیق -نو اگرے قواستی ورمشد بمانی کارور و سرت فووت افود درصورتنگر مواظر بیمنساندوروزه است باشی وزباشت را از گفتن ناملاتمات نکا بداری - با توج کار دارند ۹"

كفت راست است اما عدي المودون والمعان وريش المكان وريش المت والمال وريش المان والمال وريش المان والمال وريش الم

مد حیات وسنداب مفرح ذات من است - به این دوننس شیدن برمن حرام است) اگر مع خواستم شل ایام پیشین در فلوت روزه بخورم شا پرمکن مے شد-اها باس بهم دعو سے ولایت وکرامت منافات واشت واشکے مانس من آوم کر بهیشه منظور نظر است" اما در سفندر به بهانه وقعی بخ هی ایام اخر با نیت فالص روزه را مے توال غور د-وکے اعراض نمیتواند کرد-

بحلاً تا برسمنان ببوتوع واقعه كرمن بل ذكر باشد-رسسيدهم - مگر انكه روزس دو پيش اثر رسيدن بدال مقام دروقت يا رى بعلی قاطر چي در باربرداری -اد بهمال جائے كمرم كرسقائنك ته بود - صدائے طراقی برخاست - وور وغرب عاص شد - ونا زمان بهبودي آل بهبانه ما ندن از كاروان نا چارگرد يدم - وچول نرس تركمان بهم باقی نما نده بود - ورماندن عظورت ندبدم - زاماً وروبش صفر) برائے إين كه از لذا تذريسفنان از خانده درسمنان فرساند

ورنرو ديكي ننهر ورمنفره تخنت پوست خودرا انداختم وبها دي وروايال - نفيركتال ويا بهويامن بويامن ليس - الابهو-نا دعليًا مظرالعجانب - كويان ففيركتال ويا بهويامن بويامن ليس - الابهو-نا دعليًا مظرالعجانب - كويان مناسخ نفره كذا نفر دون كذا نفورا فلست دران بعثور من مجيب وغريب آراسته بودم سينت غودرا فلست دران بعثور مناسخ ميب وغريب آراسته بودم المعاني المؤسسة الموسم المنافرة من المراقب و مراسم المنافرة من المراقب و مراسم و راسم الموسالية المؤسسة الموسم المنافرة من المراقب الموسالية المؤسسة الموسالية و المنافرة من الموسالية المؤسسة الموسالية الموسالية

فرنونه پرگوی و کمسنشنو پود-بعداز قطع امپدا ژسرد لاک دوست و پنج بر تعلیت با ومراجعات می منووند- واعمسال اور ازمعجزات انبیات بني اسرائيل مع شمروند-ازين سه بن مرسه بينروفت من بيجاره ٢ مدند-برستنفق براینکه این درد کمرانسرماست وچول گرما ضدسماست اورا علا يع بجز داغ بيست نعلبندرا بجبت أسفناني بهابهن جراح قرار دا واد نعلبند زنييك زغال باوم وسيخ جست ربيا ورده - ودركونشر مقره سيخمارا سرُحْ كرده- بعدانة ل مراوا فرونه ا نداخت ويا آب برج تنام تربيشق جهار ده معصوم جهار ده جائخ کم مرا داغ کرد- وُفْخ کر شبخها ترسمُن بگردهٔ من حب با نید ند- ومن از نه دل نغره و نسریا د بر میا ور دم عاصره بن دہنم رائی گرفتند- کهصدا درمیا ورکه فاصینش ندرووفلاص ك ونها درال كوشرا فستادم وازس بيرسارماندن بات برول تماوم - زما ف تشار الم التع واعلم برشد - ومن ببودى يا فتم-بمرراا عمقا وابيكه ببيووى من بجست موافقنت اعداد ينها باعداد جاروه معصوم شد-وك داشك ما ندكرة بن سرخ نيزاد آلات مجره است امامن فوونیک میداشته کطبیب وروم راحت درآن کوشر او و و لے الاترین نفسے درئی آمد تا خاصیتی باطل شود -الله بس انال بازراه خود بن كرفت البيش ازراه افتاد ن خواسم منرا زمانی کنم- تدارک معرکه دیدم در کوم دروا ده با زار- درمیان راه ا دورمیدانچه که در وقت ظروک انتیان اید- شال و وستمال خودرا تشروه باوبوق وبهنگامر كرم كروم محق باكردنها في نشيره چشمات

دور میدانچ که وروقت ظروک تنهای بودشال و وستال فودرا کشترده - باد بیوق و به نگام رکرم کردم بیشت باکردنها می کشیده چشها نه و ریده - و با نها باز - بیرامون با گفت شده می و در بهای و در بیرامون با گفت شده می و در بال کردم را و با در بال افران اثاری می روایت کرده اید که در آبام خلافن با بروی و در بال مقال ای ام و در بیران ایر می در بیران ایر می در بیران ایر می در بیران ایر می در بیران ایران ایران

بے زوے یکی نے انگریس شن رااونہ تراست یدانکشن مشتریاں وأزد حام مكانسيل كتافي برآن عارض سفده وغرورش برآل واشت كذبجز بردر كان كسر رامحل في كذاشيت وبجز سرسنسناسان ولول خيج كنال سرے نے تر اسٹ پرمعلوم است کرمیزم ہمیشہ وربغدادگران است۔ بہنرم فروشاں بدرد کان رعلی صفال) می آمدند-کرجمعیت انہ ہم۔ جا بیشنز بود- نامیزم کان تر بفروشند از قصنار وزیسے بیزم کشنے استی ازاکتادی رعلى صقال، بع خرا بارسير مع برخر ازراه دوربيا مدولعلى صقال كفتت-بياواب وبمارا بخر-

رعلى صفال راادستندن لفظ يوب نا در سينه بخواطراً ده به بهيرم فروش گفنت - کیسیار فوب مثلال مراز مع دیم- و برجه بوب برروسی

خرتواست معضم وبرما فواست على صفال كفت -

توبهم جوبهار التحيل ندادى تابها استاني- بالان خرت نيز دانه جوب

وآنهم واغل معامله است-

بهبزم فروش سرايمه شده - كهبزم كها! وجوب يالان خركها! گفتگه دراز كشيد مناقشه عظلي برغاست اخرالامرعلى صفال بارخرو بالان تسمرا كرفت ويهرم فسروش راور دست بي رواز رو كبركيا ولت

هیرم فروش بیش قاضی دوید قاضی از اعلی صنعالی وانهمه د اختین-رو کنشان دراو-برزومفتی رفت مفتی مشتری علی صفال بود حوالن في فتح الاسلام كروه - بيزم فروش وست بدامان في الاسسلام ند شخ الاسلام جواب كفت درايات كاب واخب روسندن در ايل مسل نعن صریحی نبیدت تا بهشرع وتقل کم قطعی در این با ب توال کرو-المنا ووسنس المهان ورزفت عربينه واستدر وروقيت

فتق بمهجد شخصًا بدرسين خليف واوسلبت واورسي وعدا لت خليفرا نتندة البيد فرراً اورا بحضور طلب رسيرم فروش بخاك افتاده وست برسينم

رسم استاد-ظيف كفن "اسم وعزيز" ولأس دعوى لفظاً بن باعلى صفال ومعنًا با تواست الهول احكام شرييت بلفظ قائم وعقد ويترعى بالفظ ماري شود نفظ مناط اعتبال است وكريد احكام شرع ب قوام وامورعامه بد نظام بلكه معاطات مرومهل وعقل ميماند-واعتادا فرادوا حاد ببكديكر ازميان بمرود ورعقد ي لفظ (همريوبها) وكرشده-لنابا يرجم يوبها الحيثيب ابنكروب اذان ال على صقال باشد وبالان خرنيز ون جوب است ازان ولاك ميشوديس از إين معين فليفهر مروش المش فوائد ودركوشش تخف چذ كفنت ك كسي نت شير- ويهيزم فروين ساخرم وخورسد باخريد بالان روال كرد-

چول برشجا و برافق ما دا دانقل مكابت بازار تادم و و کشكول فودرا بیش يكال بكال ماضرين بدانشم كراكنول شيئاللاس بنظرمولا برسدر تا تمته حكاست دابكو تم يون معرك شينان داسخت تشيخ متر حكاست كروه يووم

فيمت بوسيداف الثرب بالان دارقت ورفت بعداد ببدي المائد كيكري نقار وفكراى باولاك در شد باشد بدكان على صفال آمده كفيت-خوب أستاد ولك رالماضي المنافي كانون فظر بالتتهار وناملاي نوس ويك الد رفقائيم ميخوا بهم لذبي أستا وي وهارت سرائي تراوريا بهرسرمارا بجيد ع ندائق على صقال يه فيال با اوله بط مزوير فواست يون سينم فروش سا باك وبالمرورات والدي سيار فقت كو ويروفون كفات الى چاست مبآورم بن الدوكان يرول آمده -افسارخر راكد ورا زندي بستاوه بكون ويدوكان شياكرانك ويقم-يا ويرش دايراش

على صقال براشفت كرسرشل نوتى نراشيدن برائه من كم بودكه بايد سرخرت لا هم بتراشم ؟ مردكه شوخيت گرفته است - بإرشخن ميكني ؟ بروگهشو- ورينترا بايين يك بدرك ميفرستم اين مجفت وميزم فروش رااز دكان براند-بهيزم فروش شكايت بخليف برد في في مرسبك فرستاده على مقال را بااسباب سترانتي فورأ بياور دند غلينه روبد ومنو دكرجرا سررفيق اوراني تراشي ككر قراريق

يتراشدن دوسرنبودهاست-

نيدن دوسر ببوده است -على زمين خويرت ببوسيد - كربا امير المؤمنيين راست است الله أ اكنول خرد في ق انسان نشده - والمملح ابل ايمان - رفا ذنت انسان ما خرمتصور تعييت -

عْلَيْفِهِ ثَبَاكِمِهِ يَعْتَدِيدِ - كَرِرَاست است - اما ورصورتنيكه بالان خرشا مل بهيزم بودمها شد سرخريم شامل سرائسان ميتواند شد سنتمال چوبرا بجوب بالان خركه تضور ميكنده ازايل حثليت كرسراست - داخل مفاوله أنده ولوا تكدسر خرياً شد-وجوں غرض ایں مروا زسر رفیق سرخریش بود البند سرخراورا با پرتراشی - وگرنه سرات فوائى يافت

بس على صقال بامبالف صابون ساربا بيرخه را در حضور فليفه وساير حضار بالشخندواسترات ایشان تراث و واو خلیف بیرم فروش را با انعام فرانورهال و سید و از در از از معالمات و واو خلیفه بهر بناد و بیبید -

نفيح كروة ستاولا وترمين والاستال

ارسمنان شادان بيرون آمرم-در دكم م بتبودي بذير فتراود بواني وعال آل دا نشخ که کول به طران رسم کسوت در دبیثی را براندازم - وبالباس بيمووم- ناكاه أجابار كالديث سرورد سيدو وصحبت كثووم تكليف موو کراندکی آرام کروه غذائے بخوری جوں ہواگی ہو غنیدت شمروم درکنار کشرت زار برلب آپ نشینی ایکش دا بحث نارمروم سروا دیس از قائح در كية ماست عليه في واريا جيب شاوار واستالي يراز على وسرنان وازجرب ولأكفن وفندح أساقوري وكسترشاكوة وچند چیز ویگر باستی بخت سر پیانهام در آور در و با اشتال تام ا يمدرا بخروم بعداد آل بذيب واب وسوال ازكيفيت مال شراحاليس ر از سرو وضعم معلوم بود- سرگذشته براز نخش اما سرگذشت او معلوم شدکه بها بار ما کم استر آباداست و مونه قد چربت و شادی می خرفلامی ماک الشور راازاسالىن ئركانان بطران عيرورو دوي غوراانين فربحها پار بروز ندادم رج بے انگر بہا کم ای اور کررا دول را بہ کے نباید گفدت بنا برای بھائی جنال نمودم کر کویا منید مدائم جنال کے ا ورونیا بست یا در در الشوار تا با سرا دول و سالم سرد ولال

اوضاع او درستی نداشت رخبر بخالواده اش مے برم سا براست او ضروریات جمل بفرست ندور آورد- ضروریات جمل بفرست ندر ارتبال دستال کا غذرے بیرول آورد- و جوں بھی دادتا بخوانم - وازمضی نہایش مطلع شدور شرح ۱۶ مطلع شدور شرح ۱۶

كاغذاول عربينه بودبه بادشاه غنبائه وتضمى شرح مال كفارى وايام

اسارتش بدین مفہون :-

عارفي والمان المنام الوديك بالثا في المرافية ووقي المان المنام المرافية الم

Charles to the state of the

1 Tall ساره تایای در میان ثوابت و فیگرف د بے پایان بسبرعظمت و جلالت

والعلى غديم بعير المالك قريب بري فعون - ركواندن المعلى فيكم كاغنيك ويكرونن ولعدانياره تفصيل اندرون اينكر الميسروارم كر در وجريضيا وتخيت ما نندا بام بيش اون راط واسراف تنموذه في كنيزان و علامان دانيك شارى نيكوكرده بأنثى -برا تيمن رفيت ولباس عاضركن -كربرا

مضمون كاغير للرايشالنا والترمين وسرر مدى ولوريتي وقب ال فتعلم ولشسيت وزفاست بامروم مواطب منودة ما البرتما ذورورا فركستكروه - والكول ورسواري وفراندادي ورروت اسب مابرنده بست-المال مضول كاغذ الظرافيكر ورثر سيات وتنسيق المورخان وحسارواري يش انيش يوش-بردون كيدىن صرراعظ رفته ازمان مى ودوامن بوسى وجا بلوسى كوالى منا برنان وكينزان منوجه شوكرابسيار برحام زدند في وركروش ونصريه بمراهشان باش بيروزنان خاصه بيوديان را بالدرون لاهدا وروداوار إندرون ما الرشكاف وسوراح فيكم ومعور بدار و نهارازيف بام ا

بهما يكان تعظم وتنزا ووة كت تداليها مجابرياه بالدون وف وآمديال محند الرباكيزية هرما شعن كويد يدر بروورا باشلاق ورار مزوكات ورسي كالمارس

يدروكا غَدْ كَارا خُوارْ عُم ويا نه يجيبه ، كا يا روا وم ريستمال خود شاو - الدفوق المال في سلام دي ما الثور الدواد أوقى مروكات يا في ديون يكود میگفت کراوفرس ایکرمیاوا دیگر سے بیش وسی کیاروبیش از می الا فرر الرو - دودو و في المراه المراع المراه المراع المراه المرا كرسوارم البركر كرسك بدوكر فنم والسيافورا بدوداوم عااد

پس اذیں صحبتهات بردوئے چن نرم الانشدت ختی وکوفتگی بخواب از کاروبار ماک الشحرار مرزش شد کوئی دارم اگرایی مرزود ارم من برم و از کاروبار ماک الشحرار مرزشت شد کائل دارم اگرایی مرزود امن برم و از کاروبار ماک الشحرار مرزشت شد کائل دارم اگرایی مرزود امن برم و است درکه چا باری سوادی مرزود اور اربی سوادی دستال کاغذ چا بارداکشوده کاغذ ناظرا برداشته و بالسب برگرگر سواد در کاب دنیان از راه ظران تالو بیدار شود کاغذ ناظرا برداشته و بالسب برگرگر سواد رکاب باخود به ندیر کار اندیش بیموده بودم و باخو به ندیر کار اندیش بیمار شود به بیمار کند آنه کم بحد ریا تحد در بالم با مود به ندیر کار دو بر برای اور است حکایت دا بخدند یا ندود تا اسب بیداکند آنه بحد با تحد ند با بیمند یا ندود بر با که بدر فائذ بین است کار نود و بر بها نا بنکه از سفر می آیم بدر فائذ بین برود به بها نا بنکه از سفر می آیم بدر فائذ بین برود به بیما نا بنکه از سفر می آیم به بدر فائذ بین برود به بیما نا بنکه از سفر می آیم به بدر فائذ بین بیما شکار دو است بیما شکار دا به بیمار دو به بها نا بنکه از سفر می آیم به بدر فائذ بین بیمار دو به بها نا بین برم دو را برخان کار دو با رش بیما شکار کی در تدبیر خود را ندیدم به با ماک الشوار دا طلاع از کار و با رش بیما شکاک در تدبیر خود را ندیدم با ماک الشوار دا طلاع از کار و با رش بیما شکاک در تدبیر خود را ندیدم به با ماک الشوار دا طلاع از کار و با رش بیما شکاک در تدبیر خود را ندیدم با ماک الشوار دا طلاع از کار و با رش بیما شکاک در تدبیر خود را ندیدم با کار و با رش بیما شکار کار و با رش بیما شکاک در تدبیر خود را ندیدم با کار و با دش بیمار کار و با در تدبیر خود را ندیدم با کار و با در تا با کار و با دیمار کار و با در کار و با د

تصيح كروة سبداولاوسيرنيكون للراي

ent willing

عرداخل طهران شام روفی الفور بمبیدان دادم از تندی وتیزی ا دورراه علوم سنده لود اکر بداست ند ع ولال إس فدرعيب والثين كالميف روخند بو وم- دربار تنتش میلفنت -درا تب خسب وحرون نگران تا بوغ زن ^{که} لح آندو خشر بو وم موريد شق م ا من من مندری فورو کی گول و کا بل و گراه می از مندان مایش و از در و دندان مایش را بهم واغ که سيا ما شنة باشرواشت وبالعكس با إيى بهم صفات جَيْئُن مُجْرِسْدِم - بول من بيدر ناكم تجرشد نيمت باراداد-وبرائے تھے وگرفر سے نم مرده فرس ردم واوفنول کرور باتی نشیه به اندرجول فرصت جانه زون آ انتستم-بردوی سرمعا مدرا به بستندراه بازار گرفتم- کلاه ياغي خربيم بوناج درويشي را در بنل نهفة بلمورت ما فرال بسراغ خانه باغجماين برازورفت سفيدار وانار دوروين دنياباتي بالبدوان وورفنان بررك جنارك ارديان حال فالم غبيت كاحب فاندوالسندى مے نند-ورفانہ فم ہاروناروفن و بےصداورورہاز آثار آ ہا وائے کے۔ ولى من اميد مزوكان ويلي توش نبوو- مع والك بالات اند في مَا وَارْ بِلَنْدَ كَفَتْمَ مِنْ وه ! مِزْدِه! فعان مبآيد -ناظر گفت يعلى چه و چه ميگوئى و چه خان و كے و كا و كو وچول جرارا بیان کردم و کاغذرا نشان وادم باشادی دروغین 4با ندوه را سین ناظركفىت-تورا بخدارلىدى است كدخان زناره اسيت ؟ ن لفتر بله وغيل زويم جنا بح فردا جا يارس ويكريا تفصلين ازين باعرليضه ازخان بباوشاه له وبانامهٔ چند بدا عیان دولیت میرسید پس سراسیمه و بوایشر وار مثاکر دیجرفهاست با در بهوانستی زون کرځیه ضرابا! چرفاک بسرتنم و کهابروم و چرمکنم خبرشا دى بعراب ب اندوه او شد - ابن فت برگفت کرهما کس لااعتقاد این بود که خان مروه است محتی زنش هم درخ اب دیده بود که وندان شرسالين كريميند وروميسكروافناده است المناحكما بالستة شوبرش مروه باخد و باوشاه نز اعل الفندا سن اینکه مروه است نمیدا نم جرا نمرده -تفتح - خوب - حالا تو مع كوتى حكماً با يَدم وه باند - وباوشاه نير كفت كه عكماً مروه است- امّا من اليخير من مع توالم كفيت- إين است كيشش روز پیش انی وراستر آباد زنده بوده است و ما باید زنده باشد اینکه زنده است منبالم جراد د است انشار النام النام فيرو يكربايا ك خود بانبات واظهار حمات فووخوا بدآمد- برگاه مالت وافعه این مادام گر قطعی اونشنوی مرا بنید اوسرایمی من تجرنخوایس شد-اؤلأ بإدشاه اموال اورااز خالمروبرك وسازجيز اموال جا ندار مانند تنيرال كرج- برت فرميردات شابراده بخشاشا سيا ويش مصاوره سند وباعتما دالدوله رسيد ثالثاً منصب بميرندا فضولي وعده داده شدر قوزيالات في المرات فوزايك في المرات فوزايك في المرات فوزاينكه دنش بعدالان فواب بدلكه بسرش شوم كرد- حالاح دارم كم

اسیمرشوم یا شر-کفتر یا - توحق داری - امامرو کافی من کو است مندست جراکرای خر گفت - اما درس با به که دست بیش من بجائے مندست جراکرای خر ندندگی که نوآوردی برایشن بدنراز نبر هرگ است و فتیک ها آید بیا-

اننودس بامبدا بنكه وقتبكه بها يدمها كم ازخودش محكيم الطراهشغول بفكرو جريث خود كذا استم وازخانه بيرول آمدم وجريث خود كذا استم وازخانه بيرول آمدم والم شروروز المندله وارده عشق تويمن منصدب سفاتي را

تضج كوة سيداولا وسين شكدات ملكراي

تدبيط في الماشقيال الوقتارين يوا

باخود می گفتم فوب پیش ضرمت باشی داسمعیل طلائی با آن کذائی اقل آن به اور می افزار من براو نده تراست و بداند من براو تراست و بداند من براو نده تراست و بداند من براو تراست و براست و براست

ا کربه واریش بناندو-غالب آن است کهشل من آ دمی درزیر دست ترکمان پارآمده با اوبرابری بنواند کرد-

مُعِرالْمَالَكَ مُعَرَّلِمَالَكَ مُعَدَّدُوهِ مَا سَنَّ فِي الْمُتَلِيمِ وَلاَكَ بِهِا يَهِ بِهِ مِعْلَى الْمَ فودرا بهم خالی من گذارو کنیت به البتر بیرولاک به بایرب بفت ال میرسد ؟ بلکمن با لنت بنها رو بهترم میراکد و سنشن و خواندن میدا نه میرود و لش ایننا ل را لعهارة علی الراوی بررا از بیروژی منسب کن با وجودای برجه و لش مناه کے بقار داوز کے خوشکل میں میں دور لیا سے تا رہ مے بوشدوبعدا ز

ندارد- باین كه نصف نقد بنرومنس خومن در اونبست - واگر حوف این و آل اعتماو توال كرو- نه خر بلكه اخرته با تشكيداسيت ر يري وغرواق بحراب افكار وليشت بديوار أركي فيمنال ذهينم باين بزرك مويوم منصرف فندكه باكر بادب اختيار مردم دا تنه زينان دود باش في كنال براه ا في وم - چنانچ كفتى مروم بواسط الله داعيه ما ي بطوي جنون آميز بحرتم ناچاريو وند- ونجيشد ديوائلي نگائيم مع كروند جول ازآل بخودي بخود آمدم- رختمات ورراياره پاره ديدم و بحاليت خود خده امرونت. روت بها زار که دنسه وشان رفته تالیاس نو کنم کفتی دراولین قدم اور 8627 166318 ناكاه درداه الدحاي ويدم ورميان الوحام سرتن بشدت برج تمام تربيكد يجدا ويختز وسنشنام ميالاوند صفت تما فاليان داوربيره بميان الشال خزيده ويدم - بخست كورجا بارداكر دودست زده اودم- با براز كرو ولال وراسب وزين ويراق نزاح ميكنن بنزكرميكفت كماسب انهن ال جايارمنگفت-نين ديراق ارا سهن است: ولال سكف ف بهمد النها الدمن بحيد وغله ندا وبام كه بهخبت بلائح دوجارت م-فواسم أم برمن افتاده ميز شاكر گفت كر- اينك فروسشده است اعلى كرما يا رطراديد برق وبالان منازعلى فرق من ريخت وكم مانده بود كالا بعدار با بنصط ىلىزى دوزدوناكس بروة كوغمرادريدا-الى مافت - الماله الده :-آى ويرك إلى الى بده:-مروم بمد" این بارسوخش دا بر بد یا بشرع یا بدون" برج اسريادكروم و وكذر وروم وافكار نووم فسائده نركرور بري

می دعوسهٔ براری: - فی است که از دیروز تاکنوں خرج اسپ لا فوائنم پولش را بس بریم - نخاست که از دیروز تاکنوں خرج اسپ لا کشیده ام با بدیده ام با بدیده نام با بدیده و برای وعوسهٔ رنگ و قرار داد بم بیجکسار ا دیگریت قبول منه کرو- دراخ قرار داد بم بیجکسار ا دیگریت قبول منه کرو- دراخ قرار داد بم بیجکسار ا دیگریت قبول منه کرو- دراخ قرار داد بم بیجکسار ا

وعو لے بروقی فاعدہ شود: - رہے ا

ولال میگفت ورصور نیکه است وزدی در آمده - اگرجه نیمتر بول را

نداوه ام بيول معامله باطسل است من چرا خرج اسپ وزدي دا کشيده باشمه اسرورت ده اوقات داروغه تلخ شد وگفت اين مستله فيلے شاخ وَرَشَاخ بود-اوقات داروغه تلخ شد وگفت اين گفت کر باد دست مرع کشوده مع شود- با گاه پير مردب سرازگوشه بر آورده گفت کر باد سن کر بحد ابا پد بدندان دحمت و ا د به بروقت دلال لصف بول اسپ را دا د و حاجی بهم مخارج اسپ را بدید:

مر وقت دلال لصف بول اسپ را دا و حاجی بهم مخارج اسپ را بدید:

داروغه الد طوری تو فوشنود گفت بر ویرصلح کنید:

داروغه الد طوری تو فوشنود گفت بار ویرصلح کنید:

داروغه الد کر د بر جر خراست فن کرد کرد و د بیمن آفیال الرمن کشیده بارگوا در اسپ را به بهم می این سابهم خواری وارد و به بارگوا در اسپ را بهم با برگوا در اسپ را بهم به بارگوده بر است در کا در دا در بر در و در میکند که این قدر کر در است و در سی شیدانم او طرفیقه عدل دا دو در است دورت هیدانم او طرفیقه عدل دا دو در است دارد و است دای قدر کر در ادو دو در سی شیدانم او طرفیقه عدل دا دو دو در سی هیدانم او طرفیقه عدل دا دو دو در سی هیدانم او طرفیقه عدل دا دو دو دو است دای قدر ساست دای قدر سرای می دورت گفیدانم او طرفیقه عدل دا دو دو به بی شاه دو دو است دای قدر ساست داین قدر سرای هیدانم او طرفیقه عدل دو دو دو به بی ناسه دو دو است داده دا دو دو به بی سند داری قدر سرای هیدانم او طرفیقه عدل دو دو دو به بی شده به بی دو دو است دارد دارد دو دو به بیدانم او طرفیقه عدل دو دو به بی سند با بر بی قدر سرای هیدانم این از دو ده است دارد دارد و دو است دارد و است دارد و دو است دارد و است دارد و در است دارد و دو است دارد و دارد و است دارد و در است دارد و در است دارد و دو است دارد و دو است دارد و در است در است دارد و در است دارد و در است دارد و در است دارد و در است در است دارد و در است دارد و در است دارد و در است در است در است در است دارد و در است در دارد در در در است در است در است در در است در در است در در است در در است در

تفييم وة شادادى بالراي

گفتار به منه که رفتن رخین او بیشان دیگر ما به رفتن دیر میکی بدیدار شدان مای با با

 ازبالذان حم شاه است وازگرانی بخت اندان مفروش بغرورخریدن شال بالفست حرم شاه بقیمتی که بآل شال گرمایی نوییتوانسته خرید او را خریدم بالفست حرم شاه بقیمتی که بآل شال گرمایی نوییتوانسته خرید او را خریدم بدلال بخری نوخبرس با تی ما ند اور ایم دلال تحصیل کرد - بچون بدانگونه مجلل شدم بدلال بخری اظهارخورستندی مکلے کردم - و دلال ہم متسبم خورد - که آمرونه و دلال به برا زندگی نوکستانیست -

عند مدایت و در ایس از مریم به معامله رنگ ویگر گرفت و دلال قیم خور دکرمن آدم و در بنیم و دارس نیب که صدیخالهم و پنجاه بگیرم - ضرایک است و حوث یک برایس نیج توماک - برایس شال پاننده تومان و برایخ خیز حمیار تومان

بمرياتم بيت وجارتوال-

خواستم منوره وحنا ورد الله المروم وسنت وبارا حناوز الف وربش وسبل را دنگر استم منت و مال کاسلے کروم مرکبیت کھلے کشید - بہر ہوائے ابنکہ بعداز

بيرول رفتن رخم فاست -

دلاک مراریش خند چندسے کرد۔ من خودراستی آل شمروم بینی بیش خودخریم گفت عجب ساعت مبار کے بچام آمدی میشل این ساعت کے ازاصفهان خربزه کورگابی براستے شاه آورده بودشاه خلیقه با دوا د منجان این ساعت را براسته نوپوسشیرن خلعت اواخنیار کرده بودند بیجام آمدیفه منتش رامن کردم-

شيلے انعام وادر

عُوو زَحْمُ المُعْمِينِ بِعُرِيقَ كَمَا تُعْمَا قُلاطون

معتجد خراولات والأنسالي

المائية المائية

وروما الشعراط المحاوى فعالوما عاى بابا

پی بدرخانه ماک الشدار فقم تا به بینیم چه نیراست - جمع انبوه بر درخانهسے گفتند- مک الشعرار با نروبان ازبشت با م بخانه رفت چراکه خبر مرکش
رسیره بود و برکدانه مرک بیس می از در واغل شدن اورا نشا بداز مبان بچرم خود دا بجائی شیمی رسانده مبارک با دفدومش گفتم-اولاً
دف ناشت چول خود انسال ندم با در مکرد-که کهنه مرفعی مثل من شیرازه نو

خانهٔ شاعراز چابلوسال وخوش آمد گویان بید واز آن مجله میزر افضولی بود-رکه تصبش را با او وعده واوه بودند ب محلفت جناب ملک الشعب رارد جائے شیاخالی جائے شا ہزار مرتبہ خالی جیشم ماروش - ناکاه وربحشود وفراشے از جائمیہ بادشاہ بادشاہ بادشاہ بادش کہ بحضور با پدرون سننا عربا ہماں لباس سفری محکم تو در باکر و آلہ و بحضور رفت -

ماضران از بهم باستنبدنارمنه با نبرت مراجعت فردا برول آمام بناظر معهو د برخورد می فیمندان بنظم شاد و غرم نیا مدیفتی تورا بخدار دیدی. کرخان مروداست -

بردرگ است این محفرت و بادل بروروبرفت - برات مایم فدا بردرگ است این محفرت و بادل بروروبرفت -می بیم یافی روز را تنهر ها و درازی کوچها داگردگنال - بها دار یا و می کا و بدر تا در باشی کا کا گذایان است دفتی و در وربرحث الاسخن

مراجعت نشاعر- والتفات شاه دريق اوبود-بنابروا سيتي 4 يا وشاه باز با ورنگروه بود- کراوزنده است او گفته بود- که بالهستنے مروه باست ب برواسینه دیگر- ازور و دا و خوست نوده شاره ده تو مان بقاصد مر د گانی دا ده الوجه إما حقيقت نفس الإمر اينكرون قضيه مراجعت نشاعر بإمعاملت سابقتُما نعبة الجمع بود - پاوشاه دياس معني خوش مداشست إما جول با و شناه بشعروننا عرى تبيك وانشن وشاعراهم درايام اسارت ورميان نزكمانان رماتفكر مبيب بارقصيده مديسيرور مدح شاه ساخته بحض ورود خوا نده اود-قصيه ما تَعَمَّالُغُلُونِينَ مِنْ أَوْشَاهُ مِنْوَانِسِت الْهِ او در كَذَرِدِ بِينِ المواج فيوضات " نامتناسی حضرت یادشا ہے بار ویگر سنسلاطم و تہا جم کرو سے نہا وہ ولانش رااز ندوگوبر آگنده و دوسشش آیا بایک دست فلدت ا خاص آرامستنه برنوالتفات بمزرع خاطرعًا ظرَّتُنَّ براً كسنده باز بمند اولبنن نشائده بوو-ومال ومنال والمعيالش ساروروا نيد-وروفت وآمدكوتايي مكروه برروزيش انآفتاب بجناداش ميرفتم ار التقات اودر يارة خودكستناخي بيدا مووه انصالت خوداوراً كَالْمُسْبِهِ که از روسنے بنده پروری مراا زسلک بندگان خود شمسیارو- با این که ورنزومكى ازووستان غووبرسركارسه كذاروسيب نؤميدى تاظهررا انتواجران دريا فتم كرازترس بروزيارة خسبانتنات اوبوود اسسن یا میبارجا یگیری نا ظرانز و شاعرخیل کوسیشدیدم وازگوش او کنا ر برگون رفتته برست آورده- در خن چینی ولوک وکلاک در نیخ نیکردم- اما سودے

منیدانم بچرا شاعر نمینوانست اژوبگذروسیاسرست درمیان بود ویا عادت بورگال اینکه-ابشان مردم ساآتن نه ندار ویک ورحن سا به باشدگر ا ایشان راآتن در در ندر ناظر بجاست خود بیست گرگار ما ندروس با ب التفاتی

او بچا بلوسی ناچار ماند می الشعرام اینیش نوان که که می دفیق المیدا ق که

من رہین جوان مردی توام وسے خواہم سٹ کراند آل را بجا نے آرم ا در بارہ توسفا رسٹس بلیٹے بہ جکہم اِشی شاہ کمیر زرا احمق کمود م کہ آ وہے،

اگرا ژنوخوسشنووشود پهنرخوورا پتومهیب کموزدکه را ه مداخک آ برايت فوا بدشد- برو- ويهين فشدر بموكدا زجانب فلاسف آماره آم

من بعد از سنسندن حکایت ورویش وری طبیب اطیا ست دا ستحقارم منودم اما درآن حال حالت رداین تعلیف را ندا چرکیسه تذکشیده دینارے نمانده بود-بنابرای دوردیگر با مراوال بخانرا مرباشی رفتخر- خانه اش درنزدیکی ارک دالانش تاربک ودراز و مز<u>روفت</u> ورمليان حباط بهاران بسيار بارة مكيه بديواركنشسنه ومنفوم مرمد وثن ينمار والرابستاده ونسخه و فاروره وروست منتبطر جمال حميس كميريا يقى بودند تااز اندرون برآ بدبعدار مدت بيرون آمد-ويدم أرسي كه ننها محرما نش ورآنجاراه واستند برنشدت بين رفع اذاب جا بدروم فواند وططاق حکیم باشی چندهاست پرنشین بودند- زجرورایران مرکس ورسرکا ر اسبنیا با ندا زه خودچابلوس دارد) از اقوال وافعال ایشان معلومی منشد-کنبلسهیش فیت^{ین} كاربهر چيزابل مناصب حتى بسكال وكريكال ايشانهم پيين دريا يار-ملتفت

از نوچه وجیشهم دوری اینال عکیم باشی را بشناختم و رسیلوسے دیسے اندازارسی نشست مراحد بود برر قرز باشت رخیاره برا مهم چشمان بگودی فرور في كوسراين . بانه وربين سريقنا وسها الدوط وسا بركم - مثلة مرت مروك داوية والميراش المجنى بود سوالانش فتقروبا ترش روقي وجواب لا تن المست وانفح - جنال معنودك دنين بهميم مشغل لاد

مری الت ما صرار است از ایشال که درجهال سمتند)

بعداز آنکه قدرے اوصالت بیمال پرسبید و مخترے باصلفه گیان خو وگفت
وشنو وکرو الویت بمن مسید جول معلوم شرکه فرستناده ملک الشعر ایم وشنو و کرو این بانوح دی الکامی نیزم بنواخست و گفت باش بانوح دی ایک می ایسان و درش می دارم بین از اند کی برخاست و درش می دارم بین از اند کی برخاست و درش می دارم بین از اند کی برخاست و درش می دارم در درش می دارم در می دارم در می دارم در در می دارم در می در می دارم در می دارم در می در می دارم در می در می در می در می دارم در می دارم در می در در می در در می در

لتجيح كردة لشاكوات مكراي

الماران في الماران في

پچول مجيم مراويد بدرون خوا ند وامر پهششتن فرمو د - با نواضع تمام مشمديز ا زسفارش شاغروسستاییش اومرا بشد پیروپهوسشیاری و جما مدیارگی و را زواری ا وكارواني سنووه ورسخى كمشوو منهم وسينا بسيع ووزالو فشسته ومدويراو ووختى عاقبت كغت بنا يسفارش كاك الشراء تؤرا بخارت و قول مع كنم اكر كار الميدين برأيد أفي مراز فالسيد الشيئة معشوى والرق فدرك ول Low of Girly of States U11812660-1212659 20016 116 1221 دوزيا اللي ازفر عسنان بالبان آمده حيى بحراه اوست اين كافروراين شر به بشرسته و نام برواری پیدائروه بهارای دا بطری خاص تداوی میسیمند جدد في الله المال الله الله الله المال المالية جالبنوس و اوعلى تراد سف و برووست وطويت و نيوسين برورام جرقهول داندو ونه ور او دبیرجوه را بعنوان مترد بهاریم برد و در مشقا شیمها وزقی شکر را می در بر د اخراج مهیا ، در باح میسیکند- ازیم بدنزیا غذه که ادچر گاؤمیگر میت آ پر سے کو یہ کہ این از محت کے از عکیا سے است مای میدائی ک 1171 20

المديني بيوندين آدم باكاف بيوند ميشود وسالهاست ما از بيلويت آبله نان ف نوردیم-این مرد کا دستر باکین که فرنگی است- مار ا بجائے خرمے گذارد ونان رام في وابد الصلى ما بيرول الدي اينها بركنا ركاست كدوراس بيمن أو لازم آست - اینست که میگویم چندروز بیش ازین معتزاً لدولهٔ صیب اروسکنجبین ا بسیار و کایپووسرکه و منیرهٔ منسراوان خورده وناخوشی غربیج گرفته ایکی دروقت خورون آنها حاضر بوده دار قريهندوالسبت المناخ ش خوا بدشد واز قضابهم ناخوش منذر - اللجي تمجين سنت بنيدن ناخوشي اوهكيمنش را بمعاكجه فرسستناو- درميان ديلجي ومعتذا لدوله فتكراب بوو-ايلجي دررواج تجارست وكشودن مدارسس مناتب درايران اصرارواشيت ومفترالدوله ميكفت كدايس كارنا مصلحت وولت فيست بربها مذاينكد شَا بَقِول عَكِيم من مشرابيجي الازميرايرانيال دوركند-ا اگرال دفات انیں من خروارشدہ بورم یک کوک و کلکے میکر و مرکدات معتدا لدوله رابرزغم- امّا حكيم فرصدت بتدبيرن مداده برو دي بعالجرير واخت -دوالين از قرار كرست برم عبارت اوده است - ازسي سفيد وسيمره وسك منا بثيرش الرقبيل معجزه ورمزاج معتمدالدوله طوفان كروه أست معتمدا للروله رس مراز قوانج و سده كم ما نده بودكارش تمسام شود الرتا نيرآ ل حب سياني تازه بإفت. بُوْعِيكُ مِنْسِهِ وروز حرف نا بنرحب الرولانل منه افست سه أويد كوبا إي حب الراكك سرنالوك باورعروق و دراعصاب واحشاد امعام برجها اخلاط وفضيلات الوده بمهررا ببرول رئيت و دغو و اکنول نيزيت جوا کند ورسم بالجروكم ما نده بعاروروجات بيفزايم بريني ما منحصر بنا يتراير حب نبيت شرب عكم بدر بارشابي بحييه وناشرحب اونقل مجانس ومعافل بزر كان كرويده-امروز بهمدراور ورحضور تحن ازحسها ميبرفت وقبار عالم بمعتد الدوله امرفر مووندكه انجرانال حب مشاہرہ منودی بازگوتی۔ ک بوالمك مكررة يتفوخ

معتما لذوله باند بلند نفرلف سب رامب سكرو ومروم آب سنز آبسن

تقرلف حکیم دا مے نمود ند- ومن درول بہر دست نام میدا دم پس قبلی عالم روئے بن آور-کہ حسیم پاشی ہے بدیں کوچی د ۱۱ شرے بدال بزرگ چگونہ ہے شود ؟ من سرفرود آوردم کر قب اعمال بلانت -من بهنوز دوائے آن کا سندردا ندیده ام بین کہ بربینی عرض ملکنی کہ عبارت از چیب سے -و لیے ندبار ہ میتوانی گفت کہ الا ٹیراد بایداک ابعال ارواح جبیشہ با شد - چوں ارواح جبینہ دشمن حق انداک دست مردماں ناحق ہے شوند جبیت ال معلوم ہے شود کہ یکے از آناں درفرمان سے ایس کا فراسیت کر بہینہ بالسام افسول کار بہداند و فیضا و حت درمدا

به البی سخنال به بسکر بریم ندون اوضاع شهرت حسیم افتا دم اکنوں می اندیشم جه گونه با پد بر اسراریاس کا فرنا بکار علی الخصوص بشخه ابن حب مجز آ کنار اطلاع بهم رسانید توسخت بجا بجنگر افتا دی ورد مردانگی است با بد بیفوت وقت با اوطرح آست با بجنگر افتا دی تارشصت ارمح تربی با بد بیفوت وقت با اوطرح آست بعین بخیگرام آن نارشصت ارمح تربی و به نش را بسیا موزی برتو بنازم آما جو نیزی نیم تربی از داره است بعین بخیگرام و فردام ته بهال حب را که به معتمدالدوله دا ده است بعین بخیگرام و فردام تو بیاری با بب به فاکسیات شهر باری عرضه دارام تو بیکی تو با بدار بیم بین می ناد و کا به وی وی با با ناخش معتمدالدوله بنوعید مقدراری با با خوشی معتمدالدوله بنوعید مقدراری با ناخوشی معتمدالدوله معتمدالدوله معتمدالدوله دا ده بتوسیم فرنگی میردی و میگر تی به می با ناخوشی معتمد والدوله دا ده بتوسیم د بدو

ازین کیلیف براسال گفته می باشی من چرطور می آواند نزواد مناثناسا پدانفی لی بروم - وانگی از فریسر نگیال چیزیان عجبیب وفریب نقل ی کنند ومراا ذکروار و مرکان اینال بی سرسنت نیست بین تورایج نید ااولا سرد شنه و وستورالعل بهن بده حقیقت مال آنها دا والنست با با او چگونه با پیرافست ارکرد-

یر - - - ریستان میرد درایس باب ایس است که رفتا روکر دارفزنگان براهم این در در در این باب ایس است که رفتا روکر دارفزنگان طَأَبِقُ النَّحَلُّ بِالنَّعَلِّى بِالرَّفْدَارِ وَكُرُوارِ ما مِخَالَفْتُ اسْتُ - من تَعِصْ رامع توجيم-

تويار فأرابرال على وقباس كن-

فرنگال بجائے ابنکہ موتے سررا بتراسٹ ند وربین را بگذا دید-رسش را مع الشينار وسيررام بكذار ند- إين أسكن كه درجا بنرموندار ندوسرشان خيال الموابنوه أست كركوما ندركروه الدوست با ولزنن فرنكال بروسة يوب عانشيندوماروت زيين عاشيم فرنگال باكار دو جنگال غذا مي خور دريه ما با وست و پنجر - آنال هميشه تخرك آند ما هميشه سأكنيم-سنال لباس تنگ می پوسٹ ندر ما لباس فراخ رَ تال ازچے ہے ہے اسٹ مع الالسندما الداست برجب ي الاسبيم آنال نما زيخ كذا رند ومارود مع بنجو فنت مار مع منهم ور ما اختيار يامر واست ورابتال اختیاربان - ناں ماراست باسلی سوار ہے شوفر - ناں آنا ں بك طوف النفسنة قضائع ماجت مي كنيم ايشال ايتا ده - ايشال شراب راطلل عواند- وكم ميخورند احسرام مبدائيم ولسيار في آشاريم-مردان ما دن لسبار مع گرند زنان انها شوبر- ا ما آنج ملم وجائد انكارنيت إلى است كه فرنكال تين ولذيف نزي ایل روسے زین اند- جراکہ مرجزرا یا نب وجلال مے وانس ويمرجورجوان خانوك وسنك بشت وقور اغرراك فورند بها تکول شال بریم فورو - مرده را با دست تشریخ مع کند-و في آئك بعدازال عنسل من ميت بجات استد نرغسل جنابت دارند

ونشیم بدل از عمل - ماجیم باشی راست است کر اگرکے بحرف شاں اعتماد نكندوآنال دا دردغ كوكويرانا بالتعرك مع البستندوبااو - de de Corre

علیم-آرے -گویند مردمال و مرااستوار نیب بیراکه ندیده ام امااز یک چیز برحدر بان - آرشخص فرنگی از یک چیز توخوسشش آید زنها رمائونی : پیش کش است - یا بشما نعلق دارگار با خشته گفتن تو بهال و بردن مرد که بها ل با اینکه فول نو بیجا است منعل او بجاخوا بد آمدولے با بد با ایشال فول و فعل نخص مطابق با شدیجرا که ایشال این طور خوش دار ند- به برین من خودرا با سندرستنی بیمار بگویم و دو وائے که برائے مربین است درحال

صحن الداو بگرم-مبیم در ند - علائم آل درست خوا بدنند - بهبی قدر کابو و خیار دایا فراط بخود اگرناخوش نشدی - باست من - آل وقنت در وغ توعین راست خوابد بود-بس دست بگردیم درآورد - کرهاجی فربا نتم - برد - خیار د کابهورا بهبی حالا بخور و خیلے بخور وامشب - جهارا بیاور بهادا - نا دائی یا خلاف کنی - و بربخوری سوکم بخوری - کدحب نیا دری بعد ازبس خنال با گزاکت تمام مرااز اطاق بیول کود-من بیزید اگریم - را بی صورت کارون کارون کارون کارون ما بگریم - را ه بیش گرفتم مرد د ایم اربی مقاولد رفتم -

شامات بگرای

وقيم الفريق المعادية على المعادية المعا

ت كديانا لوسيلتي حيله ورستي بجار لم مرمار رايماض من المرا كيم فزي دريا بد-ومرا بنام چا بيا زن وقلان ادفاط خود براند لموجنال السن كرفود اازعمل خلوك شايى منسرارد بم وبدال فنول بکام دل برسم شخست به بازار کهنه فروشان رفتر وجبه وقبل یخ که خاص میرایان است کراید موده بر بر کردم- انگاه دلستورالعل است حکیم برور بیش نظسسر گرفند- با نزس و بهم ورخاند ایلی به منزل حسکید. متر- در بین راه از زنان فهتر که بجیگان در بغل براست آبله کوبی بمنزل و-علی انتخصوص بنمیسیا ران تهی دست که با دست خالی توانستندیس شرکشد. خاندر حکیم فرنگی را فروگرفته بودند-میم فرنگی برکرسید دربشت جهار پاید بلندست از بوب نشسته بود-در بیش رو قوطیها و کاسه و کوره با وکست بهاوا نواع آلات و اووات کنمهاانم بجركارم يخور وجبدة لباسسش غربب تربى ومضحكش البيه كرورعم سيرفود ندیده ام - زنخدان سانمپدانم - از بنج تساست بده یا بوره کن بیده چنانچه کزاچکان مع ماند- از به اعتنانی - سرش برسند- درگردگردن خالندوار

وسنال باجوز وكره المستع جم اندرج بسنن كوشه كربهان بيرابنن ادوسوت عدارس مانند النكه زمني يالكه رأكم خوا بدبنهان دارد ببالا برآمده لباسن المان چنان تنگ - که گفتی با سریت مهربدنش چنب پانیده اند-دامان کلیمان نیزو تند مثل دم گرستو- شاوارش چنان بے معنی و پدنما که درسیا ترعورت محساری در در این است. دین کانشف عورت بودگویا ما ہموت درولایت ایشان بسیارگران است. وراطاق ہم از شرت بے مہالاتی باج کمدراہ روال فالے کارا سے سودو معفرسود وابی عادت برنظر من خیلے کتا نے وجہارت مرود منيد ايم الرنجب باين خوبي زبان ماراياد كفيته بود بهنوزا والمررا

نهرسسياه كفن - امروز مرو أكو كالبسيار خوب است وجول ورحفيقاك سوا بیارخوب بود- ننوانسته بواب بدیم - ونه جرانت کردم اعتراض بجنم پس فن کرده کرباید با او حرافهات خوش سیندگفت - با کمال جابلوسی غم- صاحب ما شار التد - تؤولي شهر شهرت وشان عظمي بها كردة با وجود توكيه نقمان را بهيشنير تعمن شارو عليما ل معاصرت فابل بروا شتن منه لأون وباكرون شيشه عاله ات تبسنند مكيم فرني بيج جواب نداد

ومنیدانم چرانداد-بعدازال تفتم-که اعلی حضرت شریارے بمی کرنا نثرووات سرکاررا بعدازال تفتم-که اعلی حضرت شریاری از او و موده ۱۱ در ادر صحالف ورمزاج معتدالدولمستنسني تدبوقانع تؤلسان امرفرموده آن رادر صحاتف توایخ درج سازند-وورح مساتع بادشام ای امر موجد جرت وبهجان گروید- جمع از بانوان حم باشتباق دیدار شما ناخوش بر شده اند- یک از کنیزان خاصه اکنول در بسیتر بهارسی است. آغامیا رک بردگ خواجرسدایان مرابا مکم نابی فرستا ده نا دوانی بعینه شل بها ن حب که بعقد الدوله داده او د پر بخرم و به

رُودی بردم-علیم فرگلی-بعداز نامل عاورت من این نیست که بیماررا ندیده داردیدم-جراکه میشود صررش بیش از فائده شود-اگر بداخم کنیزک را دارد شیمن در دارقع

مفيرسود بأكزير إست بدادن اتا بعدا زملا عظهر

ماجی-الدویدن کنیزک بگردید-که کارے پس دشواراست-درایران دیدن دناں معض بهشوبران ایشآن است مگراینکه کار خیلے سخت شود-می وفت مکیم افرن گرفتن نبض را دارد-آن بهما زروستے چا در-میم فرنگی براستے شخیص مرض نبض گرفتن تها کا فی نیست-بایا زبان

بن ماجی- دیدن زبان در این جاشیات ازگی دارد معده ناخوش است -بنه بان چه و البیته در حرم سے رسے شاہی این عمل مرکز میشر نخو ا بدست به مختی اگر بیماریات خوا بدست به متی اگر بیماریات خوا جهر سرایهم با شد نه ربان بربدن را بنشان وا دن آن لفرنگی میرین به میرین ب

تربی مبدههمد عکیم فرنگی رئیب بیار نبوب ا ما در نظر در منت ته باش که اگر این دواصر رنماید: برمن حریج نبیب من به شاید بحائے نفع ضرر کمند -

بهار کوست برم نا فاطرنشان و سے نمودم کردر آن باب الزامی برآن دارد مخی آید بس صناروق بردرگ - بقدر باب دکان عطاری بر از ا دوید بخشود-ومعت دار خیلے کم ازگر و شک سفید بر واشت - و با مغر نان حب ساخت و بکا غاری بیجیده باطریق است عال آن بمن داد - چول ویدم که بهنش ان قبیل است راز نبیت گفتی حکیم نور انجنب دا این چه دواست - و ناصبت ن طبینات صبیت -

عیبم فرنگی- مذبطری حبیمان ایران رباعبارت غلیظ واصطلاحات اساتیند خود بعتب راط وجالینوس و بوعلی سبینا) بلکه با کمال سا دگی به مصنب گفته چوا کم داد-

بهین کرمطلوب حکیم بانتی بجنگم آ مدبر خاستم و شادمان بیرو س رفته تا اورا ببین از ان منتظر نگذارم سخنست لباس عابتی سابر انداخته لباس اصلی را باز در برکر دم - و بقو انج بازی و مرض سازی ما صرفته م - جرمیخواستم و تشدر شدمت را بجبیم باستی برقها نم - و صالے کنم که خسیسا دو کا بهر خبیل تا نبر ورحضور حكيم باشي وربر كلمه جين ابرو وشكن رخسار بايهج وناب اظهاركنال-مهم - عاقبت با اورساندم - که زورو زاری بهبوده است زرم باید-دیدم بازسخت گیری مبکند بصراحت گفت مراکردل خواهم بهبان بید-حب بارا شیعهم - باندلشه سوال وجواب شاه واگر اشنباق بهخصیل محصول -يج عاشق برائي وصال معثوقه آل فدر نباز وزارى نه كروه است كه علیم پاشی برانے گرفتن حب ازمن کرو- وہی معشوق آ**ں وت در نا**ز والنفغانموده است - کمن ورس حسال نمودم - خواستم به تدبیر و تدویه بیفزائم - واننرنی دیگرازاو بر بایم - دیدم براست علاج درو ولم خاکشیرو ناج ریزی باست بنند دستورخواست - درددل را کوتاه کردم - و غینمرت ميرزا المق - بر-برجنال مع كوتي مركب است ازجره - لرويامي يلخ ولك - إي مروك رما مع فوايد با جوه محمارااز روسة وين برا مدادو-وكم ما نده است كشرت ما شهام كندل وطريقة مما كجر مراكم بدر أويمم

در فواب ندیده است ۱ آلت سخریه نسباید فوب بیج سخسنیده که جیوه دوا باشد و وا نگه جیوه سرو خیار سروی بخ را بایخ می نوان آب کرد تناجیوه دفع تا نیر برودست خیار دکا به وکند و ابن خرب نواند از منبا وی طرب می خبر ندار در خیر حاجی خیر این شدنی نیست ماسنی نوانیم جیم فود ارد و تی طرب می خبر ندار در خیر حاجی خیر این شدنی نیست ماسنی نوانیم بیش فود ارد و تی طرب می ناکر و بکندان و بر با و دادن کیش و دنشام و ناسز ای کریف خود گفتن - احتمال کلی داشت که تا فرواشت فیامت و سنت ازگریهان مرد که فرد کل برندا دو که خبر خواسستن با دشاه بحضور آدر شب کلاه داند بر برشت فرد با شال و کلاه حب را بر ده سنت با خوف آین فرت برجار و دادن برش برخاند و برخاند برجاند برخاند برجاند برخاند بر

فشاوآل ملكراي

گفتارست ونجم علی در دربار می و دربار می در دربار

ے کرو- دھی ایں سیم ور کی را بغذربك ساعدت بالوكفتكوكروه مراطب حاصل گفتگوئے شاں را بگوید معلوم می شود۔ اب نے گرو- از فن راریک معلوم شدیاد شاه دریا ساضعف توه و قوت منودی و قوت منودی کردن معلوم شده دریا معنودی کو فن منودی کردن معلوم نام تعرفیت منام تعرفیت منام تعرفیت منام تعرفیت مریض بداند دانست کردیا اه له بارجام برود وور شکسی زیرفلیان عی اصباح! ترش وشرس وجرب مع فورو باد شام سرروز بادم ست كرنيك درباب امراض اوبيندنيند وكمتب واثوال طائخ الدوج في في الدوكر باوستاه دا برافي واخلاق وزموص طب الع واخلاق وزنكال عَلَى اللَّ طَلَاق سوال منسرموده وجواب صرح خواست من تخواستم بزنگا ہے برین خوبی راان دست بدیم از آنچه بایدگفت و در بغ نکرده بهداز کورفش ورسوم بدین عبارت گفتیم اما درباب طبائع وا خلاق فنسرنگان

برائے منیر حر تنویر باوٹ ہے واضح وہو پدااست کایں قوم سی اللوم نجى وكافراند يبسراكة لكذيب بيغمرو إستهسندار بدين ماسع كنند على روس الأشها وشراب مے نوست ندوكوست خوك سے خو رائد صورت زن دارىدوباطن خرس بابداربي طساتفر برحدد بودك عرض عدة ايشال رچنا بخه وربهندوستان معالتنه شد، تصرف ما لكسا و استيصال ملوك وابنات ملوك است - مدم برسرمعا كجدو مداوات ايثان- مَضرت شافي الامراض روافع الاعراض ليا و شَيَاه را الرسشير دواتے این بیدیناں محقوظ دارد دوائے ایشاں درطبائع وامز جربهال قدر فاسداست كمؤوور تدبيرسياست فائن الدريس حب را الرجيب ورا وروه بنمووم كداينك النجد ما براشتي بلاكت بكا رسف بريم فزنگان در مابرائے نشفا بھارے برند جزواعظم ادویہ شاں زمیق است ۲ نگاه ا زسور ترکبیب و ضررحب تصویر ونقریسی جنال کسنیر بیرم و نبو دم كه بادشاه تعدر مود كها استخاره واستشاره دوائت فرئى را تخورده ويون جكيمون مرتكي دوات سافته خودرا بقرستدمرا براست كنكاش بطلب اكنون جاجى- بايدكارىككردكم بادشاه وست بدوات اين ملعول نزند الراحيانا اندوات اوخاصيت بيند كارس تمام است كسى بريش المق تخابد شند پر- لاوا ندر برگ توماجی -اگربا پدہمہ دوائے اور انوں بخورم -میخورم-وباوقاد عادرائم

بعداندال بادشاه میرندامی را خواست میم فرنگی را نگذاریم خاصیت بخشر سدوند بعداندال بادشاه میرندامی را خواست تا دوا تحقیم فرنگی سا بدو بنماید وواعبارت بودان قوطی براز حب صحبیم باشی الواع واقعام اعتراضات واضکالات بمیان آورو وولائل و برابین به سروبن ور با ب استعال اوی از دست بیکانگال بسرو و و چنال وا دا فادت بدا و که با و شاه فت را رواو

روز ويروربارعام بادفاه برتخت ومعتزالدوله ووزير دول فارجم

ومعيرالممالأب دوبيرالملك وستوفئ المالك وحاجب الدوله ومسسر دار دمير منور وايشيك م وسياسي بالتي وحكيم بالثي وسائراركان وإعيان ورصنور بو دند با دنشاه روست بصدراعظه في تقد الدوله نودكه با حكيم فريكي ور باب س اصلاح مزاج وتدبيروعمسالالج المجني منعقد فرموديم ورناشسيت اول بعد الرحفنيق نام و ند فيق تمام با ترتب ونظام مدائع حكيم فرنگي براين! قرارگرفت - كهمزاج مبارك ماراضعف وكسالتے طاري مثاره است. تنقامت انحراف درزيده درنشست دوتمع صلاشت كهسه روزتمام كتب و د فاتر فودرا برخصبيل مطالعه ووفست بنوده وبرات واعتقاد سائر احكمائ فرنگستنان مراجدت كرده- بغور طلب وكني مقصودنيك وارسى شده معجوت انصنون ادويه مختلف الطبائع واجناس عقا قيرمنفا وتدالتا شرموافق وسستورقرا با دنيات تركيب وترتيب و كد دا خلاً وخارجًا وظب ابراً وباطنًا درمزاج بها بول جنال تا فيرومين المرواي عاجل فر آجل بخشد كر طلسم و تقويرس بروآ ل نه رسد بعدازال كفنت كه ذات النبيس ما طل عقو داين مسائل غامضه را بعهدة ناخن ثاريب مفرب انجانان عبم باشی مول سافرت مکیم باننی ازروت جنر و ای دارد دولت ولکت برستی بارات زیر سافنلافات واعتراضان ظاہر نود-که اوّلاً با پر دانست آیا ممالک داحت له شخص سلطنت سا ، محق كفايت اجانب ورتق وفنق آل را باوامر ولذابى بيكانة سيميتوال يس بد وار آيا دردو اتحاين سيمرك كير آلود كي دست في ش كربال عكم بجس وبليارت شائمة شفا لمحظميتوا مدبود با فيرة خالت از کها که دری دوات بخواد فتار تا شرات فقیم مفره و فعده ناخر کر جائے عارت وآباداتی بنیادیا دستا ہے وبنیان مراق فلم وقع مادة

ميات نسازور

آنگاه گفت کردائے مبارک مامناسب چنال دید-کرپیش ازمباسترت عمل کنگاشی بر پاسازیم - نا ہمگان باتفاق واجماع جوابے درخورمعتام با دفتاه بدہ ندرویرائے ایمٹ کا از حقیقت اوسرسشتہ کا ملے بہم رسا نید دائے ہمایوں نابرایں قرارگرفت کر ہریک از بندگان خیرخواه وملا نعان ورگا بلا افتتباه در ہستعمال ایس دوا با ذات اقدس ما اشتراک منساید تنا اگرخیاست بهرگاں از خیر آل مشفا وگروند واگر شراست بحکی البلیتہ افدا عمیت طابت " بمالوں گرود۔ واگر شراست بحکی البلیتہ افدا عمیت طابت " بمالوں گرود۔

معنان بنودند- كه فدا و ندخل خليل ياد شاه را برمفارق بندگان وليل طويل ساز دراطاعيت ما به شان المريادشاه برا برمفارق بندگان به به بليداگر با دشاه با مريادشاه جهسان منحصر به بليداگر با دشاه مارا امر بنوسنشيدن يم قاتل به بليداگر با دشاه مارا امر بنوسنشيدن يم قاتل به بليداگر با دشاه و فرمانش واجب الاتباع الست و فرمانش و اجب الاتباع الست في بادشاه جهال بخال عبود به الم بشره فرمانش برچه زياد تربا ز كم است د بهره ملكم كند بروجود ما حكم است د بهره و فلاست في الال دا مال و جان صد و قداست فرا دا در دشان را مخذول با دشاه را در منظام و در شمنانش را مخذول به دشان را مخذول با دشان را مخذول با در شمنانش را مخذول با در شمنانش را مخذول با در شمنانش را مخذول

بن اذا ن باورد و مسلم ما فنى دايش خواست به او نود كه اذبى ادا ندرول بياورد و و مسلم ما فنى دايش خواست به او نود كه اذبى عبوب الاصدرا عظم كرفت آلى نرطبقات بمكر دايكال يكال در مرتبه خويش بلعان -

وراشات احراحه باوشاه بروسه بمرح الربات الاروال

ملاحظه كند-اولاً بهمة نرشروت ومتفكرما ندند چون چینها تے جیس اند کے بکشود- پادشاه از دره وتپر پارهٔ سوالات كردو آنان بفراغور حال وعقل خو د دست و پائے جواب دادن منود ند -

انگاه آبسته آبسنه دوا بنا نیر آغازید میبالهالک کدم و ساکنده و تمیر بود. این در به به بسوالات این انها جواب به بلی فریانت شوم میگفت به به ان افلاطش مجتمع مزاجن منتعد بود بیش از بههمست اثر گر دید مزاجن افزوده به کال دیده برا و دوخست ند- این معنی به بریم خور دگی مزاجن افزوده برخود بیم کال دیده برا و دوخست مستوفی المحالک بلت رفد بود و نا توال و برخود بیم بی رفیان و نکاه نیان آمیز کردن که زر در و ست من و دامنت اسی بادشا

علیم باشی حب سازرافر صنی برائے شکست کار حکیم فرنگی برست افنا ده در سرآن دواآن فدر تفصیلات وابی داد که بادشاه به تخریر به وآن ما تشیل از سراستا کی از شادی در وی به اختیار مرابید بطاق نسیان نها در علیم در افل ارشادی در وی به اختیار مرابید واز وا قعرمطلع کردا نبر که که ما کارخود اوید کیم این مروکا فنسر خیال میب کرد و که ما به دست و با در سنیم که در کا من با و حا کے خیال میب کرد و که ما به و ما که خواہم کرد و که ما بیان و جه جانوران نا در سنیم کرد گی ساک کیست که دوا بشاه ایران با در به به حافران نا در سنیم کرد کی ساک کیست که دوا بشاه ایران بر به به حافران نا در سنیم کرد میامات مرامیشا پد

المبان المبيئة اختراعات فرنگيك را كيافي برند- پدران ما مرو ما في الووند ما پسران پاردانيم - ازبهال پل كه آنال گذست نداند ما نيزميگذريم - دوائي كه بگذشترگان ما فسفا مبيداد بما بهم مبيد بد مگذرا د حكمت القبال د و بوعلى سبينا تا احمق زنده است ميت اون دفا وجه اورا بسندة است بسرمراا ون داو تاور باب مت مع وقع حكيم فرمگي و استفرار واعتبار خود مدير سه جديدا نداشيم -

تصح كردة ستيداولادسين كات بلكاي

گفتارسین و ویم مواجعی این کی باای کیم باشی گروی آل

ر در در این تو دم زنار مجیمهٔ دانش مے خواہن را اینک مرز احق ہیدولاتے مکر روں فضا میں اور اللہ میں میں میں میں میں میں است ين ونضل ومذاقت معنوا بهند-اينك مرزا احمق تجربه وينيش معنوابهند

حکیم باشی آزیں سخناں باوے کرو۔ وہروتے تا بیدودستے بریش کشید۔

و قلیان لااز دیان خود بازگرفتند بین داد-

- الميدوارم كه انشار الترسيف ده نيزان اين فيفها بي برونشوم البنته مرابكم ازايس نماكلا سيعنوا بدبو دينے نئے من سات كيم ومراكجاميسرند

كيم باشى - چەرمى كۇنى - گرديواند ايس جد عرف است تااس درجكسند

قاجی - اگر مرخص فرما بنید - حکابتے دریں باب دارم - کدرخود حقیقت نفد حال ماست ایس) بیان کنم و شماطهم باشید -

ماج أيك بود وررفت اله وكردار كرك وارچنا نجه كركان اورا در صلقه صحرت وساك جعرت خودراه داده ورخور وخواب بالاثها عمرت ووركرفش ودربدن كوسفندباآل بمروست بمرتكا ليف كراكراكات مهاوردو دیم به سنن و آواب آنال عمسل بیکرد-ودر مجرو با سگان هم عنى غو دافيزييس روش داخت و درطون آنال نيز نقير و فيطيرى ازایشان باز شها ندی نااینکه رفته رفته سگان رااز حرکات وسکنات ا وسنف عارض شد- وچنال بلے برو مدکہ اور ا باکر کال سروکار بكبال وستيارات أزجان وكرككال تشكك سندندك ووست شا سالی الکلب است والمیس می کند با بداورا بحلقة ووراه نداوه وخارج النسب رالفند الشعلي تقروكا دبجات وسيد كرسا بحاره الدويردانده والحرم ما ثاره مناري وسيان آل دوجنس آواده مأ تدبول ازمالت. تردوط اقتش طاق شد-ويجبن

ازان قوت مخلی نما ند-برآن سرش که با مجابدهٔ تمام یا رنگ سنگ شود-یا گرگ گرگ ؟ دان آن برزخ بدتراز دوزخ رستگاری یا بد

اینک من آل سکم-که تو بمن دسستورس وا ده که با تو و جهتر تو بم کاسته وبهم قليان شوم بامن شوروصلاح ميكني-وبادوستناشت بهنشينم اتا ودكه باسائرف مست كالان نيزيمينيم- إن ورجرالتفات براسخهن جربوودارد؟ رسائل مراجع مواجعيا ما شمن اركدايان المني دردودينا روسياه-نا برایس التالس آل دارم - کدور خدمست سسر کارکارم میبی و داوج

خکیم باشی با واز بلند چه طور مواجب بریاره مثود و می اس کریا وم موارسيات فيم كذران فدس كاران من ازبيل يه بهاران ام تونير برج بتواني لستان- فضله غذا بم را مع فورند تونيز برج مع تواني . كور- إلى فرود فلعت آل فروز باميكر ند- توعم يكر- در ياده بين مي يخواناي" مرك مع نوابي بروكيلان "دراس اثنا فرائش سفره وسيني وروست كيك فركار بازهايول بيا دردويراغزانتمام درسش روت حسكيم نهاد ميكيم ازجائة برخاست وسيني را برسركذار و-خاز اصان بادشا له آباد-عرودولتش مزيد وجاويد باو

يس نوبت انعامش بعنسيرا ش آبد-اول برنج قرال بانبارفرشاد فراش باناز روكر وبالدانال بائع فلقي يكسانومان دا و- فراش سيميا كي فلق مُرفيد عداد المعام منعارين في تومان است المرافز الامر هوا إي شخوايي-نافئ تومان الغسام تعالى را تكرفت الرفرت - إين مال يُرسل ليهدلنا يلامان يا و نناه را بها منتورا كرو و وعالا تى تېركى بىدر دنساداند شد ، شيره ودان كا ووجال وخدا بالله الدوقلاظ باوشاه بالقروا راك بحوست من رسيد لفتيًّا كونز المهم دا مع بديد و لي بدوودني لم

احمال- احمان بخوابم ابن والحمالي ترك والمفتاد سال شهدا شد

این التفات است برک اسفل برود- ما بیجا رگان با پدچه قدر کرست بیم م نقه رباتی بیست موسیار اتملق گونیم بیب شان را برکنیم و - و - و -وبادل خون باواز میگفت -

بلے مواجد ب افکراں شاہی سراما با بدر بھیم ورد بیے درمان اینکہ اگرندی۔ ويك روز زير جوبشال سفني داز كجاكه من شفتم السهمر الرورة آوم م كشير-پدر آوم داا دگوربیرون مب آورند- برکجیب شان را پرننیکند- کلایش را برے کدنیر- بجائے دوشاہی احسان تنج لؤمان انعام مے خوا سند- وآل کے این احسان ما اذكجا با تيدار بالشدستوري مروروغ كفتراست برآواز فوش كودكان ووصتی باوشانان اعتماداشابد کراین بجوانی متغیر گرددوآن بخیالے مبدل شود-

بس إر مدّت وشرنت بسارا ندك بخود آمد وخبال تلخي جوب وفلك

فارشان نرمثني رنبح تومان را دريندا فش مثبرين ساخست-

ویدم با بر بهنم فهمیدم - که باید تا دوواست مترک نقمان عصر شارن کویم- وسله انا آنچه باید بهنم فهمیدم - که باید تا دوواست مترک نقمان عصر شارن کویم- وسله برنقار باید بجالت نگرگ و نه سکه بسازم-

ستداولادسين كالت بأراي

گفتارین مرازش ماخورایامای بایا گفتارین مرازش ماخورایامای بایا

شب دیگر مجنب ال دیدارواشارهٔ وصال سب ام برا مارم اما در یغ -به چهار قد برشاخ درخت بنود و نومید شبشستی - نه نتنبالو بود - نداسباب پائی منباکو- درزیر پائم سکون نامے متولی- آواز نا نوش نے در بے خالم-کدور آپ حال انسرو د بار برخوست نزمے منوو بریدہ - انتہا صلائے کفش كهنه كاه كاه بكوش مع رسيد علامت آل بود-كه در داراكرديا رب است النهم بيرة ليلاست - صالت كونال كون السنترشنيم-اقلاً صلات نقاره فاند افانيًا صلت اذان بس از ال صداعة طبلَ اقل - الدكل بعدا وانطبل برعين سيس صلات طبل بير وبه بديدادا ن آوادة حافق باش- بيدارباش- مشيكيان بادار وبارسبانان برج وباروت بانوو تفتر سبب إس بمرسكوت حرم چر مي تواندبود عام إين قدر كذك تد وانكي حسام زنان اكثر صلى كالأن است بايربعيا وت نافن ابعود دیابرش دن دابورفته باحدیاب کیم خروه باشد بارسه كم مانده بود-كما زخب ال بتركم- نا كاه طاق سندان دربرخاست - دربكشود - وسحن خاند از صداست نعل كفش زنانه بُرفند-اناصدات فالم-بربرصرائ برترى وبرترى والشت - چرا عملت متعد دادین سودان سوردان گروید چون نان دو بناد با برافنگذاند ومن شدا المرسي دوش شدا المنظارومال كربتم ودر مقيفات

قرمان انتظار طوی نوشید با پیش بینی تمسام خود را به من رسسانید و برگرشی وخوا در که امش ب حضور میسر نخوا بد بود و جرا که غیب از خود منتظر این خوابر خانم خدمتی میشید نخوابر خانم خدمتی میشید نخوابر خانم خدمتی میشید نخوابر خانم کرد و منتظر ایست کرد و این خود را برد فرق تناسی بود) فیانته مرده با بیکه از رقب بان د برس داده) فیانته مرده نابی خود را برد فرق تناسی خود را برد فرق تناسی کرد حسائم بعنوان کریبان می در باس خود را به شکا فرت - برسم کیسو بریدن سرز گف ر ا برد و برای با می بیام فیاک او بسر باست به می دوار و در گفن و دفن است - باید سب به نوای می برای خود این می برد برای بی برد و در این برد و در در این برد این برد و در این برد و در این برد این برد و در این برد و در این برد این برد این برد و در

باساوا ب چول سراز بالین برواشتم- متحیر با نام کر انیا رست به باست و باست و با بنکدا و فرا میا مد فرود فرم و برم با بشارت و باین که برا در و فرود اا ندرون عکم ویرم - بیم افتیا دلر و و برا ندا می مستولیشد که برخین ما در و برینا به به نام سرش برود - با نیم مستولیشد در و برین با نینده دو میگا به به با که بسرش برود - با نیم می دا در در در بین با نینده دو می دا در در در بین با نینده دو در برین با نینده دو در برین با نینده دو در برین با در بین با در در برین با در با در با با نینده دو در برین با در با برین با در با با نینده در در برین با با نینده در برین با با نینده به برد برین با برین با در بین با در با با بین با در با با بین با در با با برین برین با برین با با برین ب

ان کی ثوانیم کرو-

عای با تعجب به مرد بری مال و سده با فتی حن افکار بن از با و در او ای با تعجب به مرد بری مال و سده با فتی حن او ای بری بری با در با در با با در

منسن باطاق خانم رفنه السهاسة او آغشقه روبها غجر بود- درگوشته بهلوت ارسی - دوشکی با بالش برندگ بر با منگولد وروپوش پولدار بین می دوبروسی آن بینه خانم با فوت سرخاب و بیمه وسرمه و ساخت استاب درک با یاسی جفت با زویند طلبی دار و یک توسی در لف با جا فو و مقراض -وسائز آلات من طلی بود در یک طافح برار سیموشی در یک گوشه ر شرد در خواب یم در در شده بیمی بیمی در یک طافح برار سیموشی در یک گوشه ر شرد در با نبود دو این برا در بلود د با رفتن و جهنی در یک گوش شیشه بیروپوار ب

یک سرش نا زه کشوده - و گلی نا زه بر درش نها ده - علامت آل بود کریخ خاکم براست کری بنگام فرانیمترآل را لوشیده بود - این ما نزجندال را بی نداشته یا شد باخو د گفتی می مرحن را ورسول کو یا درین ما نزجندال را بی نداشته یا شد مالت مقدسین را و انسنی - میم که در طیسیا بر نقدس غرق میسیدارد! بچاست آل آب ناب که در خارج می نونند - ورو د در در در در در در در در استان غر

- 31, Can (4) 1, is

"نامن از بنج کا وی اطب ق خانم و تماشائے مجرہ کا سے کنبزال فائغ شوم ۔ زینب دراطاق سفرہ دا حاضر کر دبرروستے دوشک دیپہلوئے ہم رئیشستیم۔غذائے عہارت بود الربلو۔ وکبا ہے پُرز درمیسان و نان باخا کینہ شب ماندہ وہینر۔ وووغ و ماسٹ وعسل و خربرز و اصفہان و امرود۔ وزر د آلو۔

چوں شفرہ بدیدم - برونها تا بہدم کے زینب بجان ما درت بگو بربینم میگونه دریں مدت اندک این ہمدنگریت فنسراہم کردی این

سفره ورفورفنا بان است

گفت مفدا بخور - وفصته مخور حسالم ازشب سفارش نهسا رکرده بود -صبح را نش برگشت وخواست درخانه مرده غذا بخورد - زحمین چندال مبسا نگذاشند به دیخریم و مگذرانهم -

پس واوغذا بداویم - وبرائے آنان کربید از مابیا بند چیزے بسیار برجانها ویم بور از سنستن وست مشریعیت محکمی رابرکنار نهاوه و شیشتر شراب را
در کنار آور ده - بطاق ابروئے دو سعا دمشت کام بہمودن سانگین کرر

وج ام منتفول تا کم-

منتی بحترت برین غلبه کرد که با آن بهم نرس حال واندلیشه احتقبال از خانم رابرداست ده برگ انفره و آبت با آن بهم نرس حال واند این نوده ابن غزل حافظ را که درجوایی برای که نشته بال دو کان بدر آموخت بودم مشتر بال دو کان بدر آموخت بودم مشتر بال دو کان بدر آموخت بودم مشتر بال دو کان بدر آموخت بودم می مشروع بخ اندان نمود مرس

خولن شرنعیش بیجست انتظار مین بروق فی خوش که وست و بدمغنی شمار کس را و قوف نیب ن که انجام کاچلب بیون عمر بست که بیون و از کا رسید ن غمخوار خولیش باش غم روز کا رسید ن دار درون پرده زرندان مست پرس اے مدعی نزاع نو با پرده دارمسیت مستور ومست بردو چوازیک قبیبلهاند مادل بعشوه کے دهسیماختیار جیست سهو و خطائے بنده چوگیرنداغتب ار معنی عفو و رحمت برور دگار چیست زا برنشراب و کونر و صافظ پیا له خواست نا در میاند خواست نز کر دگار چیست

بعدا نه خواندن چندین غزل موزون دیمودن چندان ساغرگلگون-کیپینه شفار است پنده نیزین بنتا

فالى وشبشه شراب سى كرديد-

وچون بارساقی بودو وقت باتی گفته- زینب توبهن وعسده دادی-سرگذشت خودرابگوئی-اکنون وفت است احتمال آن بیرود که برد دی اوضاع ما را بریم زنند- فرصته بدین خوشی وفت بدین د ل شی کم برست طفته-به به آن است که این فرصرت را صرف گفت وشان و حال نونمایم- بخنده پذیرفت و شرح حال خود بدینگونه گفت -

نادان بگرای

المائية المنافعة المن

رمن دختر اوکوراغا) نام شیخم که در کروستان شوراست ما درم رائے دائم کبیست - این قدرست نیده که محصول بیکه از ست بها نے جراغ کشاں المركد نسيم رااين قدرمتورميس مارند كرك رايا راست رسسیارن چگونگی جَنم آزایشاں نیست ابنست که آنجه در باب شرا ومن گفته اندر در درغ وراست آن راسنے دائم - گتاخی محردم که مفية نشاس ابه بيرسم- انجه واقع ونفس الامري باشد-انبست كرمن برك بريع زيد برجيشه مادي نكاه ذكروم ورمسان زان فبيله وست بدست بدست بزرك شام ورسيق اوليم اكره اسب بووك ورجاور نه نان پیدیم مثال بهم سفره کا با ما لمیزیست و ما درا و سا دیا نی بود عربی کرنزد ما شريون جون حيوان بلكه ما تشريكي از اعضائي خال بدان - ووروا قع ال يمد نه نا ن عزیر نثر بود - جانش از بهمه برنتر و بهتر و برگ و بیانش از برج کران بها ترورسفر المهم جير بنتر باورعابت ميكروي وفليكر ماويان بمرويهم فبيله عزاداري وموكواري منوو ند-كره اش برائة اسواري آبام جنگ بدرم بدابست وبزرك شد ويهم امروز ماية اغتبار وافتيا كروال است کانش ما آل بهر مهر ما آمار جنانچه تفصیل آن را در ضمن حکایت خوانی بايد دانست ككروان بالهد شكرة ورازم وسيتنائج أدروستي

نے واشت امانیا گان ماویدرم "ناچندی پیش ازیں) ہمہاہ وگلہ غود دركوه المستع ممالك كروسستنان كهاكنول ورتصرف عثمانيال ودر زبر اوارة والى بعنسداواست ما مند ننبعه عثماني حسسا ورنشين بووند - و بروقست والى را باكس جناك ونزا عے بود-الرما بسياري فد سوار مے گرفت ؟ سواران ماجوں درہمرمشرق زیس بدلیری وچا کی معروف شده اقلین سوارا نے اور ند کر مظم سرایں منے نے شدندیدیم بجنته بهادری وسواری در جنگها بدست خود بسیام اوم کشت ندو امتيا نهرجم لدن ونيزه بم واشبت ، باشات بغدا داورا وتقع وافر میگذاشنت قبب بله و بأبی بنتر دیکی بعث را د آمده-از دخول آنال بهشر ے ترسب بدند- باشامصلیت دیدکہ بدرم رابیاری طلبد پررم باجیعے ا ارسواران غودبر فن وار قضا سنب بروما بیاں شخوں زورولہسر شخ ولابها برا بركشت وسلحداورا باماديا في به نظيركرسواري اوبود بياورو-ہوں مسارا کی مادیان وغدر نز کا المبدانست کہ اگر خبروار شوند برائے بازگرفتن آل انبیج امرکونایی منے کنند-ابی بودکه اور اینها فی بعنبیله فرست شاد و در جا در زنال به شفت - اتا سعی او بهو د شد میدت شجاعت وآواوهٔ احتار غنبدت پرم برونانها بیجید وخیراسها بگوش یا شا رسد-بنا بخواطراو وبملاحظم وفات بالقد جيزے باد محفت بيل كروابيال ل را ندندوكردان بربنگاه خود بركت شددوزم مير آخوريا شا- با ده سوا رسلخ . بجا در ما آمد - بركونه فدشت كه الها در نشيني كبينا ل كما ل تواندست. ورق ایشال کردی-

پدرم بر محض بدیدار شدن آنان بحدرادریا فت-وازروت احتیاط ما دیان راگریزاند - جب در ماچنان واقع شده بود که نان مروان رامیدیدنه و آنان مارای ف د پرند بوراز تقسیارت رسیم میرآخور روست به بدرم کرو - واز زیان خود وطرف باش سرافشت وغیرت و حمیتت اورا بستو و -وسائرین نیز تصدیق میچه منوون رخاقیرت درسش بدین نوع کشود دارد کوزآغا)

پدرم جواب دادوالله بالله به نمک پافناکه خورده ام-و بجبان عزیز شما دیمقوق مادرم که مرابها را ورده و بهستنا رگان و گندکه مادیان اینجا نیست و تا بیان دروغ میگویند پس پدرم میرآ خور مدا بخست که کشید و پس میست درست از مرکوشی میرآ خور شان ماری دارخ سال شد بعد از غست از میرآ خور ما بیست باجوعلی و یک آن دی راضی باز فرستا و تا در نرد و پاشاشفاعت او کا پدو و عده دا د که پاشار در دنیا ما لک حور عینی ساز دو -

(به بروه ورونم بووو خترے چه و ختر بهرخ جمال خرند)

(اگرچه بصور سنا بو و جب کرد بعنی برسی میتو الشش شمری)

انگیش و نشا و و مه اوابدوی جه سند بطال شیطانی و مجروی)

با ابنایه با ابناد بال دا و اسائر الل واود سند و شنز نشا ید-ا میتوانم اورا

به پاشا بشکس فرستاد

بعدادسائی میرآ خوربرفن و چول پررم از رفتن او حسن اطر جمع شد-کس فرستا دوما دبال را بهاور در در رئیش سفیدان تبیله را گرد آوری انوده گفتنا-

حضرات اکارما گیرکرده مدیقے است دریں حسدود عثانیاں را انہ خراج ورشوت و بین کش سیرمیکینی - در ہر کار بکارشان میخورویم. پاشا بمن اظهار دوستی میکندربرائے البیٹ کمن درراہ اوجان فدا ميكنم- اتاجيسال تشنه طلاست كر دنيار ابدينار مي ميقروشداي فرصت كه برسات أو افتا ده - برا يكان از دست نخوا بد دا در اگرصاً حب زن ويچه نبودم ميسدانتم بالان تركال چرما بايكرد- امّا جكتم كه پائع بسيات عيالم وكارك الدولتم بريني آيد-باعتقادم مع بايد برودي ترك صدود اعتماني منود-وبحدود إبران كريخت البينه النجابنات خوابيم يك انه رين سفيدان جواب وادك دكه اوكوزا غا) من نيز برا تم يجيد والد تركان همیشه بے بها مدمیس کر دند-تارعیت خودرا خراب ساز ند-اکنول که بهانه ما دیا نے بدست با نیا افت دہ زندگی ہر ما حرام خواہد کرو جنسروایکے لا خوابد شندرستاد وازماگردی خوابدخواست که ناچاله ما نده درایی جا بما نیم تاپس ازال آنچدو ل فواهشان است بعل آوند-

بناه بحن دا برچه بادا باد- باز بکوه نات وت دیم نیا گان خود مے دوم وبأصل خوين رجوع مع كينهم- اصل ما إيراني است - واهم ايرا في حقسيقي واين ديرست جمع ديكريا اوبهزيان كرديد آوجيه نزو لشا بزاوكوان شاه فرستا دارانا به خيرنشينال سرماغارعن شود كه كارسه بآنها نداشنه با نشد- جرایشان درباب و فل و نصرف بسر مدخود بسیار غیورا ثاربی نمیز شب جساور فاراكنده باركارابر كاوال وسشتزان بت كلدورمدرا وربیش انداخته-نان ومروسواره وییاوه روست بسرمایدان

نهاویم -من ادیک راه دل نور بودم - که چرا نرن یا شاومحود امثال وافران خود من ادیک راه دل نور بودم - که چرا نرن یا شاومحود امثال وافران خود رسيره وراكا أوقف مودمي

پررم بکرمان شاه رفت بچول درآنجامعروت بود-شابراده اورا

بنواخت وخلعت واطمینان نجبشید-که ملک ضاوسیع است مهرکس برجامے خوا بدھے نشنید-اگر پاشا به بهما نه اینکهکردان رعیب ماگریخته اند- شمارا با زپس خوا بد- بدرش رامے سوزا بنم- ده فرسخ دور تراز خاک عثمانی سیه روزه خاک برائے بیلاق و قشلاق بمک دا دند- و باسودگی آنجا

قرار لرفيتهم

شا براوه داست گفته بود جیت دروز بعد از آن یا شائے بغداد به شا براوه نوشت - که (اوکوز آغا) درورا برن ومفسد و سرکن ما دیائے از فاہدوه است - به نظیر - که بعالمے نے ارز و -اگر اور ابا قبسیلہ اش بهانب ما برنگر واشیب د- آماده کارزار با شید - از این خبر ترسال و ہراسال اضطراب عظیم درمیان ما افت اد- پدرم ما دیان ر ابجائے به نهفت و بخدمت شا براوه رفت - شا براوه اورااطبینان داد که در برناه نهنشاه ایران نے باشی -از بہ باک مدار -کیکه وست توسل بدا مال دولت قاجار زند از واد در فارشاری و درامان خدا - اورا و روست توسل بدا مال دولت قاجار زند از واد در این موان خدا - اورا الم بیان ما وانیم و باش - ما وانیم و باشا - توبر واسوده باش - ما وانیم و باشا - توبر واسوده باش - ما وانیم و باشا - توبر واسوده باش - ما وانیم و باشا - توبر واسوده باش - ما وانیم و باشا - توبر واسوده باش - ما وانیم و باشا - توبر واسوده باش - ما وانیم و باشا - توبر واسوده باش - ما وانیم و باشا - توبر واسوده باش - ما وانیم و باشا - توبر واسوده باش - ما وانیم و باشا - توبر واسوده باش - ما وانیم و باشا - توبر واسوده باش - ما وانیم و باشا - توبر واسوده باش - ما وانیم و باشا - توبر واسوده باش - ما وانیم و باشا - توبر واسوده باش - ما وانیم و باشا - توبر واسوده باش - ما وانیم و باشا - توبر واسوده باش - ما وانیم و باشا - توبر واسوده باش - ما وانیم و باشا - ما وانیم و باشا - توبر واسوده باش - ما وانیم و باشا - بادر اسام و باشا - بادر اسام و باشان خدا - بادر و بادر و

بدرهم این خبررا بقبیله رسانید- به مدخوشدل شد زر مگر عموی بیرم که درایام نا ورشاه خدرت بایران کرده بود-گفت ، -

اسے باران بابرانیاں دل میندید- جراکہ وفنی در در سلاح جنگ والت سلح ابنیاں دروغ و خری است میں براہ و است میں است است میں اندانی میں است است میں اور میں اندانی است است میں اور میں برائی اور می است است میں ابوشی بہتان از فطرت البشان است - وقعی نشا بدای مست است میان قیمها سے بی باج بوات اور میں ابھرا حسن باج بقیار سام میروح بدر و ما ورم - بسرشا در بینیر برقبار بقران نو بسلام عبیات برای و فیما - بربینی بات و میں اور اورم - بسرشا در بینیر برقبار بقران بحس کے بیات بینی بینیر برقبار بقران بحس کے بیان است - بربینی کے بیان اورادہ الماء - ازاد خلال ان سوئندی ایشان است - بربینی بربیاں دومعصوم بدوازوہ الماء - ازاد خلال ان سوئندی ایشان است - بربینی بربیا رومعصوم بدوازوہ الماء - ازاد خلال ان سوئندی ایشان است -

فلاصد ازروج وجان مروه وزيره كوندا سروينهم نفدس ولينس و

سيل مبارك ودندان شيكسة وبالدوت بربده تاباتش وجراع واب حمام بهرراما يرتسم مع كذار الدية الدوغ فودلاست بنما يندياس دروغها باه وكليند- باين مال شمار ااعتقاد اينست كه اين ما ديان كذا في البَّه ما باز غوا مندلگذا شیت - ایرانسیال از عثانیال طبع کارنزند این ما دیان حسکم وارد حسكونه باست شمام كذار ندا كرشرت إين جوان بكوش بادشاه ایران برسد- و بخوا بد- چرفاک الب رخوابیم ریخت - آیا مے نوانیم مقابل یک دنیا جنگ بریانم سائیم- بندوا دنتر برج میخوابهید- بگوئید-من بالبيرانيال اعتقاد ندارم - وبأقوالشال الحتاو-

عا فنبت كارجنا بني بيريا مربيركفنة بودواقع شيرومرا باين روزسياه كه

الداخت

روزصی کا نال سکان قبیله مشرق بیارس وشوروغوغا منو و تدبیرم برفست نابر ببندچه خراست -اقل بک سوار بدبدارشد-ازال بعد بیک دبر و بیک ویگر معلوم شد که اطراف بها درال ماراا ماطر کرده بر بدرم - حمله آور دندر و سرنن الزايشان را مجشت دغرض شان ما ديان بو و بجا و را ج رخنتد وماديال راضمطكروند

. بحل روزروش شد- دانستنم-که دشتان ماابرانیان اندپدرم ازقضا بزرگشان راکش نربود معلوم است مارااسیرروند فیاس مالت مان را خود مکن بدرم را در بیش چینسهم با اوّاع وا قسام شکنیر شندر واموال

انام غارت فالحث

رسيا عيواسي شرح افتاول ثورايست مجردا الحق كويد نا گاه بشدت دردا دوند- ما دست باچر شدیم من از بام فراروز بنب بشوول وروفت انصالت وروائست الحمرراا لحق است با وضاع نها راغننا زكنال دررا بحثود جبر راه عذر خو بی واشت -من ازبنت با مناشات ما جرام كروم درست واو قريب جنال باهر بافي صحبت واستشتاكة بها الدقان من جاري شداكا ويشم

با وضاع نها رأقنا و يقين كروك ورخانه غير بوده است وركايسوال وجواب بود- كه خانم با بهمرا كان در رسسيده و چنال به غفلنهٔ و اخل اطاق شد - كه ميم وزينب فرصبت جدا شدن از بكديگر نذكر دند حالت خانم و وضع آن نا قبامت

باحتزام كرميها بي كفت سلام عليكر كنيز شمام ستم انت رالله مزاج شريف تا ل را الروب نبيت لذا تذعليش ونوسش عافيت باشد وقدت مشربها انشاء التد مخيروفوني كرست ندوريغ كرفدر المانام و مع خون جَنِيمًا نن رافرو گرفته عَقل از کلهٔ اش پر واز کرده - باناخن و دندال برروسة مقصرال افتاد-

به به! نهار بهم دراطاق من بروت دوشك من حاصر سن ما شالللر چٹم پر وور - مالا معلوم شد- کرمن بہج سکے نیے مور - ورطاق من رویتے دوشک من منتکائے من - غلام من کنیز من - ماشار اللائین - خارا وندا-تومعيني-ايس واقعرعجيب وغربب رامن لجابودم كياآمدم-ورآسسمالي فيم

بشوم كرد كه خوب - احمق جان - سربالا نما بروت عمن كاه كن بجان من بجور بربيني نورا بجروليل بايداً وم كفت توكجا- اسم أوفي تحسا واكفدا بخوا پر نویهم با پدسرورسیان سران آری خود دا آدم نشاری بایل همه ریش بایس همه وشر قف بان ریش نف بایل شد وانگه کیراهمان عصور در بایل و مبهول بابن قويموزون بابس سينت ريش خندي بايس ريش بزفندي-ایی طورعنق بانی - زیم بازی - زیم بازی می کدتوکنیز می دا بدانمن مع شاری جبکروه ام کدرای سنجایی میکنداری فرالموش کروی وقت که تو بحوى وسشبيث وستورو قوطى فاك منيرمن توراانه فاك برواضم أومست كروم-فالنام في المن المن المن المن المن والما المن والما المن والما سكس كمتروس وم وواي حركاس الله بحركابين بالمتروس -01125

شاوان مگرای

الفيارسين ونعم وزيارك عماني شاه وغرب بكفتي كعنقا بركون افتا و

آ فاصاحب میروم برائے کنیزک کردواو درمان بخرم-سے کشیدم کد گر دسیب ناخوسش است

پاسخ دا د-که نه تنها ناخوش حالش بسبیار خراب است شما ایل ایران خدا خبرتال دید سخت مرومان بیر حمید- ماسبیا لان ساک مان بیجا میارزد بهبشه دم از حدیب (اکس مول الضبیف) میزنید- دخراز آنچه بایر کنیزک

كرويد مداريد-

گفته تورا بخدا چه شده - گرچ با و کرده اند کم شش را بگو ؟

ادول سوزی من ۲ بسنه ۲ بسته گفت که خالم از روست رشی نیب ا

در پستوئی نها ده و غای کرده است - که دوست آفست اب نه به بیند - انه
شارت بدرفنا رس با و بنته عارض شده - بنوع که دردم مرک است
شار تا حن را برکت بدبه به جوانی و قولش به تنب غالب آمد - حالا رو به به بودی
و با شد غضد ب حن الم بهم اندک فروکش گردیده اف خاصر مه داده
بیش عطی دمیروم - تا حنا و سف رمه بگیرم - اما یقین میسدانم که اگرفانم
خبر آمدن پا و شاه و ما حنا و سف رمه بگیرم - اما یقین میسدانم که اگرفانم
خبر آمدن پا و شاه و مناه دادیس دوز نا بحن انه بهرم م برکس داخل شو و - و برقسم
خبر آمدن پا و شاه محنت اراست - که بهرم م برکس داخل شو و - و برقسم
زنان را بهرمال نماشا کند - خالم - براسته شان فروشی و خود نمانی زینب سا
از میس بیرون آورد - تا در حضور پا دشاه خدم و شش را زیاده ترنماید اقام نوز
در بای قدر دا کا قدون برون و توسے رفت وامدنیست در بن باین قدر دا کا قدون برون و توسے رفت وامدنیست در بن باین قدر دا کا قدون برون و توسے رفت وامدنیست -

ازین خبرآسوده و ول گرم بفت کروتاریر ملاقات دیگرا فست دم و کی به بر مرافات دیگرا فست دم و کی به بر مرافات دیگرا فست می ترسیدم آم به نگر آل مراف کردم و تفییدت می میدیدم و تفییدت می میکیدرا کار بین رو کرفت و گرش بوس در نوردم و گردم و تفیید تا کار بین رو کرفت با دشاه نزدیک بود - برسم جمود بیش از رفت آم ایام بیلای رفت با دیدن بخیار بزرگان میرفت و برایستی خود و ا تباع بیروان بیش آشی از آنال ماصل میکردوایشال به بیل فاطریبیش کش دادن را ما به بیش شاه دادن را ما به بیش کش دادن را ما به

مبالأت واقفار مشروند-

حرفهائے نورچهال راست وازجمال کی بیش کن داون را ما بید مبایات میدانست مبرزااحمق بود ور ندان ور با را زویرگاه باز اورانشکارسے لابق سیمرغ سنسهر یار دیده بودند - چرشهرت به توانگری داشت بنابریں روز تشریف فرما نی مشخص شار وخردا دند کراین مبانات افراتی ما شخص شار وخردا دند کراین مبانات بالد افراتی ما شخص متعارف نبیست بلکه با نظم خاص و مشرف مخصوص خوا بد بود - چنانچه یا دشاه شام با نهسا ررا درخانه میکیم باشی خوابد خورد -

صیح- حاجی کار ماگیرکروه است - یفی داخم چه با پیرم کرد به شنیده م قبل عسک لمرازمن نو نع بات اندازی مغننا به داده - معیرالمهالات کورین کار نا سرآمد افست ران و معود اعبان است بازبان خود بمن گفت که تو بامن جمچنی کمی نوافی کرو- اصرارش این است که سرنا سرراه شا برا تاجا تیکه از مرکب و نسر و و میه آید - قماش ابرایشین و تا و رباغ اطلس و از انا بر دو تیمسند البند با ید جیزے از نشال کشیری بجسترو.

هاجی - میدا نیکه من مردای بهمهمنایع میستم- راست است که میم بانشيام- امّا نشب وروز درفس رجمع مال دنيا ليستمر- وانتجه م غرض مليرالمالك ازيس حرفها اين است كرقد رسے احرير رشت و شال دارد-ازسرداكند- بين بمن بفرونند- خير- بهمرك خودش من رووست اورآ ، خورم - برود - این نصیحت کارا بدیگرے بدر دخوب حالا بر بینم

حاجى راست است توطيح رامًا مرحسيم تناجيم ثنابي وصاحب مرتبه وجاه وانتك بهلاحظه ابروسة خائم. وحفظ شال اواكر بإ دشاه ما بنوع فدويت است مكنى وياوشاه مدا دركه مال وجان توورداه اوفداست اوقات

بلد - الله المحاوق و المن عليم بين نيتم الله تواند تعديد

این ہمیزنال وزر بفت در وقت لزوم بکارمیبرم -حاجی ۔خوب غیراز ابن پس مے خواہی ۔چیر بکنی ۔ منے توانی - بگوئی چوں من حکیم ۔ لبسسررا ہ پادشاہ برگ خطمی مے پاشم - یا این کرسسٹندلیش را لکپئر

ولے میتوانم برگ کل بیا شھر کر چنداں گراں نبیت لردائن بختم شيشهائ سربت فراوال درزيرا بيش بظلمايا

یاتے مای ۔ خبر ۔ خبر ۔ اس کونہ حرکت وسلوک یا یا دشاہ منا سب نبیت سروفت برست وشمنانت فوابى واوكار عمكت كرراشدات آب برسد شايد باين طور الم المكان كرمير المالك كفته خرج لازم نباشد مح شود راه را چين - ورباغ را مخل وجباطرا زربفت واطاق راكه شال مجشرى - وكويا سم چیدان خرج گزاف ندانشته باش۔

علىم بدنميكوني فوب است-ايل طورة سرش رابهم أريم چرت ورخانه ما مرواريم. عي واستند شاوار ثائه بدو نايدو خست ند یک ناخوشی پر بروز و توپ مخل اصفهانی آورده خلعت امساله راهم مفرقهم زربفت مے گیم شالهائے خابی مان ہم برائے اطاق بس است - بیاری شاه مرداں کارسرانجام مے گرد-

شادآل بگرامی

منجمان برائے حکت شاہ دوزی دعضوص از اسعداتیام وساعت فاص از انشرف ساعات) برگزید ند صبح روز معهود درخا نه احمق ساز تدارک جیدہ خدر سد یعنی جیندہ خدر سند کرتا قیامست ازیاد ش نئوا ندر فنت ۔ تنبیہ وید ند پیش خدمتاں وفراشاں دراطیاق سالم پُرشد ندفرش کا تعذریں کستردہ - شاہ نشین را با شائے فرد اعیال فرش کردند حسیاط و جاروب واب یاشی - فواد استے حض راکشودنا - بر دو سے حوض روبروسے ارسی شاہ - از نشاخ وبرگ وکل شکلمائے گوناگون ساختند او براساختند کی اکون ساختند کی ایک سافتند کی ایک سافتند کی ایک سافتند کی ایک سافتند کو براطراف حوضها چیدند - بنوعیکہ طاوت بہار بنظر کا نمودار ہود -

تحیقے کنٹر از آش پزان وبوست برزبرکن با دیا۔ وجموعہ وطشت وسینی - ولنگری - و دوری - وبشقاب - وکاسہ - وکوزه - وقدح - وفنان شربت خوری - وقعوہ خوری - درسب پرند حکیم دست و بارہ کم کرد - کہ شمار ابخارا - اگر مے خوا ہمید - ہمیز شہردا غذا دہمیر گفتند - خیر - و کے نمیا یا ت شعر سقالی را فرموش کرد کر فرمودہ : -

الرزياغ رغيت ملك فوروبيد براور ندعسلامان اوور شينان في به نيم بين كه سلطان سخر وادارد كفته رنش كرانن بزار مرغ بسخ مطنع علیم کرچاریک گناکش تدارک آن آش پرزال را ندا شت

ارشن آس من پرزال آفت و رناچا رباجاق بهسایگان التجا منو د نده

ویک مائے بلاؤ برپا شد علاوه برآش پرزال یکدسته شربت وارو
شیر بنی ساز درجا نب دیگر صلوبات ومشروبات و بستنها از میوه ترتب معدا د ند این فدر چیز بائے ندیده ولشنیده با قیمت استے گزاف خواستند که حکیم چول سیا به تال بدید کم ما نده بود کر دوح از بدلش پرواز کن ربوداز آل لوطے باشی - بادست مقلدان وبا زیرال با بیست نفر نے زن و د نبک زن از قبیل احمدی و با قری - اکبری - با با نی در سیمه ند -

ساعت مین حکت شاه طرف عصر اود - چول سولت گرمی روز در گذشت و مردم طران ازگرها چشند واکر وند با و شاه بقصد خانز حکیم - ازارک بیرون آمد - داه تا بهمه رفته باود و آب زده و بیش بات شهر بارس در برگام گلها شش در می نند جسبیم بنفسه خیر حاض بودن طعام را بردو در رکاب بهما بول با غلامال سواره

و بولکدار و دست نه باکلیجائے خلیں وست میناربر کر وردکاب پاوشاہ برنے واست نند میزاخ با فی وست میناربر کر وردکاب پاوشاہ براسی در میزاخ بالیجی وست میناربر کر وردکاب پاوشاہ براسی نراسی نامزادگان ایک فی و درعقب شاہزادگان ایک فی و درعقب شاہزادگان ایک فی و ملک الشعراوجمع کثیرسے دیگر ہمہ باخد منتظاران ونوکران خلاصہ ہم سرک الشعراوجمع کثیرسے دیگر ہمہ باخد منتظاران ونوکران خلاصہ ہم سرک النام بالیت بریسرسفرہ میرز داحق شبت بند اگر پانضد نفر بگو کم

اسب شاه در من انه حکیم درون نے رفت مشاه فرود آمده برروئ با اندا زیامشی نموده بمسند کی است دونشست گاه خاصه سلطان بود به نشست نیجز شا هزادگان همه همرایان بردر ایستادن حکیم باشی بنفسه فدم تنگذاری مبکرد- و بیوست میگفت: -

با ورا زُنْجنت نداً رم که توجهان کمی خِهرُ سلطنت انگاه فضائے دورین

بهین که بادشاه بیا سود ابین خلوت بامیرآخور بائے بربہته دربیلوت وض بیدا شدندرایین خلوت ازبرشال خودصد داخر اسٹر فی تا نه سکتہ برول آورد-و باواز بلن گفت میار نہ خاکیا ہے تو تیا آسائے قبلہ عالم وعا لمبیا ن-اعنی میرز الحق حکیم ربه خاکیا ہے تو تیا آسائے قبلہ عالم وعا لمبیا ن-سایہ بردوان سٹ منشا ہ تمام ممالک محروست ایدان بعرض ایس صداق مان بیشکس که بمثنا بتران کم نزد سلیمان برون اسرت را جنشا رسے ورزو بیادشاه بواید واوکر خاند آبادان "

عبیم معفول نؤرمان شاری است ما در مق او النفان فاص ارتیم ای این مان نشار سے در نزدام خال واست سران روسفید شدر فیلی باید شکر فیدائی فیدار باسمان ساید کر بادشاه قدوم میزند که فیداری فیمود و بیش شش دا در معرض فیول مغوو

عکیم که دست نبسینه اوب ایستاه ه بود-چنان گرنشی کرو که کم ما نده بود-بینیش سخب ک مالیده شو و -

پس بادشاه روی بایلخانی کرو-کهبسرشاه میبرندا احمق خوب آومی است -امروزه ما ننداوورایران کم است از نقمان دانا نرواز جالینوس

بالاراسات

ایلخانی جواب داد کر۔ یکے بلے وست ریابت شوم سلفیان سال کجا ہے برند جالینوس سگ کیست ایس نیزاند فیروزی بخت پادشا است کرچنیں کیمے دا داراست - ہرگز ند ایران راجنیں شاہی و نہ ہیچ گاہ شاہ ن ایران راجنیں کیمے بودہ است اگرچہ در فربختان وہند وست ان ہم اسما کیم است - ولے اسم بے مساست - بجز ایران حکمت در کیاست حکمت ہر محلکت بدست حساست - بجز دحاکم علی الاطلاقی مانست ہا دشاہ کیا سبت حقیقت امرایی ست م

با د شاه - آرسے داست گفتی بسرنین ایران ازبدو خلقت و نیا از مان شهر بارسے ما - مهرمعارف وعلیم و منبع عرفا و علم ابوده است مردم ایران شهر بارس مینند برانش و بنیش معروف و بفره بناک و خردموصوف و سلاطین ایران خواقین دوران بوده اند - از زمان کیوم س - کرخستنین خدیو کشورکشا ست - تا عهر شمون ما - چیسسلاطین نا مدار از ایر ان برآ ماری اند - بلے ور مهند را جرگان و جیبیالان درجین و ختا فخفور ان - برآ ماری ان مان نان و در عرب خلیف کان درعشانی خونکاران از قدیم بوده اند ورتوران فانان - درعرب خلیف کان درعشانی خونکاران از قدیم بوده اند فرنگیال سنخ دا فران کی ایراک در ایم ماشد اند فرنگیال سنخ دا فران کی ایراک در ایم ما در این مردکان برخیلی با دشانا بان بهم داشته اند کرما اسمشان را ده ایم ما در و کرما اسمشان را در ایم ما در با مردکان برخیلی با دشانا بان بهم داشته اند

که ما استشان رانشنده بودیم -اینخانی-بلر-بلر-فربانت نشوم - بغیراز انگلیس وفرانسه-که از وستسرار معلوم چیزے اثار سائرین را کالمعاروم ہم نے نواں شرد-اگر روس را بگویند

آن فرنگے ندا زسگ فرنگ ہم کمتر است۔ شاه فه فله كشال روس خور اشبه كلاه دارد - اغتقادروسيال إي است كدابي دن خيك نقل دانشنه است - اماما مبيدانيم كرجول در كاري بائے زن بمیان آبد-بناه برخداد انگے روسیاں بطرمے دارند-كه ديوا نهٔ حسابيب ت در كان بي خود دولى بطرد ، نگفننداند برائع ديوانگي او بهين بس - كه يخواست مشكر به مهندوست نان بفرت رمثال اينكه كويا نخم فزلباش ازونيا برافت وه است روسيان خيال محكن يمجض كلاه فرنكي نها دن درخت تناكب إوشيدن ورليش وسل تراشيدن- اوم فري ميشود فيرك مزا د بحث باریکر زموانهاست

بس نوهم آگردو بال قار بندوش بندی مبتوا فی فرسشنه بشوی ـ اللخاني احسن المسان - كلام الملوك الوك الكلام في الله الله الله من المعرو الله عمر والمدت - عمر احضار - بلم جنين الست رعمو الكلم كرمغيزه السن وكرامس من احضار - بلم جنين السن وكرامس الم

دولن شاه چاویدوابدی بادر شاه از دنان شان چیز مات غریب نقل میکنند میگویند کرومیان دوسيان برونى واندروني فحرم ونامحرم نبيت دنان شان تل زنان بال ماروبندندار در وروبا عم كارف كنند وتوسى عراه في دوند و كارىكر كخرال معان در

> چ خرے بیا بدانا سفانداں كه با تأك خروس آبدا زماكها ل

سبس باخنارال واستهزاروت بااحمق فرمود خوب حسكم باشي نومروسي سي حكم بيني جرطورشده است كه ورو نيا- سي كه بدفان غودملط باستشدر "نها ماملهان واقع شده ايم على الخصوص تو كرميكر يد-ئىڭ دارى بىيار- فرما نېروار د موت شىخدى نرم ئۇ دىنده رو - مد خو درا ئىگومىدا ئد- دىق نورا ئورىيا ئىگلار د

احمق-ازعنابيت بعنابت بادشاه دوران-بنده فاكسارمظم

سعادت دارین وعافیت کونین گردیده ام- وسب ده غلام ازغلامانم وخانگیانم کنبزے از کنبزگان-دہمگان دیجکم العبدوبا فی بده کان لمولاه) تعلق بخاك بات مبارك با وشاه داريم -اگر درغلام فضل است ازمولاست كه الورجراعم الدربيت تواست واكرعيه است - درصورت كمنظور نظر به ورپرزم بهابون گردیده ام م برعیب کرسلطان ببین دسنیریس برعیب کرسلطان ببین دسنیریس

اناآنچه درباب ژنان بالفظ گر بار فرمود بدر بنظربناهٔ خاکسارچنین مع اید که درمیهان فرنگان وجیوانات ماشلت ومشا محلت نام است ويستى فطريت ودروني خلقت آنال الراسسلاميال الرانيجا ظابرع كرود-كه حيوا نات نروماده يا بمربسيسره برند- فرنگان بهم چنبن حيوا ناسته سربرسينهاند-فرنكان بهم بهم چنين حيوانات جنب راه ميروند فينت زنكان بهم خين حيوانات نمازیخ کنند-فسنسزنگان بم چنین خلاصه عوانات با خوک وگراز بهمدم وبهم رازند- فرنگبال بهم چنین جیب را که بجا سے قطع مسل خوک وگر از نجس العين حيث المجر ما مع كنيم شنيده ام كرخوك جرال خاص وطويله مخصوص دار در اگرزنان شال رالدے گوسیٹ کدے دیا مرسک ناست كروركوچ سك ما دورا بربيند-وزود براستقبالش نرود وكرم كشي او تكنار-فرنكال نيز بيس م كنند ورملكت ابتال نام مرد لفظ يعلى واسم مساست جرک دن دن ایم است وجی کی در درس ما کا مرو معتواند چند زن بگيرد- در زرم ب حن سرنگال يك زن معتواند- چند شوبر كرفت بانشد

نْناه خوب گفتی حکیم معلوم است که مجرما سمه مروم حیوانند- درای باب مدین نبوی بنم دارداست که را نا افضل لا نبیاء و امنی افضل لا فیم ا (اودارا لنجم وحوروقصور کا درال را جیم و نبرانا) عكيم- ازقرار المشنيره ام نوار مالاد رمشتى - آل ونيات تو بايس

ونيا المده است تفصيل شندني است اويدني ؟

میرزا احمق - زہے سعادت میں بندہ کہ تیا تے فلک فرساتے حضرت سشهریارے با درول ذرّه منونم سابد تا اگر برسسرعر بن

انشاه مغوب باحبیث مغود خواهیم دید نظریاد شامان مبارک است بروبا ندرون خرده اگر درمیان زنان بمیاری شفاخواه یا تانه جوایی شوہر بوے۔ یا انسوبرسیر شدة سجات طلب یا شدمطلب خود ابادشاه عرضه دارد كفطرالنقات يادنناه دواس بهمدايل كونددرد لاست شاع كتا آتكه غرق دریائے مشکرالینناد و بود -گفت فرمان پا دشاہے ا نطرین مسمرابی ونيكوخواس است پس لولة كاغذرااز كمردرآورده بآوار كالنداين صياغراما

شروع بخواندن نمود-

بدبن دليل كرياشاهمست ايلارا بودطيع ومطابع بماين وتم سرا نظر تمائے شفائے مگا وسلطان دا منازبین مگیریا دشاه دوران را كنبيت يون توميالا تابي انسال بالضن والالشفائة يزوال تورافلت فرستاده بجولقمال را بكويدردكه تاه وه بالمشن وسال نهاد معت رم بیون کر تواحساں را بنیفن ح رکت برنها دشتریاں را بهيئنة اكطبب بسن ببرزاامن بمارة اكرماقت بوطبيا لاا فورد ويكان صمش بحال بيتال ال

بكبيت هرمنورسيبهركردان را حيات وبرورش كأننات وبرنوشس طبیب جندیم برعلاح تودنانے بيا درمرومترو و و وموميا في فولش مكيم باشي كارميرزات احمقكا بخالروارى الدردولت برورف بهل مخفي لون المنوين وبالبنوس مْكًا و نشاه جِيكِي آخرالدوا باشد فجن بي على كريش في الراو براسكانكررسدوست ميرنااتمق غذك وشن اوباد بقلة الخنفاء

وروفدت انشا وقصباره ماضربن سزما باكوشس معروننا شاكي تاوه إودنات پا دشاه بآواز بلندآ فرین ا آفرین اعجب مضایین بدیع ومعانی عزیب بنظم آوردة - حقيقتًا شاكت ملك الشعرائي مايستي فزدوسي سأك كر بود- سلطان محمود غزیوی را کحی سے برنار۔ ایلخانی برُو۔ دہن ماکسالشعرارا بہوس دو کانش را برُازیں شیرینی کا کبن۔ و کا نبکدان آں ایں ہمہ خناں شیریں درآیاد۔ شیریں خوشتراست -

ایلخانی - باربین انبوه بوسته حتی برد مان شاعر نواخت کدومانش پیازموسکه ربی شد سو بامن شیرینی چنال دای اوراانباشت که سرد رکیشس پرّاز آرد-و خاکهٔ قند شد -

ورظابرشاعوان آن شیدینی به منه کام وآب از جیشمان و شیروشکران گوشته دما نش بروسی سینداس شد. جدوجهد نبست یارکرون نا حالت خود از حاضر بن مخفی داشت - آل گاه یاه شاه ادن حاضر کردن نها روا در

شاوآت بگرای

فصرنا ارشاه وافعان كيوارنا ارش ارطعش ماج المارد

دراطاق نهارشاه بجربين خدمتال سه تن شمراده بودند- وبس شرادگان دور ازشاه دوزالونش شرايت بريوار شمثيرا بروست زالوميرزااحق دركفش لن منتظر فرمان - امین خلوت سفره ازشال شیری زر دوز برزبین گنزد- پاوست ه دست بنست وظروفيكم وروقت بيرول آورون ازمطني - ازترس ميختن نهرآن يُر مهركرده بود-بكشود-استنادى طباغي تمام بكار رفند بود-بلاؤانه بركونه ما نبر مزعفر بلا وَيا قلا بلا و-عدس بلاؤ- ما ش بلا وأ-سير بلا و- ف هوراك بالق- نارىخ بالقريخ تربودند- وبوت عطرانها مشام جان را معطر في ساخت ماہی فزل الا و ماہی مثور کہا ہا ماہی وطبقها کے چینی مرغ التے بریان-فنجال-كوكو- آب كويشت مفزيا دام بست فندق الويمرسند - فاكين بافكر- باونجان سرخ كرده وشيم جه- وچنديي غذائ ويكر يوصف فحايد بالهائمة بريان ورست باوش وسروكهات وتدور وتهور وقرقاول ازندان وكونت كورسروا بووغيره وغيره - كثرت و ندرت اطع حث منت كال لذت ع بخشو و این قدر دور که و کاسه و راطراف یا وشا م بودکه می دانست مركم وسن برو-انه رئيات سفره ان قبل ترسيبها وآباد لا ومرته بارو بشر-وكره- دسيرى- وبهياز وتمك (وقلفل دركزر) كرمر وراز وارو-امااز شربت با در نے توال کنش سام کا سام ہے کہ یا قاشوں استعشادی مُنبِ ت كارخوانسار وسشبرازيراز شربت ليمو-ونارخ وسكنجبين يمه بأكلاب مقطرمعطرو بالخم شريت ميند آخرين شريت الاراز وسنال اود وي ورجه نناميكرو يادنا ازين قاب وآن قاب شقل كنان ويش فلانال

در برابر دست برسسینه ایستا ده . بودند- با کمیال خواموشی غذا خور د ند-با دشاه دست شست و با طلاق دیگر تقلیان کثیدن رفست-

درسرغدایک فاب بلاؤراامرف رمود تا پیش فدمتی بحب باشی بود. پی را بین فدمتی بحب باشی بود. پی را بین فدمتی به باشی بود. پی را بی اشارت لاعی ار باشد که ان باشد النفات الای بیل بی بشاعر شدواو نیز گویا چیز می ما به گذاشت می از دوربیما دا که نیز دست اف بس شهر بارے - بدورسیده باود - برای فرستاد - او نیز العام مردانه داد - بدین طربق دار وکس بدست بهی آیار - اهسان برنده وانعام گیرنده -

فلاصه فضله شام اشام الأكان وفضله سشام زادگان را ابلخانی و ملک الشعراوم برآخور- واپین خلوت و آب داران وسالت ماحب مصبان ومقرب الناقان نوش جان وست رمود ند- عاقبت نوبت به تؤکران و شاگرد

اش بیدال بیم رسید

بس ازان حکم یا دشاه به استها با ندرون برد- چون اگریسی بخواست کون بر نگ با نشاگوشش بقالوق کو پیده می شد- نفسه در شب ماری سخ سخت مشاق بودم کرففیسل آن را بدانم - اناوریغ شنید م رحمنی ربرایخ فدوم یا دشاه با ندرون کنیز کردی را بات اندا در دان حکم داشاد شوم ول من برید - با این کرم با ایست - از خلاصی اوا دوست زن حکم داشاد شوم ول بران شیج فراق دائی کردربرا برشیم جلوه کر بود - نون در رگ و بیم افشاد - چون عشق برای بهم در آن حال زمینه از صور بهواناک در نظرم متصور شار که دست به مصور با این بهم در آن حال زمینه از صور بهواناک در نظرم متصور شار که دست به مصور با این بهم در آن حال زمینه از صور بهواناک در نظرم متصور شار که دست به به مصور

با خود اندبنیام کردراً ن برج و مرح زبیب دا بینم و قیقت مال الفهم بیدر نگرد - بدبشت بام بمبیقات مقرده رفت صدائے زنان مملاء اعلیٰ طنین انداز بود - جراکہ علاوہ برخا مگیان علیم - جمعے و بگر نبز پنما شا آ مارہ بودند - امانتظو غود دا در میان ندیدم - بسبب نند دیکی شب سراه اشار سه مسد د بود - انابیکم چەخوش بے تهرمانی از دوسسر بی

يقين داشتم كه اويم در مين تلاش است - بشت بام مهود مايك طرفش روبكوجر بود كدوروقت سيروتنواظا ونال برانجاجم عصشد ندسدان شهداسيال ونعرة مروال وروشني فالوسماكدوليل برفتن - با دشاه بود-دررسسبيد ازبين يجنت وطالع-تق تق كفش وخشخش منبان بلندش معلوم مووم كدنان بربشت بام مي أيشار وربيثت وبوارجنان نهفتم كهجز كسيكرمراش درحساب باشدر نداندونه ببيندو چشم آل داشتم کرزینب گاه نگا ہے بدآ نسوخوابدا نداخت مریم بجابود چەرىينىپ را درميان تماشا ئبال دىدم - نىگا سے بىمن انداخت وائىچىمى خواستم ئىمان بود- باقى تىربىر دىزىتىپ ملاقات را برائے او واگذاشتم-صالت دورهاش كورباش وبرودبريد ابلندوبركس صاضرفتن شد بجز چندنفر- باقی مجیت از بها ساه که آمده بود ند- به بهان ترتیب از بهال ساه بركشة بارك دفتند وكويا دونى خائم حكيم بابا دشاه برفت -ننال إزبشت باهها بريرآ مدند وصحبت شال بهمرجنگ وجلال اينكه با ومثناه

بكرية وباوقن تزيكر سيت وازيها كاه حدابثال بزينب بنودار لود-

يكميكفن بمبالغ شاه وماي وفتزجرويد-كذشتذاذا ينكنوش كل سيت خياريم بكل است دبهن زايك شاوترميشوو ما دبريم كريج ندارو-

س بك مي سرود- فدو بالانيش را بهيس مندافيل رابيامردوپا لايش انگر هافتررا حدث كند

شيطان تبظرانسان طاؤس فينمابد-

عاقبت قراربرایس واند كرشيطان اوراجلوه دا ده - بياد شاه فولاند - در إین انفاق رائے من باآنان شفق نبودم مومی فنتراین انفاق رائند من بازمرد مان ومرااستوار ننیب

صالتان بدون و کم بن در شام اند آنم نسب او د-

1651 and

رفاس فالماى الوراودان معنوقداو

پوں جاب د بوارازمسیان من وزینب برخاست وست ویک س منیکردم که خطر ملحوظ را بهزمینب بیان تنم-گفت این دیدارآخرین است بس ازای من از آن سناهم-اگرما را با هم بینند قست ایردو حمتى است خواستم تفعيل فتأبول اورا ازجانب باولثاه بدائم وسل كرية خواه ازروك إنشادى فنول شاه وغلاصى ازاسارت وخواه البعدائي من-امان بیانش ندا و کمترازیک دیگر کریه مکردیم بیشت بام عکیم ماتم سات

زیزنبگفت چول بادشاه با ندرون و اسل شد- بک وسته زنان سانده واذارنده باسا زونواز باطساق خانمش بروند-خانم لعسبراز پات بوس اطلس زراندود بات انداز کرد-که برخض رسیدن باک مبارک با وشاه بدال غلامال سبها وبها مذ نبرك بارج بارج كروه ور د بووند بىنىڭ ش سائم-عبارىت بود-ائسىدەج عرق چىن وخشىش سىندىپ وشلوار- شال - وسربيرايس ابرلشيم ندوح بوراب - بمديم و ف بول بالخبين ورآ مدسب زنان از ووسوت صف ارس ننديمن وعقب المهر حتى ورعقب نؤرجهان بووم-جابت خالي بود برمبني-حتى ليلات تكس سفيد هم تصورب مدور فاطرشاه افتاون راداشت: يكعصرت ميفروندي و کاسے ناز خرج میدا دار کی اسالودگری میاخت ۔ (تاجير بقبول افتدكه ورنظسيرآيد)

نناه بعدازتماشائے ہمہ نگاہے ہی دوخت و برحکیم گفت کہ این خترک پرفماش نیست بجیفیرشاہ کہ جانور کے خوب برنظرمے آبد۔ حکیم بانتی۔ ماشاء اللّہ ابسیانی نیست ۔ پس رویتے بمن کرد کرمٹیارہ ؟

جیث گیرارخ زیبا قدرعناداری آنچه خویان جمه دارند تو تنها داری

علیم کورنش بآب فالب کرده گفت مستربانت شوم من غلام بادشاه واینان کنیا گانند-اگرچه این دخترک به بهج دوئے لائق جانب پاری فاکبیائے اعلی حضرت شهر مایدی نیست و بے اگر طبع بهما بون بادشاه جهان بناه قبول ارائی فرماید بیشکش حضور معدلت دستوراست -

نناه فرمو د فبول کر دیم فواجه باشی را خواست دامرشد باین دست بازی کری بهاموزند- ولباست ش را درست کنند- بهای که قابل صنور شو د

برحورش أرناب

امان! از مالت زن صیم پول این بدید نگا ہے شتم آلودی برمن فارٹ کہ کم ماندہ بوو۔ باتیزنگاہ مرابلاک سازد۔ کرجی یاب دفعہ مرد- بوزجهال فوشحال بود۔ چرکہ ہوا دارمن است حسلاصہ من تنها نز دیاوشاہ میان ہمہ زناں

برخض دورشدن شاه - نبریل حرکات حنانم بامن تماشا داشت نرخم شیطان - ونه دختر ملحن بودم - بکه تالی خوابر در بان و نورجیش عزین نزاز جان - وفرز ندگرامی شیم - من که برگزنام قلیان پیش اوبزیان نی توانی تا ورو شکلیف قلیان کشیری کرد - خواه ناخواه با دست خود شیرینی برانم کزاشت - کرجی ورگوشته به سوگوادی شغول شد سائر به بن بهم مبارک بادعا قبرت بخیرے گفتند - که درعیش وعشرت و شراب وسازو اوار دجوابرگران بها ولباسهات فاخره برویین کشوده شد - کاری بین - که ورو الطاف بادشاه شوی - و با نوے مرم کردی - مارابه خراموشی می اداب مخراموشی می اداب سین ساواب سین تفتن وباسخ داون ببادشاه بادم ميدادند فلاصمن كدربهج حساب نبودم

، با نوے حساب شرم۔ بانجمار زینب چنا ں ارحال خود خرم بدال می رفت نتوانت تم- بادبیان تنم پیچ دا بهترس ندانشت که با دشاه اورا بخوابد و فابل حضور نباشد-و کال اینکه دیده وسشتیده بود - که درچنین حال بجز فتل راہے نباشد-وکسی رامجال شفاعت نربنابرایں ناچار خودرا مشر یک خورسسندی او باز نمودم و بادیگیری جدائی بدان دل خوش بودم کرمجندآ فرصت می این از خواجه مرایان غوابد كا مد ومراغوابد برد وينافي الفوروسية بالريجرال سوم-بیں کیے بنام اورا کررخواندہ۔ وباانطهار مسرے چناں کہ گویا دیدار آخر

است-ازیک ویگرمداشیم-

شادال ملكرامي

العارى وفيم

الدسته مای با احمدت مُلاثی ریب وجم شدن و

از کوزه که برگانه میسکده فقاع - بختر ناچتن کورشو د شخت باک گذرا نبیدم سر گانان سرے برازا ندیشتر نواز بالین برداشتم و برائے سودگی نسیال بریشت باروئے شہر فقہ دروقت حکن دیدم کر نبزب برخرے مجلل سوار - غلام سے باہی رکا بدار باچھے دور بارش وکور باش کویااز حن نرجیم بیروں مے شود من باعتقادا بنکہ کوشہ چٹے مب کند

اما بهبهات ازنزس اسبب كيمبا داوضع سواريش بهم خور د خودي بهم سجننبا نيد. بااوقات للخ خواستم بالمره از خسيسالش بنيتم- روبراه آوردم- نبي دانم جيشد بجائے اینکه دروازه فلزوین بیرون روم خودرا درارک دیدم مبدان ارک اوسواره پردویا وشاه درسروردیوان خاند بناشائ سان دبدن فنون مشغول بود- از پس مستب رادلان بدیں سووآ بسویم الدافتند- زمين النظرم غائب شد- ورنگ تنسا شايم دكرگون كويد وَ وَالْمُ مِنْ اللَّهِ مِنْ اللَّهِ مِنْ اللَّهِ مِنْ اللَّهِ الللَّهِ الللَّهِ اللَّهِ اللللَّا اللَّهِ الللَّا الللَّهِ الللَّهِ اللَّهِ اللَّهِ اللَّهِ ال ره من موار وفي را ونسرمان ميداد كليجة سنجاب زري ورخشال وربر نشال شیرخورست بدمینا کاری در کلایش شعاع افتال این تلا لو ديده يا خبره مي كرو- جول بركزسال نديده بووم اين تساشا بالم من نانگی دانشت شاشات اسبیان وسواران ونیز فاو نفنگه يا د ايام اسارت وسواريم راورنز كمان بخواطرى آور د جسنانج بانطريقه سیا ہیا ل پین گرفتن وروکم میگذشت وزیر کشکریا فوج سان ده دریاب توشيران البستاده سروار باستشش نفرمشرف فوج درميان ميدان-نام ونشان سوارا ن می برسبید باسه مشرف به آواز بلسف نام سوار را می بردو و بگریس ما صروغانب می گفت - به برآواز سوارست از فوج جداشده-باتنك برجتم امترو اطراف ببدان ي اخت والدوبر وسك باوشاه بعداد كورنش بالابلسندى كرشت اين قاعده المخريين كس جارى بوو-سوارال كويابر كاستنق وكيروب شايد حكات يارة مجيانه درآن میان بوائے ووجہ سے و جاالک وموجہ جہ نے وقع ہا کہ الکی الگی ا انفغائمانى يائ البش بمل بيان يجيده ازسر بفلطيد وجوان مروبیچاره دا بروس عبل برانید- بهان آن اور ابرواشته- از از و مارش یرون بروند کیازان میان مرابنت ادن کرازوابتگان علم

من روسباه که برائے روسفیدی ایرانبال درطبابت وہنرنمانی فود بدانجا دعوت شدہ بودم - گفتنہ عبکونہ فون گرفتن رہے طبابت مگرنمبیدانی کومرگ سروو فون گرم است - وفاع که دکلیہ درطبابت آن است - کوم من بار در ابا پدباحار معالجینمود - بقراط که ریئس الاطبابود ہمیں اعتقاداست - تومنکرا فتقاداد بنی توانی شد - خون گرفتن ہمان - دمردن ایں مردہمال - برد با ہر کہ مے فواہی بگو-من ایں راگفتہ ومیگو کم -

من ایں را گفتهٔ ومیگویم -بیس کرمنهٔ فرنگی برفضانه ده افسا د -گفت دعوار اکوتا دکینبد - به از شما و نه از ما-و نه لعن وطعن به بقیرا طرحکیم - ایشخص مرده وسمرد وگرم با دعلی السویباست -

پس كلاه فرنگيش را برسرنهاده مرابقراط خود مدمغ نها د وبرفت - آنگاه گفتم چون فضاً آپر طبیب ابله شود- با اجل حکیم کا رزار بنی تواند کرد- بامعی انتراطبا بافواست خدا پيكارني توانيم جينانچه آب كارينه بارودسيل خيزمقا بله نيارو-اللقى حاضر بود- انا لله دانا المدر المجعون كويان يا كات مرده دارولقبلكشيد مضستهائے پاراہم پیوست حشمال وزیرجانداش را باوستمالے بدبست وربی انناجعے ازصاحب مردگان در رسیده باشیون وشیس مرده را بخانه بروند-ارقرار تحقيق دائستم كرمرويج ازصدونجاه نفرنسقي ابواب جمع نامروخال بوده است كه بيش بيش نشاه مي دوند- ومردم دا پراكنده ميكنندونظم ونسق كارمارا مى دېنددندان بانى وكارو بارمختيى با آنهالست فى الفورخبال مرابر دانشت كه ی ، میرک آن نا کام شاد کام بنشینم بافودگفتم - که ب واسطه آدم کشان بازباه اطم کشتن است - با بودن شمشر برتان چرهاجت بعناب و بنتان این خیال نجواطرم سرد - کرفیقی باشی دوست یک رنگ میرز ااحمق و سخت درخیال آن بودکه بوت ضه مت كند زبرا چندرونه میش از آن به مخالفت شرع سوگند در حضور شاه خورده بودكه أكرفيقي باننى شراب مخور واوضاع دولت بهم بيخور دومنع شراب باوشمول ندارد-جدازبرا سے لذت نبست باکر برائے مفظ صحت بان بان امروخان المقالة كروه وبافتوك عالمنمايان بعبر واشاندروزشراب منحورد- ابنك آل كروم له بال نثربت بالواركد تساغر قضان في راتلخ كام كروب پرستباری میرزااهمق از اس شبرین کا مردوم-

شا وات بالای

گفتاری ودوم درآمدرجای بابا بخرمین ولت و نجی شرکش

فرصنے می حبت کہ تا پیش از رفت کیم پررخانہ سفارش داد ن معمل فی مروم را از پراے من کندب باکر اصرار بغوت ننوون وقت منودن چرشاه در ال روز ہاخیال سفر سلطانیہ داشت - و کیم نیز از ملاز مین رکاب بود و سبکدوشی بارم را از دوش خود از خدامی خواست -

وعده صریح دا دوقرار بدبدن فی باش گذارد- در دیوان خانه نتظر آمدن او بالیستادم اذان ظهر روبروئ تا لاربزرگ دیوان خانه کرمائ مخصوص منقی باشی خود درگوشته اطاق به نما ند- وجع دیگر

بالك الشعرار والشك آقاسي بالشي در صحبي بوديار

می الش داده بودنی مرو-دراشات این گفت گومیرنداهمی داخل شد- ونداوی مرا بهاسته مکدیب بیشتر تصدیق کر دوی داخت به بسرم ایا نگشت بنود-که اینک سه بکرد اگرمیگذرشتند - نی گذاشت نیقی بمیرد بی بهم چینهما برمن دوخته-تفصیل قضیبر دا چنال داقع شاه بود خواستندمن بهم سمی بسیار منودم. مه چنانچه واقع شده بلکر جین انچه گفته شده بیان کنم در بنر کاست که آنحب به خرج مردم دا ده بو دم- انیجب باسم حکیم خرج در بم -میرز اا حق از ایس مدارج سرا فرانه و براسته شدمت نمودن کبهن همیا بنی چی باشی گفت که این جوان بسبیار فابل دمستعدگرفتن جاست نبه چی مرحوم است س نشه چی باشی تنجب کنال اکر حکیم جسلادی خوا بارس کار نازگی دار د به نناع ریا گوشته بیش بامیرز اا حق محروب بندی کوپندان نازگی ندار و طبیب

وجلاوسساه وروبراوریک دیگر اندمرک فواه ۲ بسند آبسندان آنیز حب با شد-ونواه بیک صرب کاروبر دویک است

میرگفت رجناب ملک الشعراً مشاعر با رایم نمی توان از برادری مسبباه و کزر دوطبیب وجلاد خارج دانست چرکست و کشودن و بینن در دست و مشار بهاره ساری وجاری است کشودن و بینن در دست و مشابخ ما بهاره ساری وجاری است کذارین نیز کم از آنها نلیست چنانج ماکسه الشعرا میشوا ند- بهین جانشت بجار فروروی را از گرجستنان بیرول کرده تصورکنند و بهر نشکر بایش را از دم نیخ ایرانیان بگذار نارومورد تحیین بهم واقع گردد-

نائمیانیقی باشی مشغول ندار کان سفرشاه ولوانم سافرت را ترتیب میسیداد-واز تا بینال نوستندی گرفت -بدراز اظهار مطلب اسب نسیقی دا بالسب اس صاحب مرده بمن سیایم وغلاغن بلیغ منود-کهخوب متوجه شو- تا دم و پوست داغ سشهریاری ا ورانباوری دیگریت نخوا بهندست دا د-مواجبت سی تومان حرج د واسپیت باتست پس چنانچه با پاریلبس و که شدم - واز آلات نستیجیگری نبرس نبرس با تی ما ند که آیالبیت از جانب دولت دا ده شود -

ازمطالب ير دور فرقته - اول وت برسه انهال امرد حنال سیقی باشی رئیس مابن ویدمشار البهمردے بود برزگ اندام پین شانه درس سن استخوال سالش نزدیک چهل دینج -اما جوان دفایل مینوال كفت فوب بواني است سيمايش سمناك ابرواين سياه وبرموی - رئیشش مشکیل وعنیرین جهروارش نیره- وسنش بردگ و بین - ازمو نے بیجا بیج سے بندکہ از جاک بیرا ہنش مے نوو - قوم وخوين باحضرت خرس بودنش نودار بود دوست بهم رفته مصور تش مهيب ووضعى بامو تعديبن مطابن وموافق - شرتش اساكش شررا كاني- ديدارسشس دفع ف دمفسان راداني- درخوش گذراني وعيش د عشرت مشرونان على الروس - بلكه با بالكاكس كوس خداب فوال-معلا والداني الشار بالبكها بدسيف الاسلامنى شمار ارباع مهرعفني وحبسلاي ازارا ول ناسش ي بنداشتند عانداش عشرست الالبني بيت اللطف شب تا في مدات تاروشك ورقص مردوزن بلندبود الوطيال بمدواب شراو مقلدان وسستراو بالممرخياش ونابحارى ازعنف وخنى كروظيف منصبى اوبود سروك فروكدارني كرد انكب اوقات بآوازدف وك ودوعرق وسك صدات چوب و فلک و نفرع ننق وکتاب یم بلند بود-ورسواری بُ ن و جالاک در جریاره رادی بازی چیره و بے باک-با اینک قالب وقوارة مرد جنگي و پر د لي داشت و در واقع كم دل وكم نير شريد ناس بود عبوب ذاتى خود اورسايه شاه اندادى او دروياه بازى ف

ى پوست بدوباكسانيكمازچندوچول وسيخبرنداشتند-سابى وافراسيانى

عي فروخيت -

م بیندلانم در شنم میرزانی- ناخوشی برفت ان داشت وصورتش را در آبینه در دمی ویدفاطرنشانش کردم که در دی در آبینداست وصورتش مثل کل شکفند میرزابر آشفنت - آبینه دابن داد که این آبینه هم به جنم دود-

ن فوراً الميندر البعيام-

برازسگ، بچه دید که ما در شان آدم در باره باره می کرد منتجب و متیم آن را به شگون نیک نگرفت معی فی د تا و بلات چند بر آن دوند.

یک می گفت این دلیسل برآنست که از خالم یک خانه پراز حرام زاده متولد خوا بد شد و بیگری میگفت بچه سگان چیش شان با زنشده است به یمنی حضر بنا برانشده است به یمنی حضر بر بیرول اندا خان آنها دا و که و کن به پیدانها بیدوخت و که ناچار قرار به نجاست بی را نها واده - و حکم به بیرول اندا خان آنها دا و که باسگان داد - و فوراً من حهیا بهدر آوردن آنها گردیدم - بنا براین ندا بیر مرو می شدم صاحب بیندان اند که پس از این اینقد در من و پرت جمع مرو می شدم صاحب بیندان اند که پس از این اینقد در من و پرت جمع مرد می می برسراستری بند بردا ر جب اندنده بینگم بند بردا ر جب اندنده بینگم بند بردا ر جب اندنده بینگم با دارد و -

بتدا ولادحمين فشكوآن بلكراى

6.96/100

فيكري في الدوويناي وولن عمامة ولي

روز حرکت شاه با ردو سے سلط نبد انجان بنجین نیمبین شد بیدت و یکم دبیج الاول جبل و بنج دفیقتر قرب سل از طلوع آفنا ب براه افست دیم و پکر سهر در کوشک سلطانید بمد بساعیت معین در آنجا حاضر شدند به برای ان شاه عبارت بود و از بک فرج سربا وت معین در آنجا حاضر شدند به برای ان شاه عبارت بود و در از بک فرج سربا زار و وست نزان زنبور کی نه و بک سست سواره و و زرا روصاحب منصبال بزرگ ومستوفیال به مه یکها ری کرست آمده شهرور بک روزاز تلت سکنه محروم ما ند بنظم چیز ندید و آدر گویام دم الران ما نن رنبور عسل نزک الا نزخل کرده با نفاق در کست است و بگر

قطار باست استروا شر ازبار د شد ورخمت خواب وفرش واسب باین و مرائع و مرائع استراز بار د شر و رخمت خواب وفرش و الم و المرائع المروو غمسا د و اواز و ترنگوله فخلفله دو لوله و شاطر جار و د ماربانا ل جبت م دکوش فلک دا نیره و جنره دو لوش

ميالشات

صبح روز حرکت مرابر در وازهٔ گماشتند-ناما نغ از دمام مسلق در راه شوم - دم قانان کرسن بها آذو قد دیوه کبی به درآ در دند تاکشو دن در بشت در وازه منتظر می ما نارند - امر شکر که از راه دبگر بروند - سنفایان را بهها را با و قت تمام چنان آب بیاشی در فرت و دوب کر ده بودند - که بهتراز آن بهسونی آمد - سام چنان آب بیاشی در فرت و در به را زناه فرخ ن بود د

در آن روز دور باش مردم در فود غیرت دیدم که برگز کسان آن راب خویش منی بردم و درآن زمان ارا دلی واوباشی چرفت کررمرد مان معبر را ایا ننت سردم و بنان سب محابا و بنت این می عجب خسسرا مزادة به زمرة ما داحسل شده بشهرت كارآ مدى وجرأت وظلم شدادى ما تندسا تربم قطاران خودامسيد وأربو وم كررفته رفته

بناصب عالبهم بانتظار اردو درسبلهائي رفت وصالت توبياسواري شاه بلندسد وكون بهرسوت منتولى شن بهم صامت وساكت منتظرابا ولا-اول تفتگراران بعدازان بدك واران با استبان باكبره براق ومرت وزين بندم ي سفهري واطلس زر دوز اعلى سيس شاطراب و ربيكايان دان الرسس شرياري وشزاد كان-ووزرار-بس انآل يك شرب سواره در رسیار تد - بررگال ووانستگال ایشیال وبسیاری از وابتنگان ومبرزابان و الأكران و قلبان برداران وآشبران وشاكر وآشيزال وفرشال یا دوان مستندان قاطرچیان سار بانان دارد و بازاریان ده بهزار بشتر بمراسال اردواود کو بامعشر ومحشرے بدرگ بدیا شد-ازای بیان معلوم تواشيد منود كه انهيش بشهمن ودروانه بانان قزوين عزنماشا ويهنكاها ى كدشات سروكلة بادف وباريش الربهنا بادوش والدراني تاكر باجرى برازعلامت قسارى وجهاري بديدارشد - چنم وسروكوش وبيني من بريك جسداكانداز نرس توولج يك ديكرى كرونار إيبن ازال كرصل توالم כנאפע נ-

بمكنان جلماز دروازه بيرون رفستندوس باوروازه بانان باسترفع خسکی منفول قلیان کنیدن بودم- ناکاه زن دزیرکه مآذون به به رای توبرلود و به اردوی رفت - از انجا بگذشت - زیزب وشوی بخین آل بخواطرم دركنش شبيش بنابرواب والإنهال اوالقصر فحيد مشراك

به آموختن سا زندگی و بوازندگی باسا ترمطریان فرستها ده بودند- چهشاه خواسته بود تامراجدت ازاردوزبزب فابل حضورت وباشترجبت م بقصرقا جارد بائم راه سبار-اگرمامور رفتن باردوت سلطانیه ننی بودم-اختمال واشت

زغم برش براران بوسهائی پاسانش را رسسبید - بخبیدگاه نشفی باشی رسسبیده برا -باین نفرنیقی دیگریتمدبر با دیدم - درشر به با به اشا ی جزنی و استیم دورینها به دیگر دا بدانسیتم به عرض وطول جا در زیاد از سشش گزنبود-رفقاء مراناش وكوچك تراي شردند-ومن نظب بمصارت وقت

تنحل می نمودم-نیقی باننی علاوه برنائب که ذکر خبرش لازم- و کیلے ہم داشت که نیقی باننی علاوه برنائب که ذکر خبرش دندن و توانانی عروج کردم من بواسطه او براوج اعلائے معسمر وفیات وتوانانی عروج کردم این وکیل نقبش سشیر علی واصلش شیراندی ۱۲ نکه اوسشیراندی وسن اصفها بی باآن بهمه رفابت موروثه بایک دیگر دوست جانی سندیم روزی گرم او بمن فنشیاچ خربوزهٔ لغارت کرد. ومن با دست خود قلبات برایت او چاق کرده به در من سیف کردم او با جسا قوت فود تون مراگرفت از اسپ او قولنی کرده بود - من با باک اما لیداش کردم دوستی از دوسومحكم شد وبقول كما شغل حبات مان بي ويكر سوست كما ميوه داد- اما او سر سوال ازمن بشرواشت - بزگ سیل فوش صورت. فراخ ست نر کریا یک و توب رانس بود - بروتها تی کنفت وگراه وما تند شاخ تاک که بر د بوار باغ بیجب دیجیان از بنا گوششن در

شبرعلی درخدست جکبیده بلکه مریا بود- جراکه زرمجلس اول چنمها زیش معلوم مه يتم المخط بالرو-

میگفت -برا در -شاه مواجع نے دہد ۔ اگر ہم بد ہد دوائے در دلینے شود -مزدما - بستہ بخدمت ما بقولاق یا برشوت ونسق بہا ۔ یا جیز دیگر۔ ارین قبیل ماست با بدعبرت از رئیس خودگیریم که ضرب المثل است رسك رابصامبش مصن أسدى مواجب نبقى بالثي سالب المهزار برادنومان است الهم باسم نهرسم برسد بانه رسد حسيرا ميداند أما اقلاً وين وسنسن مقابل أل خرج دارد- الراز جائے ديگر بگيردان كجا مبكند فاندمنفوب وستى كتاب وجربمه مع شود البنه مركتاك وجركيم بلغ والبستهاست - كىنبقى باشى بايربدبد- أكربول بسنكفتى واد-ما پوب را بجائے پائے او بغلک مے نہے۔ اس روز کا بیکے ارمناو قیال باس بلام بنلاث د براس حرست مدس نير بالبن الدافتيم دونفرنه في فكرراكرفت بودند ومن باليك ويكرجوب في ندويم عامر شال تثييري را ازسروشال رااز كمروجبه أسيس راار بردجون صريح مابود) بدواً برديم بدوي أبسنه جنال كه نه نناه ونه سي ديكر بشنود كفت إ"أكربيج جوب نخوم وه تومان مع دنهم جول بابش به فلك بركت بده شد مشقول كارشديم برات اطمينان وخواطر جلنه از وعدة او اولاً بناكر ديم -بضرب حقيقي زدن نا فرمادش لبند شد-بس باستنادی چنانچه شاه به نفه پیریجن طرخواه خود بر مقدار نفار موعود افن و دیم - تا اینکی سناکردیم - بردن بوب بررونے فلکه مقاولة طرفین بمرا با با بدین طربی شد - ابوات امان مردم غلط کردم - شمالا بخدابه بيغم دوازده تو مان بجبان بدرومادرتان! بانزده تومان! بریش شاه بیب تومان به دوازده امام-سی تومان میل تومان - پنجاه-شعب مید برارنومان بحضرت عباس برجه بخوا بهید و سیم بحفرت عباس رسی کارتمام شد- اما نامرو پدرسوختهان شنگه به سرعت معافرود- در فراغت کاست و ادا نجراقل وعسده داده بود- زیاده نداد- ۲ نهم ازش اینکه اگر بار دیگروش گیربیا بید- مان السرام لافاء مرا

این محایت شیر علی چنان دگ آشنها شیم اجند با بنید که بجزیوب دون و پول گرفتن بهوسے در دلم نسب اند و دونتا شام ترکه بدست در گروش و مرارست اگریگفتند کروش و مرارست اگریگفتند سخیر در عالم پابست بهمه دابیبار چوب زن می ندوم منکه در خودی جو سنگرلی و شیجا عرب مکسان دا استا که دانم چرشبر ب بیری شده بو دم اما حقیقت امراین است که این صفرت از عبرت و معاشرت و پیگرال در من بیدا شد و رسی بیدا شد و پیگرال

اسب تازی دا دورون سکربه بندی پیش خر دران افغات نه تا تیم درعالی بود- که بجر بینی دری کوش بری ننقه کون -داغ بنها دن چیشه مکندن درم توب گذاشتن - از بام انداختن - چیزے درائی میسندنی م سے توائم گفت که اگر پدرم را مبید اوند که پوستش. دا بمن و پرازی من چول بهمدانیها مضاکفته نداشتم -

شادات بگرای

المقالى جام

شناوظم الاس ولت وسي المورث

پادشاه آبسته آبسته بسلطانبه داه بویان بعدا زیمار ده دور درساعت
میبن ومعناراند وزبکوشک تابستای نوساخته خود فرود آمای کوشک
درببلوی خراب بائے سرقر قدیم برشلے واقع و بچمن سلطانیه شرف منظرة
خوش وخرم دارد - در زبر بائے نظارگیبان تاجیمی کارمیکرد - چا در سفیله
برافرات ته بود - من این حالت نفیجی گری خویش دا با حالت اسیرے خود
درمیان ترکمانان قیاس کنان باعظمت وست کوه برخود مے بالہ بام که
بار سے - امروزم دسے بہت - زمایت مردم مرامی زدند - وامروزمن مردم المه میزئم - اسم فاعل و منظر له لازم بود - اکنوں که فعلم می تواند
میزئم - اسم فاعل و منعدیم برگیرے بنا وزکند - بنزله اسم فاعل و منعدیم -

بدیگرے بخاورکند۔ بہنزلد اسم فاعل ومتعدیم۔
من درنصور و نصدیق این قضایا ہے انف اقبہ کہ شیرعلی داخل چاکہ شرکہ رونسین چرنشٹ کار و بارچلہ شد۔ بھراہ من بیا و کار ار مارا ر براسی میں کہ رونسین باطراف وجوانب حوالہ شدہ بسیورسا تبکہ از وہ فاج سوار کہ بیا نہا ہی اور وہ بیش شاہرادہ برادہ برکہ بانیا ہی اوقتہ وسیورسات برادہ بیش شار آنجا رفتہ وسیورسات راجوانبدہ نرسیبیرہ است تحصیل آل بعزہ مشکار آنجا رفتہ وسیورسات راجوانبدہ نرسیبیرہ است تحصیل آل و تحقیق آل و آورون ربش سفیداں وکد خدا بال آنجا رائجہ مرب ایک تو بست میں واگذار کر وہ اند بچوں رونسیت مٹی یا بہت لند لند نستیجیاں کہ نو بست قولاق رااز وسات ابنال گرفتہ ام براہ براہ سیاران دوراند نیا رونسیا

بهمرابی حاضر باش که با بایست داصیح درآنجا باشم من از شادی بنیاب که باین زودست قوملی بهیداکردم و بابیخبری از شالودهٔ کارشیرعلی میداستم که باین زودست قوملی بهیداکردم و بابیخبری از شالودهٔ کارشیرعلی میداکستم کداین چنین فرصتهای است بافود گفته که اگرشا بهزاده از میبیورسات چنرست برائح ما بجائے مگذاشته در پیغ از زمرکن ما اما بازخیال میکردم که بهرچه بجانمان ده باش بیشت در میبرکردن ما مان در بین خراخی نشاعرگذان است:

نور ناداد مغر دا برجا کاند افلاً بو سخت از به دار اندو ما ند بجب البنه حیب ان ابیم در بپلوت یا در در چداد بود بن از با ست مهواد نها دم ربن و نزگش بربایل بادگفتم کراسه پالست نامیال بلا با بند خولیش از با ست بگسل اگر ابر است دا بگرسل نند بود فی با بسف دا بگرسل نند نو با بسف دا برا رکر چرمشکل) نو با بسف دا نر از کی وگرون و شرانی

با بحلیمن داو با بک و ن اطریند بر دار دروقت عندروب اردو بیرول رفیتی و درعالی افری باب لفنب بیگی بم دست دیارده بودم از رفیقی رشمیز نفره برایخ سراسب خود و کمری نفره برائی میان خویش کرابه کرده بودم بنند طبیکه اگر گم شود - تا وانش دا بدیم - واگرنه برایسوقات برای او به برم -

برائد اوبر برمم-بال براق وال کربن شب بردشه او بیمایا ب دو ساعت باش

قالیجرنشست بودیم کرفدا با دست خودیم کر ماراز با نے کند-ازا نواع تعارفات رسے کر نسبت بربرگال بچا میآور دند-سرموئے فرق بگر اشت رسے کر نسبت بربیرا مثل کر در واقع منتی آل احترا ماست است انهالا بربین خودے فریر بیداند و بے جبست بیجیوق نرون - روسے بکد خدا نمود بربین خودے فریر بیداند و بیست بیجیوق نرون - روسے بکد خدا نمود کر مروکہ توکہ کر فدا نے قاح سواری بدائم چرا بحسب فرمان بادشاہ کر در ما ہیش ازیں بوالئے بحدان فرستادہ شدہ اسرت مقرری خود باردہ نے کردر ما ہیش ازیں بوالئے بحدان فرستادہ شدہ اسرت مقرری خود باردہ نے

سلطا شرنفرستا ده آبا ؟-

كدفدااگر در وغ بگويم حيشهانم از چاله در آيد دمروم رانشان دنان) این مردم بهه مبارانند-كهمن نا عال در درغ نگفت مام - هرچ گفتهام-باز بهان براميکه که-

بانه بهان را میگویم. سرکا رنبقی باشی عرض مے شود کر توز در خدار ا) چتم حقیقت بین دگوش می شنوداری -آدمی زیرک در بوشیاری مندین و خدا برست

شیرعلی من نوکر پادشا ہم ۔ ہرجہ پادشاہ فرمودہ آں رامیکنم کرے خدا۔ اختیا رواری حالابغــــرض من گوش بدہ ۔سہ ماہ وقاتيكم كندنها بين از يك كر وت محشده بود- وبره با در بشت سرها درا ل خود مرمرمی کردند-هرکس بها رکشست خود مشغول و با گا وگوسفند خویش مشعوف بود- کے ا رطرف رخواب فت کی میرزا) آرد کرارباب فردا بدنجب بشكار كور خروا بوروكبك مبايد بالمروس بايد فانهارا برائے خدم وحب اوخالی کنید- مردم داجمع کردہ کہ تا وقدت اودن شاہزاد ورننجي المزج مطبخ وليول وكاه وجومالها يهمه باشمااست-ازبن خبر- مروم براسان كدكها دة سنشه دادگان كثيدن شكارسے سن آسان-خواست رشویت والتماس وانابت و فع بلاکنیم نش پیشرار بخالی کرون ده - وفرار كردن بكويهما داديم ينااز بن سستناره دم دار رستنكاري يا بيم-سركالسيقي بأشي أَرْيَ ن وقرنت حالت إين بيجار كان وريخيتن آنچه دارند و ندارند- وفرار كردن ابناں را بکو ہما ہے دیدی ولت کیا ب و چرستا آب سے شد

شرعلی- باواز طبت بادل الله وه بادفتاه تق واق مسا سانداد بد "اخراب الرود-ونوقع أل يم داريد-كرولم كاب وسيكم أب شود جناب نيسن اكريا وثناه بفهار بهدر اازششير سأكذار ثار

كدخدا سبحان الله! تا أغركوش بديهد- اله أوفات المخي فروو فوالبيدالار كاةِ وكوسفند خود را با آنج في السيني بروانيلتي وبهان دره وآب كندكوبها فراركرويم وروه بحب ركر بهاوسردن بيران فوش جنرسه بدامة

شرعلى- روسته بحاري با باكروه كإوار خسند . كفيت حاري سأك "عابني- مال واحوال وآنجراز اشباع كران بهاواس شيد الدر كيوه برده الد ويلت فالمرادة كري الما المان المن في المنافق ا

بنام منداریم از با سند علی - از جائی برخاست ورسیس برمردراگرفته از بی سفنان سند علی - از جائی برخاست ورسیس ورد وغ می کوی ورد و قیقت برخ روی این به با داست تنه به بود و بر ویاد و الا فانه خراب با داست تنه به و بر ویاد و حالا فانه خراب شده آید - این می شود - اما این به به را برای مرخ و ف و نام بوط سنت بندن تو نیا مده ایم - اگر شرسال را شخار ما دادی - اشتهاه کرده تو مثیر علی را منی سنداسی - ما این بور مرد ما نیم اگریک می می در و با بهم اگریک می با بدر و با بهم اگریک سفید نز و در فرا ب با بندر و با بهم اگریک سفید نز و این بود مرد از نر با شار و می با بدر و با بهم اگریک سفید نز و از بی در در از نر با شار و و با بی در در با در با شار و در در با شار و در با برد و با بهم اگریک سفید نز و در در با شار و در با برد و با به در در با شار و در با با در در در با شار و در با در با شار و در با شار با شار و در با در با شار و در ب

السيالي المرافي

كرمت دا فدا محند من بركوفريب الونخ التم من كاوابي فيال كا-

مارعبت با دشارهم- برجه داربم ونداريم از پادشا برت است اما چركسنجم مخن مان كرده پوستمان كنده اند - اين با بولامان اين لنه يا مان نه درهنان مان حيد ابيت - ونه دركشت مان نوشه-

به به بایک کارکردنی داریم مونی شود بوست کنده یا مکنده صبه داریا بی حب ما یک کارکردنی داریم مویک حرف گفتنی حسکم با دشاه با پر بجابیا پر با بیورسات با نووسائر ریش سفیدان دا بسلطانیم

بخفنور ما كم مى بريم-الال بعد كد فداريش سفيدان را بگوشتركشيده باسرگوشي باستشاره واستخاره بردا ختند- و ما با كمهال شخص وكيف به آنكه كيكمان كزوجبوق مع كشيديم

وفیس مے کردیگر است ناره اینکه مارا بیرند سیکے شبر علی را بحث ارسے کشید وکد فدا با کمال جرب زبانی وحیب بلوسی به نمندومی آمد که آقائیم من دیم می دار ده ایم - بهانا توخضر و قت کرف است می بنو بهیدار ده ایم - بهانا توخضر و قت کرف ایم میار این در خیات در نونی می بخلاصی ما بیچارگان فرست ناده است که که ازبن ورطه نبیا ت در نونی کرد می ما بیچوق کرد می باید ساندر المیزدمی باوقار شمام با چیوق خود به صدا با زی مے کردم - اما راستش بگویم بهی کردف رشوه بهیان آمد طی دیگر شدم -

كدفداً كفرن - مامشورت كرديم - فنفقهم برابنك بهيز - كدنداريم بباكونه بفرينهم - ابن مسلحاست مرم برسراينكه اگرشماايل بلارا از سرما دفع كينيد - ماضريم

المعنى من بسبي رخوب ولى مبدانبد - شها نبستم - بررگى دارېم - اگرچم بردگ مارا نهبنى - ايس حرفهامفت است - ازيس گذشت بجرب دست اورامن من دوغن بايات نه شقال مثقال م

کرفدا- چربینیم-برجه داری طلب ایروباطن-اما تخمیلات اماله ما خیک گرال بود: بحر فرزندون جیزے بچاتے مگذار ده که باریمیم- من : رفیق راستش این است که اگر پول نقدندارید به وده زیمت میکشید با پول نقد بالات سبیل شاه نقاره مے نواں زدو نے بے پول بجر ضرب چو ب

بمزے ورمیال نیست-

تر فرد الدون مى كنند-واكر ما مرد مان بيجاره بنجب است - كراكر ذنال ما بسيابند ما كاك كوه نور مى كنند-واكر ما مرد مان بيجاره بنجب المق تومان برست آوريم خود ا فرود آورد - كر نو هر د مست المين المرق نيستى اگر حت الاصى محكن است ما سا فرود آورد - كر نو هر د مست المين الشان دركان كفت " بر بنيم جم إبى را چرطور برلال شير نبين داذى - رفيقي را نشان دركان كفت " بر بنيم جم إبى را چرطور برلال شير نبين داذى - رفيقي را نشان دركان كفت " بر بنيم جم إبى را چرطور وبنش دا بست با شر گفت - اين را حي دا كم و الم و الم ميدا كم درهم ذرة ورد ل او نيست - تومان را و ه وست لوار دا بك دست دون كنير-

بلكه بگردن قبولش بكذارهم -بيرو مرد كفرت: داو خيك است و بهرده ما دبين با بن بلغ نخاندو-درخ تو مان با بكر ماشار ارتوادر ا با بن كرف كوكم راضي كن - ثوا رف توجم بالاست

جغران - قرام راض فراه مرد-

با بدست شرعلی اسان و خوب گفتهٔ اگر تورا را می تکست بای شرعی بهرستی از وسید می برسیاید درآ خربه را زنجات بسبار بهمه ایل ده باکرست را بدینه بزرگ از سیب و امرو وعسل و بنیز مانده درخوانچه آور دند. باکمال فروتنی-التماس مذیر فتن سی بخودند-

ما با ہم ساخند ہدیہ شان را ر دکر دہ بیش ایشاں انداخیتیم دست پاچہ شدخوانچیز میروہ بریمه آ ہسنٹہ ہے صداوندا برفتند۔

بعد آزنیم ساعت کدفه انجکم دستورانهل با ده نومان ویکدست راخت آمد-بسب دانورون میوه با وگذاسشتن شرعلی ده تومان را درجبب مین بروستے کرحسف ۱۱ گران که مال من کو- ۱ ما بجز بعض اثنار این ورموزسے چیزسے درمیان ندیارم - از تنگی حصل بنیا با نرگفتم-آخر کو و چه و چه قدر ۹

كُفْرْتُ الدكة الله لفر ما نير- بنوره ا ضرنبيست -

در آخر- بی را زگنگاش بسیار دورها نال سشلوا رمرده ریگ روکردهٔ شیرعلی را درهجوعه بزرگ با بخنان اعتذار خپلے از مجموعه بزرگتر بحضور آور دند-

بانک برآور دم کرابی چه چیزاست و عجیب مردمال بے مشرمید مگر ف دا نیار کرمن نیفی برز آ دم را مصور الفر بلات بسرتان بیا و دم که بررو شتی نان مگذاری سگ ایم خورد

کرفدا - توخیال مے کئی ہم کس شل توفراست و باایل شلید: مادر صحار کرمونت مشت بار ازیا رت کردہ مے خواہی مرااحیا - بکنی ؟ تو مے بنداری با ایل بیرا ہی یوسف جشمی روشن خوا بدشد بیابر واربر و کم شو بہ بیں در عوض ایس شلوار لیمجی چہ قبا برائے آدم می دور د بعدا رہی خیال کرمن بدا در کار د بجو فی مین ناگاہ شیر علی شلوار دابرداشت که بربینم چه طور چیزے است "پس مانسند کسے که مے فراست برآور دکند-روبروئے آفتاب گرفت بنگریست وتہ کروہ در ببلوئے نها دکریسی علیے ندار دو فوب چیزے است -من قبولش دارم - کرفدا خانہ آبا دا ن خدا پرشارا بیامرزد -ازیں سنی مردم دہ انگشت بردہ ان کسے دایا دائے دکان کشائی نماند-من با دست تهی بینے یا ننگ بے شاور چیزے کہ فیمیدم نجر برایں بود کہ بعد ازیں ہم شہریان وہم کا دان خود چگونہ حرکت کنم و بجے کہ فودرادوست من گوید-چہ طوراعتا دنما ہم - باین حال برشینیم - و بجے کہ فودرادوست من گوید-

شاوال مگلای

در آخر بن داز نخواست بسبیار همه ایل ده باکرحن دا بدیهٔ بن رسگه از سبیب وامرو وعسل و پینیز نازه در څوانچه آور د ند به باکمال فروتنی-التماس پذیرفتن آن مودند-

از مارا مهست تر بنج تومان وشلوار را در پیش ما نها وه از بهارگی ایل ده بنوع سخن گفت که بجب نردل شیر علی برد لے اود

- John Garan langer

مایا ہم ساخنتہ ہدبہ شان را روکروہ بیش ایشاں انداخیتیم دست پاچہ شدخوانچے ہیوہ برسر ہستنہ بیے صدا وندا برفتند۔

بعداز نیم ساعت کدفها بحکم وستورانهل باده تومان و بکدست رافت آمد بعب راز فوردن میوه کا دگذاسشتن شرعلی ده تومان را درجیب من بروست کدحن در میان که مال من کو- ا ما بجز بعض انشار این ورموز سے چیز سے درمیان ندیارم - از تنگی حوصل مبتیابا نه گفتم-

در آخر- بی را زگنگاش بسیار - دبیقانان - سنشلوا رمرده ریگ روکردهٔ مثیر علی را در هجوعه بزرگ با بخنان اعتذار خیلی از مجموعه بزرگتر بحضور آور دند-

بانگ برآوردم کرایی چر چیزاست و عجیب مردمان بے شرمیدگر فی دا نیار کرمن شقیم پرد آ دم دا مصور الفی بلات بسرتان بیا ورم که بردو شی نان بگذاری ساک مخورد

کدفدا- توخیال نے کئی ہمہ کس شن توفرارت و باای شلید ا مادر محارکہ فت ہشت یار انیا دت کردہ مے خواہی مرااحیا۔ کبنی ؟ تو نے بنداری باای بیرائی یوسف چشمی دوش خواہد شد بیابرداربر و کم شوبہ بیں در عوض این شلوار نیفی چہ قبا برائے آدم ی دوز د بعداری سخنان کد حضد اور کا دو بی ق من ناکاہ شرعلی شلواردابرداش کربربینی چرطور جیزے است "پس ماشند کے کہ مے خاست بر آور دکلا - روبروٹے آفان گرفتہ بنگریست وتہ کر وہ در پہلوٹے نہا دکری جی علیے برار در فوب چیزے است -من قبولش وارم - کدفدا فائنہ آبادا ن فدا پدرشارا بیا مرزد -ازیں سخن مروم وہ انگشت بروہ ن کسے دایا دائے دہ کی کشاتی نماند-من با دست تھی بینے یا ننگ بے شاوار چیزے کر فہیدم تجربہ ایں بود کہ بعد ازیں ہم شہریان وہم کا دان خود چگونہ حرکت کئم - و بجے کہ فود دادوست من گویا۔ چرطوراعتاد نمایم - بایں حال برشینیم -

دوبرته برزك كه نفرك قاطر بنركب شربوديم نتها بيش ش بزركمان شد ازورود بارود اول ببیش نائب رفنه اومارا ببیش رئیس بردرئیس در حیب در باجمع ارزفقا باختلاط مشغول بود-بشرعلى كفت فوب جركردي وسيورسات راآوردي باكرفدارا-شرعلی واب داد- فدرت سرکار عرض محشودکه نه سپورسات را. فركد حث، اراك فرائح قائ سواسان دويره فدمت سركار فرست اده وما بجنثم خود ديديم - كربيجا ركان بجزايل دوبره جيزست دراسا طباكه جا من ور مِد نداستُ الله الله معرفي واستَّه من والسنة و نداست الدرست الله الله على أكر جيزے بايشان فرسستان وائكرستكي كوش شاكر الكريستكي كوش نامرونان: بارزیا الکوسفندر استند بروان کا 4 do 9 [00 الود- نگوسفتار-نامروقان: - چرابروجی و شربان کدفدا درویش سفیار ن انبا دردی ؟ اگرمن آن جا بودم - ناره زنده آنشنان شده دم - ندا نو بند سے کردم "نا اقرار چیزداری کمند بگویر بینیم چرانبا وردی ؟

سنبرعلی: - رئین نگاه استشهاد کنان ماخیلے جمد کردیم کیب ہم زویم فخیر ا داديم - ماجي بمدرا ديده وسعوا ندروكفنت أكربول درسهار-البنداك بإنهاما مقنحا بدكرو - نزيجه ازما بايشان نشد وحاك رديم -كرخان رحم درول ندار أكريكيار زبيدوسنشش ببيفنتيد ويجي فيلاصي نارابيد-

المروخان :- رينها بمدر الفي ؟

شهرعلى: كفتروجان ترسب الكرتين بي شكا فت فروم فتند المروضان:- دروبجاجي يا با منوده عاجي-من من مخرفهم- جراشما يه آنها

مای: - رباتوانع تمام) راستی بنده بمهنی فهم- اونا نتب دویم بود-ویم

کاره ومن بیج کاره ۹

نامردخان: خشناک رویحاض بن گفت- این دو پررسو سند براهم نساخت اند- شهرعلى بسرمن بنان ونمك بإدشاه بكو- به بنيم -جد فدركرفتي وماجي توكه يك ماه بيش نبيت - در ضرمت منى - بكوبه بينيم - چداندو فتى ؟ برميرشدم خورد يم موغ ررآ ورديم كے كوش ندا در وبا ور نكرو - درآ خريا ساانها در بيرول كروه بالسنشانالتب بهروند-"اكدف الادوه رويروكشد-

وول ما خبر على منها ما مليم في القور تواسستا الجي كرفت يامن شمرين كند وه نومان رااز سبب در آورد- کانصفش را بمن وبار-

روباوكرده كفتي وفيق مالاكاراركاركار سنت شراب داخور وقود وسروعارا

عم توبحق من جرافود مؤد اخش شوم - نو غود درس خوالي ان دادي -بسياري كوروف ووروش وبروشدن بالدضاان خ ما شاكنم والرفع قىم ئۇردىمن شها دىت بېرىم دامامن فرىپ وست ئۇردىم مىكفت اگرائىتى بغلىك رود د ئىرگى برىن حرام است بېمە چىزتن درمىيدىم - الايجوب مىن چوپ لائال راچندان رىچا ئىرە دىبرىجى دىرى شال كرده ام - كەاگرىدىسى شال سفت دنده مان بدر ني برم سولند لا با دكرو - كذبي بي غروان تن در يخ انهم داد-بار دايگر كر محفور خواستند كي داندوسي فرنشد

(رفت بدا نجا كدعرب في گلند) تخفيق حالش ازمن خواستندر إين قدر مع توانم گفت كه از چوپ خت مع نزمسه بدر

در ورو و کرخدا درویش سفیدان مرارو برو برد ندر بهمه با تفاق گفتند که حاجی چیزسے نخواست و گرفت بها اصرار بهم دانشدیت که پیش سنی الیاق با بد به برزدگ ما وا در بهمدشکا بیت با را بجان مشیعلی بستندر که استنگال برختی ما برست او شد و بوست بدن مجرف ما را او کند-

این وفائع- بهمه آبهستر آبهستد دلیل عاقب ن بخیرسه من سے شدوراه پیش رفت ترقی مرامع کشود فصئر راستی من برسوتی بیجیدو حکایت ایگاند روز گاربود نم بدلی نها افنا د-

میکمیگفت کرای درستی ورستی درسانهٔ دانستن حکمت وطبابت اوست کرے داند-آبروبهتراز مال است - دیگرے میگفت کرکهندا صفهانی است -جانے می خوابد کرآب الدنریرش در دود-

خلاصه باستود می درندی مشهورشدم و بهمه طالعی دامسود می شردند-چراکه بخدت بکا می می کشت این تیج این سرگرست تی چنا س شدکه بجائے شبر علی نائب دو تم نسیفی باشی ایران شام -

نائم و و تم نسفی باشی ایران شارم -اگرچهانه سوق کلام و سرعیت استقال من بدان مقسم چنان طام عے شود -که منصب کوچک بوده - و لیے ورضمن معلوم خوا بدش که خیلے مبیل و تنظمی غدیا مات برزرگ است -

شادآل بلكراي

المناري وسيم

وجوال مردى حاجى با بادربارة زنى ازارامنه

نشکر پادشاه روس که با دولت ابران جنگ داشت آن روز با درگرختان بودوزی آن می رون که از حدود رود ارس بگذر د حاکم ایردان ملقب بسروار دم هرب
شهر پاراز در نے باز باچر خچیهائ روسب ببطریق جنگ و گربز بنتیزوآ وین
بودی وخودرا بخراب کردن دیمات وقصبات سرراه دشتو ن بیراست و ولیمه به کردون دیمات و قصبات سرراه دشتو ن بیراست و ولیمه به کردون دیمات و وارشهر سردا و در در شهن دا تا می دون در بارتا بیشت و بوارشهر سکویم اندتفلیس و باصطلاح ایل در بارتا بیشت و بوارشهر سکویم اند-

اُردوت سلطانیه بر روز منتظرورود- فهر برش که بایست بقم شاور ندبودو و دندارک پاریانی سرال دشمنال که برائے نشان شخ وظفر بالیت فرستاده سؤو"ااینکه چار پاست جلوریز بهمرای بخیب پارسر یا رو د الله سرنا را باطنطخ شام
ورسرد اه چاور کاچیب رند-اما چول موکداً استندا و بهم خواسته بود معلوم
می شد-که حاد نزیم آن و واقع شده است -اذبی جست بندک نامرد خال را
فردای بهای دور با ده برارسواد برگماست شند-که بر و دست بحت ا

بین باتی - بوز باشی اون باستیا ب درار دو بدین سودان سوشناپال شهر و تدارک نام د خال داشه و پدند و در ستورالعل فریش دا مه کرفتند جا در نام و خال براز سرکردگال بود - با بشال دستورالعل و چه گونگی فرکت ننال دا محد د را موربین من این که با یک فرح نیفی - یک دونمیشتر ازیم برائے تربتیب سیورسات بروم - این کارکوسٹن وزجتے فسلوال درکار داشت ولے اگر برکر دن کیسئر ہم مے خواستم نیکوفر صقے بود - اما از حرکت شیرعلی متنبہ شدہ جرآت گرفتن رشوہ شمودہ عمد کردم باب قناعت آتش حص

واردوسانح وليجد الزسمرت ويحسره وسرهد كنجدك تأزه برست افتا ده إود معرفت ويول وليهدم توانست ارار وسع فود لشكر مداكند سروار الداردوس شابى استعانت

بعداز الاقات سروار با نامردهان وكشكاش الشال فرادبراي وا ديد كهاربرات اطلاع از حكت انتكران دوس بمرسوسك چاسوت دود من بابست نفرازجانب نامرد خال مامور بدین کارشد بم سروا رنیز برات بدر بدر وفرت فروب بهر مع شده بعاران شام براه افناديم بنوديك طلوع وقاب باره الشراك استبديم تاازا نجالقرق كليها جائے كا محليفر دو ي دركناريل استنزاك كليها فراب المتال بالسن الاه كانولال بأنك برآورو أدعلنا خطول الماك

المالي على المراجعة المالية المراجعة ال ي كذب من عم عين عول بهاني السن الماني لي الم اعدت اعدت ولال والى وقريسا وقدت المالي المالية المالية المالية المالية المالية المالية المالية المالية المالية

ومروكاران تؤرند شايدهالا بمورا نجامروه بخورند-

وجز عفائح انعادت واولت طبع تعاسي همسارياه به فيمرواماهم عمروم وكم إلا تعالى وقتى واشدها كالمام وفادق والرادان شطان وفول آنات وفریت کواند

بیرمر دعراتی گفت که بند تنها نها دا بخت ایبرتا اگرخولاست.
در دود چه ما دراصفهان این امرا تجربه کرده ایم فیلی مجرب است و بحوال عنول بحوال نزک گفت - این تجسسر به بندننهایی براست گربزا ندن عنول اصفهان است فول آذر با شجان باین چیز کا از میدان بدرست دود باید باچر دا در مالید دا در دا بیب کرد- این بگفت - داسپ برانگخت پس ازلی چید منبر اور دا در که غول زنی است چا در سفید با مردے در بیب کا دیوار نیبان شد داند-

با دنج سشش تن از بمرا ما سرائے تحقیق بخرا به رفتم- چه وظیفه جا سوسیم چند آه تنداستر و مند

جني اقتفات بي تود-

ورزبرطاف شهر در نه دیدم نیم مرده بد دوت نه بین دراز کشیده - وجوا نے سر بگریب ال پهلویش نشسته - بردوجوان و بردو بالباس گرجی سو با اینکه زن پژمرده و زردگونه بود - آثار وجا بست از اوسیب را جوان قد در کرنفنگ بدیوار نهساده یک از آل براز زندگانی بود - که برگز ما نزرآل جوان ند بده - رد بند زن سفیب دولی جا بجا خونین و در بره بود -

برسیم اے دوا انجابہ مے کنید؟ اگرداہ گذرید-جیسرا براہ کفر دوید جواں مرد دوزیاری دوستگیری است. اگر ہم بر فنت نے مامورے بی مردے دوزیاری دوستگیری است. اگر ہم بر فنت نے مامورے بی مردے دوروزیاری کرایں نان راان چناک سردار بریان - می مرد کے دوروزی کرایں نان راان چناک سردار بریان - کفتی نے دی برفتن نو مامور نبیتے ۔ تو فود بکو از کیا میں ای و بجیا ہے دوی -

جوال مردواب داد-آل به کرنه بری تو د مانست نگویم کرافها در ما باعث صاکونه طال ست

اولاً اندوسته یاری و مدد کاری ای دن نیم مرده دا به یا د

گلبے برسان تا منیرد-چر مجروح است و تیمارداری لازم دارد-آل گاه من بیان حال خودرا خواہم کرو- و برآ بننه دلت بحسال من خواہر سوخت-اگر ازغلاماں سردار نباشی-

مرا دل بحال اوچت دان سوخته بود که التماس لازم دراشت با دعده باری - زنش را روئ پوست بده با آه و زاری بخان بیره زسن برده به نتمی ار دار ما بر سپر دیم جوان مردگذت - من ارمینیم و ابل اشترک بهم بهمه ارمیه نید - این کارسخت بجاشد - واین خبس رمالا بشارتے بود -

شاوآل بلكراي

گفتاری و، منم سرگزشت بوسف ارتی وم

خیال! بن بود-که بلات استراحت نونیش و چربدن حیوانات بکوه ۱ ابهران بروم-و فی بلید که بایست سیورسات از ایشان گرفته شود از ترس جناک بکوه با گرنجیته بودند ناچار با مبید خبر یافتن از نشکریابی روس در داشتاک برای م

بعداز دوساعت خواب وصرف ماحضر جوانمرد ارمنی را طلبیده استرح حال خود خصوصاً کیفیدت فرارش رابیان بنسا بد بهول روز روش شده بود-از ملاحظه وجنات حال و حرکاتش چنال استنباط کردم کرسسرگذشت او نباید در وغ وساختگی باش دیخضراً بدین گونه به بان حال خود نمود:-

من اصلم ارمنی رواسم پوسف بدرم کدفدات ده زقمشلی کرد. ده فرسخی اینجاست و من اصلم ارمنی رواسم پوسف به بناسبت سرد سبری آنجا و کوبهتایی مکانات و جرنی آستحکامات از ظلم و جور حکام اند کے در امان به دیم عموه فالویم درفدم ت دادیج کلیسا) بود نده مرام بوط نمودن بدآنچا فواست بمدرسته آنجا فرست دادی و درکتاب فائه مدرسه باایس که اکثر کت به مهدر را جع بد بنیات بود کتاب در تاریخ ارمنیال بیدآلرده مطالعه نمو ده فهرم که ما وقع در دنسیا قرمے و طلع وصاحب حسکم ای بوده ایم ارس معند رک فیرهم بجنبید چنانچه ترک طریاق رسیانی تاروه ایم ارسیا به بیگری نمودم و در آن اثنار جنانچه ترک طریاق رسیانی تاروی و ایم ارسیا به بیگری نمودم و در آن اثنار جنانچه ترک طریاق رسیانی دو ده ایم ارسیا به بیگری نمودم و در آن اثنار جنانچه ترک طریاق رسیانی داری بیش آمده فن سیبا به بیگری نمودم و در آن اثنار جنگ بین دوست و ایر این بیش آمده

وده ما در رمگذارلش کرمای واقع شده بود- در ماری بخاندان خولین برانجاشتافتم زراعت که مایه تعیش وزن رگانی مابود- باتمال سیول خول دوسوئ کر دید-از تر شنا و بیگانه الا کے رائر سان و بریشان یا فتم- اینک شرح حال ماعلی العموم

والرآن من على الخصوص - اينكه

روزی مسلح درکشت زار به یک سوارابرایی برخوردم که ذینی رابررگ واشت واز مبیان درهٔ بهلوئینی پخواست بگذر دیمیشد زن از دورکه بن افتاد بیاری اشارتم منود - ومن ازرو آئے غیرت دعوتش راا جا بهت کرده تنج بردست سرراه برسوارابرایی لب تم بهجرت سنگینی سر بارخود دست به نفنگ و شمشیر بازیدن نتوانست - باسب نازیدن آغاز پرسخت بروسه تباختم - و از رماندن اسپ اوزن رااز ترکش بینداختم فواست بامن در آوپرد حریف را سخت و بداز ترس جان چارهٔ جزاینکه بگریز دندید-

فوراً بیاری زن دویده درلیاس ارمینش دیدم - چوں بیرسستناری شنافتم - بهترین زنانش یافتم - سالش بهسادده دیداز ماه چرار ده بودیتیم بروسے افراد - از پلنے درافست دم - زلزیم لرزید ن گرفت ولم طبیدن -

عشقش جنال سرايا يمرمنوك شدكه ٥٠

الفنى ازين جهان بجهان وكرست م

اگر منبیم خیره منی شد. تا قیامت از دیدارش و یده برخی کندم بول خویش داد اینل بیری ند بدارشی است یا برگاند و ید میکاند است یا خیال من و بدار عفل برگاند امرے است محال و الیجول مرابح نس و بد میلیش کشید و اند کے آرام شرکناه من نداک که اور ااز چنگ دشن ربودم به بهر و انقابش ما کشودم کر شودن نتواند و سوگند یا مخودهم کر شودن برق نداند و سوگند یا خودهم کر شودن برق نداند و سوگند یا اولین اندان و از دوت می مواقی موس بلکه برائے افاقت و راحت تر او و ما در و کے ویکر نداند

پی اذا را می گفت: -من این سوارایرانی را نخستنا می دایم بندروز پیش ازین جنگ بین ایرانیال وگرچیال واقع شد ایرانیال مجت از کرچیال را اسیر گرفتند-وای مروبها نادر آب گل آلوده ما بی گرفتن ومرا بجائے ابیگری گذرا ندن خواست - صبحے ذود کوزه آب وروست بسر پنسه برای مروا زبشت دیوار کار دبر دست برآ بدر و بتهدید گفت - اگر صدایت برآید فنک تا بدرم مرابترک بنشا ند- و براند- دختران چنداز دور این حسال دا مشابده نموده بفریا دو فغال بر خامسنند- و محتمل است - بخالوا دهٔ ام خررسا نیده باستند مراز داه و ب داه بدنی ارسا نبد و با بهمه نهدیدات اواز تواسستمداد نمو دم مراز داه و ب داه بدنی ارسا نبد و با بهمه نهدیدات اواز تواسستمداد نمو دم باقی دا فود دانی -

ه درین حال جمعے سوارہ و بہیادہ تازاں تازاں ودواں دواں در رسسبید ند۔ وخترک فریاد ہر آور د - کہ اپنک خوبشان من -

چول به بهمدیگر رسیبده ببوس وکنارپر داختندیمن ازیک سوت بهراسال ولرزان که مبادا این نامردی راازمن دانسته باشند- ولی حمد غدا را که دختر مرا بهواد ارخود شمرد- وابشال ازمن اظهارتش کر نمود ند-

پرش نام وسبم پرسیدگفتم-من بسرخواجه پروس کدخدان قمشلهم شناساً در آمدیم-شا دمان گردید- وبرائے ادائے سشکرانه باصراروابرام

برای مردو بید منزل مردون بدیدن ماست نابان مے گفتند کرد اور برا می سوار کردد دمال خوت آیمن سر و لاد بخر دو تیس نن نره دار برا می سوار کردد وقت پوید نربین را شکافتی و ما نندر عد غریدی - در سرخ شما مده - مربیم را بر و دو ما مل سافت بس فرث نه بصورت بوانے کشتا در از میان ابنکوه واز کوه بدره فرود آید - باسلا سے اثر در شکل آنش فشال - مربیم را از دست د بوطلامی سافت و دو و فود نا پدید کر دید به بانا آن فرث نه روح القدس مجم بود - کر بخلامی مربیم آمد - مرا نا دیده فرشته انگا سنت برد دند و سخن برخود می با لیدم کر بهال اعتقاد با زما نند - ولی فرشت ایس فرشت ایس فرشت - ایس فرست به مراسا حب میمی در با آن با در با آن به مراسا حب میمی در با آن با در با در

ے سٹمرو ندر خونیان مریم ازسٹ کرا نہ عاجر ودل من ازعیق او مالا مال بود وہم تن بیسو ختم وے ساختہ بہد دیگر اور البے نقاب ندیدم ۔ گراں ہمہ لذت لذت یک دمہ بود۔ برخو دھم کمروم کم

وست انطلب ندارم تا کام دل برآید یا جاں رسد بجاناں یا جاں نے تن برآید

اگر مهمه باید با فیو دهال خوت بسازم- آن فرسٹ تدمثال دا مع د بایم-پس برلفزید بمریم نے نقاب برخور ده- دانستم که مهر بانی از دو سوست

، وال دروات درس مراكشة برست ويائي بدرافية وم ما در شفيع مام

کەمرىجە رابەر بىمالەكە باشدىرلىم خواستاركىنىد. پەر پوزىن كئال كەل بى وفت عروسى دانشا بديمن بے سروسا مال حبنگر

ورميان - درميان عرصات عروسي ويعني چه

فلاصه بروروزاری عاقبت راضی شده بخوسستاری رقستند

پرر وما در دختر نیز راضی شده منشان داوه نامز د شد- سخیریی خورده

تدارک عروسی دیدند - دیم دران روز یا ده ما بدست روس افت اد

فانه ما بحکم اینکرمن از روس می ترسیرم سربنگ روس با مادل گری داشت

ایرانیان بیش از روس می ترسیرم سربنگ روس با مادل گری داشت

ولے از جانب مریم بیمی نداشتم - این سربنگ مردسی بود درصورت

بعینه نسخاس - رویش ما نندرخماری برصیان سیرید مویش ما شدسوزن

با فار فاربیت برنگ کاه - چتمانش کوچک و کو دو کبود - بکه زاغ - ودربیت

مزید عذار و در دامنه کوه بیشانی درمفاک طولان بینی - اما چا نهاش نوره شیده

ودر نوک آن موت و دوسه مخودار -

سَلَّى بُوْكَ يَرْتُكُمْ يَكُولُ يَرْتُكُمْ مِنْ لِيكُولُ

فلامدشب نفاف شد ومن در مجله رفت - ناگاه طوفا في برخاست انيك سوت ديد وبرق وباران وازديج سوت غرش توب و تفنگ و شهر اسپاں چیزے درمیان مجلها فتاد-گمان کر دم برق است مریم سیحه زوم بگریز۔ او در کارحبتن نقاب بود - کدمن بهیوش افتا دم ۔

او ذر کارشبتن نقاب بود - کهمن بهیوش افتا دم -چول بهوش آمدم عروس خواب وخیالے نمود - در روست ناتی برق - سر سر پهنگ روس راخون چیکال در دست سر باز ایرانی دیدم روسیال را تعاقب کرده مردم از مام سام میگر نختند -

تعاقب کرده مردم از بام ببام میگر نختند-دوسوار دیدم - زین بگرک اسپ میراندند با دهر به کم آمد-از پی ابشال دویدم - با یم یا دانی محروه بهوشا شرخت می تاصیح بدیدار شد-فردات آل دوز یول بجال آمده و مده رفتیده داخراب ومریم دا باسیرے رفته و بدم -

بون بحال آمده و بده رفتم ده راخراب ومریم را باسیر ب رفته دیدم -ایرانیا س در کارشادی بعداین مخرور و دود دنشکریان روس در رسید منیمه از ایرانیا س در دار بیندسه از هریم به خبر بودم - آخر شنیدم که در سازت سر داراست -

بایردان دفته ودریل دیگوتی دیا ده گی کدولوان خانه بدانجامشوف است

پانزده دونه پ در پ ایستاده - انزیس تدیدم - عاقبت دون به بالات

بام ۲ مده مرا دید و بنشنا خت بدست اشاریم کر دیمن خود دا بنر انداخت

بیات برح دفتم - اواز بالات برح خود را بیا بیس انداخت اما بیاری بخت

ور قیمه داه به شاخه درخ ت بیاری گیر کرده - زخم دارشد - و نه بلاک نگردید
اورا ربوده سنشاکنان بجنارا مده بحش بخش ما اینجا خود را دسا نیرم - اینک من

واینک او -

نشادآی بگرای

پوسف حکایت فودرا باختصار نمسام کرد-ومن تعجب ما ندم- دستوری فواست برووزن فودرا دیده از حالت و سے بمن خرا ور دیول تنها ما ندم-با فودگفت تم- این جوان چیس حکایتے فی الب را بهته در حضور من سنے توانست بساندو - البته واقعیت دارد - زن فون آلود به گواه صادق اوست - اما اگر بگذارم من را دکند وربیش سردار چه جواب کو یم -رفتی منصرب سهل است - حوف در سرگوش و بینی است اور ا د ما بناید کرد کرمن فی نیفی گری است - لقمان سیم چرخوب کفت -بناید کرد کرمن باش تا سافر جا نوران بدا نند سروکارشان با کبست - اگر در ازگوش و در زبر پونست پلنگ باشی پوستدن دا بر شرا زان سے کنند - کر خروا قبی باشی "

من در تردوکه پلنگ واقعی باشم یا خرے در پوست پلنگ کر پیف خبر آور دکم مربی بخوش آمده واندک راحت یا فندا ما از کثرت کنشر خون ازجرا حاثش فنطفی براوطهاری است و بجست صدمه ساق پایش در اضطراب و ناچند دوراز نیجا حرکت مخه تواند کرد تر این که سسر دا د تفاقب کسند و بردور حرکت مان د بار و نیز گفت از دقد سی بیرون آمدن ازایروان تا این وم مربی حالت بیان شرح حال خود ندا نشت -

اكنولگفت كرچل از مجله بانقساب برول دويدم-دستگرسر بازيد ايراني شدم- در روستنان برق صاحب جما لم ديد- از ده دورتر-

با یا دسے دیگر باردویم بردہ بسبردارم فروخت وسسروا رمرا با ندروں فسسرسنا دبا ہی حال در نظر سسروار طبوہ نمودم بلکہ جلوہ نمودن ہم نخاستم بچہ حرکات واطوار وحش یا نہ اور ا با ندر دنیا نش سٹ نیدہ بودم کفتم دنیے سٹوہردارم ونام شوہرم وسلام است و وجی در حس اندہ ساماناں زلنے سٹوہردارم می ماست بختر می دہشتند و کئے بخیال من نبغت دراما از سوم بخت با میبر دیا تی بیکے از دل کشودم اوبرائے خود نمائی فہرب روار دا دسروار فواست کہ اقرار بدختری خود نمائی فہرب روار دا دسروار فواست کہ اقرار بدختری خود نئی بیک افرار بدختری خود نمائی فہرب نہوں دار دا دسروار فواست کہ من بخیال فرارا فنا دم - دا بہما بست بود میں انجارا دیدم - فسیب ل کردم کہ فود دا در اندن اسرت دوسہ با سے بخرہ اللہ ان ایس براندن اسرت دوسہ باریائی اوشوم - بر بہما نہ ایس کہ دوسہ دفیقہ کارخلوت دارم زناں را بیروں فرسستا دہ در را البین بیروں فرسستا دہ در را البین بیروں فرسستا دہ در را البین بیروں فرسستا دہ در را اسرت بیروں فرسستا دہ در را البیست بیروں فرسستا دہ در را ا

يوسف بعداد تمام سرگذشت منجر بياري من المتاس و

النجا تمور

بول دوز بالا آ مده بود بهرا کی برائی بیش و بیش سوار منتظمی بودند
فیالے - بخاطم رسیر - که دفع به دشواریها شد
بوسون درا طلب و گفتی اور ازی حکایت می تورا دیا تی نے توالم

واد - با در سرار خودت زین از از ایر دول سیر وار کریز انده که ور

مسلمانی بالانز ازی خطیات نیست ناچار بالیتی تورا با بروان فیرسم
اما نے فرستم - تو یا با بها - و در جا کا سے تا بلد بلد سے ک اگرفیرت

ور فرمرت سروار طرفداری و کارے میکنم کرشا بدیا زنست نے وقع می و من بھم ور فرمرت سروار طرفداری و کارے میکنم کرشا بدیا زنست می و من بیم

خلاص شويد- بالفعل زنست وراينجا آسوده است- ونا برقت وركشتن تو البهته انصدمات را حت ميا بد-

ازصدمات را حت مے یا بد-جوان-ازیں سخنان شادال دستم بیوسید-وبموجب دستورا لعمل من وداع زن کرده مسلح بهمراه ما روانه مشد و ما نندگوزن کوپ بیکشپشم برېم ندن تا بقله کوه بېش دوست ما بالارفت -

شاوال ملكامي

وطيئال واول عاى بايابوسف ارى

انهان دره وكست اركوه لات خلوت وداه لات نايموا ربرانهرى يوسف كرجسب طابر بلد بود-روت بسر مركرجشان نهاديم يوسف اذن رفتن

بده غود نخواست کر بی ندا نهارفتن نخوایم-خبررسبیدن نشکریای دوس دروغ اود-چا در نات اردوست روس دركنادمناك زده وعالموراتصوف كرده باستخكام زقراكليسا مي برد المتند چوں از رقر اکلیسا، چندال دورنیودیم لبسیارمشناق بودم که از چند و چول نشكر روسس اطلاعي بهم رسانم - باخود اندلسشيدم كه يا باين تجويزار شي را بخشن مے دہم۔ پارسندگارش میک نم جید بداری کد اور ابحا ملوفرستم۔ اگر خبرے بدسخوا ما ورو-انشکا کے بخلاص اوو رنش باقی بنے ما زر-واکر خیانت کرد-بلائے اندس خود دفع کرده ایم واز سردارانعامے مے گیم-کنبرگرنجیدات ال آورده ام-ای اصل غرض خود را بدوبیان کردم- در دم نتیج قضبه را است تناط کرده به ترود پذیرفت - کرراتنگ بست و دامن مجمر زده کلاه را کی نها ده تفنك بشايه راه كوه فراكرفت-وبه بي طرفة العين ورج كل وامنهكوه

ولى خان مَكِفُ من : _ رفست كر رفست وعدة ما واوبقيام سناما ند-كفته چرا - قرومش دروست، شيست ٩ با كرارمني كه شد اله دنش وست برميدارد.

ولی خان جواب داد که "چول او نرسا و روسیان پیم ترسانی

پیره مردسه باروی پرچین از آفتاب سبیاه وسوخت با ربیت از آفتاب سبیاه وسوخت با ربیت انبوه و ابروت از رکت به ولی خال کردکه حرف مفت مزن انبوه تر دوت به ولی خال کردکه حرف مفت مزن اسب سواری آوشایی است چه طور به سرال ندرسه بزری "

ولى خال كفت: - بخبش براسب ازمن است ازشا دسيت مرابميان

چگری خواستشار-

مباحشه بدراز کشید تا در چهتراری از استهان بیا ده شدیم بهرسوست براگنده از جل اسب پال و بالا پوش خود بهریک آفتاب گردانی سیاختیم و اسپال را بمرغزار به چریدن و استراحت سیر دا دیم خیال داشتم که اگریوسف تاشب نیا پردشب را در آنجا بما نم دونن از بهرایال را فرستادم ازگوسفند ومرغ با چیزسه دیگریرات شام دست و پائه کسند. بعدا زساعت گوسفنرس از کلم د بهقانال بزور آور دند - فی الفورسرش را بر برای کشیره بهرایال با اتفاق براونا فتن دقیمت مراجبت احرام جداگانه دادند-

"ناانچام روزاز پوسف خرنشد و ما اما ده خواب شدیم - دو نفر شیکی قرارداد یم انتخام روزاز پوسف خرنشد و ما اما ده خواب شدیم - دو نفر شیایی مرادد دیم المدن خروب بودند بناگاه صدات جرد بیشت سریم شنیدیم - بمراجعت پوسف یقین کردم - صدارا برای مدارد دیم - بوراز اند کے صاحب پیدا شد - با بمرخستگی وکوفتگی راه وا قعه را

بين سال فنا-

بول بجالوداخل شدم - یکی از سالدانهائے روس کدور دہ از دست ایرانیال گریخت بود مراست نا فرند دردہ مرابہ نرود دردہ مرابہ نرود دردہ سردار فرید دست ردار باکمال وقدت بجس بھی سنے حالم برآ مد بہا نرجس بھی سنے دن خودگر بہان را خلاص کردم - واشکے اطلاع از خراب شدن دِه از حملہ ایرانبال وغیرہ سن بد راست گوتی من بود - از اطلاعات واستیمارات آنچہ سے خواستیم آور دہ بود -

چنانچه باحدس وفیاسس حرکات دشمن بجهدان ان قوت و تعداد سشال درا استنباط کردم-

یوسف دااذن استراحت دادم چی برستی دا مانت بوسف اعتماد درشتم برست نفود امر برگشتن با بروال دادم بحکم خطکی پوسف دا تبرک دیگران وارشدن اجازه داده داده داده می در برسک بالا - درنر دیج دسه در سر دار به بی در برست مود کیم دار می دادم دارشی خرگیریم - و پوسف دا به ماذن دادم تا برود در ابر بریند - از شادی به خود شد - برفت و خبر بهبودی اورا ما نداود در

بانهٔ آورد-سردار نشقی باشی-ازایروان نزدیک منزل ظیفهٔ ارشیال آمده بودند-با پوسف دوئے بدانجاست فیتم-

شادآل بلكراي

ورسلوک عالماروسا خود

ادن کلیبا در صحارت وسیع وبرآب در پائے کوه آغرسے داغ مواقع است که باعتقت دعیوبان خاصہ ارمنیاں کوه بودی وعیسرکشی فوح است کلیبائے آنچا که درمشرق رئین بھول مشہور درمیان دیوار کاست بلند باورات آئین است منظم در مشرق در این بعول مشہور وحیم وسیم بلند باورات آئین است منظم کرده در آنچا می لائین اورا فیلینم از رئیس بانان وسائر کشیشاں در آنچا می لائی کرده کرده از برجا نیب بونارت او میروند-

بربالا فرروت بدانجانها ده - دیدم که سرد ارتیجی باشی در اطرات کلیسا با چا در بات سفید اردوت به نظام را نظام دا ده بو دنار بیش از آنکه سه نجا برسیم سنسنیدم که دوسرکر ده جمان خلیفه اند ولی خان ازین خبرز ادان اسپ بسویم من تا حنت که بیا حاجی پدر ار نیبان دا سوزا نیده از شراب

فالخشا في وريكنيم

من الفتم زے ملی الو کیا وشراب کیا ابن بر رسوشند تو فی گفت بر مین در استان آب بر مین در استان آب بر مین در استان آب می دور در استان آب می دور در مین جرب در استان از در استان در استان

ور نن د بی کلیسا پوسف را نواستر با داو دا دم کداگر درفان م فلال باب قسم لازم آبد کورد کرفایده تو در آلنست دنها در نه نما رغد ما دن فورز

شاخ وبرگ بسیا ربگذار وخرج خود را باضعا ف مضاعف خرج ده و بائے بادائے آل فشرده البته قبض وصولی بگیرتا بوسسیار آل واصل بزنت شوی -

پس انیس قرار داخل بار بند کلیبا شریم که از بنه واغروق وا تنب اع سردا رونیقی باشی مالا مال بود- اسب پال در مرسو در پا بند مهتران درمیان زیس وبرگ تا پاکشبده بیسونا طران بازنگ و درائیه وازیکسو قاطر حبال در منگ و برائے -

اسبال لؤكران بدرگ درسياط دويم و فود در مجسره فات اطراف آن-

ور با ربند پاتین آمدیم بچا در نبغی باشی رفتیم-وفت نها ربود واو در بایش مرات بیرزنگ باچکمه و شلوار مراآنجا خواستندر-

گویا ما لک حریم مبارک فلیفه بود ادر آنان در چره نشسته فلیفه بدین سوست و آن سوت انگاپومیکرد- به نان از تصوف آنان جسی نثرم و انشات اسپان خاصهٔ سرد از چی باشی بدید ارکلیسا بست به کالت استان ما صفه کارند-

بخوانندگان کتاب قبل آزین نمودم که نیقی باشی که و چه بود-اکنو ب دو کلمهٔ بهم از سب دار بگویم - بهرگر: صورت نیشو می و نموست او دیده نشده چیش نراغ ماند: نوتیا و مشل میشند کر به در شب تا درخشان بل آتش فشال گفتی از حسارقه در بلوفید و بود - صاحب مرده بعدازنگاه نمیسم بهم داشت - که ملک الشعرا در آل با ب گفته بود -

صورت سرواره ما ندم واقر محاغ لیک بینگاه کماندر فلدانش میابر و بیخ وانسن گفتی که نا بهره است اورآ فیاب اس میا کرمیندا گفت از بین طوفان ریغ اندوستم و پدر سرمین در دورخدا دیش بود کدر میش کوسد ایش

بابهم شخاخل آن را رہے انہا شت سرے بے بیرکدا زوندانهایش ہیرے برجامے نسب اندہ مگریکے کہ مانندکل کرازاند و انش بیروں بود - دولیش وره دارسخت بگودی فرورفته وموبهائے تنکش فاشاک صورت آن فاکرا يرم كرد بسيادشكل بود كانشخيص توال داد- به بانگ سشبيتراست-يانسناس اما آ بخرمحقق است-ايس است كه بركن صورت آدمي بدين طور نبود مبازش بعيب صورتش حبست انجه انتيج رسم وآبين انساني جلو فنهواة حيواني اورائ توانس كرفت يول سلسله بهوا وبهوسش مع جنبيد مسنگدك و تهورش د اكرانه وكران مخ شد قرار داد-اما باین بمهرخصا نص -خصائل مخصوص بهم واشت - زیر دستانش را مع تواخدت وسنتگيري ميكرونفنده دوفي لخويل سيداد دلداري مع منود-دبا آمناجن ال حركت ميكردكه ورنزدشا ومعتدر ومحترم ترازيهم بود-شاه مانند بعيش وعشرت كدرال معمود-وبادا ندسفره مردم رابالم مكيتار اردنق وفجورما مندلب بارى ازمسلانان باك نرس وبأك نداشيك و پوت بده وینهال کے داشت - درو در راعتی التے تنب کرد- ک بنهال مرجد بود- درا شكار بهم بمسال بود- زير دسيستال ا أنيسي وہم ساغراں را جلسے خوب ابود - جب تر رفیقش تی یاشی کے انہ والمُمُ الخيران في وغرغم الرخمشيم وغيظ با دشاه عهدرابد يا مينا مي ع

با دوسه تن از تا بینال خود بحضورال دوبرد گوار درآماه بایشادیمنینی بانتی روئے بمن کرد- ماجی سسبدن بخیر من بگوبر بینیم جدکردی باشه بردا ریخو- به بینیم چه کردی باشه مدوس تا سرحد آیده یا شه به سرکار آنچه سے بایست کردمدوس تا سرحد آیده یا شه بردمن سفر مان ساعوت سعد بود- بفار روسخواه
اذیمن طیبانع سرکار ساعرت سفر مان ساعوت سعد بود- بفار روسخواه
اطلاع ماصل نمود یم- خدمت شمیبا عرض خوابهم کرد- بدیری است کر بخدت بلیست د سرد از و سرکار نیفی باشی داخیلی بار اسرت - کر مانند

من بندة فاكسارے مورد فدمن بالشال نوائستد بشود-سردار مبتمسا داگردا نبده باچمره خست، ده رو به نسقی باشی "داستی بخت غوب جیزے ست اما بشت گرمی ما بششیراست ند برخوت -

سیقی باشی گلوله و با روت - تیغ و نیرسهم الغیب و سهم السعاده و ساعت سعد ما ساعت است که سرکا فرسے را به بریم اگر مرا به بگوتی قر لب اشم و بهنرم بهیں کا فی است اسب عربی در زیردان نیخ بهندی در دست نیز فطی برکتف - از خدا میادا نے براز روس منوس بخوا بمرویس -

برکنف - ازخدا میما نے براز روس منوس بنجواہم ویسسردارنی پی باشی از شراب نوب ہم مگذر اعتصادی دیں است
سردارنی پی کم ازیں کا نیست خلیفہ را بگوئید بیا بد ویک منتی از ہم مربکی بہنم
س سند اب کا سے اعلیٰ بحای بہ ہمیا بد اما حاجی بیش از ہم مربکی بہنیم
چہ دیدی و چرکردی اسٹ کر روس در کبا ار دوز دہ اچرف در است
از تو ب چیزے دار ندیا نہ اسسے دارشان کیسے تا او دوباش ہمایں کا را است کر دوست بیان کی سے مان کر است کی برند ورکبا سن اور کا است کا دوباش ہمایں کا را اس کی برد مربی ان کی سے بیس دوستے بمنتی خودکرد کہ میرز اتو ہم زود باش سے برجہ حاجی ممکنی یہ بنونس ۔

برجه ماجی میگوید بنویس.
پیس من با کمال و فار و شخص آغاز گفت کو بدین طراق نمودم.
بجان سسردار و بنان و نمک نه فی باشی سنگرروس پیچ بیچ نیست.
نیبت به اشکر ایر ای - چه سکه حیاتی اند من که حبک به کارم - مع توانم گذری "که یک ایرانی - چه سکه حیاتی اند من که حباتی ایرانی - به انگرست می شا دان - به "نا با نه فرما د برآورد - نیستی با با نه فرما د برآورد - که باشی از بن گفت من می دانسته که تو کار سه خوابی کرد آ حسر سن که با ساخی با با به فرما و براند ده باشی - که با صفحانی با بار خبای شیوه د جالی بخار در ده باشی -

 نیست وه بیب نتها پهل یا بنجی ه توپ دارند قسنراقشال را هم گوئی به بین د پیچند د پوج بسیار کم است که آدم ایشال را درجا نیکه کمال می برد به بیند باس نیزه بلت کلفت که به دکناک گاومیش را بی م ماند ند به بیزه جنگی می داخر چرم توانند کرد -آل نیز با با رند نه مردم ا د با رآ مدیم برسر اسبشال یا بوت صابی است برگز بگروسیال چیل و پنجاه تواست ما نمیرسد که تا دشن میشیم باز کندا زنظر غائب می شود -

نسقی باشی چرازمست مکشی ونام فزاق مے بری بگو" میمو تند برطرس سوار

رتيثان بم نفتار

ماجی تنمیب شاں گفتار میست اور اردلی میور) بینی دیواندسردار میگوینید چیز مائے غریب از اونقل مے کنٹر-انراں جملہ میگویند-فرآن بغلی سردار البرده-بهرکومتن علامت ظفر بزرگ مے نمایا ند-

سروار- آه- راست است- این ساک پدران لات ولوت سال گذشت به مراغا فل گیرآور و در در در فیج فسندر سنگی به بین جاچا ور زده بودیم-هرا فرصت شانه ورخست نداد ند- بیخآ پیراین و زیرجا مه بااسپ بے زین در فتم-چا ور رایغما کر دند- و درمیا نه فست را نم را به وز وید ند- اما من به تلافی را خوب در آور دم - درفشنا و کردم آنچه کروم - و بنوز به بر روست قبر پاردشا ل کارکر دفی فیلے دارم - گفتی چه فدر نوب -

ما ي ن يا سنت

میرندایمن طالاسی تا چهل نوشتم کرام پیب راست است به به میرنداری سردارد ریام بیشتم در در وغ آگرا نید مشاکونی - بخلات آل در آید - با امیراالمومنین پوسس انگارات در شد آورم - خوابی دید ما بمفتی ریشخناری منفی مشویم -

ر شیخناری منی شویم -حاجی - راستی این است که این اطلاعات و استخضا رات از من تلبیت -از نیمن طالع سردار ونسقی باشی و سب پارخبر مشرخی جستم - و این اطلاعات درسایتر آل جوان ارمنی است - کرجان خود را براه با نها دهٔ - بواسط وعده الثفات

كەمن انجانىب سركار سردار باو دادم. سردار ازجانىب من الى ارمنى كىيست ۋارمنى بىر بېچ دفت قابل لتقات

حاجی - حکابیت پوسف را از اول الی آخرنقل کر ده میشه آ<u>رو</u>زشتم. که باک را داری و ترزبانی تدبیرم مفیدون مده بشوور و باغود کے مفتر كة محال است سروارق اين جوان ارمني برب اعتداني رفست اركنار ورنش راوايس نديد

بعدا زسخنان من مسروارجیزے بحفت حساصرین کاه گاه كَا الْهُ إِلَّا الله ! وَكَلْ هَوْلَ وَكُلْ قُولَ وَكُلْ قُولَ وَكُلْ قُولَ وَكُلْ قُولَ وَكُلْ فَقُول مِن الله مِيكُفَتْنِد-آنَكُاه مروار باطراف نظركستال بادمان كج مج كفنت - أرمني معسيرك كرده است . كما إقليان-

بعد از دوسه بک سخت بقلبان گفت این ا رمنی کها است فليفررا بكويد بسيب يداينجا" بس برسم كراكثراوقات ارمنيال را بدور بحضور بدرگان ایران بهش معدا شد بوسف سایش را ندند باجمال كرورمردال بالانزازان تصورت توال كرد بحضورا مدبهيرت بساكانه اش البند بحضارنا شربرركي كردعلى الخصوص بسردادكه بالجثم ظريداري نكاب بدوانداختر-رونيقي باشي-باس انارتهائ فصوص برايي-آنچهایرمالے کندکرو۔

فليف مروسك بوور ورسشت اندام فربه شمستدان چرو كلكول روت بالهاس مخصوص كشيشان ارمني - با دوستن رابس بيا مد وبعد اذا عركة توقف بسريا سرواراشارت برششش كرو- با اوب تمام بروزانونانسس

إس سروار- روست بدوكرو-كفليفراسي باملانان درايران الرساك عمكنز كم ارسيال بحرم ما دوسل معشوندرون وكنيرمارا معكشد وب كور بدر ما من رينداري لاجر من وارد و اين كارمندان است

يا كالشما ؟

فلیفدازین سخنان ناسنت نیده در تلاش و براسان بنا کردعرق ریختن - و برخیر به دانسته بود که این گونهٔ نشر کا مقدم جریم بردگ است - بمدا فغیر برفاست که اینها چرف ریایش است ۹ ما سک کیستم ۹ که نبیدت ابسی کاراین طور به ادبی از ما سرند ند ۹ ما رعبت شا بهیم : سرفات و پناه ما نثما نید-ارمنیال ورزیر سابرسسر کاراسوده اند کیچنین فاسک بسرما ریختهٔ است -

سروار بوسف رانشان دنال اسهبر موبه بنيم تو باسك

نروزدیدی!

یوسف - اگرزی بیرازن خود بروه تقصر وستی برجزائیکی فراینگریم المانید که از پنجره خود ابه بینسل من انداخته پیش ازای که کنیز شاشود - ننه المانید به که از پنجره خود ابه بینسل من انداخته پیش ازای که کنیز شاشود - ننه به از به کس بهتر ف دا نید - که به اسیر بیتوال گفت یا نه داست است - ارمینیم وادمیم - به که ست بین فشش که یا دفتاه ما که ولی نعمت ماست - برگز خود دست بحرم کست بین فشش دراز مکر ده است - چگونه فی شود - که مهرواری و حاکم ما این عنا بیت دا در در تر دراز مکر ده است - چگونه فی نشر دا تر می است و البته خلاف عن کرده آن امیرگردی است و البته خلاف عن کرده آن امیرگردی است و البته خلاف عن کرده آن امیرگردی است و البته خلاف عن کرده و البته خلاف ترسال البته خلاف می داد به برگر بخشین فرد در در خود ید خود در به این از به برآن شفون اما سرداد بجاست اینکه از به برگرد به او برآشف تن دی بروا بگوست شن نخود ده بود - اثر خوشنو دی به به برگرز جنان حوف ما سند - در با ابنکه در چیره بدان نامهاری اثر خوشنو دی از کرامان به در)

پس- پنرو جبره و بده بحوال مرد دوخت بنا پندگو با سبب احضار اورا فراموسش کرده سختیها سنه اولین را فوراً بملاکرت منو د - واز روستی طی وعوا باوگفست - بس است بروزشت را بگیرو آه وشنسر یا دراکزناه کن پول در دهاملی) خدم سن کردهٔ در خدم سن مربال و مخصوصاً بهمراه بایش بروفرا باشی «کلیف را معین می کند بهب که رخست بتو بپوننا نید و بیا بحضو رایس را بم در خاطر داست نته باش که النفات من در باره تو برفست روسلوک بعدا زا منیت وابسته داست به باش که النفات من در باره تو برفست روسلوک بعدا زا منیت وابسته است بوسف از پس خنان شادال از دل وجان مجضور برد ار دویار و دویین آل شادی به آنکه بدا ندیم میگوید و وجرم بکند و نین خدر بن بوسبید

بهم حضا داخهار جبرت وتعجب بنو وندیستی باشی شا نه برا فراخت و جمپازه بررگرکشید فلبفه شل اینکه بارسے گرال از دوست من افتا ده دست و پات با لکرد نظر کائے عرق از جبینش جبسیده دماعش ترشد بهم مردمی د نیکوکاری و دادرسی سب روار را به نوشیروال عاد ل معادل بنو دند د کان کا از بارک الله بالک الله برا وازه احدنت به بیرول پیچیپ د- و در بهم ارد و نقل مجلس سف به من بیتوانم اوعا کنم - کرغرض اصلی سسروار بدال جوال مردچه بود - اما سروار دا فوب شخص سنت فوب سنت نا وحد بود م - و بقین مهبرانستم که این بکوئی و نوشیروایی - از داه درستی و خوبی شخص سنت بود - انداه درستی و خوبی شخص سنت بود -

ورخست على نه خرما وبدنه نشفنا لو

شادآل بگرای

مراراتها المرات المرات المروي المروض المروض

چوں سبیدادان ایران از پوسف ارمنی استحضارے تام برحال ولا دہ سباہ را ولا دہ سباہ را

بحركت احرفر مودند-

بهما ناآل اردوبراه افتاد-توپ فاند از میان کوه با حرکتے سخت و دشوار دبیب دگان برکنواه خود به نظی ام و سواران دست درست ندر کند و تار و مار از برسوت با مون را ه سبپارگر دید ند بیش از حرکت فراموسش کنم دخوب است این را به بگونم که پیش از حرکت با ارمنی ملافت است کرده دیدم آن کویستانی با قلیا ق کذاتی و کمچین با ارمنی ملافت بن کرده دیدم آن کویستانی با قلیا ق کذاتی و کمچین از او مرکب کوتاه گرجی و کفش پاست ند داد و قمتر در از در کمرونفنگ چب وراست اندا خند بدوش نیست بیکر قسب ای اطلس شجاب ترمه و زرین سخمه از دا خند باروش نیست بیکر قسب ای او کره در کر کلاه بخت ارائی فردا علائج نها ده در برشال اعلائے کشیری با جوز وگره و در کمر کلاه بخت ارائی فردا علائج نها ده وزلی سا داده عردس آسا عطرسات به بود -

پوں مرا بریداناں سخالہ وانتقام درسشرم بیش آمدوزبان وبیان کہ می توانست اظہار سشکرانہ وانتقام درسشرم بیش آمدوزبان وبیان کہ می توانست اظہار سنگر کردہ ام کہ از زن بلکہ فو دست الرجان ورگذرم جرب با او دست از جان سنت سخن گفت مراد اور ایس تغیر کی سنت اور ایس تغیر کی سنت سخن گفت سروا درا

بمدخود بهواريني توانم كرو-اگر زود ترنزك سعادين خدمست سردازيخ نامردم وہیں کہ زن مرا بجائے امن بہم ایں ننگ رابر فو دینے ہے ا زا ل بعد گفت که در کوستان گرجستان بر بهنه و بے خانمال گرانهچراندن بهنز که در برنیال و حریر زیر دست ابرانیال بودن-اگرچه وردياربل ورور بارخسرو پروير با شارم

با اینکه اگر دیگرے را محرم را زساختی کمال سعا دی او دی چهر در فرارین پائے مؤاخرہ را در میان میدیدم - ولے آز استقبان خیال وہمنت او الدخود داری نتوانستم گذشت ر

پاری- لنگرداه میهبود- در بیلوت داشتراک) وسف دستورے غواست تامريم دابافود آورد- چه درآس حسال مريم زن مردسه بود منتفخص وموروا لتفات مسروار سواره ومحرم ومعتبرؤ ماننديك ازسرال که در ار دو یخ ابران اغلب در سر کار بود ند- ارو و درمت ان (ابهران) ورقمشلو) فيمير ندو-غدغن شد كرىجب يز ناگر بريها ت جنگ آنجر بست ا وقت بركشن اردو درآنجا ما ند- وقراربر اين يا فت كه نسردار و نامرد خال بركيب بالوابع فود و دو فوج توجيجي بجنگ يروال الريا

در درم آفنان براه افت اویم بون دربزنگاه ترسیریم رسرداد از دیری جنگ دلتنگ ما ندو مانند سا ترابر انیان که بتوب من ا چندان اعتبانی مدادند-گفت" ولم می خوابد- با سواره خود بیش رانم من سے کو تم کر آرنو سے رئیس ماہم کمٹر از ارزوستے سرو اربود جنتهائے شاه انداری وغرایی داخرج میب اد-وی خواست بهرکس نبسه پر کهجی ديداراو وشمن ازمعت سركه كارزار روبفرار فوا بدنها و-عافبت بخوا بهق نعتى باشى وتنسرا ربرابى شاركرسروار باسواركن بدة فوو بحميا الوتازد واوبا وشهالة نشكران ونبال وررسد سيسرداربداعيه اينكه بيش انه فنا ب، مما مورسد وراه را برولنمن تنكم ساز و ازراه جدا فندر

"ما اذ گذار روو- بینیک بگذرد- ما با بیت در سرآ فسنشاب بجاملوبرسیم کہ اگر خدا کتے ناکروہ سروار را حبیث نرحنی عارض نندہ بآسانی اورا

دریا بیم-پول بحن درددارس رسبدیم-آفتاب تیغ کت پدر دردور نستی باشی قربیب با نصد سوار بود- و بسب دگان بامبل خواطرخود نستی باشی قربیب با نصد سوار بود- و بسب ادگان بامبل خواطرخود ازعقب مع أمد ند فوا سيم الكذار بكذريم - نا كاه ازال سوت رود-دوسه نوبت مانت رصداوا واز- بازباني غيرمعروف سخف چند ستنيم آن به صدات معروف نفئات تفسير شد- إبن معني ما را الرُمِركت بارُوا شن- وموجب ثلاش وتحقيقات رئيب مأكروير بارنگ ازریک مرده پرهرده نزنزدمن دوید- و با آواز سه از آواز

"ج با بدكره و كها با بدرونت و حاجي توبودي كه تفناك انداختي" من اذ او ترسال تر گفت، من چه کارم دارم تفنگ بیندا زم شاید چینا نجه درا شترک ارنبیال قراول دارند-روسیان هم اینجا

ت دفیقرد بگراوانے قریب تربلت، ونفیکے دیگرفالی شد۔ ورسائير شعاع آفتاب دونفرسالدات روسي درآ ل طسرت رود نمایاں شد- پول سرکردہ ما خطر رائجیٹ مینی وشن رار دبر و دبر جہرہ اش بشگفت مرداندر و تے بلشکریاں کردہ بے در ہے میگفت بردیار خست کنید۔ بكشير مرشان دا برائيس بها وربد

سوارے چندشمشر برست خودرا برودا ندا خنند-سالدا تهات روس غودراب سرك فيهم المنتان بالنوات كالعادية واده برروت المحربال-چناں بے ہیرواہ کلولہ باریدن گرفسٹ ندر کہ ما متجرماندیم دوسوار مارا بحث تند باقی به بیش سرگروه بازآماره کشد ا و است را م به خود کشی نکرد- نشیخی باشی بهدوه دستناها دعد یا دوعبد یا دا و

والتماس لا نمودكه برويد سيرآنان را برائے من بياوريد- كسے بین رفتن مخواست عاقبت خودبها درانه فسسریاد برآورد-اب به غیرتان! خود میروم و سرشان دا میآ ورم - داه بدهبیر-کس ہمراہ من مے آید بانہ ﴾ اسپش روئے بمن کرد-کہ ماجی ا بہمرگ من برو- سسراين ووسالدات را بيار- تا برجه دلت بخ ابد ید بهم و وسست برفانه من دود کرای دوسر دروسنت تست-درين كفسنشكو بوديم كركلوله بركاب نستجي وسبهره سخدت تربياره بناكرد- بهرچ بدتر به نفتان وباروست وروس مخش دادن كه لعدت - بكل بدرشان سك بشاشداين طور بم جنگ عيدو و اوم رامسنشل گرازمیک نششد عجب چا اورنار نیر کاره می کنی فراری کنند ازم اور به بدنزند جا در افلا شورداردابنال شورداردابنال شوری داری مراسان و به در ایرانیال خیلی اور می اورند؛ در میان نه بود سه در در میان نه بود سه در می در میان نه بود سه در می در میان نه بود سه در میان نه بود سه در میان نه بود سه در م باسع ول قررے داہ برقت بازالی شادکویا در برفار سف ووسالداس دوسس الشين برك ديدواده كنست اوديد نميدانست بهكند "ا اينكه ورودلت كرسرواروعوا را كے كرو-بن كا و ديدي سروار دوال دوال باجناك وكريزانيش رفي وخي برك در معلوم شد د محله اش جريا و الشاعد الشاعد

بهان کرون عمال بر طال سروار نیم کردوه است. به جادگان بمر خن و کوفت دنگهای بره و - آنا در دل خورسند جر ب انگار به نقا کنار در و بدیارخ و فی دفتند و کی بر دخت روز از موفت بردارسوفت به در میرا دا د زهم برداشتگی دا نه با یا نیم و افتون با به به در میرا دا د زهم برداشتگی واز ندای به کاری ده فود بنیا بها نیز و بخرفت ا دجار نول دو باش پر خود که سوارهٔ اسپ آسش پرخانه برد- بنا خست، و باسرعت حركت بيزه داچنان بربشت بيجاره بدنواخت كهكرش

بارے سشکرکشی کہ سروار آس ہمہ افتحنا ر فینیمن اندوزے و پدر دشمن سورى داشت بايس طريق ببايال انجاميد ونسفى باشى ننهر ن و اعتبار عظم تا باغ عمراندوخت -

وقنتيكه كورو تجلان أوكهمن المم جزوالبشال بودم اطراف وے گرفت پودند - واومشنول خود استروشی بود - قاطمد از سرواد دسسبه که مای را زود نرومن به فرسن - با فاصد رفتم-پول جبشبش برمن افت او اولین سوالش ایب کر یوسف کوج

في الفور دريافت في - كديا روكر يختر است - باكسال صاف وصاوق اظارب خبرای گفته-چرمسدانم من اصلااز مركت او

بهم ادر کاسه بدوران انداخت و و مان سا کے وجے کنان - ووندال فایان وسشناها نے شدا د و فلاظ دادن گرفت وقسم یا درو که دیا داندوزگار یوسف وفاندان وخانمسان وده وسأنوبرك وآنجه كررابطه وببوندي باو داسشته باشد- در آورد- وروست به س کرد-که او مسوزاز عدم معا ونت أو با وحشاط عم نيستم بدال كر الدبودن وست تو در کارون رار اوگوش زوم شود مفی زین از لومن وجود ضیت نو باک میگردانم بعد از آن سنت نیدم جمع به دفت او و فراد "ما پدر ومادر بوسف را با آنج دارد- بحضور آور ند- وفائمان الرا غارت كنند - وبور اشت - اما يوسف از در مكى سمررا فمبيده و دانسته بود وچنال غوب وسن بستس دا گرفته اود کروست

سردار به بهی بست دنشد خود و بدر و ما در وخویشال و دوستال و اموال جرز کشت زار بهمه جسب زخو درا بروست ته بخاک روس و سوس گذست به بود ند - سنجه معسلوم شد - دولت روس و سائر مکت عبسو به معت رم آنان را بحب ان و دل پذیر فتنه س مت در ماک و مال بایش ان دا د ند - که تلانی ما فات شان شد -

شادآل ملكرا مي

معرات المالي ودوم

بازد نامای در ونها سنج کی ای دا

از تهدیدان سردادسرا با تم لرزیدن گرفت وجول فارزبروستال از رجال را بازیروستال خود میدانستی با شی بازگونستند روستال خود میدانستی در میان بازگونستند کرفت کرفت کراگرا ندک وامن می نددم در میان ایشال نزاع بزرگی و اقع می مشکوک بود مناسر و بدم که مسکه را و باری نیقی باشی در حق من مشکوک بود مناسر و بدم که مسکه را کوتاه کرده افرن برگشت بطه سران گیرم از نشرست ملی وستایشی در نزد و نسبی که شار نیست با زبر و ستال خوش دفتار نیست بخصود ناش گرد بده افرن رجوع و دسستنور العمل کالم داد که درباب سفر و جنگ بصدر اعظم جنال دینین گویم و شرع حسال مردانگی اور بر بیرایه فتالف بنها به مین بی برباید کالی بردوست گفت :-

مای توخود انها بودی - وقضیه را بحب دیدی البترمثل من منافر می توانی کرد- درواقع ما نفی نوانی کرد- درواقعی سمردارهٔ بنشر سنی ممله برد- عجب اینکه دیا یا ده جنگ کند- با سوارهٔ بنشر سنی ممله برد- عجب اینکه منتخفظین در با دالین کرد و ند- و کاری در با در البتن کرد و البهم کاری در با دروه شرست ده دالی برگذشت با درود البهم کاری با دروه شرست ده دالی برگذشت با درود البهم کاری با دروه سنی و کریبال شد- دری برداشدن من بودم - اگر

رود خانهٔ حال منے بود وموت وصب ات درقبضهٔ اختیب ارمن بود۔ یک روسی زندہ منے گذاشتم - تا بملکت خود خبر بروا پنهار اہمہ می گوتی واپنے مناسب دیدی از شاخ وبرگ میا فرانی - ازاں بعد پک دستمال کاغذ برا سنخ صدر اعظم وسائر بزرگاں وعربیضہ بشاہ دا دہ مرخصم منو د۔

تابساتان کدنته موعم رجعت بطهران در رسابید و می توریا دشاه در سلطانید بود. باچندش از قاصران ولایات دیگرعلی الصبا کاغذ کاسنے و و را بحضور صدر عظم بردیم - بعدا زمطا لعمرا خواست نه با واز بلند که ایرانیال ازعلایم تشخیص قرار داده اندگفت موش آمدی! توبهم در در حاملو) بودی - ماجی - بله - بله - آقا -

صدر عظم - روس خوس باقر لباش جرات مقابله ومقاتله كه نكرد-صابى - خير - خير - خير - تا -

صدر اعظم معلوم بیشود - خان شما زخرار شده است - اواز فدوبان شاه ازجان سیاران دولت است - خدار حرکرد-

أن المحدلالد جندال ضررى اوجودش نرسيد

-67-2-2-86

صدر عظم و در کنار آب بنیک جنگ پُر زور سے کردہ آبد۔ حاجی - بلہ اقا۔

بهرسوا لها جواب "بلد بله با فير - فيردا دم دفوشم ما مدكه مراج بينهم آدى

صدر عظم یک از میرز ایان خو در اگفت - پیش بیا- فتح نامه بنولس کم بهرچاخصوصاً میست راسان فرشا ده ننوو - نافتند جویان عاصی فرونش بند- و قدر به باد نشاه غازی مظفر و منصور معسلهم نز دیک و دو د گروید و در تر قدر باد نشاه غازی منظفر و منصور معسلهم نز دیک و دو د گروید و در تر قدرت باش که این فتح فیال عمده و بردگ دو ده است ا

مرز اروئ بمن كرو - قوب عدودش بهرت اربود

من مترود که چه گویم "ناموافی طبع ایشان شود-ناچارگفتم مهر قدر یا صرت الی شد-میرزد اگفت - مزعدد سے ہم برایشان مقرر نما-گفتر - بسبیار بسبیار " صدر اعظم - (آ بسته دربینی) بنویس نیچاه هزار " میرزاچه و شدرشان سفت شد-

صدراعظی بنویس وه پائن ده هزار و کے ملتقت باش که فتحنامه به بلا و دور میرود شان پاوشاه اجل از انسٹ که دست بخون پنج سشش بلکه هزار وشن بیالا پر-پادشاه ماسگرمنفامش از رستم وافرار باب کمنزاست "خیر-خیر- نابادشاه خوشخوار و خونربیز و دشمن کن قالم نرود و دعایات دور دست ازاد صاب سن بر دار-بعد ازیس مختان رو بدمیرز اکرده ۹ دشتی یا نه ۹

يك سركارنونيتم إن عبارت فحتام رابدين مضمون بواند-

م نکه حکام دور آوند نیاب و نبخه ترک و ناجیک دات اقدس موکانه ما بداند و که دیس او فات دوس فول نه فارش بخاصمت دات اقدس ما - کرسا به آفریدگار و برشتی بخاصمت دات اقدسس ما - کرسا به آفریدگار و ما به رحمت نامیمون به بخارش بخاصمت دات اقدسس ما - کرسا به آفریدگار و ما به رحمت ناملی دود و کاریم - بر آبیجن سبایی گراه نشقاوست بناه با چندعراوه توپ از دا و دود ارس بصفحات آور با تیجان این بلاد بینون او ایران حرکت واد توپ از افراد تا بی دو دارس بصفحات آور با تیجان این بلاد بینون او ایران حرکت واد از ایجا که بهواره تا بی دارت اللی و فروض مت و نقف دلات نامندایی و در خاص در خاص مروف ال موسی انبوه رسیار مکنون و کمون است امر و مقرد فرکس برافور و مقال با از آن گروه شفادت انبوه رسیار برخان دارد - و شوکت و فران و ایر رفتاً دور میدان کارزا دان فرقهٔ نا به کار بول مروان سن برشکاد و نیران و ایر رفتاً دور میدان کارزا دان فرقهٔ نا به کار و با نصد و شعدت نقرا زان نابها دان برخاک بالاک اقلیده و آن از ده برار و با نصد و نشود و دو بین اران دارد به برای بالات افلیده و آن دان دارد و دو به بالات ایران دارد و دو به بالات ایران دارد و در باب حاله ایران دو بران ده بران ده بران دو دارد دو به بالات افلیده و آن دارد و در بالات ایران دارد و در بالات افلیده و آن دارد دارد در بالات ایران دارد و در بالات افلیده و آن دارد و در بالات ایران دارد در بالات افلیده و آن دارد در بالات افلیده و آن در در بالات ایران دارد در بالات ایران دارد در بالات او در در بالات ایران دارد در بالات او بالات ایران دارد در بالات او در بالات ایران دارد در بالات بالات ایران دارد در بالات ایران دارد در بالات بالات ایران دارد در بالات بالات ایران دارد در بالات بالات

الين كراجل نزديك شود و هرك البسرا يد فود الهوزن سنير فريال خواند و مهمنگ بلنگ دال بيند لهذا برحب اين فرمان جهان مطاع بهايول بعوم مالک فيح المسالک ملوكانه فودا مرومقر مبداريم كرباسم چريك نشك بسيار مالک فيح المسالک ملوكانه فودا مرومقر مبداريم كرباس گرد و آورده جمع آوری از دور و نز ديک با سيورسات زيا دولوا نوم سفر و بناک اينکه بالکليد رين عدا ون نمايند و و باین و مستحق اللوم نجت برگ شدرا با تيشه فرو تران ما در بيخوبن برگ فت در اور و مال و بايزه گذره و شران ما در بيخوبن برگ و در اورده عالى اللوم نوب برگ فت در احدت و آسائيش در سايد فديوا نرجمانبانه دعايا و برايا دركنف امن و امن و كمف را حدت و آسائيش در سايد فديوا نرجمانبانه حفرت ماك داري ما بيا را مند را المقرد مضمون حكم مطاع د فرما ق اجب الاتباع دا مستوفيان عظام تبرت داري ما بيا را مند را المقرد مضمون حكم مطاع د فرما ق اجب الاتباع دا مستوفيان عظام تبرت داري ما بيا را مند را در مده شناسند و في شهر فلال و مستوفيان عظام تبرت دار ند و در عهده شناسند و في شهر فلال و مستوفيان عظام تبرت دارند و در عهده شناسند و في اين عظام تبرت دارند و در عهده شناسند و في اين عظام تبرت داري ما بيا در امند و در عهده شناسند و في اين عظام تبرت داري ما بيا در امند و در عهده شناسند و في معلول عدم اين داري ما بيا در ادر در و در عهده شناسند و بيا كورد و ماك دار در در و در عهده شناسند و بيا كورد و در عهده شناسند و در عهده و در عهده شناسند و در عهده در در در در در در در د

صدراعظم بارک الله! فوب نوسنت ته اگر قضیه بهم میندال واقعیت ندارد. بهن نبیت و بهرت با دشاه انشار الله واقعیت بهمرساند فال نبک میزنیم تاانشار پر داندی تو بهدر نرو دری واقع فوب است وقبیکه با میل شخص مطب بی باشد.

وكرنه جه فا پُره الان

میرزایسراززانوبرواش برائے ہیں شخصعدی فروده وروغ مصلحت کمیر بدازراست فتر انگراست ا

سببس صدر اعظم مفن فوسستند سوارشده بمنزدة في بحصورشاه رفستان بم بهمراه بؤكرال مع رفيخ روسته بهن نمود كر توبرگر د وبر د ساستراحت كاس آمدنت لازم نبيرت "

الله الله الله

گفتاریل وسوم وقع واقعیمولناک کرمای لادردناکساخت

چندروز بعدازان اردوازسلطانبه بطهسسران برگشت وین در سرکار خود ما مور به نظم ونسق راه گذارشاه کشتر ناگاه فاصد سه خبر آورد - که بازیگران پیش از درودشاه در قصر با بد حاضر باسشند- این قصرخیانچه گفیتم-در در فرشگی طران در کنار رود کرح واقعه است

ادین فرخیال فراموش شدهٔ دینیم بسرآ مدر ورخیقت فیل الاستان آیامه از آخرام از استان آیامه از آخرام شان فی ایم درا از آخرامشنای با زبنب اینی ناآنگاه با آنکه و د مادن به مردت ماه بهم درا بامردم دل سنگ و بهمروت و فست راموش ساز در بایی و مؤد س بسرت بردم - از بادآل واقعهٔ بهولناک براس آمیز که سبب آل بهم فود بودم برزفت بهاره و دوانه نها دم برم کا مد و با خود میگفتی اگرتریم دا دا شیشتی سنت موعد فهورش نزدیک رسیباره و درسایمانیم بوست آل بلناد خوا برنشد

با د شا ه بعد انرکسشیدن قلیان وروانه کرون بهسسرا کم ن واخل

مفارن ست روم ممنت لزوم شائانه آوازه زنان وصالت سازو منبك بآسمان بلند كرديد-من اكريباس مرا پاگوش بودم- ا ما صلائے زبزب رائخ سنسنيرم - وسيم بيوده اود - انين سبب در فوف ورجا وبيم والمبيد رمعلق بودم - ناكاه فواجرسسوات بيرون دويد-كميرزا المق المجيم بانتي را حاصر كنيدر فياسات عقليه درموا دسي كه ما رابدال علاة و مد خلب الله کلی است ما نندوی و الهام مصحدت هے بیوندو-ازیس خرانه براندا مم افت ا دوغرق عرق سرد شد باغود الكفتي إبوات كه كارزييب

مدبسرم الآنچر فترسيدم ميرندااعق نرود با ندرول دفت و فيراً بيرول مد- درآل حسال مرادم در د بده - بكنار الم كست بار وكفيت " ماى -شا ه آتش كرفية است-بخاطرداری کرمن در نوروز کنیزست بناه پیش کن کردم. با با زیگرا ل بدینجا نیا مده و خود را بنا خوشی زده است و شاه مرا برا رئے تعیق غواست بود-چنانچرگویامن لایکان تخم جن بوده ام فقی خورده کردر ادک اگراوراهیم فندرست دقت شرخگ ند بینیم-ریشدن رااز نیخ میکنیم-فدالعندن کند رو زیر اسکه آل ع كنيز من نشد- ولسنت بدال ساعت كمن شاه دا بخاية فود

إين مجفَّات - و ذو دروانه شر- نا بطمران رود من خودرا مجب ادر رسا نهره - ورسر بخدت وا الكول فود و دخرك با مدليشكوست بارم كم اكرم ناخش بورنش را باور توال كرد-چه ناخشي عم باشر معلوم نيت عاقبت الليث الليث المالية ال . کالم بوزو - و بروز کار ند بد - پاکار کارندکشاه تفید و پرم کشود ال باورَ الله الشرينيدن بدين نيافت كه أكر درواق تريم جاست شايد دل كيم جالش بوز دويروز كار ندب عاقبت بمکرارای اشعار ول خوش شدم-در درجهان کل رفست و برق نسنخ است درخها بهمرسبزاست و بوستان کردار چه لازم است بیکے شادمان ومن ممکین بیج بخواب ومن اندرخسب ال اوبیدار

سرسه باین اشعار خواندن با و حکرت را ندن با میخواستم کارراسرسری گیرم وبعادت مسلمانان زن راجروانسان نشمارم اما بسردنده که علطیدم و بسرجاکه خیالم رفت گویا زیزب ونعش باره باره اش را بیش جیشت م مجم سف منو د و و توجهم را از مهمه جا با زمیداشت -

فلاصر روزنا فبروز رسيد انناه باختشام بالمساشائيان بيش

بازآ مد كان داخل طران شد-

نهام توجه اینگرهیم را به بینیم وازهال نبینب اطلاع ما مسل کرده از شک و شنب درآیم - از بخت بدم - بهای شب ورود آرزویم - برآمات روی بنوع که مسلمان نشنود - کافرنه بینی را بیک از نسجیال در کار فرمان دادن بودم - ناگاه حسبیم از خلوت شاهی بیرول آمد - بیک دست به پرشال دست ویگربردل - قوزش از سائر اوقات برآ بده و بده اسش بر زیین و و خشر - سررا بهش ایست وه - سلام دا دم سسر بالاکرد - گفت مای فرب شد - تورا در آسمان می جستیم - در زمین یا فتی به اینیا می در نمین یا فتی به اینیا

مهم: - این به برداری که این کسند به کرد و فاک برسرس رخت و الله - با لله د فرا و فیره است و الله - با لله د فرا و فیره است و در مرکه ورم مراوعیه از وزیر گرفت تا فواج سرا - بهم را قتل می کنم - به بینی فرسه خور ده که اگر مقصر د این می بیشتر مرا بسرد -

حاجی :- چیرمفصر به مگرچه شده است به میمیم :- چیرمفصر به مگرچه شده است به میمیم :- ویگر چه سے خواسی بیات درخاطر ش مے خواستی - برائے ماجی: - با اِ فہمیدم - توکہ ایس فست درخاطر ش مے خواستی - برائے

چر پود ؟

به براست میم است ناک - ما نند کسے که ازخود سننب ناک باشده من است تغفر الله د تورا بخب را این حرف کارا جائے ویکر مزن - براست این که اگر چنیں سننب در عق من بنو د- با دشاه بهمائ دم قول غود را بغیل میآورد - خوب تو سے سننبدی شکه من خواطریش دا من است من می سنت به می می اورد - خوب تو سے سننبدی شکه من خواطریش دا

ماجی: - دربهمه روز تا درحق شماخیلے چیز تا ہے گفتند- و بهمه کس تعجب مبیکرد- که چگونه آدمی مثل شما - نقمان عصر- جا لینوس د ہر-بار چناں مستاع منرودی و شبطان زادہ صابی دل بد بدکر جسٹر بدیخنی وعا قبت بشری چیزے نداسٹ ته باشد-ایں امریز تنا برائے خابی

فانمان تو-بلكرفراني محلكت راكافي است -

عَلَى البِهِ وَسَارِ رَحْرَبِنَ وَامِن كَيرِ بُود - كَهِ مُقَوَّل جِنَّان سِيابِشْ شِيمُ وَلَا عِلَى اللهِ وَ - كَهُ مُؤُو سَشِيطَان وَرا آن ورو اقعه آنها چشم بُوو وام بلا بوو - كه نؤو سشيطان ورا ن است شيطان اود - كه بجزات آسن الم سافت - و نكاه او عينًا نكاه شيطان اود - كه بجزات او قرمساق ا بديم سافت - بعدا نهم اين حرفها حسب بما فت - بعدا نهم بايد كرد -

مای: - جبانو کم جیزے بنظم نے رسد ؛ یا وشاہ چرک الله

می در دود دارم می خواید بخند به به برد و پهلو که دست بدرش می در دود دارم می در دود دارم می در دانی می به بری کرد - مای ا میدانی می چم

طور سمیشه تورا دوست داست دوارم وقع بیرول در بدر بودى به حن اندام جایت وادم را نبرات وادم ند اوا سطر من بدیل منصب رسیبری و اگراعتقا د داری باین که در د نیا چیز سے برازی گذاری ونمک سشناسی نیست - اینک وقت ا نست کہ براغتقاد فودعل کی سب قدرے باریش خود بازی کنا ل

عاجی الم خیر درست ندفهمیدم-علیم الم مختصراینکه بیا و بگو- این و خیر ک از من ح قائده واغتياراي عرف برائيمن غيلماست وبتوبيم صريب بني رسا ندر جوان مروسے چرعيب، وارد - بگويندفلال زن ان فلال .وان ما لراست -

ماجى: دراستى داست ميكوني و لي جان عربية نزاست ازاعتيار كرد بواند كيم باشي مراجر پنداشتي و چراخود ا بنشتن بريم ، جا نم دا فدا سنة سرنوا بحنم و بعشق چه و بها دكر و آنچه اندس بری آیدانست كه اگرانهن به برسند میگویم از حسکه بانتی نیدت جسد اکه خیلی ادف نم می ترسید اما این کر تقصیر دا به گردن خودگیرد - برگرد نى شوو-اى جوال مروسے كرشما برائم خسيال كرده آيد تهيم جوال مركى است

ورين اشت افواجرسراني نزومن آمدكه خواجرباشي امرداده كه عمهانان تانصف شب تؤامند تا وقع كروكيل مخفد باشي ريعي في باتي لفرجلا دورزبربري بشت حم برويد وتا بوت با تودبها وريد كرجاده البت بايدبغر تان بيانيد

مكم باشي نيزر فته بود تاريكي شب م برفر يادم رسير وكرينها فنن ننگ ووست يا چك واضطراب نياد و تلاش بخطوم ما نداخت ع نفسردانسرا بالم حب ادی شد. و کم مانده بود که در دم حسرم سرا غن کنم - باخودگفتم - سبب کث نه شدنش کم نبود - که با بدقاتلش هم بشوم ۹ قبر بچه ام را بدست خود بهنم ۹ خون ما درش را بریزم ۹ یارب ا بچه عذرا به معذب شد-

اے طالع نخس واخر زمثنت ایس خط به جبین من کرمبوشت

ازیں حال پر ملال کو خلاصی و مجال ہ بجائے اینکا رہبت را نیک وست نه اربرسينه خود فروبرم ؟ اما نه معلوم كانقابه ين بوده است باسروشت منال جرمباره الع قصائح لي نتيرا الع تقابير بے ند برا کوسنشن بے فائدہ است خطائے کہ تو ا فائدہ بایدمن بانجام رسائم - نف بر تواسه ونبها! اگربرکس برده از کار خودبر مع داستان وجاني سي عنووس -آل وقيت معلوم شرك لدونسيا چىيىت دابلش كە ؟ يا ابى اعتقاد دماكى كركفتى -كوە دما دىدرابرىشى باركرده اندر بنج نفنسركه باستة مشربال صببت نونين ثونك خدمت خودرا به كمال رسا ند- ۲ نا درايروات نبود- چه مرده برون وزنده کشتن در نزوایشان تازگی نداشت- آن شب تارومناسب ایس کاروسشت آثار برحن ان سائراوقات ما ورمیان ابرائے خونیں رنگ فنسرو ما مره برج ازشب زیا و ترمیگ شت ابر کا انبوه نروتارنز وانوك كوه دانبز، عرش رعد وروستناني برق برقوه نرديده وسشنباره ي شد-ماه لا له وارگاه ازمهان ابرات تنك سر برمیکروے وعالمے را منور میکروے دگاہ سیسکیاری شفت وعالمي را بطلمت مع نهفية من دركوشدا طاق ملاوس قمر شد "ناصالت سنب غوانال كليستهاكه بالمواز عزاب البين رحمدت ی فوانید و آوات یا سیانال بشت با ممات با زارکه بزوره شفال وگفت اوی ما تدر بلند شدی مشمیرم ونیم رشده وروسید

وآوا نبيش إبهنك فا فلهُ مرك بيياره دنينب، بركوش سبيده - لرزه سرا بإنم را فراكرف بيش ازين مأندن نتوانستم- درحا كے كدان جا ن ومیدبودم دروانه شدم درجائے موجود رفقائے فودرا بیش ازفودرکنار تا بوت که بائیت نعش مقتل را درآن گذار نرنشت دیدم بخاسخت که توالنی گفرت - این بود شد" گفتند-بهنوزنشده بهمه ساکت وصامن ما ندیم مراکمان که آن نماش به من شمس مشده و من بجر برون تعش چرکے ننواہم دیار- اماکار ہنوڑ نا تمام بود- ولمرا قدرت نفس سیدن نہ- ورگوش حم سے دائے شاہی برجے است سے سنت بی جہت د کر ازعمارت بلند تراز بهمرجات طهران نمایان در بالاست آن اطلق است - تغزي گاه شاه - اطراف آن برج زبين خالي كه اكثر در الاي حرم است که بدا نجا کشوده می شود-وبام بدانجا مشرف است (مال غودرا برگرونسراموش می کنم بهمریشم بدال بام دو سند بودیم در بالات بام - بدروشنی مهتاب کاه گایه دومرد ویک زن دیده میشد مردان معلوم بود - کرزین را بر ورم کشند - وزن بالتماس والتجب بزا بو افست اه ده - و باوضع د لگدار د جان کندنی که پرنز از آن تصور نجے شود -دست وپای زو- چی بلب بام رسیدند آواده دن بلت در المااراشر بوات كرانطرف عارين وزيدجنان دريم وبريم وبرق وحث المكر الود المرابة فترض ولوانكال عنووك ما در فواموشی تمسام مرال و باکشودن دان براسان! حتی آن

ما در خواموشی تمسام تران - و باکثودن دیان براسان! حتی آن برجائے فود خواموشی تمسام تران می منودند - من ما شند بار چرچوب برجائے فود خشام اگراز حسالم برسی - از خود بے خبرو در واقع مردة بودم اما بحیث مرکز خری گذشت مبر برم - سیکبار آوا زیدے سخت بولناک جا لگزا در نها بہت شدت برخاست و خرخره کشال فرونشست و از افتاون فیشا زبام والسبتے کہ کا ر زینب گزشت من ازائدلیشہ واز افتاون فیشا زبام والسبتے کہ کا ر زینب گزشت من ازائدلیشہ وبائم برد واقعہ درا می دیوم برجم برد واقعہ درا می دیوم برجم برد واقعہ درا می دیوم برجم برد واقعہ درا می دیوم

و با در بنی کردم ـ دو تے بچا بیے کہ نعق ریعنی بجائے کہ زیزب خود باطفل من در بغل افت او جود و در بنائن مرک بود و با ابیت کہ ان دو با ابیت کہ الدی او دو با ابیت کہ الدی الدی المنظم می خورد با ابیت کہ الدی کا نش خون ما نمار فوارہ فرو مے ریخ سے المنظم می خورد بینا پنجہ گفتی حرف می ذور واڑی مالیت با ایں حالت الزخرخ کا کشس چیز ہے مفہو محم نشد - مرک نکہ جہمہ اش به فرز ندم افرز ندم اگویاں می ماند وشا پدایس خیس ال من بود - با کم الله خورش الربیم الم نم اند کے از حالم خورش از یا دم برفرت و جنال بیخو د شدم کہ اگر بھرا کا نم اند کے از حالم باخری بودند ادراک مائی الصمیرم می منود ندوم را از بنج برمرک به بین خور المنظم می نود ندوم را از بنج برمرک به بین خور المنظم خورا الربی بنود سے مالم بیخود می را بحب اسے رساندم کہ دستال خود را از جیب در آوردہ بخون نربین آلودم - و بد بنبل شفتی کہ لاعقل تا آخر عمر از دیکارم باشد -

بارسے از صدات وحقی افزائے یکے ازجلاواں کہ ازبالات بام ما نزر موکل دوزرخ فسنسر با دہر آور د۔ کہ مردیا نہ ہ بخودا مدم بیکا زینج ہمرا کاں نا بکا رم گفنت سے رسے سنتر گفت بہت ہوا ہمرا ہمیا کم نفش را بر دوش نا بکا رسے دیگر ہمستے گفت بہت باتو ہمرا ہمیا کم نفش را بر دوش گرفتہ و در بیرون شہر بقبرستان نے کہ قبرش درا نجا آ ما دہ شاہ بود بردند من با فسنسر کا شہر فتار خواہ نا خواہ ہمرا ہی خووم بیوں بقبرشان رسیام بیخو بر روسے مزارے در آل نزویکی نشستہ وا بجہ ی گذشت برو و می فہردا از فاک انہا سنٹ نزر دوستاس برسرو باسے قبر نها دند۔ پس بہ وفیردا از فاک انہا سنٹ نزر دوستاس برسرو باسے قبر نها دند۔ پس بہ

ہنوز نا رہی شرب بی ورعدوبرق ان کوہ نائے دور ہو پدا بود بجر آواز شفالال کہ گا ہے توام و گا ہے جدا جدا کہ دراطراف قبرستان ما نند سردہ کشاں میگرد ثدہ صدائے شنی شد۔ برچه بیشتر در آنجانشسته دولم از شغل خودزیا ده واز ده گر دید و بیشتر بخیال نزک آن کار بد فرجام افست وم دازندندگی سیریا بهرچه زود تر دلم می خواست د نزک دنیا و ما فیها گویم مه تنها خواهشم اینکه لباس در دیشان بوشم و باقی عمر را در گوشه عزلت و خلوت باتوبه وانا به دور از مردم بسر برم و از بهمه گذشت نه خیال اینکه مبا دارفه آنه و گفت امن نسب سی خالت مرده دفتا را شک زده ساخته باشد مراباین اندلیشه استوار ترساخت

فلاصد وروم آفنا ب بمناسبت خطر المحوظ به آرزوت ووری از منفامے بدال سوی و کروہی عزم م جزم شد۔ کہ بدرکنارگرد) روم واز آنجا بااولین کارروال

توورابدالمهای رسام می پررو ما در می شبنیم به بنیم چه شده ا تارست پد پیش از مرک پرربرسم و مورد دعات خبراوشوم و شاید در پیری شیش بدیدار پیش آزم کشند وش شود. با این بارشا مرت بجاسهٔ خود برگشتن نمی توانم کناه گاری بسر است دیگروقات تو به وا نا بداست -

بارے این قضیہ کا تلے جنان اللہ سے برت ایمانگاند کراگرات اللہ برجائے ی ماند-براتینہ یکے اداولیا وارباب کرامات مے شکرم -

ستراولادسين نشادات بلكراي

الفتاريل المحادوستان في مود الفات عاى بابا يحاددوستان في مود ورا ندل و عرا ارخط

وستما کے کہ ہنوز از فون زینب تر بود-اڑلبل درآ وردہ برروستے قرگندوہ منسا زہے رکہ مد تها نخوا ندہ بودم مؤاندم - ازیں عمل دلم اندے تنہ بر ترک طمسران صم واڑ سرقیرز بنب رو باصفہان نها دم چوں بر رکنارگردی دسیدم - اثریسے انہا دواں نبود - و لے در من قدرت پیش رفتن بود - عرم من کردم - کردروض سلطان رفتہ شب دا در سرم - کردروض سلطان رفتہ شب دا در سرم -

در آنها بسربرم در نردوی کاروال سرائے حوض سلطان در حسر امرد سے دیرم باوضتے
غربیب بہ چیزے در زمین خطے آپ کنا گفتی منزگی و بازی میکند بول قربیب
وی پر سسیرہ دیدم به کلاه خود مخاطب است ایمین که نرد دیا سات میں کہ نرد دیا تر رفتم وی پر سسیرہ دیدم به کلاه خود مخاطب است ایمین که نرد دیا تر رفتم است برطم کا در گفتی :-

این بنی تواند بود-گریکه از در در پیشان رفقائه مشهرم در دا قع فیق نقالم بود- حکایت تازه ساخته برائخ زیرچاتی بکلاه خودنقسل می کرد-بجعن دیدنم بیش اخت د با نشادی تمام بجرم مصافحه بیش د دید که حایی جمال دیدیم- این بهمرسال کجب بودی به جابیت در صلقه رندان خالی-پس انه

رت درازازایی قبیل نعارفات بسرگفتگویاندآ دیم. سرگذشت خودرادزایام جدانی تا آنگاه که عبارت اود از سفر ناک دور دور از باز محرت و تدایر شعب دوه برات اندوفتن نال نقل کرد. معلوم شدكه بيا ده انستا بول مي آيد وخيال دارد كه بهمال با باستيب ده

براصفهان وازهم نجا بدد بلی و مهندوستان رود-اگرچه با اس حال پر الال دماغ گفتگوئے چندان نداشتم- و لے با صرار وابرام وسع اب نیاورده مشرح حال خودرا از وقع که بادرویش سفرانشد

بیرول آریم نابدانگاه بیان کردم -تماشا داشت برچه دربیان سرگذشت برگی و جلا لم بنشری شد ت واصترام او درظا بربن بیشتر می گشت بول بدانجا رسسیدم که ل نیفی باشی شدم - اکثرت تجب ربه که در چگونگی رفتار وسلوک با این طالقه وانشت كم مانده بودكه بن سجده بروم اما بهبيل كه دنسب اله كارراديد كنجن خطرزى نزك بين دفست كار منوده ام يك باره عزت وحرمتم زايل كرديد بالاوازبلندكفت وفين -قابل تشريف كروست وتدرير بالابت

> سالهابا پركه تايك مشرت بيم النيست ايش نابدے رافرقد گردد یا جمارے رارس

غوب - یادشاه خواست کنیز کے داانے رجی که درتقصیراو تورا ایم مظیرت و بحث بر- بتوچه و بگذار بکشد و توجیب را با بداز ورسے که دولن بروست کشوده برگردی ؟ و بازراه و در بوزه و سرگر دانی رکه از راه من ہم بہت السب ایش گیری -ہیں از اندکے کو قفت گفت ا آنسكاراه طلب سعاوت مروم فتلق است، ك شا براه ميكرو-وگرے کورہ راہ ۔ پکہا ازراہ راست ی رسد و گرے ہم ہا دایا و گویال بدوره می دند- ایامن تاحال کے دا بجر تو ندیدم کرا دہمہ را بہاکہ در پین روایش کشوده برگردد-ویایل خود چنال راه را گه کند که دیگرروی با زکشت-بهم بال مراشم باشد - اخرالام برايس تسليت من إيس بي أفروس ابخواند

مادرین گفتگو که کاروان اصفها ن به آنچا دسسیده با د ۱ ندا فرسند.
ورویش ادروشی فتگو که کاروان اصفها ن به آنچا دسسیده با د ۱ ندا فرست مرویش ادرو شیخ کنشنه اسست به نقد آویز د گذششه اسست به نقد آویز د گذششه نام افران و چار دا داران جمع نتوند - بعد ارد شب د افران و چار دا داران جمع نتوند - بعد ارد شام حکایت تا زه فتسل می کنم - که در استا نبول دافع شده - والبته تا حالا

ازاین گفت ار خیلی خوشدو و شدم بهراکدبسیار ولم بغ طال ای خواست با بر چر باست در و برطور کرمیسر شود با بهم بکاروان سرا

رسروال برمیب بهاری مشول بودند- یکی بادی اندافت و بگرے باری اندافت و بگرے باری دندے کشود و بی بھارے کشود در ای رون - آل یک جانی و م مبداد یکی فلیان جاک میکرور ورولیش و آل کی نقال مرابشاں را شیخت به و برددگ - بعد اند شعب کی دکوفتگی از طے آل صحب رائے نمک زاد بردوستی معمود را

ایک می خواستم گوش دیم-اماجنال حاسم بریشان بود-کرلی اضت بار در میان قصد ذیخ می افت دیجری رفت و رفت می سخن را کم میکردم بکه نمیدانتم حمد که در باغودی گفته می

من از و تود برخب مرا به غم او د که اگر و جود برای ان من عدم باو د که مالی و جود است برجه می بنیم اگر و جود بود که ورد یخ و نرس و بیم او د کر در در یخ و نرس و بیم او د کر در در یخ و نرس و بیم او د کر در در یخ و نرس و بیم او د کر در در یخ و نوایت کرم او د سیم او د کر در در یک خود نمایت کرم او د سیم

الامبديديم كرشنوندكان نهايت لدت دادا دندج ورجب ومة

الديشة من بيكيارصكات فمنده وكف زواشان بلندمي شدرومن ازجام بری جستی-برخود مخرکردم که وقت دیگران حکایت را از اولشنوم وبه نقار فارغ السبال بخيال فو ديردانم - جه قدر صرت ساک دوجی گذفقارامی بر دم کر په در پهضمی کاروان سرارااند خماره شادی پرصدامی کردند- باغود می گفیستم می شود من نیز مانست ابنا س ووقع دارد- وبهمان گونه اله آب است راز بالات سنگ ریزال آبهته الم بسته درجوست نرم روی افتیار میکند-غم و اندوه بهم باید- بزاریج بكابدة النبالات معيج معتدل كردو-وكم كم بوائات فاسده جربوات

ورانجا قصه وروكيش روز نيزيه خاتمه انجامي يسقف ببرو زكون اسمان الستاركان روش ونابناك شد-باران شب ووشين آب وتاب تازه جو ہوار اواده بود- ماه در کاران که برسیارگان فلک رونق افزايد كمناكاه سوارس سراياملح بردبليزكاروال سسرا درآمد چاروا داران بسر برستی چار با بان وغدمتگار ان بسررسی فواجگان و فراجگان قلبان وروست بر روت منا ب بمباعظ كم وكيف قصهمشغول بودند من اندنج داه و دروو آه خردو منسر درخیال ال بودم كرسر برستك نهاده بردوت فاك بخواجي حقيم بوالفاد

او مدم بیج از نستهای است که در شها دت زیزب بیچاه بامن بود برسید اس کار دان از طهمسران میآید یا به طهران می رود- آدمی به فلان د فلان نشان درايى ميان مست يا نز ؟ دائستم كرفروهم

رفيقم درويش في الفورا سننها طكروكه چه خبراست عاقلانه بهياره كار كوشير- واززبان تمهم الأل جواب داد أ-

ہمہ بہ طهران می روند - مگرمن ویک نفرکداز استنبول می آیم مرفیت چنا محد تومیگونی دیایم- اندو بهناک در دمست در دی به بیابان نها ده ى رفت - باره چيزيالت ديگرايم مطابق علامت ونشان من بيفسرود "ناسواردا فيك نمي أند-كه وتنارة او نوده است سوارچا أنعسل بجائيك درویش نشان داده بود بشتا فت معلوم است که درویش راه خلاف باو نشان داده بود-

بول بنجى برفت - درويق مرابكارك شيره كفت ١-اكريخواسى ا دسترايس جا بزر- دويا درامان باشى - بايد بيس صالا حركت كني

برائے آنکہ اومی دود وچوں تورائی بو بار باز بدا بنجا بازمبگرود-آنگاه كبيت

ارضامن فودن أوشود ؟

تفته من سرچه باید بحمر میکنم رضامن دیگران از ند منودن من مبتوال ش مر منوون خودالبند اورا بحرفان من فرستنا وه الدوازجنال ب رهما ل چى مرمرت نبايدواننت وائمى نقر بهم نيست كه با دويم- چدزبان بندا نقداست وس بس جربايم كردكها بايدم دفت ؟

درویش قارسے و تاکر کرده گفت بیش از صبح با نجامیری و نے فوت وقت کسر چی محصومہ براب سے دوی آل وقت از شرست ایم در بنایی وگرمه اگرور بیرون دیوار قم بهم بگیرندت-امی فلای برایت لیست ا وستهایت دای بستد با پداندگی ضا مافظ بُحوثي -

كَفيْرْ وربست ارْكِجا كَذران تنم-گفت آن باس کر از عقب او می آیم - وجوں اکثر سکان آنجار ی شناسم - کارے میکنے کر ہداد جودت مثران دون برنسان رفته ام بهند اینکه برائ یک از زنان شاه نه برخمیل کرده کردشین رفتهای ده مراکزفتن فواستند و این فی دقیقه پیش از آم فراش بن رسد خود ابشاه عبدالعظم رساندم- ورعم بركز چست ا

غوش مگذراندم که درآنجی برمن گذشت - چراکه ندواران متوجهمن می شدند^و وزنان كراك زيادت باعيش وعشرت بدانجام المدند-بريب بطريق وستگیریم ی کروند- بک ترس سرت ویس-کرشاه امرکنار- کے جیزے بتوند بدنا از گرستگی بمبری یا تسیار شوی - آل و قرت بیاه مخدا با بدر او بخدا با بدرگ میدت - کرکار با بنجا تا کشد-شاه راازمرگ يك كنيزك چندال غي الميات جر ورولش براندكم نیست و آدم چین ان که ما ایرانیان ی پین داریم - بدین آسانی کالنی میرد-

ابروبا دومه وخورشير فالكراكا لاند "اتوناك بخف آرى وبغفارت تؤرى يمه ازبهر توسرك شنه و فرما ل بردار نشرط انصاف شب الشدكة توفرمان بري

فتخ دروين جان من ارا تان سبتم كرخوبي اكت نور المنس إموش شاید باز آب بروت کارم آبارآل وقعت الای خوب میکنی- مالا بركف وسننا وعبب ورنبنسل مي نهندنيست - با زيم بها نم كرورشهار بودم تقلبان فروش - "نتهاكوسان - ودكيل مي فحضرب بانتى - والمعنى بيكاند جه بردوادم ئ شد

بس مرابحنا لكرفت وكفت وسن على بهمرات ورحرات

من بنوز ملخ را ميمودي واشتم-ازاين شان المبنان وركيبابان ذالفى قوت الده كوس برشد الدوسة في دست اندودسوار چینده خود اویدم بست برای شهرارای نگاه کروم شهریت تا اینکه زینمرور بردرگ صحن ورمیان من و سوا رحی کی شد

تنكاه نفسك شيرم-كراكسم لله إصلى الله على سين فاعتمي والله آسنا ندمعصومه رابوسه وادم ونمازے مانند نماز نجات یا فتکان ازمر

صدق وخلوص بجائے آور دم۔ اقل دیدارے کردیوم روئے نیقی بودیبیش ادر کر بجکم شاہ ہرجا تورا

فیض این سرنین محترم و معتبدس منفید وستفیض سوم تومراان اینجا بیروں نے توانی بروس آیا ازیں بست کے دا با رائے بیروں بردن

ن نیقی :- حاجی جان ! بیا بیرون نؤدم واسطه شده نجاشت میدیم واگرشاه راضی نشد و حکم نقتلت کرو- مثل گل خودم سرت دا می برم -حاجی : معدلاح خودرا در بیرول آمدن ازبن آستان قدس منبدالم -نیقی : حاجی - پس من جرکنم - این اول دفعه ایست که مرابه آدم گرفتن

حاجی: -مرکب اُنْو! من هم اقال مرنژ بهٔ است که بهبست آمده ا مهم راندگیرند-نشیخی: -مضمون نشسرمان من این است که اگریپ نو با دگردم با دست ه

ماجی:- برکه راضی نیا شدخیش کورشود-

يقي الشيشناك عجبيب إعجبيب إمن إين بمدر أأ ماره ام - كرنوم المسخره لني ؟

ی مردی بیس دعوی در از وصدا بلند شدنشد نئے کر چیزافغر

ادفام برول آره كه به فراست ؟

فریا و برآور و مراسی مسلمانان! این مروی خوابد نیست را بشکندس بدین ستان بناه آورده ام کی خوابد مرا بردور به برد دفتاکه و برندا د و بربیزگا مید -41/4/151

بمهطرف مراگرفتند که این امردر ایران ناحال وا نع نشیره است اگر بخوابي بست رابشكني دنانها صاحب بست بهكرت تبيزند بلكه بمهرا أينر

مانده منى دانست چركند عانبست ناچار از درمعقولى درآمد-

ر برم پر پیرای ن نمیگویم کرنیقی می تولاق نداشت چه اگرمن هم بود م همی میبسسکردم -به منتهای تنگارستی نود را اظها ریمو دم که نود ست مبیدای بچیمال از طهران

كَفتر به انورا سخى ااز رائب كه آمده برگر د وغمز د گان رائجسيال فو دگذار-يت وبس- اما درواقع ونفس الامر مي خواست صلال شو د-ورنه يار ويدش از وقن المجما زرفت وصندوق وقليان وغيره واشتم بمرا ضبط كرده وخبرراهم خودش بشاه واده بودكه انتا شرمك كنيرك باوسلوم شد که ما به کار اوست ٔ وتعهدگرده بود که مرا بگیرد و در عوض بمنصد بسب من س گردد بچرسے قدرتی خود و بے عرضگی فرمان شاه را در آن آسنال دید برگشتن طران صم كرويداما وروفنت رفتن وسنرمان را به ما كم ثم واده غرفن بليغ كرد-كرملتفت باشد-اكرادبست بيرول أبم وست بسطرانم فرستد-

ناوال الاراق

ارفتاجل وقع برف انفار المادة اللي المادة ال

بعد اڑ دست ہسر کرون نبیغی مسلسے دروبیش بلندوپرے خواناں داخل صحن شرہ نز دمن آمدہ گفت انجیشت روش دلت شان جارہ فتی بکربڑی کر بنسیقی گرفنارنشدی "

قرار برایس شد- مدت با به بسر بریم - در صحن امام زاده محب روگرفیتم-از با ری بخرن نقو دم را ریسی بهبت شدنی طلار و مبند قران نقره) که باخود آور ده بودم- قدرسه از آل سابلوازم صردر به از قبیل حصیرو کا سه و کو زه و حار و ب و کاکس غریج کردم-

جاروب وکلک خرج کردم. اما بیش از تیمیل آتا ف مجره درویش بیش آررکر رفیق بیش از بهم مگوره نیم بند که دروزه وغیل وشوت بقاعده بست با بهنوری ای که در مشد در دوی ک

عاجی، اینهاچرون است - توضاس - نما دوروده من نبیتی تورا کجیا می در ۹ بنو جروا فلے دار د ۹

ورونین ایمن چرینی چرا اگرین و خطی ندارد. بنو خیلی مرطبت وارد ؟
فیم جائے است کر برف و کی غیر از تو اب وعقاب و حسال و حرام
ونجی و طاہر ورمسیا ای نبیدت ساکٹیس آل ہمہ یا سرسبرا ندینی جناب
سید یاسرسٹی یہ بین سرفا را فو ند عملہ سننسر عند بینی طلاب عملہ دین بینی منقدی سے جرز دو نگریا۔ دراز صورت اعموس دو آگر کے دایا چرق

پر آپ وناب کشاده سینت رمنانی وفاسق گویند-این است کهمن بعد از ور و دبر بنجا پیش از تبدیل آب و مها شب بال صورت و سیما آب سیمنم مقتضات و قت و مقام ملاحظه طهارت و نجاست وکشافت و نظافت مع نمایم کمرم که پیچ وفت به رکوخ خم نم خدار و سرم که برگر بهجود نفی دسد در رکوع و بیج دبیجے مصنف کند- و دبیر سے بنبہ مے بندد- توغود مید اینکہ من در سائر اوفات ا-

> (دوت نیاز از بهمرسونا فنتر) رفنب له نفهمباره سامانیم)

اینجا مجبوراً وفت فواہم رولفنب لمے فواہم وطریقہ قبله اینجارا از انحراف وہبل بہ بیاروہمیں وجنوب وشمال بهترازراه دمان خود

می سنتناسم طاجی: شوب اینها که می گونی صبح - اما بچه کارسے خورد ؟ من سلمانم بخدا دسینمبروقیامت اعتقاد دارم بس است بایس شدت و بایس در جه عرا ؛ خیر برگز ؟

دروبین استیم طور به کار می خود د نیم فهم ۱ است لا با ب کار

مع خورد که منی گذار د - توازگرسنگی بهیری - پاستنگ سار شود که توراستی مومنی

البان حاروسطه دا منی د اشمند و با پد ملک تا ان شود که توراستی مومنی

با نه - اگر موضف - با بد که سر موست از سنن منشرع فسنسر و نگذاری و منشلا اگر بارا نند که فسنسر آن را معجوده و کلام غیر مخلوق ندانی - خواه مین نی یا

بغهی - خواه نفهی - با حرام بخوید و تلاوست و قرآت نشما یی - دبیشه ات لا بغهمی - خواه نشمی - با حرام بخوید و تلاوست و قرآت نشما یی - دبیان بدر

با ب می دران تکه باد دران تکه نکد است می کنند - با بن اعتقا دکه برات بدا بیت به می دران بی برا بیت بسیرا طمنیقی مشبقی شراز این دا به نیسان - دفیق جانم - حاجی ا (اینچا دافی)

برا می نشد با دران تکه نگد این دا به نیسان - دفیق جانم - حاجی ا (اینچا دافی)

(سرنسين است كرايمان فلكت فنزل)

اینجا نشین گاه میرزا ابوالقساسم جهداست که اگر بهدت کسند برطربقه بخوا بد بمردم - تلقین تواند کرد ؟ در پیش دفت حرف - اعتقاد بهمه اینکه با با د شاه سرد کله میزند - و فرمان شاه بمردم بیش از بارچه کاغذی قلمه نمه د بد - حقیقت آدم خوب است - عیبش ایب که وشمن درویش وصوفی فی مے باش د و مارا سخدت خوار می دارد - بجز این دیجی میسی عیب ندارد -

تشدم صابیے۔ عفریب معلوم شدکداز بستیا نم خاصیت نهدفروشی که در وین بیان کرده برائے البین مشا بده نمودم - اوازة مظلوی، بطریق خار ارتواه بهرجان بجبید - که مجرم مجب رم دیگریم - و بجدویقین میگفتاند - (خطا) از میگیمست واین بیجاده محکوم شده استکم کم با معادف ومشاهیرآسشنا شدم و کار بجائے رسیده
کم کم با معادف ومشاهیرآسشنا شدم و کار بجائے رسیده
کم بیضے می گفتند اگر دربست نبود سے بهرآئنه نور ا درمبی فودیش نمانه
مے کر دیم دویدم زیدریانی بهترین وسیداکتساب شهرت و انتهای و دانتی است و دربیانی بهترین و شدن و دربیانی است و دربیانی کا نیقطع میان شاهراه اعتبار داحرام بردیم مناب دیوزه و آه اندویهناک کشیدن شاهراه اعتبار داحرام بردیم کشوده شد.

اذکٹرت وصول لقمہ مفت من و دروسیش بے آئکہ وینارے ما پر گذاریم۔ونان روغنی ما پر گذاریم۔ونان روغنی آدرون کے کار نار از میوہ۔وسل ونان روغنی آورون کو تابی نے کروند-من ہم گا ہے گاہ تعویارے ببا روطلیے بگردن

خان کان کے

خلاصه - با اینکه گذرانمان در ظا برموانی طبع شدا ما درمعی خیلے خنک و بعد مروبود - از اتفاقات خنده دو تے دفیقم نیز کم - کم م شربلکہ بہت باتی ما در عاقبت برائے گذراندن باره از آن ساعت اور اور است گذراندن باره از آن ساعت کر مال منسا اور اور استنم تا حکایا سن از برکر ده خود را پیگان پیگان بیگو ند وقصه را که در دست به حض سلطان بآن حن نیچ بیال کرده بود فراموش نکنار که گذران وقدت را دسین آوبر خوی است -

فوائندگان تناب به البند ما نندمن بے طاقت ننده که به بهمال کونه کردرویش بدان حکایات ازمن تفع دلتنگی کردرمن از ایشان بحنه کے از قصه کاسی اور ابازی کوئم -فواه فوش -فواه نافوش -فوابی دانست که فاطریج ازه بست کشین جگونه از اندوه و ملال د کاتی می با بار-

ناوال بالى

Som Bo

خونكارامروزة روم كرسني باك منشرع ومتدين است ودراه إيان ون بالدار ودحفظ ناموس سندرع استوارم باشد- بول برشخت سلطنت استقراد بافن -آوازة دراندا فت -كه بايرب بارس الرسوم وعا دات خاصته کفار را که بملکت اسسلام باسم را لافرانک) راه با فیت برانداخت و برخود واجرب کرد که بهر استنسپار را بحالمت المجاری و ک طبیع برگرواند- وطریقه حسکرای نزکال ویا سائے قامیم راکه نتروک شد بخد بدکند-بنا برای عادات تهدیل گردی و شبسس احوال وافتکارر اکه از وبربادمعروك شده بود نؤكرو - وورلباس تبديلي فود وبمرامال -لبسيار سخت كرى د منوع بوشيده ميداشت كركسانكان البنال سرموت الواساك المرس

چندے بیش ازاں در عالک نزک خاصر درستا نبول-نا فوشنودی بسياروآ ثار شورش درمردم بديدا ركر ديد ونكاراطلاع مال مردم را بنفه خواست وآينگ آل كرد الخد تبديل كردى - فولينس راال ندمياناس

وبمرازان مخصوص فود نيزونها ل دارد-

بنابرای امر باورون خیاطها ت فنالف وسافتن لباسات منقر منود وفقي بكا زعن المان خاص فود خاص منصوري وابركماشت كه خياط غير معروف را باكمال احتباط برائح دوختن لباس طرزاذ דפע פ-

وربيلوي بزستان ربازار بارج فروشي) پيره مردے ئيم قدويد كريشكان از فدت نظر بكار برجل بارعيكا وجاد

وردكانيكه كنج تشف اندام اورا بيشترندا شت يشغول وصله كاريع بإفت-كفت إلى وصله كادن الت "سلام واو ووست مريز اد كفتريش فت پیرمرد اول از شدت توجه بدوخرت و دوزغود ملتفت اونشد - درآحن بهوات صداس بلندكرد مرد مرد موقريا فن يحل كالشن جهودرا

قابل خطاب او منے بنداشت-

ال تكوار برست فن خورا منظور نظر آن مردموقر ديره عينك انچشان برواشت و كاردا بكناركذ الشين فواست بدود الوسيم والسينات منصوری دست بشانداش نها د کر زحرت محن- از کارت بازنمانquinculary

خباط علام شاعبدالشداما دوستنان وبكسجتان باباعبدل نیز میگویند-

منصوري -توخياط

بابا عبدل "بهم خبساط ديم موذن مبح

منصوري سوب سنواني برائه الشيخ المنظمة المنظمية بالعبدل كام جرجيزاست براسي عراسي كالعاليجات والشاكان المستناك

منصوري دفيق الهستدا بهسندت برويم مبادا بي الما بدين سند المعالم المراب ا

المرابدة المراج بالمعدل: الى تلرو كاست وقدت خدوا ركس والمواروم بدان ازبرسوبد بداراست - سرخباط بنوااز سروزبر وقيتان يا ثانتخف ترنسين دروورس بده اگر تواني برائند الليس عم لياس البيس تواكم

منصورى-ازين شرار باين قرار راضي المني اين گفت ودوانشرني

وكرمشتن نهاد-

با باعبدل: ـ "داضيم - ضرمت دا بفرمائيد-

سخرفراربرایس شدرمنصوری نیمتر شدب بارکان با با عبدل آمده اورا

(دلفریب) زن با باعبدل که درخمیدگی قد باش برجفت و به سربود. بد بدارا آن دواست رفی و با میرعقبهٔ آن سفره را ازکب ب وسبزی ومیوه و مربا بیا را سرت و قهوه المنی بهم بیشت آن نها ده نن وشو بربنا سن شکم باید بداری ناست شکم باید با را سرت کرز اشتن نار

من برگروم-با با عبدل نسب س دا بدین سوت و آنسوت کردا شدودرست دیگرسے بگشود و مرد ہے بالباس فاخر بنج کر کشمیری بوضع وبررگی بفچه ویگرسے بگشود و مرد ہے بالباس فاخر بنج کشمیری بوضع وبررگی بفچه اول بیاورد بیش یائے با باعبدل نهاد و ب آبی کہ لب بخن و باجنت میں مرد سے بابا عبدل نهاد و ب آبی کہ لب بخن و باجنت میں مرد سے بابا عبدل خود در اندیشہ کے کہ ایس کا ربا نیمب بدیا شاہ و میں با بدا دی بندگ سوم و در اندیشہ کر ایس کا ربا نیمب بدیا شاہ و داند مرا برائے جہ کا ربا بنج و داند مرا برائے جہ کا ربا بنج اسلام کا ربا بنج اسلام کے در ایا ہمند سود بھرون مکبرم کہ مے داند مرا برائے جہ کا ربا بنج اسلام کا در و اگر نواضع سے نمود ند و تو ہے ما ندند ما ندند میں برائے ہمن طا بر بنی و ارد و آگر نواضع سے نمود ند و تو ہے ما ندند ہما نا بہتر ہے ہو دو و من میں انسے تم جرا بد نجا آمدہ ام مسنت بنارہ ہے شود میں برائے آل کو دورا کہ میا ندا زند شا بد برائے آل کو نہ خیاطے ہا تا دورہ اند ہو آگر نواضع سے آل کو نہ خیاطے ہا تا دردہ اند ہو آل کو دہ انداز ند شا بد برائے آل کو نہ خیاطے مرا بد بنج آلوردہ اند ہو آلوردہ اند ہو انداز کا دورا کہ میا ندا زند شا بد برائے آل کو دہ انداز کو دیا تا کو دہ انداز کا در دورا کہ میا ندا زند شا بد برائے آل کو دہ انداز کا در دورا کہ میا ندا زند شا بد برائے آل کو دہ انداز کو دیا تا کو دہ انداز کو دیا کہ کو

بيار دوكال و بير-

با با عبدل بجن این فود برکشت نازن فودرا از انتظار بدر آرد-ور داه باخود میگفت - دراستی این کاربز ممثق میا رزد - بخست دری ایخ بحرفوب ناسن برای بخری دوسر ساعت هیچ بانده بود کر در فاند دا برد و نرن باعزین و احدی دادود سی مجرفت - بابا عبدل فنسریا دبرآور دکه دلفریب جان! مزوه کارای را مع گویند - تمام شود - به بین چرفت در مزوم و مهند و دلفریب بخندید و مانن جاق شد - خواست سربقی را بخشاید - با با عبدل گفت - رحا لا بیا بخوابیم وقت مخشره دن اه نسسه در)

ولفریب گفت اسنا بگشایم ونه پینم - چه آورده - آسوده منی شوم و خوابم منی برد - چه دید و چه شد و خوابم منی برد - چه دید و چه شد تو نو د قبیاس توانی کرد معلوم است - فیا طوزنش که بچاسته لباس در بقی در بهم و بریم کست بده بینند - چه حالت برا بشال دست می و بد-

دست دن لرزال و سربریده ازدستش فلطان بیفناد-اوّل دن و شومر اندسی چیشه به شیره نفکر کردند-بعدان ساکت وصامت بروستی بکسه بیگر نگرییتند-بطورے کربرین زبان بربیان نیاید-

ازان بعددلفریم نغره زد: -که رغجب کارے آور دی بیش جان آدم-قربان کارت بردی -مرد که این جه کا راست - گر بدخی درون خانهٔ مان کم بود-که این بهمه راه رفتی واز بیرون سیرمرده آور دی -که لهاس بدوزی - خاک بربرمرده ارت) !

و پا پوستم را زنده زنده کننده کاه پرکنند-دلفریب جان! بیاد

و المربيب ١- با بالكرسان فودرا انشرابي سرخلاص كنيم- مرغيرانه ما آوم تحط بود- كه بايدايي سربگردن ما بيفند ؟

ما باعبدل: - خوب - رحاً لا روز روش مصدود - بر كاركر دني مسبقهم

ر ودسیم

ولفریب: - باستد بیرے بخواطر من مع دسد- بمسایته اماحس نا اوار حالا تنورسنس را مها فروزد- اکثراوقات بمسایته کال دیدی و کما چدان سے دیند بینر درعاد بن شان ایسنسکه اول شب آنهارا می بر ند- دم نئورسه کذارند) چرطوراست این سررا درویزی گذارده دم شور او بگذار بم - تا به بید د ؟ چه لازم است بعد بروم بسب اوریم - گور پدر دیری و دیری و دیرندی پرنبگذار بحرون می فرد.

با با عبدل بعفل زمحن ما شارالله گوبای - سردا در دبیزی نهادند و شر مک نرمک پیرندال ببلویت دبرزیهایت دیگر دکه آور ده بود شد به بندد) مستور بگذاشت و محفی بجب ت - از آن پس زن و هرد دررا محکم جبنت کرده بغنبهت نشال درستال فورسند بخوا به برند-

من نانوا بسرے دا شن محمود نام بدر وبسر بروو بنقدس معروف در ال حال کنشور معافرو ختند - ناگاه سکے کربرائے رہندہ جبنی نان اکنز بدکان ناں مے آمد - ولسیار عزیزش مع واشنند وررب وبطرز معزیت بطور بھور

حن روبه بیرکروکه دای مگ دایدشده ۹ با پار چیزی عندریب دیده باشد)-

ولے گے جنداں بارس کرو۔ کوس ایار برجہ نے۔ تے سال یا س کرو۔ کوس ایار برجہ نے۔

سگ دیوانه داربوت به محکث بدی - و بیرامون دردی با با عبدل محکث تی -وبروت عن ميم مبتي - نااينكرس را بقين شد-كه درويري ي بين ميست چوس سر بوشن رابرداش سربریده دیزی باچشم بازدید- چندان

الزم نبست - بيان شود حالش چون شد-

فريادبرآورد كاله الأالله بول آدى كم جب كر بود-سروش داردست نبیندا خست - بلکہ ربجائے خود نہا دہ - بیسررا طلبہدکہ وفرز نار عمود ونیا پڑنیا ہے شدومروم دُنها بدمروه) نا بحارب سرانساني براست بختن ورننور فرستاده است - امّا رازين طسالع وبركت شور مك انورما ملوب فن فشد- وربي بأي آسوده بان -ولے جوں بائے سننبطان درمیان است - بگذار آنجر ما بابد بربینی و گرسه بربیند- اگر برا شد در شور ما سرا وم پخشه می شود- و مجرک از خوا بىندگەرى موتىرىش ائسان اسىنا)

محمود جوافی بود سین الدوور خشکس مفرے بہر پردان اما الدکے رود در روشوخ ایی قصیراا کیا سافونی دید- و به بیند من فرمه و زشن مزط روه خت بخند بدوگفت دایل سم الا برکان على كورولاك بإعلى ولاك كوركد روبروت ماست مع بريم- على دركاروا كرون دكان است- او با با بي في فوالد وبد وما فوس

ی نوایم کار خود ایر بینم - با با (تورا بخدا! بیاچنین کنیم) بدر به تعلیف پر راحی شده وفع که علی کور سراب رفت محود سررا برو-ودرووكان اوبطافي بشت دبوارنهاد-ودراطرافن بارجر كمشر جند بحب عدر برمثل اینكرمشری ما صرسر نثر استعبد ن أن في من است المن المحمد معموم الفلان كا من فود المارات المدانا ارْ تَا نَيْرِيد بِيرْ فُو و بِعَلِي كُورُنِفْ كَالْدِ-

على كورعما ت لانان داخشل دوكان شد- باطراد شانظسكانان

۳ نگاه با ادب تمسام نگن وصابون ما ضرکرد- و تریخ بفسان له ده روئے بمشتری رفت بهی که دست بدال سسرافسرده زد- چنال نه دواپس کشید-که گفتی سوخت - معجبانه گفت - درفیق اسخت سرت سرواست ـ گویا وخ کرده) ؟ با رویگر دست بیش بر در سرا زجائے بغلطپرر و برزیین افت اد-

وعلى بم مشش گزادان دورتر بحبت.

فرا و بری آورد- امان احت اوند! بناه برتو! و جرآت بیرول مدن از بنج دکان بخر کرد- ۲ بسته ابسته فی گفت سر داین کان این تنبغها - این فیطها برج دارم از آل تو بگیر و وست از سرم برداد! اگرجن - یا شیطانی - بخن در آتی به و مرامعد وردار کر میخواستم سرتورا صابون مالی کنی

له فرام المن بند- من المحتى-

بدکان حسن نا نوام اندا نعم و نے پسرش پر شیطان ونا درست است سرحاب می شود فوب و مالاکہ چنیں است بجائے برمت کہ کسے بصرافت بنفتد انورا بدکان کسب ایی (یا نقوی) یونا نی سے برم تنا بجائے مزۃ عرق مبشنزیان دہدیس بیک دست چیوق وبست دبیر ساوین بدکان دبیر سادر بریدہ دا در زیر دامان گرفته در کوچه پسلوین بدکان پونانی رفت

علی کورای دکان دا بسایر و دکان کات کسبایی سلمان ترجیم می دادچه در آنجا بیسرخر شراب نیز مے تو انست نور د - وافل دوکان دولایی لودکه کباب گوشت کاش نا پختر را در آنجا نگاه مے داشت علی تحاب بری سوستے وآل سوسے کرد - چول کے را ملتفت فود ندید سسر را در بشت شفر کوشنے گذار د - که با بست آل روز کسب برائے مردن چون اور اندید و برائے بی کم کردن چون فود را باکش اجاق ریا نقوی روشن نمود - و کباب برائے نہا سندا تبر سست مفارش دادو برفت - ریا نقوی بورا دار که نکه ظرفهائے ناسشت دا برشست مفارش دادو برفت - ریا نقوی بورا دار که نکه ظرفهائے ناسشت دا برشست و کسی کود و کسی کرد ساز دولا ب برائے کہا ب علی کور و کسی کور و کی کان را جارو ب کرد - رفت از دولا ب برائے کہا ب علی کور یا چئر گرست بیا ور د -

بانقومرد سے بود- یونائی خالص - زبرک حبله کار - والم منبت ببزرگان منعلق وطلم و دری خوددان متکبروظالم - با اینکه سنت بان عثانی بود- با آنایا بن خودکیند شترے داشت و درات چا بلوسی ایشا ساز بیج استدام در بیخ سنے داشت - برحند بست بایه بم بودند - با ابتال بعلومقام داخرام سرفرود میآ در در

بارے - یا نقو کوشت کا رابرہم دون گرفت تا پارچنگوشت گندیدہ برائے علی کورجو بدر و باخود مے گفت رازبر ماربر سار کوارا - برشکم تزکی که تابل در بدن با خجرو تین سے باشد گوشت کورم و بشدت ما د ہ

ور نیخ است) گوشتهائے را مے آ زمو و میگفت فیر دہنوز علی کور
خور نشدہ بناگاہ گوشتہ چتمش بہسر بریدہ آ دمی افتا و ولت الجاسئے برالا وجن وت رم دور ترک جب ترکفت نے رماشا اللہ عجب جین جہائے ورفتاں واری کیست آجہا ہجوں جوالے نش زیر آ ہمتہ آجہت وست فراکر وہ واز میں ان کلہ با چہا وگوشت ہائے گندیدہ - سررا بیروں آور و مائیر جیزے کہ لہ پان خیر است وورا زخود مجرفت اما از بهیئرت سر مسلمان پودنش را ابشنا خت ۔ گفت ۔ دلعنت حن ابرتو) چراسر ہمتہ بیرواں محت برا برائن خت ۔ گفت ۔ دلعنت حن ابرتو) چراسر است بھمتہ بیرواں محت برا برائی شود تامن کباب کم و سک ہائے است بہول را را دیگان فی سر رہ سازم کا ش عا قبت ہمتہ ایشاں ای طور شود اکاسٹ ہمتہ یونا نبیاں امروز مثن من خوش وقت وخوش بخت شود اکاسٹ ہمتہ یونا نبیاں امروز مثن من خوشس وقت وخوش بخت بازیما و ہر ذکیما - باخودگفت دخوب - حالا چہ باید کرد ۹ اگر این سر را

کے بہیں۔ کارمن تمام است مے بندومن سلما فقائشہ ام)
ناگاہ تدبیرے ، نحاط ش و سید۔ با مالتے نا بکار انہ گفت
زریہ طالع بدوی۔ نوب بیادم الد برائے ایں سراز آنجا بہتر جائے
سنگ شود - اے اندام فیریش امرین گارا بروبیش دست اندام فیرین

ندرون موسی

ئیں سررا ہی پر واما ل گرفتہ ہجائے کہ نعش ہودی سرور میسان پالود۔ روا ٹرگر دید۔

رورونیش گفت-بایدوانست در مالک نزک و قرح سرندی دا برندر سررابروت با دو سے او می گذارند - تا اینکه مردة اوازمردة برود ونصاری افتراق شود-اماسر نصاری و برودراسیان بانز دیک رفنع مقاد شال میگذارند) -

بانقورفرصت جرت و مررا بهان بات نعن بهودی به است ایس کانشنده به در باطن داشته و کناشنده به در باطن داشته و

ازاینکه به بیک انظامیم نوده و بی خواهی سرش را بهرجا بدنر بیرو گذا شد -یار کان برگشت -

پهودی مفتول مهم شده بود-برابست که کودک مسلمانی بهودیان وکشنداست در کان وایدانیان رااعتفاداینکه براستی بهودیان این کار بارا مے کنند) ازیں تهمت فسنت نوع بی بریا و مهنوز فرونه بنشد بود-بین کشتار بعمد وروم ورفائهٔ یک پونای منفولے واقع شد-جلا دبیش فود قرار دا ده بود- پیند روز نعن آنها بما نارتا اونانی برائے آستخلاص ازیں منرمبلغ گزاف یا دد بد- یونائی بم برعشم مرغضرب درو نجره حن انه فود را بسته از فانه بیرول کے آبد میرفضرب درونجره حن انه فود را بسته از فانه بیرول کے آبد میرفش بیروی در بهمان جرآت بسراموں میرفش بهودی در بهمان جابود بجب خرسلمانان کمر کسے جرآت بسراموں گردی آن نعن بهرود و داز ترس ا بنکه مبادا مسلمانان بن در تش بمرده کشی و داد ار ترس ا بنکه مبادا مسلمانان بن در تش بمرده کشی و دادار تار

چول دوز قدرس بالا آمدومره م برا مدوشد شروع کروند-ادومات در آنجا شد- و آواره برسو پیچید که دسین تجسستره شده ولعن بیو دی دوسر برداکرده است -

ادین خرتمام ایل شهر بنماشاه و بدند کوب الامباری و خروا دکه چون جیزے فارق عاوت درمیسان قوم بنی اسرایتل بظهور بیوستراست البته صاحب برائت ایشان غهور خوا بدکرو و وانشمندان یمودانه برسوبه نکا بو میژوه مے دا دند - که ما لاست این مرده با دوسسسر برخیر دو ویدودان بریشان رااز بنج مستنم کاران بر ناند - اما برعکس این بیج دوایج کاری برایت ایشان برنج ی بار آورد -

درآن گرددار نباگاه یک از نبگیریان از مهان نباشا نبان فریاد و فغال بر داشت بی ان نباشا نبان فریاد و فغال بر داشت بی داند. ریک از این دوسر سرین رک و رسی ما آغای نبی بی بی بی در نبه داده در در کر شها و مشاورت داده در کر شها و مشاورت دو به من دو دو بدند - د به من دو دو بدند -

خبريه كانى شد- وآتش بجان نيجگريال زد- إبى طب أيفير بهول اينگيز بیکباراز جائے جنبیدند۔معلوم شد کہ درپائے شخت ہنوز نیگیریاں از قتل تا غائے منتحن فود خبر نداست نند میگفتند ر دغائے با ما و قتل بزرگ ما کافی بنود - که با بار بایس خواری و بے مقب بادی سرش را درمیان باستے بهودی گذارند- این الم نت نه تنها برما شده بلکه بهضهٔ اسلام را الم نتنت کرده ۱ ند- برگزچنین معامله نسبرت مب انشده تلافے این نے شو دمگر بقتل سن يبود إين كاركدام سك است-إبى سرباكدام بابدنيجا آمده ب یا کاروزیرے باشد- باکاریس افندی-باس کہ باز کار پررسوخت اللحيال فرنگ است) ؟

والله! بالله! بربيغيرا بقبله! بحعبه! بدورة عمر-بذنيج ميرصفر ماكير

وُوهِ ايم نيا!

بكذار ازوما مرزياده شووننا فدر صحرف بزنيم فواننده ميتواند تصور كند-كريبو وال وراس وقدت جرحال واستندر بعوض ووبا با جهاريا بسوراخ خود مي دويدند - دركان غضرب آلود بالحن وقس وطهانچه و کارد- و خروش شهر- فریاد کنان بگیرید- به بندید-بز نیاد. مكشيد فوا شده و است شرك دا بنظرا ود بدبادا بهات تناك وفانها ت ديواركون وكويسات يرادومام ومروث بالباسات كُونا كون ورنگار نگ ناموزون شفاف براق و كلكون كهمهم وي وانساع الما يمرين مبكويد وفي فمند جدى وتنسد وكويا مالا فنامن بربا وآسمان وزمین بریم نورده ورچنین شهریمیان این مردم شمار ار کاکرده می گوئم- باگوشتر حیث منکان بسرات سلطانی بیندازید-ایامعلوم نشود- با این مال در آن مال چناب شوکت تا ب افندی مربحیمال

شب آورد ن خباطبرات شابی سلطان موموده او کر آغان بنگیرای كهوران رود لافسا ولات بندك في كرو بسرند، از كثريت اعتنائي دريس باب باليست بمحض بديدن سرش را بحضور آرند- مامُوراین امردر وقت آوردن سریاط ال چول جرآست نگاه کردن بردو سے سلطان نداشت-ہیکل خیاط راسلطان فرض نموده -سررا بیش پائے اونها ووبرفت - سلطان! برائے آ بنگہ منصوری خواجه خود را ایم فربیار-ولباس شبب پلی را بر اوجان زن کند-وقيقه بيين ازاين بإطاق وأحنسل شد-وبقيمه بنونه رابرونالباس وتيحر آورد- درای اشت منصوری آمدوضی طربقیر سرداکه در آنجا بود-بجاست بفجر لهاس برواشت وبرول برو- بادشاه ازقضية سروبردن خياط بي فروول بازكشت -اورا نديد آدم فرستنا دن -وفياط سا باز آوردن مستاني تدبير يودب اطلاع از حقيقت مال ناجسار منتظر بركشتن منصوري شدوميدالست كبلباس نرفته ولباسهم منور نزد اد بوو-انطرف دگرورانتظارسری تا یک دا شت أموركشنن آغاسة نبكيريال دابخواست مالابيا وجرت آمرو ماموردا تيا شاكري

سلطان دست براقت جرت ع در کر را خیاطای سرا بروه

من این دیش دا معنواشم)! معنوری دیا سال برجرا شوب کرد-ووست وبازو وخود شي مود) الله إالله كفت بريكشت في

بحض بدیدارشدن منصوری سلطان و سریا ورد-دنهارات منصوری! برفنو خیاط بدو کرسر آغائے بگیریاں را بجائے لیاس ورويشي پروه - نا نه و داست برو- بچر-ونسا ور- وکرنه قبامت بريا خوا بدستند - انكاه قفيه راما كے منصور كا كرد- افيمت بيرست

بنصوری رسبد جه دوکان خیا طرامیدانست و فائدا مشده فقط قهوه فاندا

میدانست بیش از صبح بود و برزستان با زنشده فقط قهوه فاندا

بازیا فن از آن نجب به فائده ندید وسنش از بهمه جا برید عا قبت

بخاطرس آدر کرخیاط می گفت یو دن مجد با زارها بهم بد آنجا دوبد

بخیاطرا دید وست درب گوش چنم بند باد الم نیجون غارکشاده

برائے و نید وارموشی از حال شب با نگ نمس از مبح می دا در نفس زنال

برائے مناره دفن بهور جور جی خیاط بمنصوری افنا د از ترس

برائی در بارة سر اذال در گلویش گره شد و کم ما نده بود کر سکمته کند به مرد که

باشر بینی منشل من این چه با زی بود - ۹ گرفانه من قبرستان است

باشر بینی منشل من این چه با زی بود - ۹ گرفانه من قبرستان است

با شر بینی منشل من این چه با زی بود - ۹ گرفانه من قبرستان است

منصوری: - رفیق إ دوا دوبیدا د کمن مگرینی کر عجب اشتها م

وركاراسك ١

خیاط: - داشتنهاه کها عمد آسوکردی که پیچاره دا به بلااندازی مران خند می که بیچاره دا به بلااندازی مران خند می کنی که باسس فوابع ساخت و تو منون میساوری که می کنی که می کنی که در میان می مرو و و آن دیگر سرے بچان او میگذارد و شبحان الله و در میان گرو و به کیر کرده بودم ۱۳ نجا کجا بود - آست نیا نهٔ حرام ژادگان با شوراخ شبطان) ۹

منصوری : وصن اور آگرفته إمر د که خفاشو - بس است پر بیش مرد

رمیدای پاکھوٹ میزن) ؟ خیاط ، منیدانم و نے فواہم ہم بدانم- رآل قدرمیدانم - کرکس سے دا بچاہ نے لیا س وادیاک محداست) -

منعوری رواد وار) احرد کر ساز حسارات است خوانی ؟ در و منت در این کند باوشاه عالم بناه اسلام را ملی خطاب می این ؟ چرکه منت خوری - دود باشش خفاشی باد سراور است - وا دسم او را

بجائے اومے برم -ازبی سخنان زبان خباط بستہ شد۔ بیائے منصوری افست دکہ ازنهار زنهاد دنهار دم-فلطكر دم-برچه مي گوئي- نور دم خرم- ديواندام از منصوری، فیاندان آبادان - زود باسش من کار دارم سراغات نگیریاں کاست) ؟ چون خباط داکنت که سراز کبیت وی دانست که او وزنش بریسر سر مرا ورده الد-قوت د الذكين بريد وسيرا باغرق عرق شد-كفت المنبدالم كاست حساراوندا! عجب طالع بدو بخت شوم منصوری: - رکجاست به اکفر کیاست به دوویاش بگور-خياط رباضطراب):-رك دانم خردايم)-منصوري : - سونا ندي ؟ خاط ا - ز-منصوری ۱- انداخی ؟ خاط: نه منصورى: - بى چكردى ؟ تورا برسيم بح إ څوردى ؟ خاط، پر منصوري : - درفائة توست ؟ خاط ا۔ نہ منصورى: - درماتي بنمال كردى؟ خاط، نز۔ منصوری، بناب باش فها طراگرفته-دیوانه وارفریا دیرا ورد مروکه! پېرمرده شوی برده! داخر پگوبه بنیم چه کردی) ؟ خپاط: - نیم مرده باوانسه در طوکه شده د در شوربریال شد) منصوری: - چهبریاں ؟ گریخواسی بخوری ؟ خباط : _ ننے فواستم بخورم - آما بریاں شد - حالا در ننوراست! دیگر چه مے فواہی ؟ پس تقصیل ند بیر زنس راہا زگفت -

منصوری: به بیاخاند نا نوارابمن نشان ده - وگرند مارا آنش میسز نند منصوری: بیاخاند نا نوارابمن نشان ده - وگرند مارا آنش میسز نند شبحان الله - بعقل کدمی رساد - کدسر اغائے نگیریاں را در تنور بریاں انداز پس بدکان حسن نا نوارفتن دواد بے سی شخصیل بروں سررا بدکان علی کور با دکفت مفرشا بحسال آنکه از الزام و تحمینے کہ بر او دارد

منصوری و خیاط دنانوا- بدکان علی کور رفتند که سرشتری کو-علی کوراول فدرے تر دوکرد- امّا در آخر فت را رینو در که ادرا بجائے سر شبطان فرض کرده- به دکان (با نقوت که کہایی بردم که البنته تا کنول ازبان قبیل سرطیرا نے مستان خیلے کہا ب کرده است

عاقبت ہم۔ باعلی! یا حندا! یا بہتمبراً لویاں یہ نزدکہا بی مند دکھیا۔ ن حندا فناد منت فندر جوں جندم ریا نقوت) ہداں دست مسلماناں افناد دانست کرمشتری کہا ہے نہ بلکہ ما مورکہا ہاکردن جگرادی سند۔ پول بات جگونگی سربمیان آمد۔ بالکا ربر فاسست کرند پادہ ام ویکی بدیران آمد۔ بالکا ربر فاسست کرند پادہ ام ویکی بدیران آمد۔ بالکا ربر فاسست کرند پادہ ام ویکی بدیران آمد۔ بالکا ربر فاسست کرند پادہ ام ویکی بدیران آمد۔ بالکا ربر فاسست کرند پادہ ام

اطلاعی نداریم -ولاک حبابی انکارکر د- و به انجیل شیم خور د- اا نگه که آفاز قام می و قریمودی دو مرد لند میابی انکارکر د- و به انجیل شیم خور د- ناآنگه که آفاز قام می و قریمودی دو مرد لند وغوغائے شکیریاں - بریا شد منصوری ہنوز در سیست و تعنص که سیسیار از شوریش واکشونی خبردار کر دیر-

بس منباط ونا نوا و دلاک و کسیایی را در عقب اندا خت ایم ایم اخت ایم اخت اندا خت ایم مرد البنت ناخت اندا خت اندا کا خت ایم مرد البنت باید - از بیش دا نست کیا ہے جن مرحد را فیمیر - وا نجر بیر شن باید - از بیش دا نست باید - از نشر بیر کی ت - بود با عقب کشیده نقو د ما مرد کان خود را بر دا شند - از نشر بیر کی ت -

منصوری خیال میکرد - کهابی نیز بهمراه اوست - روشے واپس کر دکه بهمه با پر محضور با دشاه رویم -) یونانی را ندبد-برسسپر کهابی کو ۹ دلاک گفت: - بیشک بگریخت دمن آگرچه کورم - اتا حبیشه شناسائی

بونانی دارم) -منصوری خواست سررابر دادد بچول مواداران اورا دیدو تقصود شارا فهمید - وگفتار شال رابش نیار مصلحت در برداشتن آل ندانست با

سدتن شارد نردسلطان باركشت

چوں سُلطان دانسٹ کرسررا در کجا با فنٹراند- ویا چر پا بدا نجار فنتہ دی۔ دچکونہ شورش بر با شرہ است منقلب گردید۔

خواننده نبکونمیسداند که نوینده صورت حالت را چنانچه بایدوشابد نتواند مجیم نمود- سلطان و پرکه بیان واقع حال مخالف نشان وما پَرَنشِخناست وازطرف دیگر باید جلوایس فننه گرفته شود وگرنه منج ببب زگو فی تخنت واژو فی بخدت خوا بدشد-

متیرونمتفکرولاول کو بای وزیروشیخ الاسلام رابخواست ترسان ترسال وبراسان بهراسان بهامان که کرچات دفتک نبیست بهب یک رسسیدند-

باوشاه شرح شورش شرراباليشال ببان كرو-

بعاران استفاره واستشاره قرار برای دا دند که خیاط و دنا نواو دلاک و کها بی را بی که کشند چنا بخه کو با آنا س را در قتل آغا مدا خلنخ بوده است ابشال مته سازند که سرر ابخته و ترامشیده و کها به کرده اند و با پد تو بهها ت اور ا پدس سازند و به مسرا ار دا دند که رچول عکرت غانی شورش کها بی است و با بدس و به سرا غال طور ب او بی کرده - روانگی ترسا و پونانی سرش را با با به به بید و به به گذاشت ایم به به به که سرا غارا نها ده بود با به گذاشت ایم به به ده بیز بنودند که براست تنگیس به بیان و غلیان نیم بال با پدر آغائی از نوایشان خود انتخاب کنند و نوش سازند ساخات مقتول را بعزی و احترام دفن سازند

بهندایی باشد کرفتل این ای کردست که بدونرسسیدوشرا سود.

امًا بهمت سلطان إيل را نيز بايدافن فرود كه نذتهما تلافي رحمات خياطه ونا نواودلاك نمود - بلكه انعام معرف المؤرد المارة المفارة على الشال بلاد تا كفارة و من المدونا والمدونا والمدونات المدونات المدونات

رحمت نا س شودمن ایس قبصته را خیلے کوناه کرنت بخصوص جائے راکه منصوری حالت
سرراب لطال بیاں کرده - اگر شل درویش شاخ دبرگ مے نها دم - خیلے دراز
مے شد - وہم آل بود که کتاب عامی با با ہمفت دمن کا غذشود د چنا نچه زفصة
خوانال وقصته شغوال وقت دار ند - که قصته باید دراز باشد - ما نیز ملاحظه داریم
کرمور ن ملال نشود) - باکس برجہ بیشتر بیشتر رود - سٹنونده را مشتاق ترسا زدد انگے دردیش قسم مے خورد که د با سرمایی بیمیں حکایت سے روز
د انگے دردیش قسم مردم را خالی کنم - وبا زیجنے کے ازین فرصتہ باتی ماندو

الما والسائلاي

گفتار جهل و شم در تقدین فروشی جای با با آشنا بمشر با مجهمر

عاقبت میرزا ابوالعت سمقی - غود آوازهٔ تقدس وزیم بشنید روزے در وقت رفتن بزیار ت حم کس بعقب من فرستناد این فقره دا خوفناک دیدم - وترسیدم . که علم وفضله - که رعبادت از مبادی شریست بودوس - ورمقام امتحان آمده بخیه ام را بروت کارا ندازه بنابر این مسائل - لازمه را روال وزیر حب اق کردم - وآنها عبارت بو وا زینها :-

اقل ۱- برکس برگر دنبوت محتمد و امامرت علی نگر دو- کافر و

واجهاتقل است

دُولُمُ: - بَجِرُ اُمَّتِ مُحَادِراً ثَهُمْ شَبِعِهُ عَلَى) بِمَهُ مِردِم بِدُونُ مِيروند-سِهِم ، - لعندن برسمخرو بنه پداز جملهٔ واجبات کسا نیکه پیردا نها نبدا ز ابل جنبه ند-

چهارم ، به به نصاری و به و دوساتر الل از ایل کتاب وغیره نجس اندننجسد : شراب نوشیدن - وگوشت نوک دون حرام است ششتم ، کافر - نوک - سگ - نجس العبن اندبه فتم بر مماز - روزه - زکوه یمس - بج به به کس واجب است به فتم ا - وضواز واجهات نماز است - اتا با یار آب را ازم فق افت بسر انگشان ریجست - ومرفی در ابا پارشست - کرنیا بیت دا فل درمونی است به بیمس ای کند نمازش با طل است -

درين خيال بودم كه باين فضيلتها بارة چيز الت ديگر نيزبيفزائم كه دويش ار در در آمد به بردا اظهار نا دایی خودبوب منودم -درویش در در بهم مدت عمر خود نفه میدی که در د نیابیج کارب کستاخی

في شود و وحكاييت السيخ من ودروليل صفرا فرامون كردى-

ماجي،" عِكُونه حكاياتِ شمار افت إمون ميكني وعال آنكه درسايدان حكابات بوب فورده ام كه لذتن تافيامت اندماغم برون من رود-البته شما بم مع دانبد بوب وفلك ما فطرراز با ده مع كند وسك ورا بنجا بقول فودت - اگرفسقم برو دكتر- بجاست جورب و فلكس فو وس سنگساری وارد-بهرمال ایل متنے برا سے توعلی السویہ است نبراتے من درويش جان إحالا يكو بهبنيم حيربا يدم كرد" -

ورويش، - اگران قدر لتزويز-كه مجتدير اكول زيان شواني بحاريري -مای واصفها فی نیتی کوت جرت او سروین پین کاورون داخیتانی-رُون شارب فودراامن مودن ازوست مده - ويگر كارمار-من بهم منش

ازنها نميدا فموسك أوالم"

ماجي: "فراين يابها فداكيم سن انايه شام فوابيدن بسركهماني رفتن ونامر اوط كفتن وتوردن"

يس با جرع عوى ويشم بزيان ووفية بديدن في روستم وعالم صيرت خودور شرقم بمانا كصورت لقدس مراندا شدت وروقالكالها تدابه بالت القال عمد عرفت و كا برن ت مدى در بارب فضيات ورویشاں بخواطرم آمد- روخرش بحال فورمنا سیاے ویدیمی کریک از بندگان بارسانی دا بوسسیر جگونی در مق فلال عابد که دیجران در حقن شخنها بطعنهٔ گفتهٔ اند"

> جواب داد" ورظا برس عبي في الله والا با علنش غيرب في والم برکه دا جیامریارسایی پارسادان ونیک مردانگار

ور ندانی که در نهانش چیست محتسب را درون خانه چه کار

ویم از مین نیزرگوارفقرات دیگر بخاطر آمد زیراگرفرصت بجیم بهمناسدت مقام برائے بجین بخوانم از آل جلہ ، - را فعل بی کہا انت العله - وی ک تفعل بی کہا انا العله -

گرکشی در هرم خبنی روستے دسر برآستانم بنده را فرمان نبا نند سرچ فرمانی برآنم

فرمود: - ماجي ا فوش آماري مشروف من تن ما تعريب الورا فيل

شيريم- بالانزيفرما نتير-

بالوقف واعتدارب ارادصف نعال با بزار اصرار را او ذا نو در ابنان مرابحات نن و باک خود کشابند و سنهار ادر آسین عبا و با بارا درآسیان مفعد شفقید

جُهّد بسننهم شامرو مهمن ومتعبد برئ قول وفعلتان بیکاست؟ بنتن وروندار بدر بعنی ما نندر با کاران و نظا برون و درمنافق نیستبد ماجی: سیایه سرکار آقا از سرما کم نشود! کمترین فاکباست آقا و ساک آت ن سرکارشر بیست مدارم -

مجنند: - دخودی جمع کرده کرمایی اراست است - نو فیق آلهی جرائے فرار اه تودا نشننه است که مجاور قم شرهٔ ۹ ما منتیب تاک ونیا گفتند ایم سوال من برائے این است که به بینیم نسبت مجسال تو اندوست من

للسُدُ و مرا وه عظمون -

فر من برمباً بدیانه و (نعاونواو تعابول) مریث شریف نبوی است اس بیمس یهان ی من لایبمس و من بسعد یوهن لایسعن ا از ایس خنان جرآت بیداکردم و حکایت شیخ سعدی دا بکار زدم و میران شیخ سعدی دا بکار زدم و میران شیخ سعدی دا بکار نردم و میران شیخ سعدی دا بخار نبطر و میران شیخ درا با تعدیل بلکه با تبدیل بقسمی بیان نمو دم کرمشار نبطر و میران شیخ درا با تعدیل بلکه با تبدیل بقسمی بیان نمو دم کرمشار نبطر و میران شیخ درا با تعدیل با به با تبدیل بقسمی بیان نمو دم کرمشار نبطر و میران میر

مجتهد به ازاین تراردوز که بیاری خدااصلاح کارت شود نند دیکساست د شاه به زیارت معصومتر قم می آبد- بول بمن یک نوع ارا دیت فاص دارد - بقین داستند باش که در استخلاص نوجیج وجه

کوتایی نخواهمکرد-

ماجی:- بندهٔ خاکسادے ماندایں بیمفت دار- درازاتے ای بمه التفات سرکارسٹ بعیت بدارچہ میتواندکرد- وگفت: - ہراحسانے کہ درمی حفیر بفرما تبد محض عنایت والتفنیات است - وگرینہ من کھا ولطف سرکارکیا-

بجنهد: - ربیا داشن تملقات من معلوم است نواز مانی - برسکم را لموهنون اخوتی مومنین پاک یک دیگر دا بحض طافات مے شناسد چنا بنچرمیگویزد - طاقفه از فرنگان بهت نارنبام ایل فراموش فانه که بکدیگر دا در میان برزا رنفر بحض یک نظر نشخیص میدیمند-

به مضار ۱۷ الله ۱۷ الله کنان و ۱۵ هول کویان تحسان کوند-مجتد: مای اتلند می اتواست کود و شش میکوند شهره ام گفته است بایم اشتا و بمراه بوده آید ساست است

عایی ا جرم فی کنرسرودانه) بلے فقروم دے باذات دیبلوت خود مائے دادہ ام مند سے جزدی دری من کروہ است بال ملا خطہ دعائیش ی کئم۔

بعتر: ورن بهرشال کرد مریدان دانسند که درانجا سرافاده دارد) بمگوشی شد: -انیا کهمنام نود دردکشی مے گذار ند نواہ نور علی سٹ ہی۔ خواہ نعمیت النی نواہ ذہبی ۔ خواہ نعمیت النی ۔ خواہ ذہبی ۔ خواہ نقش نقش بندی ۔ خواہ نقشل نقش بندی ۔ خواہ سلسلۂ ملعونہ اولیسی ہممرکا فرندو مرزار دواجب القتل ہر کہ بدینہا معتقب باشد ۔ کشتی وسوختی وگرد ن ز دنی است ۔ بارۃ از ایناں می گویند ۔ کہ روڑ ہ رمضان صرفہ نان ونماز کاربیوہ زنا ل ورج نما نشائے جہان ودل بدست آور دن کارنیکاں است ۔ بارہ دیگری گوئید ، ۔

طاعت آن نیست که برخاک نبی بیشانی صدق بیش آرکه اخلاص بیشانی نبیت

یک دیگرے کو بدا۔ گرکے نہیں سجدہ یا رسیدندے دیگ سرز از سغیر سندے

و گرست میگویدا-

فنن من وز برمک را چذنفاوت آ منجا که بصرتیبت چه خوبی و چه رشتی

پس حن وقیح اعمال وافعال باغنبار ماست. در مقیقت من وقیح نیست و خلاصه رعبا دانهم هشتی و معناها و احمه است مفیقت این است که به فتران وا مادین واخبار و من اعتقا و مفیقت این است که به فتران رطب و یا بس است و اخبار وامادین مجعول و سافته بارابین و آواب گذشت گان پیروی بچه کار آید به قرم دیاهو وسافته بارابین و آواب گذشت گان پیروی بچه کار آید به قرم دیاهو یا بین هو یا بین مورسی ما با من هو یا بین از کری نامست د فان شان ما نند د فان شان ما نند که ما ابل حقیقت می کند و اسم این را ذکری نامست د فی کند و اسم این را ذکری نامست د فی مردم دم می می می می می می می کند و اسم این را ذکری نامست د فی کند و با قی مردم ابل مقیقت می کند و با قی مردم ابل می می می می کند و با قی مردم ابل می می می می کندی طریقت افعال و و شریعت می کند و با قوال او کارت این سند را با مقیقت می کندی کاراست و با فعال واقوال او کارت نیست و با نوال کار ابل طریقت امرو نیست و با فعال کار ابل طریقت امرو

یک روسات ایشال فن است

ن برآین مسامان و نه درکیش شبیتم جرتی برم از خودکرمن آخر بچر کیشم آن زندین ملات دوم را نمی بینی - با آن غوغ وکوکونات به معنی چه مامر بوط و چرجفنگها قالب زوه است در نشویش بم می کوید-بر کر را فکفن نمونیکشش شرر فواه از نسیل علی خواه از عمر

آن عطاری در فان کرید دور افت دو است و مدت وکثرت دریاضت و مجابده و مشابده و ساوک و سیرش با زجیز ی است آنانطون و بیرش با زجیز ی ان دره متره مترود ای مثود - کرای شود - آن و - آنش - زبین - زبان - بره - تره مندوالو شفتالوی شود - کرای شود - ی شود - ایست ای بهم خود را ایل متی صوفی - عافل حسیم - داه نما - دا بهر - می دانند - زبیم داه نما - دا بهرا

نى دا برو-زىك داە بوسى!

افكان الخراب وليل قوم سيم ديم بوادى الهالكينا

از دوالنون مصری حسن بصری رصیب عجمی معروف میشبلی بغدا دی-منصور حلاج واویس قرنی گرفته تا برسار به چرسی و بنگی ونزیا کی امروز بهمه را با بد لعندت کرد- نصب اضرب به به لعنت کردند ومن بالمعنت بهم بایشان

لعن شاگردهم. چوں سخنان مجتزر بتھے ام شار صاصران از استخصار و اطلاع متجبر

مِجهّد ارْجِرت ما صران سيركرم جنال دا دلّقيج وتونيخ صوفيا ن محهد ارْجِرت ما صران سيركرم جنال دا دلّقيج وتونيخ صوفيا ن

بدا دركه دمن بقين كردم) آكرصوفي بودم-البنته بادست فودمي كشتم-امّا از حن ننجة نفرس فروشي خود برغود بالبيم وكم ما نده بود برغو دم

نيز مثنتيشوم كروروا نع مفاسى بافودكفي ا-

اردبدریانی مایداش بهای است چرخیب بایی مالت جراباید زمرت کنیدوا برسترگاران و تحل نا اللهات دنیا شدوعلاده برحالت مالید

برف بزاد شريلا گرديد-

باندس مواظمن بعل تقدس بمنزل خودبرشتم بول ما و دروبش تها ما نادیم - اینجه و رحق در و بیش تها ما نادیم - اینجه و رحق در و یشان علی العموم - و در حق اوعلی الخصوص گفت شده بود با داخل در نفوه و گفت مناسب آنست کر ترک اوقت در مقام مظنه سوء کو فی - به مدرا د بیره برنسر ساکرورفع یا بن در اراز دوزگارت برمیا و دند-

دروین ندن رکسر شان رابرنگ ی دنند افلان فلان شامی از در وین ندر فلان فلان شامی از در در در فلان فلان شامی از در در خون می افراد از کشتن می بیجار قرب او پیشا به افراد به افراد

مصل فوامند کرد؟ من دراینجانه کارے بطریقت دارم نه بشریدت نه بصوفے می بر دازم۔ نه بمنشرع - بنا بخواطرایشان سے م که روست فاک نمی دید۔ پنج و فعن بسیده می رود ایس فت در برا سے ایشان بس نیان که می فوامیت دائیجا بم نباشم ؟ من میروم ایس شهر بدان ربا کا دان ارز ای آگر دیگر سرم به هررسسید یا رویم آب دو صنو دید لفت که منزاتے شیطان است بمن باد-

ازشا چه بنها ب ازنین درولینس برم نیا بد- برغاست سشم و مینا در برغاست سشم و مینا در برغاست سنند و مینا و مینا در در بند و مینا و مینا و مینا و مینا و مینا و مینا در در در بند دوان شد- و داع یک دیگرگفته خلوت را بمن و اگذاشت با آنکه بهره از دنسیا نداشت باشا دیه که گویا ما لک

ونیاست بروس

ازوفع شرآن بلاخسندان گفته برودست علی بهمرات بایت از گیوه نوبربهند و چنتدات از فصد مایخ تازه تهی منسانا دکه باایس زاد در احله می توانی بهام خود و بهام دیگران اطراف جمان را بیمائی - ولذ تیکه اغنیا دا با اما دست برارگوشه مایلزم و مایجتاج نمی برند تو با ایس به احتباج مود دیجه صرورتی بسری -

نا دال بگرای

القاري والمادرون وي المادرون وي الوارات المرادرون وي المادرون وي

در خلامی از بست بهمه المیارم بوعدهٔ مجتهد بود - وگوش زدم چنا ه سند کربرا سے اطبینان از وعدهٔ او باید به و نسد در امکان بدیه تقدیم نمو د چه بهمه کار در ایران بے مایه فطیراست - پس با پستے بیش از و فت بدین امر ببید بیش از و فت بدین امر ببید بیش از و فت نداشتم - وازروت احتیاط اور ا در یاس گوشته جرهٔ برزیر فا کسا نهفته بودم - خسیا کم برآن قرارگرفت - که جا نما زسے براست بیش نما فردم بیاور ند - بربینیم ماخود بیگفتم پیش نمازی و مرب کا طراو مسی اور در بهموضع دفیت دویام که جا نمازی بیش دویام که جا نمازی سازی و مدرت و دیرم جا نزاست و بیم مالامن می الیست - و نویم نفیکن - و قدیم که دیرم جا نزاست و بیم مالامن می الیست - و نویم نفیکن - و قدیم که دیرم جا نزاست و بیم می ایست می ایریم که فیرس کا دو می بیم و دری با چرب کا در در می بیم و دریم به در می بیم و دریم بیم و دریم با چرب کا در دریم به دریم به دریم که دریم به دریم به دریم که دریم به دریم به دریم که دریم به دریم به دریم که دریم که دریم به دریم که دریم

ن جگرم بد پانم آرد ب تا تل پر سسر زدهٔ فریا در آوردم که لیمنرهٔ فلاد رساندی و به افرانشی! فلند رساس صوفی: اعجب کشی مرابلنگر کاه رساندی و به نشر گذاشی! اللی از نامخ کامی خلاص نشوی - از گذافی و در پورگی رنائی شیابی بینانچه

مرا بخاک سباه نشاندی و گدایم روی -چول اذبی سخنال سینه نشد بناکر دم بها بهای گریروزاری نمودن چزنس آل دا شم کرایل قریاری نرکنند وازگرستگی بیرم چولویسی نا خوشی است که مرجه با در و ده بی بیشتر دور آور د بنا کردم - به اندلیشهائے چند درچند منودن - اوّل توجه رونت به قتل زینب به آل حسال نا گفتنی - بعد از ال بحالت فلک زدگی خود دربست - که نوعے از زندان است از آل بس بدند یده شدن مایه که سرمایه توکل و امپید داریم بود نومیساری خود را بمرتبهٔ د بدم که اگر زمر داست تم بین در مرفی ده

هرایسه می وروس ور این حال بیره آخوندی از پیره آخوند اینکه نز دمجتهد مرایاجتناب از در ویش خریص می مود داخل شدر سفرهٔ دل بجشو دم با سونه و کدانه ی که

دلش بحالم سوفست كفتم ب

جناک راستگفت که با بدار آن درویش ملعون پر مذر بود-پولم را بُرد و هرابخاک درویشی نشا ند - خو در ا دوست من می گذت و در واقع دشمسنسهم بود- اکنول چرکنم ؟ کجار وم؟

چريلات نفن برتراز بمرجيز لاست -

معنی به از این چرون است و ازجان خناک وحنالی چرون است و ازجان خناک وحنالی چرا از دورانس نمیگرد! عافیت التماس کردم چرفائده و سلامت نفس بول مراز دورانس نمیگرد! عافیت التماس کردم کرداقعه را برمجتهدیا زگوید و عذر عدم تقدیم بدیدر انجواید-

آفوند - با تحمد درست کرون کا رم برونت دیم در آل روز خبر در وی کرد و ترکی دور و ترکی دور و ترکی دور و ترکی دور و ترکی در در و ترکی در در و ترکی در در و ترکی در در در ترکی در در در ترکی در در در در ترکی در در ترکی در در ترکی در ترکی در در ترکی در در ترکی در در ترکی در ترکی در ترکی در ترکی در در ترکی در در ترکی در ترکی در ترکی در در ترکی در ترکی

خبابانها تصمن آراست وصمی نفسته و رفته فوار باماری اطاق محصوص با وشاه فرش شدجه از طابان مامور به پیش با نشد تار خلاصها ز رسوم استقبال و پذیرانی با دلتاه سرموت فرد گذار نشد- من هم با ندبننهٔ استقبال خود افتادم به مدتے بود انظران خبر ندر استے ونمپدانسته کم منفضو بیم تا چه اندازه است بچوں پشت ور وستے کاررا بانظر دقت ملاحظه بیکر دم سمیدیدم که فرونشستن غیظشاه بهبریدن سرست وبس -انطرف دیگر باخود می گفتم! دبس -انطرف دیگر باخود می گفتم!

(مصرع اوّل) دمن کیم تاکه سیایم بشاری باری) سمت شاه وعله جاه او -

رمصرع دوم) رآنچه در پری حسابی نبود نون می است) دانگهٔ امید خود ابر شفاعت و وساطت مجترد شنی مصافحته! فراش باشی د وسرت قدیم بود - در بمراغ نش چن نفراز آشنا بم بود ند-با این کفنته اند-

> بركرا بادست بينداندو كشش الشيل خاشر مؤارد

باظهار آشنائی باابشان شد شازه رسیبرگان آنچه در فیبت من روست داده بود با دُلفتند باابین که بترک دنیامهم شده بودم بازه و در دنیائ ایشان بگوشم خوش آبن رف بخرو در گفتنار کنیفی باشی از جناک روسس برگشیت بدایا و علامرت برگشیت بدایا و علامرت بخری و شیاع و شیاع با و کنیزال و غلامال کری و نسیراوال بود - بدایالیش مخروی و شیاع در و شاه برائ افغان مری و نسیراوال بود - بدایالیش من بعداز مشراد و شاه برائ افغان النفان شنیدم - که با همیدن شاه که مرا در تقصیر فرین و بین مشیدن شاه که مرا در تقصیر فردی و فردی از نواندگی در با نمین بینیکش برین بین بین بینیکش برین بینی باشی بینیکش برین بینی باشی بینیکش برین بینی در با نفان بهمه ایل فردیس نشد تا اینکه برین بینی باشی کنده بود - با زیم خشمش فردیس نشد تا اینکه بری باشی کنده بود - با زیم خشمش فردیس نشد تا اینکه برین بینی باشی کنیز کری و در ده که ر با نفان بهمه ایل فردی بعدان طاق س بینیک بادن برا زندگی - و گویس بیان اد ندگی دیده نشده بود - باکه برگذ

بیرون نبیب مده از این باشی نشان می دادیمیش بقدر ما بهرکفدست او در ارسے که فرایش باشی نشان می دادیمیش بقدر ما بهرکفدست او وقدش مثل بهان سروی در باغیه صحن شهدتم است داما بشرطیکه وایات در اخت می می در از می ماید کذامشنس چند در از می می می در از می در از می می در از می می در از می در از می می در از می

تومان است ويس)

ازاسم نومان باندرولیش بیادم افناد-و مجارداً دست نامش دادم که نیرنه بینی قلب در! اگرمال مرا نبرده بودی-آلنول مبالغے کارسازی مے توانست کرد" بارے ولم بدان خوست شرکه گفت گارنونه بدال دشواری اسرک کرمے بہت راری " بنا بر این برسب معیرصبرت قلبان انتظار برلب باورد دانصبر مفتاح الفرج- ومن صبر طفر) منتظر

روز و بگر پا وکش ه رسید- ودر بیرول شر درجا در سے منزل کر د-تفصیل بذیرانی او دردسبر آورد- با آنکه پادشاه بقدر امکان آل را

مختصر كرفت - تا تواب ريارنين بشيتر شود-

تدبیر با دشاه فوش رفت ارسی با طلابان فم بود- جراند ایشا ل در باطن وا بهمه داشن - ازب سبب بمیرز اا بوالقب سم مجتمد خیا اظهار ارا دن نمود بیاده بدیدنش دفت - اورا در بهلوت فویش بشاند این التفات بنمتر ملائی شده بود - در آیام مجاورت در شهر بیب ده می گذف بفقی ار ولاسی عامی با دا ساعا نهٔ زیاد میدا د - بهمرا با نش نیز بحکه دالناس علی دین ملوک همه ن زید و ورع مے ورزید ند-وان نیز بحکم دالناس علی دین ملوک همه ن زید و ورع مے ورزید ند-وان مظلمی سنت نیره بودم - کریا د نشاه در باطن صوفی و ابل حسال و در نظا بر فلای سنت نادیر در کان به دیدم - نوشم سی در برکرده است - از بر در کان به دیدم - لباس ایمان ظامرے در برکرده است - در در کرده است می شدن فتیم کرین بی کم از بردید نبود - اور ایم دیدم - لباس ایمان ظامرے در برکرده است می دود دو در در کرده است می دود دو دوست در در کرده است می دود دو دو د

نز دیک بظهرشاه بهاده معادی از مهمهاس زربی وجوابر و حشت تعلیمے منقش در دست - بابن رکان وملایان داحت رحم شدانه مال گرانمایتر دنسیا تبییح در دست - واشت وس - این بنج از مروا دید بردرگ داند است داریشیشی بود-کهان بحرین آورده بود ندوازدست فروت كاشت

بجهدر روت معقب تربسوالات شاه محرمانه جواب مصواد وشاه از

این معنی بادکنان نبک ملنفنت گفتارش بود-پون این از دهام بالیت از در مجرهٔ من بگذر در بهین که پادست و بدم مجره رسید بدر اطرافی را از مانع خالی دفرصدت را غینبدت و بده بها بش

اے لیاہ ضعفا! واسے با دشاہ عسالم بناہ ابحق ہیں معصومہ بحال

بادشاه روت برجهد كروك إي كيست ازشماست ا مجتهد جواب داد کر مردب ت عادرت است کربنیان کاره درنیر وقدت ازيا وشاكان تظلم واستغانشه عنما يند مقداوند

سابرياد فاهراا زمرضعفا وفقراركم نكرواند"!

بادشاه دوت می کرد، کینی ؟ برائے چر بربست الدة ؟

نفتم الصرفت شوم كمرس وكيل سقى باشى بودم-اسمم ماجى باباسك باب كنابى بەنىمەن بىم چىمال گرفقارىشەم ؛

بعدار الدكي سكوت فرود يبا فتم إبهارك ماجى بابات معود تو اودة أ

الى دوتى تى كور

يادناه: - نوان تجي باشي - فواه وكيلش - فواه سك ديكر- برخطاكرده كرده باشد ون درایس است که مال بادشاه ساآش نده الدسر کارآغایش الراست

مجتهد : فيربرتاه بهي طوراست - انا اغلب ورجني موارد- لهيم

درمسال متعلقة به مردون بمناط اعتبارة أبطرفين است نه قول فارح
پا دشاه ؛ - اما سركار آقا - چرف فرمانيد درصورت كداير چنين واد قعلی بشاه

درس با بهمرب ديني از چنين على بمفت نمي گرد د - ما چرابرات لازم است.

عليم باشي يا برات استيفات شهوت وكيل ني پاشي بمفت از مال فود بگريم ؟

عبيم باشي يا برات استيفات شهوت وكيل ني پاسي بمفت از مال فود بگريم ؟

واجهات است اناعفو خطا با نيزا زمشو بات مي باشد - اگرچ انتقام است انتخام در بين امور لذت به ست داما لازت عفو بيش از كفرسائرين است انتخام است انتخام مدا حديث است انتخام است انتخام مدا مدين است انتخام مدين در در در در انتخام است اي دا د د - که مدين دوس با دست نو وکن شند با قبر صد فرنگي دا آنش زده يا بزارصوفي دا منگساد نموده باست ند

با ونناهٔ روشت بمن کرد" مرخص" و وست بشایته جهزرگذاست فرمود-بمرود عابجان ابل مردبجن وکرنه روز روشس ورجهان نبالبت و بد-چشرت را واکن - برد - ویکر نورا چشهم شبیند-

فالل بالى

مشیخ مبارک علی تاجرکت اولار پدروازه لامورنے عالمگا اِلکوک بریس لا ہور میں با ہمام عافظ محمدٌ عالم برنرطر عمیہ پاکرشا کع کسیا

المالية المالية

فتئ ي الماسهال تعادو ودوع اطات بدائ

من دردل خودمبیگفتم: - امتنیاح بست کرارایی تفظهانیسن - به آنکه
بیکبار بعقب بسنگرم - به آنج دل نگرانی از قم وجهر تم تم روبرا صفهان
نهاوم - دوسه سنگرم - درایران بهرت شاه عباس این مت رد کاروال سرا در
اگرمنز ل را بگری قی - درایران بهرت شاه عباس این مت رد کاروال سرا در
د ایسست - که سرمسا فرمحست ای ببالین فانگی منه شود - با بهمه جوا سند از
د نیاسپر شده بودم - شا پراگر در قم ما نده بودم با ستصواب مجهم الم سیدان
ترشی و سی د بد شده - عا قبرت به می ترست پرم - ویم می تلخیدم آنا مبدان
عمر به نوزوسیع و سمند امید به نوزان نگ و تازیمان مسته و نا توال کشده بودنیخوا طرم آند - که این بلایا که بدال تا میتلاشدم - با بدیجمت فراموشی بهد و ما در
دعیم مراعات می و الدین با شد -

باخودگفتم: "وائت برین - که بدیسر به بوده ام - و تفته که درسر کار
وآماسیدهٔ با دا نتخار بودم - دلاک بخیب ارهٔ اصفهای ی در بیرامول خواطم
مگشت - حسالاکه سرم بسنگ خوادث خورد - و دستم از خوشگذرای
کوتاه کردید - بیاد پدر و ما در افست ادم - از آخو ندخود مثلے نشنیده بودم

. تخواطرم آمد-که

تنج و تاروه بهان توان دو کی شرانه پایگرار این همات و قوست او. ورول گذراندم-کر بیخزار پدروما در به بهینت د- پسرے داست ته انده چول بخانه برسم مع بینتد که ناخلف نبوده ام اما گویا بیک بیگوش جسا تم میگفت -کدا

در روزمرگ آمدی کی شعمگساردل وفت نیا مدی کرسیساتی بکارول

مرسے کہ ہا تا سف زیزب ورصال بیروں آمدن از طران ہا آں حا لت

تقوى لرده بودم بخواطرم مع الدر

پون چین میلی کوه کلاه سنا می که علامت نزدیکی اصفهان است
افتا دولم درسینه کلیبدن گرفت - ور برسن م براضطرا بم سے افر ود کر حت ندان خودرا درجه حال خواہم دید به آیا آخو د بیرم بهنو زعمی منه حیالین درسر به بقی ال بهماییه و کان منه مان در خوا بیدر دا بهمه در و کان او بین آب می کروم) وکان دندگیش بست نه شده است. یا بهنو نه بیش در سانده بی کروم) وکان دندگیش بست نه شده است. یا بهنو نه کشاده به بیرکا دوال سسسراوا دری دکه در شب الامان نز کمی ال بردوین چندان فرست الامان نز کمی ال

تا بدبدا رمناد تا نتی شرادین قبیل خیا لات ہمی کر دم - از دیداد خاک پاک شاد مان بشی کر دم - از دیداد خاک پاک شاد مان بشکر از اینکہ با دوطن بایں ہمدسفر ہنوز در خاطرم ماندہ است - دور کعت نما ذکر دہ ہجائے آور دم بعداز آں - دوستگ بروت می کداشتم - ونڈر امام رضا کر دم کر" یا امام نامن مضامی - اگرضامی ورودین بسلامست بدر وما درم بنوی - ندر کر دم - کہ در راہ تو یک گوسفن کر بختے - وبلا تو پخت بدوستان واقر باشے خود بدہم'

اددات اطراف شرول طبال گذشتم- وبرجار اکرمیدبیم با دمال فدیک و سے در خاطم سیسا ندر تا که در بازار کا سے دور و شے دکان پدر- بدر کا روال سرائے شاہ کسیدم۔ دردکان لبت بود بیج علاضے ازمکونی دے پدیدالانہ بول بھالت را بشکون نیک ملاحظہ سے تردم در بشکون نیک ملاحظہ سے تردم در آخر بخواطرم آمد کرشسب جمعہ است - نشاید چنا بخدعا دست است بردم در بیری مقدمس شدہ - وشب جمعہ را بہنخت پولا دبزیا رت

فلاصه در کاروان سرا باند و بنظرین به ان بود که بود د لنگ بات بازرگانان بدین سوشی و آن سوسی افغاده - در بهر گوشته استر و است بنی چارداداران و مسافران دم د مان د بجر با لباسهائ رنگار نگ بهمه با باشت و بهد نی صحبت کنان - باره مرده دار در ترسیا شا-باره بی بی خبیال با کفی بات باش با سف به نی نشر روست سنگ فرش با با صدا ست بلند با کفی با سف می باز سوداوسا ب با کفی با می در داره بال رجب بیم سرنا بهمه براز سوداوسا ب دوست ایام کود کے خود در وازه بال رجب بیم سرنا بهمه براز سوداوسا ب کاروان سرائی کود در وازه بال رجب بیم سرنا بهمه براز سوداوسا ب کاروان سرائی کود در وازه بال رجب بیم در وازه کاروان سرائی در وازه بال سرنان را می برداش بگذارد.

سربیاره بمیان شانها فرورفته بود-واز تمیدگی قدش معلوم می شد.

وريشت بأرسال بسباردارد-

می تفتی است فود علی محدّاست -آل بینی رامن درمیان بزار بینی معافر دادرا) جراکه بیمل زیر ۱۱ در ما درست

من! - با او درکشودن سرسلام و کلام وا و چنال با صحبت آئینده ورونده ما لوت و چنال بترنیب قلبیان سرگرم - که دنیا در نظرش بنود: سه ننه الایکه: -

تَفَقَى: رَجُوعَا عَمَدَ إِمرائِ مَنْ مَا سَ بَهِ مِن مَا لَالَرو مَا مُنْدَكِمَ الْمُونَّةُ وَمُمَا مِنْ الْم الدَيْجَا وَلِكَا مُ كَنْدَ بِرِدُونَ مِن مُرْكِيثُ مَا رَفِيقَ كَارُوالُونِ مِرَالْمُونَّةُ وَمُمَا مِنْ الْم مردم انْدِي وَرَافَتُنَ مُعَالَيْنَ وَالْآلِ وَرَقْقَ مِنْ مِيولِ مِنْ مِيولِ مِنْ الْمُونَّةُ وَلَا تَكِي ملتفت ایشاں نیست چگونه تورابشناهم علی محدّ بیر شده وچهانش تارشده وخبالات دنیا واسش را پر آگنده کرده-وزمانه اوراشب نوش گفته-گفتم به حاجی با با - آن حاجی با با نے کو جکدر که بار باسرت را نزا شیده

وثاريت را دوه بشناسي ٩

علی محرد: - ۱۷ اله ۱۲ ماله ۱ عجیب وغریب! راستی توحاجی با باست فرزند جایت خالی- آخر آمدی ۹ غوب کردی آمدی ۹ مولارا فسکر که کربلاست مرک مرکب حقی مد مدارف د ندروش میکند

عاجی بابا: - چهطور م گرپدرم کجاست م چرا کانش لبت ته است

ومِ مرك بيني جر ؟

> ما کاروا نیان وجهان کاروان سرا در کاروان سسرانکند کاروان سرا

فرصدت بهمام شدل گفتگوندا ده بسرعین سیام نجانه باردنتا فقم وردم وردونفر آخو ندویدم - باخود آفیز ایال بوم شومند که نجر خرم آب دیجر خبرے نے آورند- بر کیا دست افل کوس رحلت مع نوازد- ابنال بافامت ماندان به -

به تنگه با آنها شخ بگوی وافل اطهاق شام بیروم وید دیدم بروث بسترافتاده - وجمع کثیر بیرامونش را رفد ند واو پردم ، او د سهران ناخت - وجول ورجنال حسال بمرکس به مانع نرو بهاد داخل تواند شد که ما نعم نشد حسیم در یک طرف بهیدار طرف دیگر بیره مروب که آخو ندفت رنم بود برتستی بهاری برداخت سخنانش بهانا ایمن که کر بلای من است مناید دیدا رئیسر نصیبت شود می شوی - بهنوز عمرت باقی است - شاید دیدا رئیسر نصیبت شود مناید های در بهبی نرد دی پاست - اتا در حال وصیت مبارک بست بهنتر این است که برائی خود و صیت تعین کئی - یکی از حاضران را

بدرم آبهکشیرگرافوس! عاجی چنان دسنت انس برداشت که در من امهار باز دید خود گذاشت " مع تویند" از نام پدروما در خود

عار وارومبران من قابل اوليت

ایس خنان تا غرب عقیم دری کرد بیش اذا ل تاب ناسشداما فی شیا وروم - بخو دان و نسر باو بر آور دم کرمای اینجاست مای اینجاست مای بیاست مای بایست مای بایست بوست ایده - دیده بازگی - پدرجان!

می فردند نوام بس در با مینه بشرودرانونشدند. دست بایدررا اوست بایم دیدانشان

مراب عانی بخدت و کربرورکلو کی کره شد. ما فنرین ازی عالمت درجرت دیام یاره دا نوش نیا ماعو باره این مال را

۳ نوندم مرد بشنا موت وگفت ؛ " حاجی دست مزن - بگذار پدر ت بحال آبد بهنوز وصیت نکر د ه است "

بوان که بنظردشنی درمن مے نگریت گفت: آرے و آسکے اور اور زن باید بردن ایم کمرای ماجی است بانه به بعدازان دانسته که اوبرا در زن اقل پررم بود و امیسد میراث برون داشت می ترسب بد از گلویش بیرون آرم - ومعلوم شد - که سایترین نیزاز بهمه قبیل اند طماعان میرای که دیود من آن مارا محسد وم می داشت - در آن جا جمع بود ند-

ورظاہر ہمہ در تزود کرمن حاجی با بائے ستم یا ند- اگر اخوا ندم حاضر فع بود - ہم متفق الکلم ساحروج شم بندم مے گفتند- آما با قرار او

بالخانكاند

درا مال ما درم بیسیدا و دفع بهم شبهات گردید- از خبر درود من ناب ما ندن در اندرول شب ورده بغل کشوده - بمیان مردان دوید-که کو فرز «رم» کوماجی با بایم ؟ ما درجان ایجائی؟"

بحض دیدن - دست درگرد منه انداخت. و درکنارم گرفت. و با اصطلاحات و تبیراینکه بحر ما دران قابل تراییب و تربیب آن سیستند

بنائے شاد مائی وہر بانی گذاشت -

میم شربتی برائے بهوش آورون پدرم شرتیب نمود فواست بحلقت ریزد و پول ناخوش را ازمائے حرکت دا دند عطب کرد - ما صران گفتند صبر کرد - با پد - دوساعت صبر کرد - بنا برای دوا دو سا عست ورکاسه بما ند-

بعداد سه ساعت فواستند بهار را برخیزان دروش از قالب سرواد و سرونده و و

بروادوسروشده بود بیره مل برچرگفت -"برخز" اومیتری دارد ایزلیم؟ وخیله دود کرد کرسرشس دااز بالین بردارد - کاراز کار

كالمن شنة لود-

پس دنا نشر البستند- بالایش را روبقبلکشیدند کا ستر آب به بربالبنش نهاوند-انگشتان بردگ بالایش را بهم پیوسستند- بهمه ان لله و اناالیه دا جعون خواندند-

این مفد مات بآنسنگی انجام بافت پس ازال کسائیکه بنام خویشی و پیوندی گره آمده بودند بهمه به کیها ربدنعره و فریا د جان کاه سخدورع بگریه نمود ند و سخیون بلند شد-از این نشان د و نفر آخو ند که دکرخیرشان سبقت یا فنت - بهام حن از فرار فتند - و برائ اخها رم دم از مرک سبقت یا فنت - بهام حن از فرار فتند - و برائ اخها رم دم از مرک سبکه از مؤمنین بنات کی که از مؤمنین بنات کی که از مؤمنین مید بدگذا شتند -

آن گاه سنیون به مکانی شد- زنان نیز اندرون بنیون و نیبن برخاسنند. پدرم بجهست نیک مردی و فوسنس خونی مطبوع طبع بهمرس بود-ما درم که دراصل ازگریه کسنسال مشهور و تعزیه گیران معرو ف بود- جمع از زنان به کارخویش را برسر شوبر جمع آور ده محشرے برپا کرد - کرمینوال گفت دورمرگ نیج امیرے آل قدر عزاداری نشاره بود "

من ناده حنانه دید- و نودودمان با فته درگریه حنسیقی رشک امثال دانشران شدم-باد اعمال گذستند- وفراموش مودن ابل وعیال خود میکردم دمیدیم که باید برندهٔ من گریه کنند- شیئر وهٔ درم -

نه بروهٔ پدرم -ورگوشه تنه آوازگریه راستیس را باگریه ساختگی دیگرال دمساز نموده بودم - ناکا سخوندم بهبش ساید - که گریپان بدر نا پدرمردگیبت معلوم مثود- انا زینهار بریدر-وید مدر"

تُعْنَیْ: "بی تُواب را تُو ، کائے آر" واودرزی از گربیان بیر ایشم بانگا فن و سر پارچراز لباسم بیا ویخت و کفش و کل می بیرول آورد-که" افلا باید تا بیرمز ارسیسرویا نے برہند

- Came 9 1

در د ما درم به درمان بود: چا درسیاه برسر بموت کنال فریاد کنال حن دس گویال - خان رااز چا میکند-

مسلااوير

المؤندون اليم الدوس ولنوازي وسن مرا يكرفن - ووربهلويم تنست بدیں سخنان برنیایم پروافت : -ماجی بدر سامرد -مرده باف رجه فند و مگر ما من مير يم و محمد الله نيسكون ما في كرد اولا وبسب ماكرو ورآ ي مرحرو - جه ميتوال كرو ؟ با دكارش ور وشب توقى-نوغوشنة أل ساقة كسنا في - از نو برارال نوشه تواندها صل شار ولوسا قد فف شد- وبرخرت - این مستله با بد مو جسب شادى تو باشد- ندسبرسيا اندوه تو بجائد درايى وسب بسر تراشی این وال بردارد-اکول در آل دسیا با حور و قصور تغيراب طهور بامزاج زنجبيل وكافور مع خورد جرا با بدكريم كني؟ برخير- كريم برال كن كراكر أو في مروى جد ميند عسسلاده براين-انگریم چه سود- چیز این دیجه کواطریب اوربیس کدای ما لست بانه فنا دی است مستقالتا کال واشت بدر دو کا در با مند و حال آنکه سلمان است - احتمال آن بو- نثرک با شد- وحسال اینکه "اجهاسات و شارق الوو و والا كاشید است - بها علیوى باشد وحال این که مخری بود - با کلمه شهادنت دردیان مرد که او لین مع و المعلق المعلم المعلق المع

باست ازین فلیل چیز کا بیارگفت: بدر از انمام این افادات مرا گریم خود

بازگذاشت وبرفنتاك

مرده شوی - مرده روستی داخواستند - تا بوت آورد - پرسیدند عماری لازم است بانه ۱ اشاره برای آنال کردم آخوند دسائرین مرده دا قرار بآب فراح سشستند - و با سدره د کافی رحنو طکر دند - و در کفتے کر باآب نزبت تنام فرآن را اوست نیز بو وند - بیچید ند - و با تحسیب و تمجید بگورستنانش بر دند -

از از و مام مرده کشال متنشا بعین معلیم شد- پدرم خیل محبوبالفلوب بوده است - برگانگال بر بکب برایت او اب گوشته تا بوست داری گرفتشد.

المنا المناسطة المناس

دربرگشن بحنان چی خود این نزوارت بدرم دیدم - ناچار
از روت فود نمانی دواطاق فرش کردم - بیکم وانه و دیگرے دنان
بنان ه کتال و آبند وروندرا غذا دادم نذر سے که درراه کرده او وم بنز د کردم بخرج رف سف مدر کو دم با کرایم کردم بخرج رف سف مدر کو دم با کرایم کردم بخرج رف سف براست قرآن فواندن براستی قرآن فواندن براستی قرآن فواندن

ورجا درکو چکے کہ برسر فیر پارم بر باکر دہ بودم - تفرید داری کدانسہ دونہ اینفت روز طویل ہے کشد بر پا بخودم - روز اخر چندتن ا زریش وگیس سفیداں آمدہ مجلس خم نان و مرداند را برچید تدکر بیا بنائے دریده را دوخت دراں روز ہم ناچار غذا دادم - اناں نیز درعوض ہر بیک جزوے الم محرا ہی چندتن جزوے الامد بعدانہ آل مادرم بھرا ہی چندتن نال برسر فیر رفت حلواد نان فطیر به فقرار دادہ باکریہ وزاری برکشت بند روزے بعدانہ ما را از عزا بیروں آور دہ بحسام بردند حذا بیران فوت بیر موند کا بیروں آور دہ بحسام بردند حنا بید مردند دند دانہ بیران دائر بیروں آدر ی تام شدواں دفت بیال خود ما فرم - تا بحال ما شد وال کا شدوان دفت بیدر صورت دیم د بایندوروند دستوران کے بدر صورت دیم د بایندوروند دستوران کے بدر صورت دیم د بایندوروند دستوران کے بدر صورت دیم د بایندوروند دستوران کے دم داری کا میں دولا کے بدر صورت درم د بایندوروند دستوران کے بدر صورت درم د بایندوروند دستوران کے بدر صورت درم د بایندوروند دستوران کے بدر صورت کے درم د بایندوروند دستوران کے بدر صورت کے درم د بایندوروند دستوران کا سے بدر سام کا درم کے بدر صورت کے درم د بایندوروند دستوران کے درم د بایندوروند دستوران کے درم د بایندوروند دستوران کے بدر صورت کے درم د بایندوروند دستوران کا سے بدر سام کی درم د بایندوروند دستوران کے درم د بایندوروند دستوران کے درم د بایندوروند دستوران کے درم د بایندوروند کی درم د بایندوروند کی درم د بایندوروند کی درم درم کی د

شادآل بگرای

المقالين وم

العاى بالمراث بروسوطي في بعف

پول پردم بے وصبّت مردسشرعامن وارث منفرداوش موا نانیکه دندان بمال او تیزکرده بودند محروی نصیب شان شد برا سے فرونشاندن آتش دل بدسشنام من پرداختند "ناکس نامرد- بیدین -برجائی-عاق پرد-بالوطبان ہم ننسسن - با درویشاں ہم مشرب - حنا شہاروش بے سرو بائم گفتند"

چون مقصو د من ما ندن دراصفهان ببود-محل ساک بایل حفر ا مگدامشنم نوارشان شمردم - و بیاب دسشنام ده د شنام جواب میدا دم با اصطلاحات تا زه که محصول سفر نائے بے اندازه و یا دکار قلندران دمیرغضبال بود جواب بمررامیساده م که پدر وجدشان بم نشنیده بودند-

چوں با ما در ان تعزیه داری وسوگواری فارغ شریم- درگفتگو پدیں طوبات با نشد-

من :- ما درجان! بیا بگو به بننیم - در مهای ما در و بسر چیز سے
بنها ل و پوشنیده نباید بود - کار مرحوم با یام چه طور سشد به تو بمسر
دیرینه و محرم اسراریش بودی - بسنا برای بایدا زکار و باراوسر شته
کامل داستند باشی ؟

مادرم- (باوسرن باچی) ،- فردند ا من جرے وائم-من (بے تاب) :- بے وائی کرسندیا بابد وارسی فرض میت ا بدبدر قرض کا سے اور اپا بد وانست والنگے ایں ہمہ خرج کفن وو فن کروم۔ من امروزہ کخنت ماور زاوم ۔ پیچ دروست ندارم دست خرال کا دست خسالی بیچ کاریخ تواں کر و۔ درمیب ال مروم سسر نے تواں درآور د برائے اظہا رحیات دربیش ایں وآل پول لام است ۔ وگرنه نام من و بدرم ہردو آلودہ نے شود - زبان دشمنان وسر زنش کسٹال درانہ کردد۔ درظا ہر پدرم با بد توا گر بودہ باشن و ازد کہ دروقت مرک به مکیدن نونسش منتظر بودند واز و برائم باست بدند۔ دورش را منح گرفتند ما درجان الله بینم ۔ پول نفارسشس را در کجا میگذاشت میں بدہ کا را است کیا نیار ہا شخید نا ماس درمین و بینر آئی درمیان است دیکرچہ دارد۔

ما درم :- مارایا ایناه برتو اینها چرم و است ؟ پررت مرص اود- لات ولوت آسمان چل و فقت د جری و الات ولوت آسمان چل و فقت د جری و الا زیر کان خشک دا بهزار زممن و بلا بها مع کوشت و برخ می داگر آیند ورو ند و کانش بسیا د می شد- مارو می گوشت و برخ می و برع و الا زیر گانی ما متحصر او بهمان نان و بیزر از ماست و بها زله نوه آمده اود کم - با این مال ادم اولی برسی به ال بردت عبار سند او دان این ماند برسی با در کان در از این ماند و بینان و تا در این بردت و بینان و بینا

اسے فرندند افرون ایجاد او قست آمدی موسکوسے فان پردشانیاں میں میں است افران پردشانیاں میں میں میں است افران ایمو پیپنت اور اربیش گیر اگرفد ایموا بدوستندن مہارکے است افران اور است افران اور است افران اور است افران اور اور ا

من المراه فيلي بالرائد المعالية المراد المرا

ما درم ، - (با تلاش ، فال گیرورمال برائے چہ ؟ بیا بیند چه بکنند ؟ بیلے ۔ فال گیرورمال راوفتے میآ ورند کہ بخواہند در دیدہ دگہ شدہ راہیب راکنندہ تو ما در سن را در دمی گوئی ؟ اگر بگوئی می گوئم در وغ می گؤئی - برواز آخو «مد رفیق مرحوم پدرست به پرسس ؛ -اواز ہمہ کاروبارش خبرداراست یقین دارم او نیز بھی را خوا ہدگفت -

من :- بلے حق داری مادر إ آخوند با پداز متے ہی حالت پررم طلع باشدہ چہتر تیہے امور پررم راظا ہرااہ مبدا دراگر پررم نداشت با داشت و در کجاست

او بن میگوید-

بنابرایس خن بیش آخوندر رئستیم-آخوند در بهال گوشهٔ بهیدت سال ببیش ازیس در مبان شاگردان بود چوک چیشش بمن افتاد شاگردان را آزاد کرو-که بر وید- دعا برکت قدوم حاجی کنید که بهرجام و دفتا دی پیشا پیش او می بدود -

من: - آخوند! تورا بخدا دست بردار رکشی خند مکن - مباری قدوم کجا؟ طالع یکباره ازمن گردانبار مرا گمسان کداگر آسمان پدری از دستم گرفت میرای از وستم گرفت میرای از وستم گرفت میرای از می از می میل این شود - وحال ایست که نز دیک است شیرازهٔ کارم از میم میک لد چنانچه دیگرانتظام نپذیرد - و پیش از پیش لات ولوت مانم -

آخوند ا ـ روی برآسمان ووستهاکشاده) ا وان الله یفعل ما برید - بعن من بشاء بغیر حساب آرب فرزند ما برین است من بشاء بغیر حساب آرب فرزند بین است رسش بازادگان - فرزنار تا آدمی ترک ونیا و با فیها نکند - بهین خوا بداود - بیز سه لازم ندر شد باش چیز مطلب - بیج چیز تورا می طلب -

من : - آفند ا د کتامال نوایی مسل را افتنار ده ۹ من بری و مرشدی و صوفها نه و مندی مندی مندی بخست بری و مرشدی و صوفها نه و مندم - به می و مندم - به می و مندم - الاحسالا

بخیال دیگرم بی سرمطلب کشودم والتماس کردم کردرباب کاروبار ای سرستحضال بده و

قرار المعنی الم المبارد و با وضع میکهاند اولا چند قیسه خورد بعدانه آن بعینه بهان حرفهائے که ما درم گفته بودگفت بینی اعتقادش اینکه پررم لفدنداشته و چیزے میراث انگذاست شاست مایمکش عبارت

است الرآنجيمن ديدم وميداستم-

من : - أقلاً قرر الى سكوت كرام - بس الآن بالشدت تمام اللهار جيرت نموه م كرم بدانم بدرم بسب بادم قدس بود - بولش رابر با دنميداد جيرت نموه مربي برم اين فضيه مدقل شد عثمان آعن خواجه اولينم بولي اله دركو على برمن اين فضيه مدقل شد عثمان آعن خواجه اولينم بولي اله بدرم تقرض خواست وسود بسب بارع ضد كرد - بدرم آي المدر وخوار شد وحسم الس باعر بخوا ندوسود خواست - آگراندان بعد سود خوار شد بس را ندمي داخم الله بعد سود خوار شد

ا ياك الود

ادمسجد بیرون آدم - و با مج فلقی متسام به اولین کسب و کار اینی به دکان پدر) رفست مرم از این سو دایش که چکنه دراصفهان ما ندخه محال - چه لعنت براصفهان و بربر چه اصفهای است! بنا برایس چار آنبود - گرایست که برست و پیست خودرا فروخت باز بنا برایس چار آنبی ست که برم را البته فقت دوینه اما ازین خیال بیمنی گوانست گذشت - که پدرم را البته فقت دوینه بوده است - این خیال بیمنی گوانست که بدر کاروال سرا دست بیم بیر فواست ما ندان میل و مشوش فراست میران سرا دسبیم بیر دربان سرا دسبیم بیر دربان سلام دا د سرسیامتیم گفت - درازی و برکت عمم انه فدر بان سرا سرکت عمم انه

گفترا- با با علی فتر! به نظرم فربنت کورشره است باای حرفها چه سرست لامتی ؟ چه در ازی عمر! این سر بسلامت نبا شد- ایں غمر رامردہ شور بہ برد- بابر کتے کہ تومیگو تی ۔ در زحمت من است ۔ بس آپ کسشیدم - کہ افنوس! افنوس! دلم آپ شد وجسگرم ہم تن گرفٹ -

پیره مردمتیرگفت اساینها چهردن است ۹ پدرمرحورت فوت شده-تنها تو دارنن بهستی جوانی داری - ما شائد الند- برا زنده خوستس اندامی-عقلت بهم کم نبست ۹ دستن بهم درسسر تراشی صاحب بود- حالار ا خبرندارم - دبگرچه میخوابی "مرگ - بهخوابی بردگیلان "

من ا-آرے تنها وارث اور ت - اماکوایت اور ن المیک خانه کلین د چہار باچه کلیم کمنه و کاسته و کور آه شکته چها نده و دورا زجناب لعنت براین مرده ربات صاحب مرده -

على همرُ: - حاجي بولهاكو-

علی مخار:- بدر دمتیات بقدرے که درخرج صابون دست کشا ده بود-درصرف نقارکف بست بودارزال از لائے اسکشتا نن نے رفون ممکس مبدا ندکہ خیلے اندوخت وہی انداخت داشت مہمیدانشد کہ روزے مگذشت کہ بمایہ نیفرود-کوآنہا۔

من: - درصورتی بم که این حسر فها داست با شد و فق که باک دینا رخت درمیان نیست - نمیدا نم از آل چرطرف ی بندم به بادرم میگوید پدرت چیزے ندا شدت - آخو ند شها دت می و بد - من بم غیرب نخوا نده ام -د مال بم نیستی که به بینی داست با نه واگر داست است بها ست به بخواستم بیش قاضی بروم - ر

به و اسم پیش قاصی بروم -علی فخذ: - قاضی ! خدا مکند ! بگذار به به نم دود - آنجام و درفتن تو آنجا مثل این است - آرمن اینجا شب اشم و تو در کاروان سرار ابزی - آل قت کے بغریا دت می رسد ؟ درخان تو قاضی فریا درسس مجوی و آشکے نبراز خرجن دراری ؟ قاضی صبح را به شقال مے فروشد و رشوه را

شاوال بالای

گفتار شجایهم نزیرهای با ایرائے باقتی بول بروگوگی مال طاس کردان

دوز ویگر بدازنما زصیح مرد کے واض شد- وہمتم که طاس کروان است کوریشت بغایت سربزرگ - چنمانش آنشیں وجبک ان تندونیز کر گفتیم برسر بیک نگاه ہر چہ ہستے خواہد دانسٹ ناج کلاہے باعمامیز کوچک برسر موہما ہے وت لندروار برشانه رنج ته رئیش بین و مایہ ہیئرت وجها بت. چنمان نیزش دکرخواه ساخته وجواه راستین باحرکات بے در ہے می ورشت پر-معلوم می شدکہ آل جا افررنه از قبیل آدمیاں - بلکرنوعارشیا طین ومنیان است

مرابها دسوال شیدراکشروقانع عمدالیساوقائع بعدازعود نمراباصفهان پرسیدرودانست که دوست حقیقی بارم که بوده و بکهکسانم می رود-نملامس مانند میکیم که از بیمب ارکیفیت درونمشکل قهمش را استنبا طکند بهمه را از

من اعمراج كرد-

ایمین که تمام گفتهایم را بذین بپردجات را که اکثراوقات پدرم ی نشست پرسبد اتفاقاً ما درم مجمام رفته بود من اور ا با ندرون بردم - و بهام ول بهرجار او ید التباس کرد که اور التها بحال خود گذارم را ادر اه و چاه و کار خبردار گرود - و بتدبیر آل بردا دو-چهار یک ساعت تمسام آنجا ما ندو چول بیرون آ در گفت که یا دان عزیر دومرا د و کنند کانت را جمع کن - بعسدا دان من آ مده کارخو و را ی بینم سیست که از این مسئله سختی به ما درگویم - از و سے خواستی تایاران پررا مرا بنا کار طلبد سمن به سختی به ما درگویم - از و سخت تایاران پررا مرا بنا کار طلبد سمن به سخوند و در بان کار وال سرا و متعلقان زن اول و خالوی خود کسا نیکه بخب نه ما دا به در سنند سهردا طلبب می به خلاف و عد بهمه آمد ند بعدا زنها رسب رسنله داکشودم - که طاس گروان سوده ام نایا جا و چند و چون پول بدرم ساکه بهه می دا شمن بوده است که بدروم با ایس سخی بسیما بی به مرای می کردم بست بدعلا سنت که بدروم با ایس سخی بسیما بی بدره به به مرای شاگر د به غرض دیدم - ما بهمه دا منتوریان ی شاگر د سے که پاره بیستر ما در و سنال با خود داشت - بسب ادر - زنان د و سنتی پوسنید دار و در و بین در و سنال با خود داشت - بسب ادر - زنان د و سنتی پوسنید، و در و بین

اقل بهم حساطر بن دااز نظرگذراشید دا ما بردوست آفوند بیشنز گریدت آفوند ناب آل بهم نگاه نیز نشکاه دا نیا ودوه - در زیر لب کا الهٔ کا الله - الله - الله موفق شرمی کا بینات مناسف فوانده و با طراف فو و میسد - و دست برشانها مالید بینا نیم طین شاطین دا می گریزا نید مروم و شدر سه پدوخند بد ند اتا خنده بیج یک دابرلیش مگرفت -

پی نیز نگاه شاگر و خود ایسین فواند واد دست مال طاس مین بیرون آور د- و براطراف او آیا نے مناسب دروی و مال بتیم نوشن ار فبیل رانسارق والسارقه فا قطعوا ید یدها - فلا تقر بولمال البتیم این مرد کم حرف می در - بهی و ترکفت اوران الله عالمد الغیب والشها و تا و یعلم مانی المصد و ی در این الله عالمد الغیب والشها و تا و یعلم مانی المصد و ی در خا تنذه العین) و طاس را برزیین نها و وقدر سه عزامی مناسب بخواند -

آن گاه رونتی بحاضر ، بن نمود-کدایس طساس مارا بچا ئیکد پول مرحوم کربلات خسن بدوه یا بهست خوا بدیر د- پارته باسستی اعتقاد میارته با اعتقاد کامل برد و نے اونگران و پو بے ادگل دکہ باطراف آن پارته اشکال کشیده بود) در دست برف کرد بہطاس ندون - پس حمسلہ بہطاس آور د - واور ابادست حرکت واوکہ بہبیمہ کیا می دود - چیزسے در دم ایس طاس بندینی شود - راہش را کے نمی توازیب ت برور فواہدر فت - انشاء الله اما شاء الله با اے طاس! مال راہی راکن و در در ارسواکن -

زنا ب را امرکرد تا از سربه اه طاس و اپس ر و ند- دبهبر مرا چیزی نتوانست با زوانشت طابس را به کنچه که روز مداطای بدانجامشرف بود براند-

نینکه میدانستم ما درمن است بار با جلوط اسس را بگرفت تا اینکه نیزنگاه با نگاه نیزوا وانتشد اوراوایس دا ندکه مگر کوری که نی بینی که ما کارحسنسد انی معمینیم بوخواه مخلوق بخوا بدخواه نخوا بدخوا بدخوا در ا خوا بدکرد-

عاقبت طاس بركني يسبيد ركه معلوم بودخاكش تازه كنده ننده بن.

طاس گردان آستین بالاند که بنام ایندواکنول بهم نوابست و پیرکه چه خوابهم کرد- نرمین را بشکا فت - نبیمه کوژهٔ بیرول آمد و معلوم بودکه ببلویت آن شیمه کوزه و یکه بوده است - ایا حالا اینچا بوده و یکه بوده است - ایا حالا اینچا بیست بیسطاس را برداشت و بنواخت که جان من طب س! اینچا نیست بیسطاس!

بهمنتجب بارونگرال گفتند بدر النجب شد النجب از به معجزه! نرب کرامرت اغوزک دار مردت فارق العادة واز قبیل معجوه و کرامرت شرو ند - تنه ادر بان کاروال سراکرانی کار کالب یا ر

ديده بود-وحدّت ديني داشت- ازآل ميانه گفت كه وُزدكو؟ آنيحه مودى شكارگاه است شكاركاست ؟ ماداشكارى با يد- يا وُرْد بايولْ-

بايول بے ورد- إين است آپند مار الازم است-

درویش گفت شرفیق آبهسته بایس دودی از گناه به کناه گارمییج-ما درمان ہمنہ درو ہارای دانیم- ہرچیزے را مقسامے و ہرکا رہے را

پن نگاہے "تند بحضار کرور کہ المبسد وارم ہمہ شماراا زشبہ بيرون آرم- تنكليف ي كنم وتبول فرما بيد عمل انفيلے ساده وآسان

بهمر گفتن برخشه - ومن از درویش خواستم تاعمل را بجائے آر دِ-بازاز شاگرو خواد چند خواست و كيسته ليرون آوروك إي كيد تر پر از برنج کهنداست - برکس را مشنته از آل برد کال می رین م بجود و بحث يد وسلعد - بركه نتواند - ملتفت باشدكه بات شبطان

ورميان است-

يس مارا قطساركرد- وبرولف من الربرنج برولان بركس رنجت بهم بنائے جو بدن گذا سننشند جو ل من مدعی بودم مراستانیا واندف ما ورم نبز خود را فندر كي من فت الم واوه خواست لمعا ف باشد قبول مركزو كما ببكرى عويم الآل بيكار تواست ندالا ف آكريه سرت سور بي بووج مضالية الماجول شوبرت عبدت أورائهم بايد -3911

ما درم این با ترش روئی پذیرفت وبرنج را درد بان گرفت اروار المت بمد بحليش افت او بارة اس آزمون را باز يجه تفروندوبر في ال متعيل المضغ مى گفتنديعني جاويدنش مكن نيست بركه مي جاويد-و مع فائيد دان دا بدروس عنوو

ہمہ بے کسناہی خود اشات مے مودند کر آخو ندوما درم - آخوند

باخنده مجسانی و ترس حقیقی د بان د البسته برخ د ا در د بای سے
گروا نید - عاقبت با شکایت سسریا دکرد - کرایں چر بجن بود بد بان
من اند اختید ؟ این وانه باب د ندان من نیست " برخ با رابر بخت ادرم نیزاز سختی برخ شکایت کسنال بین کرد - بهم فاموش شد بهم در می مادرم شریم در اه سخت به در می مادرم شریم در افرات - کرای و اقدم وجب سخب در می مادرم شریم بیره نرخ فغال بر واشت - کرای بازیجائے کو د کال چیدت ؟
بیره نرخ فغال بر واشت - کرای بازیجائے کو د کال چیدت ؟
بیره نربه کے با مادرواست اوش این افراست و بحاد بی کندا بی می دیده نودش ایر ایر ایرویم بے کارخود مان شا بدورو فودش است -

درویش گفت: "نا گردیواندایم یا خرکه ای طور حرف می زشید ۹ ورای گوشه پول بوده است یا نه ۹ ورعب الم وندد بهت یا نه ۹ افوند و ما در در نکر دند در شاید به افوند و ما درم را بنمو دکر" ایرنسال آخی دیگرال کر دند نکر دند در شاید به بستی بریمستند و بنجر به نخه آیبند) کسے نخه گوید که دز دند بین نگایه کاشفانه بدیشال منود که ایرف ای مفهور را که بدیشال منود که ایرف ای مفهور را که بریشال منود که ایرف ایرویا رعنسا رفیمل لقب برا دفن می گویند - دا نجه را کسی نیرن می کرد یا کرده بود - به درا می داشت) داشت که برای می نیرن می کرد یا کرده بود - به درا می بریش او میل در برای می برین می موان معصوم - علی بریش او میل در بریش می موان معصوم - علی بریش او میل در بریش نامی بریش او میل در بریش نامی بریش نامی بریش او میل در بریش نامی بریش نامی بریش او میل بریش نامی بر

مالارفیقان- معینم کریمیک ازشماشرانگن شیت دفتمالاترسانیدان کارے ندارد-

اگر در این بست رمن شکه دارید تنکیف دیگر فیلی سیاده نرو آسان ترمی نم که یحیه ضرر نرساند و کی را در دوستا ند بد مشل سحر پرا فر کا ان کار مے کسٹ دووزور ابیائے خود میآ ورو از مشنول دمرگی و مال مردم - خورو ان و نسارغ فی سازد - دممہ ابنیا از روئے افتیارورضا می شود - این تکلف فاک ریزی بطاس است در این گوشه طاس را می گذارم دامش پیسٹ ال بشدت وسخی عزایم میخوا تم - که بیاری خدا حاجی بمرادخودمی رسد بینی پولیکه بر ده ۱ ندبجائش می آورند-فردا برکده خوا بد به بیند- بیا پد-اگرانریسه و آثارسه ندید ندید نده بک مشقال موت ریش من برد؟

بس طاس رادر گوشه در زبر نظے انرفاک نهفت و مردم دراطراف او جمع نشده ہریک از کار اوسی نے می گفتند-پارة مراما نشد درویش ازار واح خبیشه و نابع سور ظن می شمرد ند بار آبال گسان را در ق ما در و آخو ندم می بر دند-بعد از ال بهمهازیم پاسٹ بیدند و بیشتر وعده رجون فرداوتماشائے طاس نهفنه نمود ندر

ميهاو لاوسين شاوآن بلكراي

گفتار پیاه و محم میرشدن مراوطاس گردان وخیال عاجی بایا بعدا زیافتن پول

ادشماچه بنهال! من ازبیدا شدن کم شده - ما پوشس و نومید بودم ا فربار بنبی طاس گردال بهی قدره نسانده دا در که دا نستم که درحت ندم بدرم حقیقت پول بوده است - و کمان بدی درحق ما دروا خونه مال شد - بیش از آل امب دنداشتم - که کاری به بخند و لیکن فنسر از آل امب دنداشتم - که کار دال سراوجمع از دیم وزیال باز آمدند اما آخو ندپسید انشد - و ما درم نیز به بهرای خواید و با میست بخواید و با جمعیات بخوط اس نهفته رفیتم - درولیش عزائی چند با جمامست بخواید - و با حسرت بخوط اس نهفته رفیتم - درولیش عزائی چند با جمامست بخواید - و با صرف میشد فاص رهز آمیز بیش دفت که به بنیم دیشب بنیال و پر بال کا رسیم کرده اند یا نه به بنیم دیشب بنیال و پر بال کا رسیم کرده اند یا نه به بنیم دیشب بنیال و پر بال کا رسیم کرده اند یا نه به بنیم دیش به بنیال و پر بال کا رسیم کرده اند یا نه به بنیم دیشب بنیال و پر بال کا رسیم

بنام فدانین را بنگافت کیندرگ مودار ودر زیرسنگ بشادی

دلمن وبحرت سنندكال كيشة بزركى النكاركر ديد-

فریاد برآوردکه به جانم اسی فرس برب و برخ "اکبیسرا برداشت - تابه ببند درولیش نیزنگاه موت ریش درگرد نمیسکدارد" و بشت من نهاد که برد شکر خداکن بدست من افتادی - نق سعی مرا فراموش مین "

بهمه بر دورمن رنجتندتا از کبینه چهر آیدسی برامیر طلاکتودم نقره در آید-زنگ غمرنگ جهسیده ام دا تا دولم دا تیره ساخت پائصدریال در کیسه بود پنجاه عددش دا نیاز چشمان درویشس تیزنگاه کردم کر بگیر! خانه آبادان! اگر بیشتر مے بود - بیشتر مے دادم با اینکه این ده یک نهادهٔ پدرم نیست - امابا زحن انه آبادان! بسیاربسیار مهنده ده متنظ میک

دروبیش- از حکت من خوشنو د با سانهبن پدر و د مفود- دربان کار دانسرا بما ندر و رویتی بن کرد که راستی امر وز سحرکر دیم من بنو نگفته- که ابن در ولیش نه نیز د

فيلے نقش ست، مردکدا عجاز دار در

معنی استرے برگز مرا با واں امبد نبود-چور بینم بنقودا فیآد-رک طمعم بحرکت آ مار بعلی محکد گفتم ، "باید کار الا بمرا فعرکشا نید- بیس طور که با نصد برستی رسیار با تی نیز بدستم خوا بدآمد- تو نیز شها دن میدبی-که این افت لی فلبل ارت کر بلائے من است علی فی گفت :- دفیق اس بچه برستن افغاً دغینمت شما "

۳ مدیم برسرقامنی:-اولاً یقین را با پدیدی شک بخری-آن بم برش ۳ پدبا نیا پد-بقین بدال که بعدا زنخارج خواهندگفت بر و پرصلح کسنسید سرمردم را بدر دنیا ورپدی وانسکے گرنشسنیده که بهرکس را دندال بترش کند شو در گرقاضی را که بشیر بنی کندگر و دی

بعدان استخاره واستشاره قرار برسشندر الصيحت على مخدوا دم جدمتی-ما در وآخوندم بو و ند- و در تعاقب آن احتمال داشت كهمبالنخ دشم بهالم-در آخه مورد طعن و معركه دوسه

ودرآخرمورد ملحن ولعن بمهردم-بناصح خودگفته" برجه وراصفهان دارم مع فروتم ربایس نیت که دیگر بدنیا بزگر دم برا بنکه وقت وحال خیله مساعار باشداصفهان دیگر مرانخوا بد دید-مربا قوت وقدرت "

من إير سخنال دابامد ن وشم علقتم و فرند تنتي كه طالع مكونيات .

على محرا فينتم الله مريد جربير عواشت دلك ومهروا وال تر

الدوكان ماجات برات اونبود يكليف طريدن وكالم كرو-وبا إبل خبرو- د كان وأسباب دكان را باوفرو فتم بی سبود و قان و سباب د کان را با و فروختی رو در باب خانه چول خواستم نام نیکی بگذارم دو خیلے ہم لازم داشتم لهذا مشکش رانگاه دانستی و خانه را باسبا بش بادر سپر دم روخت داشت گرفتی پول د کان را از علی محمد که اونیز ما نند پدرم اندوخت داشت گرفتی ہمکس مے داند کہ باآل پول برازال د کان از حیثیت جب اود کان

يمه بالهم صدائهمان شد-بطلا بدل كردم- تأسكليني كلند قدرے لرابرخت ولیاس فرج کروم-استرے فریم نہائی بہت اینکدانطریقت شمنیربندان سیرشده بودم بعداز تیمه زجات درآن راه وبعداز قضيته ففي طرفقيت خرسوارال ماتزج في وادم كم اسب شمشر طبالخير تفنگ - دیگربکارم نے خورد - کلاه را نے شکنے زلف رامے تراشی ہجائے شال بابوزوگرہ - شال شل والب تتروعمامے گذارم بجائے فیائے کرچیں قبائے بغلے میبیونٹے۔ دونا فلائن ہمہ وائندکہ مومل سندہ ام بعوض طہا پنجر-لولۂ کا غذیر کمرے ندم بجائے یا اسقد قرآں جائل می ازدا دم بجائے ارسى كفش به ياستند بها مبكني بها تعلى الملائي وقشكي - الولي وقشكي - الوليده وقشكي - الوليده وليده -ور فت ارب بخروم في شوم بندم وم بمديظا براست ظا برفود ا مبارایم -آن وفن اگربرنام بنوطی هم بگویم بجانت مر بوط بخرج میرود-علی الخصوص از دبین مرد سے مزناض نما - ربانو با دستنار دشال بردرگ وبأآه وناله وذكر سبحان الله برول آبد اكراجياناً درينقا بل مروك دانا افتم-باسكوت فروراعا إقلم هديم-

كه جو بر فروش است با بالمه در

وانكى تواندن عالوالم ورسائيمواظرت دراندك

و و مردود المردود المرائم بخريدن جانما زي قرار رفيت مخريدم ورحفيقت

درراه وبروسية قاطر زبرا الدازع في بود-

بهمین مفرسازشد طابر طائی از سرکهٔ بهفت سالهٔ ترش ترلبهٔ تن القاب دا
برخود بوقت مربون گذاشتم - چهلقب صابی گری ما در زادی - نقد آگفایتم میکار
پرخود بوقت مربون گذاشتم - چهلقب صابی گری ما در زادی - نقد آگفایتم میکار
با آن نهیب و غارت خوبتال این خرج سخت دسوار است باری در دلم آمد
که بی خبراز اصفهان بردم - واین باررا بروست ما در و آخوندا ندازم - اماحن
نیمن و پاک ولی نگذاشت گفتم با این حرکت البته موجب و نشام پدرسوخشگی
اصفها نبال می شوم - که بددست ناب با برای بنا برای بنا با به نرد دملائه
وگریه می وه شوم - که بددست نام است " بنا برای بنا سا به نرد دملائه
وگریه می مرده شوم - که بددست نام در ادادم - وازیم همگیت طلبیدم

شاوآل بگلای

وواع حاجي بإياماور فودرا و فرين برفيرت يحاز اليال

مادرداب وكواليى و داع كردم -آل الممكويا چندان دل محوان فساند چەاودرخيال نودلود-ومن درخىبىل نود-ادخدالى خواسىتىم كەبكارىك دىگر مداخلەندېشند باشىم-پامدادىك سوارىر استرتا ياب نېزة آفياب بلىث دىنود مىبالغے را «

فمرا بيموده بودم - دلم بسبارے تواست - كر قدرے در را و لنگ بخضوص درکانشان امّااز ترس تفنیع و قست به بهبودگی روز منهمه بار دویم بازمگنه

رارست تا ده کردم -رکاروان سرابستم - وپس از دارسی بکاه دُبُوَسِ سِفِیک شی را درزیربغل درونجانه مجتمد برنها دم درخانه مجتمد باز بود- و ما نمند درخانهٔ سائر بررگان - کرونانه و ما جرب نداشت - برکن تخاب ى آمد وبركم مع فواست مع رفت - جا تنسا زرا دردركفنى كن نهاده وبدا طاق كه بجهد دركوشه اش خزيده بود داخل

في الفوريث خاخت تا ده نمووم - با اعسارا زواكم در در وست فودنشا ند - واز شدت ميك كر بحفيت كاروبارم داشت پرتفصیل استعلام وبرسش مالم منود-من ایم برنیروقیطر والے دادم وازاشنام در سایئر اوانلسار امتنان کردم - گفتم،

اكنول ولم از مهرراه سيرت و وطريقة عبادوز ما دييشه كرفتن واز امور دنیوی با عمال اخروی پرداختن - ودرسلک علما عمر گذر انبیدن مى خوابهم اگر بوساطت سركار جائے معين شودكه بقية عمرا ورفدمن مشرع شرايف بسربرم- أجراين متول عندا لله وعنك الرسول ضائع تؤابداند"

مجتهد فدرے برت ال فرورفت بیں اذال گفت کے"امروز صبح از ملاناوان-کہ یکے ازعلیائے مشہور طران است کا غذ کے بن رسبید-آدمی لازم وارد-که بهم محرر او با شد و بهم نوکر- بیشنه بهم سوا د داست نه باشد- و بهم کار وان - امر درس و تربیب و ترقیش را

ادستاع این نویرولمطبیدن آغاد کردیم کرمنتها سے آرزویم بین اور باخود معقم " بكر اروستم بكوشه وامان طاتى بنارشوك بعدائه تكرسوار خرخ د شدم-

اني ج ترود ما نلسارشكرانه والتماس بمرت نمودم- با دسيت خو د سفارستن نامته نوفترت و مرکرو و برستم واو کر" زود برطران بروکه مبادا ناتوبرسی دیگرے ایل نقمر اربوده باشد - ملا نادان عما والاسلام است و

شادمان وسَنْش ببوسبهم وباشكركذاري مفتم اكنول الماس ويكر وارم - وآل سنخ برسم نیا ز آوردهٔ ام - که ور منگام نما زیر روستے آل

الكواشة خاطرعالي محوثشوم"

گفت سمای فانه آبادان - بهی وت درکه مارا فرامو شن محردی بس است-امثیاج بای زحتها نبود-اگر رضایت مرایخ ای ام معروف ونهى ازمنكر د اازوست مده - علمارادوست بدارع فارا فوارشم كار-ين ادين الله عُوْاع،

بى ادْن قواست بكاروال مرارقتى وبدا كرنيار تعاصما طلقات

دوستنان روم-سوارشده درهما ن شب بربل دلاک) و از آنجها به

رطهران) رفقتم-

شام گانه به بطران رسیدم و برای ند پدن قرزین از دوازهٔ فرزو بن داخل سشدم بهین اقبال در بانان مراکشناختند و ما نند سا تر اوقات ما موریم به بسلام نه ایستا دند و در حقیقت نیقی دا در لباس آنوناری و پدن به تماشانیست - از میدان و با زار سه که و قریم بیش صورت مبار کم ملتفن شور صورت مبار کم ملتفن شور مورت مبار کم ملتفن شور بگذشته راه خانه ملانا وان دا پرسیدم بیش از آن مشهور بود که کشانشا مد بگذشته راه خانه ملانا وان دا پرسیدم بیش از آن مشهور بود که کشانشا مد بین را در می در کاروال سراسته ما ندم - و براست ته ته به حضور می در فران در این را حنا به سازی در ده پدر خانه بین را حنا به سازی در و پدر خانه بین در کاروال سراسته با بست براست تا تا به در می در خانه بین روشتی در و پا در می در خانه بین روشتی در و پا در نان در می در خانه بین روشتی در و پا در در خانه بین روشتی در و پا در نان در می در خانه بین روشتی در و پا در نان در با در با در با در با در با در نان در با در نین در دان در با در نان در با در با در با در با در با در نان در با در نان در با با در با با در ب

فانهٔ ملا تا دان در پذیت مجرشاه منز د باساخاند نبور کمی باشی ومانند

م درسرات منال رفته بود وآب نده-

وبليزوجها طن سنگ فرش - اطافها لاير مختشما نه و نه بر فيرانه

ور نالار دوبرو ته عوض - آخوندی شخت بود - بر مروه رخسار بهار داربیند اشنی که ملانا دان است - انا چول نوکران گفتند - که سرون در اندر دن است - حالا بیرول هم آبد - دانشتر ندانست

داخل تا رفندم وبرات است است کر با مؤندی برتری شان شان دیم پنشت در صحرت باز شد-من با دو کلمه وانسته - که آخو نداز وابندگال طانادان است - آمااخوندلب بار کو مشید که بداند-کمن کیستم سوانسست-سوالها سے عجیب وغرب وموجب حیرت درمیان واقع شد

أخوند الله باشمانانه بطران أمرة أيد

- 6 12 4 - .. 0

آؤندا - البنداني فيلك وقدين فوالهيدالد

من البینین سشنده ام-سخند: - اما ورطران تنها به آدم باسم گذرد-من بريمه جا بهي طوراست سَوْ نده ساگرف شنے بدبندہ دار پرحاضرم -من: فيرلطف شمانه باد فودا قاراب في فوا بهم آغوند:-چهآقا چهن نفاوت سفے کنار مم شاو پیرطور۔ بهرمها که بخواسیدمکن است افوند: شاجر بودن لازم ندارد- بهی منت در کدم در می شنید - غربیب وراه و باه دانی دانید - خدرت کردن بشابر ما فرض است گرغرض وقدت كذراني أست وخواه يك ماه بابراك يك ماه فته ويكاعت انین سخن یک زوه شدم به خیک گوشیدار بنظرم آ مدودست و بات مى رُوم كريج كيم رس دني بيانا) تا كاه سروكله ملانا دان پاريد ارشد-ملا نادان شرد سے بود- با جبل فوش آندام مانده رو رابشت از نند سن حاورتكر بغابيت سياه شل بربرستوشاندنده جيمانش سرمرست باه-عامه بزرك باجيني غربب برسرعبا تعشوسترى لطبف دربر-قالب وقواده اش فابل تو يجيكري وفراشي - اما بى راز گفتگو- از فع ماحت بيان ونري سخنا ننن

معلوم شدکه درستی و نندی نوکر با بان را ندار د-بچالای برخاستم- و کاغذ مجتند را به ستش داده با به ادم - نگا به بینوان کاغذ کرد- و نگاب بصورت من تا مناسدت رسول و مراسله را در یا بار-پول نامه را بخواند به جره ایش شگفدت و گفت از خوش آمدی و تسرکار آقا چره کردند به انشاء الله کرو- به نار ششن را به من بم ب كلف كفتم: - الحدم، لله مجع وسالم بود درسلام بسيار رسانيده اندي

نامدرا بادفن تمام مطالع شنود-اما ازم ضول چیزے نگشودبعدا ذال عذر غلیان نباور دن خواست کرچول من خود غلیان می کشید
وغد غن کرده ام که بهمان بهم ندم ندم ندم اگرچ در حرمت غلیان نص صریح
آپی شانبه بنی دمنع دود کف نفس نما نم مگرچ در حرمت غلیان نص صریح
نیست - وازمسکوات بودنش بهم شکوک است و در نزدا بل تسنن وشیع
بردوستعال آل خیلے متلاول است - اماچول احیا ناکیفیت حسار دارد
مے و بدوباعث بوعش بوع دوار مے شود - لهسندا احوط اجتناب از

نثاوآن بال

تفایخاه وسوم تدبیرملانادان راندوش بول

سفوندازاطاق بیروں رفت - وہیں کہ ملانا دان مرابا خود تهما دید۔ کاغذ مجتمد قررا انجیب بر آور و کہ بموجب این سفارسشس نامہ تورا در نرو دخود نکا ہ مے دارم ک ازمال وکیفیتم سوالے چند ہمو و-وازجوا بهائم خلے مظاکر د۔

بس سرمستاریای طور کشود که ما مدینی بود - ما شند تونی دا معاون و دسکتبار من است - اتا بسیار ناپاک است - آدی دلم بخوا به که مال مرامش مال خود باراند - و با لقمهٔ ناین کرمی خورد زفناعن کند و زیاد طلب نباش با

أولاً بدا ترس عمادالا سلام وفدوة الانام نخب لمن فيه

جارى وفتاوى واحكام بهمه سارساست دفنا ربين ممسررامد مے زئم زانیان محصندرا رجم نے تنم ورا مرمعروفت وہی از منکر وتألبها فلوب ووعظ وخط ابرا وجهد وفريدم ماجى ببضنه المام وربنما سيح خواص وعوامم-آببت صائح النهارمين وست تم الليل امع و وضويم عبرة للناظر بن وصوم وصلوائم أسوق للسائرين استف- و بحكم اجتها دنوورا زاستعال الات واداني مفضض ومطلامحت مزم وازالتسائة كسوة الثمنثه وحرير مجتشب وميواظب نغب نئی م ازغلیان وانفنه منتفرم-باز نے نرو گنجیف وشطر بخ وسا ترا الا عرب و اللہ دامسنگر-جدایں گوندمنا ہے ومکاره مضرآ دا ہے دیانت و تشتنل او قات طاعرت و عبادت است بارهٔ امامره و او باش ورانو د در باب شخفیف نکالیف روزه انشیل تجویز غلبان کشیان وسطلی فایدن ازمن استفار مووند- اما بجر جواب لا بجنرے نشنو و ند- سرشان را با عصائح لا سشكتير كرروده فورون روورا زجاب، كر خوردن اسرت و بايد روزه راكرفيت ونسك ازر الرد- تاجمنال كورشود اكر شارع مقدس مسكم فرموده بود-كه مدت افطار يك بمفته بايد باشد برآ ببنداولین روزه کبروا آخرین روزه گشامن بودم-ماشاو کلا-آگرد فان ب

گودگان می مشودم-اگرچه این قدر شدت دربر بیزگاری ممذاق من گوار ای مخود- آنا با زاند استحمان انظام ی در پنج نگرشتم- و مبنا سبت مقام اظار منظرایی می مودم-

ازنشاء انتخان و انتخاب من سرگرم منشروع بسخنان آشنا گروم که پارسانی من به بین نابچه مداست - کدانه زن گرفتن اجتناب کردم - و کمسال نفس حضرت و کمسال نفس من وراین باب از ورج کمسال نفس حضرت ختی مآب گذشتند است که آبخاب ورتندو زوجا ت از حضرت سلیمان گذشت و من ورنزک نزوج از عبلی ورگذشتنم که یکیم ندارم - درایی خصوص بحدین مشرلف (خیرامتی بعدی ی می از خطب ب علی کرده ام اگرچه سندن ایکاح بجا نیاورده ام اما از اقراب ابن سندن همروم نیستم دیگران را بمنا کوت و مراوج ت مے رسائم و تورامے خو ا بهم درین تواب شریک سازم -اگرچه درکشت زارایی بمنراز کشا ورزان چغندر و گرزم کم سرست تر تر بودم - اما با زسخنانش را تصدیق کنان دوست رصا منودم - واو د نباله سخن را برین افرع کنشید-

درمبیان خود مان باسندر ملایاشی مردکه خیلی خرب است. از وظائف اسلام بعندریک فرنگی بهم خرندادد- تا چه رسد بقلع و تسمع این گونه مواد محمه و در بهم ؟ بندهٔ شما ملانا دان مسنافع عوام را با قوابین و اساس سنندری مطابق وموافق کرده بقوت ترجع اما دیث و اخب ا اجتمادی بنووم - که به خرد واضرار مسنافع عوف با قوابین شرع جمع ایندر سند و اخب سندر و اخب این شرع می دوست که با شد جب از است و در نزد ملا با شی زمر مرکرد م که و می برقدر مدت که با شد جب از است و در نزد ملا با شی زمر مرکرد م که و می برقدر مدت که با شد جب از اب با بخویز متد از عهد قربیشگیری این موست فی و فی در و اسان و مرد مبدان این حب اده فی ملانا دان است -

ملا باشی که در ہرکا رخ حسابیے است- و درحسا ب کارخو دیجیلے ر و باہ اسسٹ شکلیف ماہسندید- چہ خیرخو درا در آل دید

دست اجهها دمن گشاد - واپس شریجه را دخیال بکرمن نه اد - و ملا باشی پیچ بهره از آن بمن نداد - واپس تدبیر، هم باسم اولعنسه رفت من هم - رغماً لانفه - قصرآن کرده ام - که زیام حل وعقد این کارخاکه ایداع را به نفسه دردست گیرم و خارشت خاص بجب ام کنم و لیے نه بنهار این را درابسریت دا -که طلباشی بوت برد - آنچه از دستش برآ پار فرو نمی گذار د - شاید عا فبت ماراخ اج بلدکند -

ملا عادان مشغول این سخنال - ومن سسرا پاست اورا نگران باخود می گفتم" آیا این گوش آوم می تواند عاد الاسلام شود و مجتمد کذائی تم ورحی این یاروآل چرد با تیکدگفت - آیا را سرت است است اتا چول درجا و ته سشرع بهنوز پائی برجا نشده - ازمرا ترب متشرعین این خبر بودم نا چا دنصد بی سخنال و یم بنود م واوم طاب را باری طراق پاک د د -

من مواجب علامده بتونى دېم-اتا برجه دلت بخوابد درخاندام موجو واست تشنگی نے کشی مزد باتے ہم مے گیری مفست چنگ تو۔ وقتیکہ جہمان دارم بسر پاستے ہے ایستی - لذکری و درسائر اوست سے مے تشابئی و گردی "

بس ازال گفت - گزانشاء الله درای باب عربض و مین صحبت خواجیم واشت - اکنول مرا ملا باشی خواست است - با بربروم "در وقت برول رفتن گفت گذر و زیاد از لزوم از کر مگری کے دارم " وراست می گفت کر می و شر آ قاعبار سنا بود از یک آثر باسم اسم می طوفراش و میرآخور - در سر موبلد اش بیش از یک فرسفیر نبود - کرمیگفت بهزاد شقت گیرآورده آ موبلد اش بیش از یک فرسفیر نبود - کرمیگفت بهزاد شقت گیرآورده آ موبلد اش بیش از یک فرسفیر نبود - کرمیگفت بهزاد شقت گیرآورده آ و دشوارش و بازست آورد فرش برای در نشوار بود انشان از یک فرسفیر نبود تر قرای در این این مین اورد نش برای در انشان از یک می در این این است اورد نشوار برون تر قرای در این این است از انشان انتران در این این است در انشان انتران در این این است در انشان انتران در این این انتران انتران انتران این انتران انت

بوراز خرتبقل بم اختیار خوابه کرد-استر سے میخرم "من ای فرصت را غنیرت سندره گفته که" اگر سرکار آفت امیل داشته باست ند-قاطر سه از بنده حاصر است و موافق د لخواه سرکا ر بعداز گفتگو - یئه قرار برابی سف در که اوبسم سن خادمی بر قاطر من و من بهت مخدومی برخرا قاسوار شوم دوچینین کردیم -

شادال بكراي

الإعاديات

والدي المنابعة المناب

بهی که دستنورالهم مین گردید ملانا دان شخص مرا برنان و شخص زنان را به من معرف کردن خواست - تا سررسن نه کا سلے از کار و بار شان بسیب را کئم - و با بیند ور و در در توصیف و نعریف نشان تا مه علی بنویسم - و چست دو چون ارزش و معت رارشان را معین سازمید

معین سازم-نخست ببازار دونه قبا و دستار وعیا و شال خود را بصورت آخوندان آراستم-بعهدازار به تعدخانه رفعته چول از بیش خبر دار

بودم-سرنده د اخل لشدم-متعه خانهٔ محقر خرا بهٔ بودمنحوس و خرابا نبال بقلیا ن کشیدن شغول-

ازو بدارم - روبها بوسشيرند

سلام داد مرک می با نوان حرم سرات عفیت! ملانا دان مرا ، خدمت شما فرست ده ومعلوم است ازبرات عبر و بس بی روگرفتن ازبرات می جد و بس بی روگرفتن ازبرات می جد و بس بی روگرفتن ازبرات می جد و بس بی دوان که و

از در التفات درآ مدند - له نوش آمدی سابدات از سرما کم نشود-انشاء الندن در سن مهارک است و آغورت بخدانه

پس د و نن پر ده از رخسار بر اندازمتند و گزارجال راعرضه ساختند د بدم - که نشاخ کل نسرین شان را ازگر دسشس آبام خزان است وچارغ لالهٔ نشان را ۱ زدم سرد روز کار آفتها با همه و سمه و سرمه و خطر و حسف ال شکنج عذارشاں از دورنماباں بود-باکشایش روچناں شورہ قهقه برروبم توب اپیدند-که کم ما نده بود پرتاب شوم - بے اختیارگفتم "روئ بپوسٹ پرلے قمران خالئی کہ عقل را بدیوانگی رہ نمپ فنر پر چشم بر دور-ایں چہشت ان نیکوست چشم زیخے بابتر-ایں چہ خال عنبریں است! بپندسے بسوزا نیم-باطل سحری لازم است - آئش نه ننها بجان من - بل بجہاں زد پر-پیش ازیں منگر پر ا کہ چیز یم مصشود امّا شمار استجسال آل سرد پرگرا زکجا و آل بهم استعنا انہ چیز یم مصشود امّا شمار استجسال آل سرد پرگرا زکجا و آل بهم استعنا

احیف نبودکدرخ خوب به برقع باشد)
آل دوروت بازال براد تا زال کارس درگاه کبرونا زبرین داردای درگاه کبرونا زبرین دارد- درگاه نسب ازاست بهج چیزما نباید از آینده درونده پنهال با شدتا چررسد بردت بان ؟ داشگی منفشگی دیدار باعث کسادی بازار و مایم
سر کوب یاروا نجیا را ست "

گفت شایر بند من شوراست با ایست فایل دیدا نمیت تن و رخسارهٔ که ماه افلاک از شرم ادائی است - از آفو ناری مفلوک پوشیدن در پنج است - از آفو ناری مفلوک پوشیدن در پنج است -

بالنماس واصرار آل دون تاب شرید ورده گفت شوبه مالاکه
با بدیده از کاربر داست شرشو و بگذار آنچه در دیگ است بچه آید
با برزار غنج و دلال نقاب از محسال برداشت بجه دیرم و محند در ه عصدت سرای حکم باشی شاهی - مخدوم تشدیم بندگان بنابی مهزا انمق - خروش جبرت آلهبز بر آور دم که محال النگ

(آنچه معنیم په بهاری ست یارب یا بخواب) چننه ما لپدم کرمنی واو با کاربری وجادو-گفرت ، عجر سه مدار- من بها نم که مبهدانی - اما توکه قاتل شو هرمنی با بس لباس د بد و نفخه ی جرکار؟ من در مگر شوهرت را چه شدر مرااز مرگ شوهرت چه جنر م و فق خا دم رمی دوم بودیم آن وقت گزشت بیا دش بخیر- اومرد غدا بسیب امرز د

سها دنده داید حدا محرمان دید؛ خانم: بتجابل دندانم کاری مفروش دو باعث مرگ زینب شدی مرگ زینب سبب الیش محندن عکیم و ریش کمندن سب سبب فلاکت او وفلاکت اوسیت مرکن سشد بس سیسه، مرکب مسکم کوشدی - یعند

تواور اکمشتی-من :- بنده چرتقصیروارم ؟ چرخاک لیسیرکنم و صد فرسنگ از شوهرت دور تر بددم - از صد فرسنگی چگونه مختوانم اور اکشت ؟

گناه ایس

زخرسه زادوخرسه لربدوخرسهمرد)

رابهم ازجیشه من با پددید و فلاصه گفتگوسن ما بدران کشید- زنال گویا انترس گذششن و فدت رواج برا شفتند که بس است - دعوار اکوناه کنید که دیمانا فرض ترا زایس

بهم كاردار كم الم جه وروست بكارز فم دن عكيم راكفتم اكتاز عال وكيفيّات

فوومرا آگاه گروال "

توومرا ۱ کاه دوان - ی دانی کرمن و قق در اندرون شاهی خیانقل داخم
یا د شاه برایم می فرد حرب از بهمه بیش در شهرام از بهمه بیش بودانا از بازی فلک غافل نتوال ما ند- نن لفیا ندرون آمد-بنیرفت
کن دفن و بقوت فسن روفعل بادشاه رااز دست من بر بو دواز
ترس این مب اواز ب دفته ام - با این کی آید نا از اندرول بیرکم
نگرو- نیا دمید - با دست اه مرابی باشی بخشید از بهشت بخشم
بینی از می ای مشک و عنبر به بان مجون و هر بری افست ای ما از اید

حکیم باشی بیم مرد- بعداندان خبلے کوسٹ پرم کر با زرائے با «درون پربداکنی۔ ونام مجریسٹ شاہ برسار- اما بہمان ازن فسٹ اند- شربناں راہی ہ وا کوش رابست ندبود - کرمکن باش اسے میرندا حاجی با با! منک بجندن ربن بادشاہ مقندر بودم رکبشس شوہرم راکندند-نا جا دور کوچہ و با ادلب راغ غربارام افسکندند-

پس الطالع زشت - و واند و مند سر نوشت شروع کرد- بها بها سند گربه کرون - دلدار بشس دادم - که غم مخرر - جوانی بر منه گرود - آما ایام آن نواند برکشت - این کلیتر احزان روز سے برایت گلستان سے شود بها رسے خدا جدوجهدی کنی ناشو سرسے خوب برایت بجو کیم - د نور ا از این رخ و اندوه

رسند كارسانهم

آل گاه خرید ن گرفت و بشوخی گفت اورست امیدای که بهتور و فوت من نگوست ایر و به زه و فوت من نگوست به بهتور از طرح آن به فتا وه کور آه حقد تا فم بهتور فیله می نود ده آن به فتا وه کور آه حقد تا فم بهتور فیله می ده ده می به در می از طرحای به به فتا وه کور آه حقد تا فم بهتور فیله می ده ده می به در می از طرحای به به می می در می می در می به د

اوموبوست رح مال من وتمال خود في كرد ومن باجماح بين مرد والمراد ورد بالمراد بين برع والمراد ورد بالراد توست برع والمرد بين بري والمرد بين بري و برم ولم مي فواست كرا شقام نبين سااند

الو بختم که خوار براش خیا دیده بود.

است که شوسر شی را بجند وروی چند منتقت ال طلاانشعدان با دفتاه بدم توب گذاب شد به و در و کیست سنوس ش بجدت فلاصی از بنی فناه در این خود اگذا سنت به و دار و کیست دوس فراد می دو دو و و د اگذا سنت به میک دوس فراد می دو دو و دو و دو و دو د اگذا سنت به میک دوس در اد

و آخر سینه و ناف و ساق خودرانشا به در می فی ورعثانی در مرضه و است در می در در می در

ایشاں را در جربرة علی خود نبرس کر دوطونی ایفا منے خدر سن ہر کیک را جداگانہ بگرون گرفت ہے۔

درو قت بیرول آمدن الم خانہ بیکے از دور صن با دبرم بہاور د:"فراموسش بیخی کی سی بجدہ سال بیش ندارہ"
دیگر ہے میگفت : "بیوستگی ابر و کی را فراموسش مکن"
گفتم الے بجیشم السرو و کل المراح با شید خوا بان بیدا بشود می دول خوگفتم الے بیش میرا زسرو و کل و لاکست میں دول خوگفتم المراح میں بینا فرت بشرہ و عنق در و ل خوگفتم المراح میں بینا فرت بشرہ و منق میں میں بینا ن برزخ ۔ دشنام دہاں بیا کار خود گرفتم "

ثنادآن ملكراي

اولم ده اثنا کا میشد دوزان دادل با و

سركدام بود في شناخي مرد المركب المركب عدوبيتي بردك المركب عدوبيتي بردك باغور مع المرائد المركب عدوبيتي بردك باغور مع المركب الم

الم بیشتر قدن می گرفدن - کرعثمان آغا با برا در شس با مجمیرومباتی اوست " به واستخ سندن بدن صالبن نز دیک تررفتم - آما با زبار ولی از قلیان بر نمیداشدن تا صدا در آورد -

بعداز معطاب بارعانی سرے بالکردوان امرے کرازور چرواش ی گذشت بر سید تورا بخدا انہے میدانی کرنز کے پوست بخالاتی

ورستنا بنول جرطور بوده است الله عنو وعثمان آغاست مالله وعثمان آغاست مالله وعثمان آغاست مالله وعثمان آغاست مالله وعثمان آغاست بالله وي عثمان آغاست بيش رفتم و آشنا في دادم و دست ماسا في بيش رفتم و آشنا في دادم و دست ماسا في بيش رفتم و آشنا في دادم و دست ماسا في بيش رفتم و آشنا في دادم و دست ماسا في بيش رفتم و آشنا في دادم و دست ماسا في بيش رفتم و آشنا في دادم و دست ماسا في بيش دور من ماسا في دور من ماسا في دور من ماسا في دور من ماسا في بيش دور من ماسا في دور ماسا في دور من ماسا في دور ماسا في دور

مترووشد. بعاد گذشکو خاب مار کرد اب شاشم و در کنارگرفتم بن می متا

"يين نو يَوْكُن مِنْده است"

فالم مع آيات

انگ مغزان دور وبرس راگرفتند-نرکمیانا نیکه مال حسف داورسول را معدد و ند- برچه داست شد-نشار پاسته او نمودند- وسراز خط فرما کش منے کشیدندرمن بها به سنت وسیبا و ت-باد بنا بهیدم بنام فدرت بدین

مبین - بے سربهااز دست ترکمانا تم خلاصی داد-

نیمه جائے مبشداندا فعم-ازبرکت قضاد رسیان نجار بغداد از بیک خویشا و نداند اندر مالک خویشا و نداند اندر مالک عثمانی ہے وائستی تا بد بخارا رفع در ساینر الفت بربریان و جارت ترکسانال در میان کی بیان و جارت ترکسانال در میان کی بندال وایوان راه سوداگر کشودم - وجندال نقد اندو ختر که بدیارم نواندر سانبد - با چیز سے نوابد - اکنول با چندر سراستر اندامنعه بخسا را و کشیر محول باستا نبول میردم - و بعدان فرفتن موال بربیگردم - و بعدان فرفتن موال بربیگردم -

سبس گفت ۱- اتا تاجم آمدن کاروان - به اردور طران خواهم ما مدوواو - دلی از خوست گذرانی بات شخت ایران خواهم وا د - در این مدت .
در میان مرکمانان از لذائد جسسان محروم بودم - راه گذران در طهران

چرطوراست الميااق ٩"

ويدم كربرزنگاه شاه راه بخت ندن مكهم وجاده كارس باز شدازادل طبيعت عثمان آغادات و النشد

معمن الذن الحران عبارت ازن برون است وآورون أنهم

a look be dead

ادین قصبه مراحقن شدکه برآ بینه در دشیا قضا و قدر است به و ده سخی باین درازی نی شوو- چنا پی دست قضا از شرق بینی از اقصائے طراسان بارد و سے فوسٹ گذرائی- بربیشت سرعنما ن آغام نه زند و بیا نہ غرب مے دواند - فواجه دو عمر سا برائے ابہ شکر نواجم اقلم با زنن فون گذراند - درآن او فان نا در طهر سران میراند مرا با بهمیر او فات نائمی برائے زحرت کشیبرن دراین کار از جنوب بشمال بینی از اصفها ن بری میگشاند را فه ارا و الله شیئا فانه ایقول له کن فیکون -ون میم از سائر زنان سنده تروعتمان آغام می کنده عرضه کردم -قبول شد و روافق شن طبقة) افتا د-

بدفوت زنكه باندك اعتدالے ماسمالي وتعرفف بيوسمكي ابروليشس را

فراموش ننموده تابقوس وقزح رساندم-

فلاصدانسراپایش چین ای تعریف بخمان آغانودم که آب در دانش بروش آمریس دوان به نز د ملانادان رفته - از نوید این سخ وظفر چرواش بشکفن - وازست رح حال آن دوگنده با بیان واقع حظ کرد - وگفت برونق آما پیش از کاربا بر توصیفه متعه خواندن را بیا موزی تا عمل عقدت برونق شرع باشد برایح در منعه دو و کیل لازم است بیج از طرف مرد و دیگیت از طرف نه ن - وصیغهٔ ایجب ب وقبول - با پدلهری جاری شود-مثلاً بعداز تعین مدت و مبلغ و و کالت - وکیل نه بطی المقن انجب ب میگوید در متدت نفس موکنتی له کلات علی المقن المعلوم فی المدی المعلوم فی المدی

محسب ل مرد بطريق قبول مي كويد رقبلتها لموكلي على الثن المعلوم في الحدثة المعلومة)

وچول اعرطه آل است كرصيغة متعت وقبلت - بالممروف تعديم متعدى شود-

وكيل دن مع كويد رمتوت نفن سوكلتي لبوكلك ببوكلك من موكلك على الثن المعلوم في المدنة المعلومة)

وكيل مردميكوير- رفتلتهاله به سنه وعنه وعليه على المرالمعلم

پس متسراربرای دادیم که ملانادان بمیشه طرف ایجاب ومن طرف قبول واقع شوم - چهشفس ملائی کسبباطرف ایجاب است ملمن و دبمن حالے کرد - که این چنین فرضتها را برایکان اندست شب اید داد- وانطرفين بقدر امكان بايد ثمنع كرفت "

چون این مزوه دا بگوسش خانم رساندم معسلوم است. درگ غیرت و حسد دیگران را جنباندم - گفتندی مار اناشست بیست ابر و ت پیوست بیست وزهٔ حقهٔ ناقمان آب کم هے گیرد-گندگی وکلفتی مفت نسبت ی

بارسی برراستنان این داستنان پوشیده و بنهان مما نا دکه زویکیم براستی جلوه کری و دلر باخی عثمان آغاکم ب اضطراب نبود گودر تود سراغ بهنرسی چندان که است بنیفاست میل ترکی نما بدنداشت و من بآس بر دوم -که با بهمیر و سمه و سرمه و برد در کمسان ابرو و بغیره ته چشت م آبهونها پد

ازنن وحنائم برنزوعنان آعنادفته- ديدم-كر ماضريراق

چون دیرگا مهدمیان کمیتر وسرگین چوانات بسر بر ده بود-صفات برین سروصورت و ستعمال عطرو طیب لازم داشت بجمسا مرفت و دست و بادا حنا دریش را رنگ بست - بهاس عوض کر دبر وت خود دابخلاف عادت مشتره چقماه می تا به بدر پس باگرگ براق خود بینی بنده به نن و ملانا دان آ مدیم -رستی عثمان آغابا آن بهیت به بیج نبود - پانن ده شانن ده سال کو چکتران خانی همنی د -

ایس قران نروما ده تمساشا داشت عثمان آغابه کم اینکه یک یار حق الروید وارد - فیلے گرون دراز کرد - تا رازی از پرده بداند وسلیمن انم نداز آل است ادان فن بود که از پرده را زست بدر انداز د- در زبرر و بندعشوه و کرشمهائ بنداظها رکرد - که دل سنگ آب منودی -

من از دور در رش شا دوردل بهمسرت و دوق نبودم- امّالی را به خیال مے کر دم- که اگرعثمان آغا از فقره بنجاه امثر فی مطلع شده باست. بخوایداورا بیا کے حق متعد بگیرد- چهرفاک بسسر روزم یا رسے صیفه نشری کاری شد وبه جرآت قسم مے توال خور در کہ تا آگہ باہمہ گردن در ازی وکوسٹش عثمانی غا سرموے اڑا ندام خانم ندید۔ وہم سوگسٹ شپخورم - کہ بعداز دید ن ہم عش عش نکر د - ہمیں کہ دید ما بہا الشعش زلیجائے مصرو لیلاع صرنیست مرا بحنا رہے مشدر - کہ حاجی رویت سفید۔ بامن ہم ہ خوش گلیش بہم ۔ کاش ال اود در دیش بیش از گردن شدری ویت شفیح نداشت "

من پرست و پا افتادم - وبرائی تزکیندنش خودگفتر ۱-"ابر زن وفت چنم و چاغ اندرون با دشاهی بوده است و وانگی در زن گیست سال جوانی وزیبائے مشرط نبیدت سازگاری ومطابقت سیتاره شرط است -گذشت نازیں این ایم شعبره بازی بخت وطی الع است ایکفت اس بلے بخت وطالع بار اجواب نبیدت - ند برگزیک ویک سته وندیسی وقت

بروال عشور-

مع ترسیدم کدآ پیدوا ده بود با نفوا بدا تا بملاحظه ایسنگه از زن منعر ممال خواسنن از جرب ساک چا قوسافتن را ما ند- و زید که باعمرو و زید بخفت و خیز یک ساعنه را منی شود بایدا زچه فماستس با شار- نایا تسه و کهنه اسقاطے نباشد- نن بایس کا دیا در سنے دہد-بنابریں صدائش در شب الله ما منتظر این کو خاص کا دیا در اعقاب و اربر باید-برفلاف بست ما با کمال طما نیم روستے بر نکه کرد که بهروقت دلت مع خوا بدبیا مرابرین و دراه کا روال سرابیش گرفت -

شاوات بالای

رف الفاري المواقع الماران المرف و مرف المواقع المواقع

بى الدراندوارى ملانادان دانستم - كه منه تهنا ناخوش مال پرسته بست است بلكه مرض حب اه پرستى را بهم دارد - بهم واحدش شب و روزا بنكه ملا باش طهران شود - دريس باب النهيج تدبير و ناروير كونا بى يخ كرد - درسجب امامرت داشن - ودر مدرسته شاه مارسس بود - درم بان مردم وغوام اندا خرن - ناخو دمرا فعه كند در د بارحت اصه در روز نوروز بالادست بهمة علما سے مے الیستاد - واز بهم بیشتر دردعا وشت قبل وقت ال و ولول مے كرد -

باین وسبه اقبول عامه فرقی پیداکر ده بود-ولی آنال کداد آن دوستی کارش خبسه داربودند-کاه به بارشی نمپیکر و ند-براست اثبات این مدعا و دکر گوف اوضاع من این قضیه روست داد سرمات زمت ان از سرا بالی و سرت برداست تبود-ونابسان پاسته پیش گذاست نه از جانب جنوب ایران خاصر از لاروفارس چنرخشکی و آنار قحطی برسوپراگست ده و در جانب شمال بم بیماین مستند می رفدی-

بادشاه بملانادان امردعائے باران کرده بود- وطانا دان در تلاش افتاده این فرصت را دست آدیز خوکشی ساخت ویرا نے اظہار دینداری وغیرت دیں برستی بھم جٹے برطاست الجبول عامر قرلفیتہ۔ خواست نا درمیدان رقابت گردیب برانگیزد- با جمعے ساده دلان درمیدان خارج - نمازی گذارد و لیے خدا سفنخواست - خشکی افزود و نکاست -پا دشاه امر فرموده بود - نامرد طهران از برصنف با ملانا دان برنماز باران و ند-ملانا دان از این معنے مباہے نصاری ویمود وگبران را نیز بهمراه برد - باز فایدة حاصل نشد-

جناں اسماں برزمیں شابخیل کرلب تزنکر دور درع و شخیل سخوسٹ بہرسش پہا ہے فدیم نما نداب جزا بجہنت منیم نہ باراں سنسروا مدی زاسمال نہ باراں سنسروا مدی زاسمال نہ برے نندی باناب فریاد خوال

فلاصدور دوز سے کہ ہوااڑ ہمہ دوز خشاک انربود - بخر باب باطنے اوج بے بدر فانداسش آمد ند ملانا دان روت بداناں منود کر" لیے مروم طران

ے ہلا۔

حقیقت باکشیاست از مبانه مجتت برطون سخداز نمانه دیر مروم روسیایی دبرل شد باغضب اللی بدل شد باغضب اللی بمنی نه جنال روستی بازاست کرفشت خم او شرنسان است مرفق مستنال علم ز د مودن بانگ اثر آنی برفارم ز د

آیا سبب این بلا بجروفی بر الا ورونی معلی برخارج نمهان و رواج با زار شرکیان و سنتی کا نهات نرسایان - جیزے ویگر تواند بود؟ این ملاعین - بیفته است ملام را اورث ساختند - ورود بواروال خلافه ل

به بلیدی آلودند-کوچه و محلات طهران دکهٔ خما ران شده است معروم شراب را بحات آب مع نومشند

(فوهوا-آسر والدنان - باش مرقاله توهندن) این کاردیگرانده است بکنیم - بردیم - داخل فسن فرغزات دمجا بدین شویم - بیا تید تاخمهات میخانه اد استمان نوبه بد کارال بشکیم سشراب ارامشل خون منا فقان بربر بیم - برکه بامن سربیمایی وارد - بسم الله انشاء الله بثواب این عمل خداوند عرّ وجل این بلاران ما دورمیکند-

ازیں سخناں دروم ہیجان وعلی اسے پدید آمد- ملانا وان از پیش ومن ازعفنب وہزاراں نا دان از ہے ما-روشتے بحلۂ ارمنیال تهادیم-

ارمنیال ب خبر چول از د حام مسلانال را دیدند- وست ویات خودرا گم کردند- پارهٔ درخانها را است فوارب نه باررون خزیدند- چمع روت بگریزنهآند-بری خفیک، برجائے متی رابت نا دند ناب بینند چیست - اما بن و دی رفع چیرت شال سند چر بجض تفرب شروع بنگ انداختن و دشتاها نے غیرت شال سند بد دا دن نمودیم - گمان کر دند - که بقتل عسام ایشال بمرآ مده ایم -

برآ مده ایم ملانا دان - بجن نه جع از روسات ابنا ل رفت - به ملا حظه
اندرون و بیرون بهرورکه رسیبنگست - وبرجا سرنده و منسل شدبهرالان به سروپالیش بهین که شبینه یا خی شراب می جنند خواننده قیاس
نواند کرد که جده کردند-

بے خانہ درسنگ برون زوند مبورانشا ند نارو گرون نروند ہے لالہ کول ازبط سرنگوں چناں ریختی کہ ازبط کشتہ خوں شکم نا بنا فیق در پر نارشک فائد کر دابراہ کہ شکر انگر عجرب نبست بالوعد گرشد خراب که خور دا ندر آن روز جندان شراب

بى ازادات إيى مناسك بهيجان مروم افر ود- ازميكر لا مو بكليسيا نها دند- واز غارج وشمعدان وفست ديل والواح تورات وانجيل آئيم يا فتندست كسنند وريختند و دربارند و بالمنسال كروند معلوم است-اين فليل بازار لاسميم آشفية باب كار د زوانست جيب و بغلها رااز غنيرت و مغماير كروند-

مر ما دره بود كه تا شریج ان ملانادان مقتل عام ارمنبال منجر شود- ناگاه فرایش از جانب شاه بایك از بزرگال ارامند به پیداشد-

ازور د دایشال عقل از سرم ورنگ از رو گم بربد-پیردا بی ملانا دان از نرس شنیدگستای خود بهر روس بگریز نها دند- در صفور فراش نا دان ما ند ومن وفت که فراش گفتن: "پا دشاه شمارا خواسسند است " ما حاسلت پیردا کردیم که گویا کسے بدال حال رشک نبرد- نادان بسنا کرد بمن نگریستن-ومن باد برگرید دوریش دارو بوانه برر وست به نگاه مکر ده اند" ملانا دان مجیه و سیمی ولیرت ولعل خواست داه و غلے جوید در وست به فراسش کرد که بخان دوم

فراش العكاف مروشيات الهي طولانسرانيا

فراش تواسد ويدك

چول بداوا کا در رسیدم میدر اعظم یا ملایا شی نشدند

بودندونسفي باشى بالمجساقي البستاده- روستي بروسة ارسى

الستادم- صدر اعظم روئے بملانا دان کرد-که آخوند! تورا بخسدا! مسلانا دان کرد-که آخوند! تورا بخسدا! لؤرا به الميرالمؤمنين! إبن جه أوضاع است و ديوانه مثدة با دشاه

ملا باشی - مگر من مرده بودم - که تو با بداین گونه امر معروف و شی انه

نیقی باشی روت برنسفی بان کرد-که این مرد که را بحضور قبله معالم المريد المنظرانية

ما دائيم مرده از والاني تاريك - باريك بخلوت بروند-

بادشاه دروم ارسی نشست وازروت عفن بروتها را میتا بید-الانا دان راديم عن ازيم بسانانش جاري است كفش لار اكسنده بدم حوض السنتادم - ملا باشي وبيقي باشي وبدرك ارميسال بهم

بَعْ بِاشْ بِهِاقَنْ بِرزبين نهاده كُرنْ فَيْ كردكة قربانت شوم اينك

ىلانا دان دمحرىش"

بادشاه بلصدائ سمناک روئے بملانا دان کرو کرآ فوندا ا زمے داوه است وادعائے نبوت مے کئی و دوائے ساطنت داری ؟ 4618250

طانادان كه درسائرا وفات سلاست قول داشت بهمسلما البول كرفنارش شكر من لفظ حيث النقيل به وي مشراب كت اه تُواب - باران فراب - درزير دندال - جاويد ونفسش برفت -يا د شاه- دروت بملاياشي كرو) اكر چرميكويد و من في فيم-باتي اس كرما څيده است

ملا ہاشی: -برا سے خبرعت امہ می گوید۔ یا وجود شراب بار ال نے یا روی

پادشاه:- پس باید در لسندن ابریم نبا شد- نیسس باید نصف مروم داکشت - تابرائے نصف دیگر پارال بهبارو " پاذ روستے بسناهال کرورکر فوب نادان - تورا بجندا! بگوبه بینم من چه کاره ام ۹ دروم د ماغ مشتے رعیت بیج و پوج ابن طور سوزا ندن و داغ کردن چه میخ دارد ۹ مردکه خرده بودی و پوج این طور سوزا ندن و داغ کردن چه میخ دارد ۹ مردکه خرده بودی ۴ چرس کشیده بودی - د ماغ ت خشک مشده بود ۹ نفست در آبد بواب بده - دیشب چه خواب دیدی ۹ مرک نارین کردن کردن به خواب دیدی ۹

پس با واز بلندگفت: "آرے مردم ایران ہرکس می خواہد
با شد- مسلمان با کا فر با بد بدانند که با دشاہے دار ند-ودرزیر
سایہ کے زندگی ہے کنند 'فراش اِسمامۃ ایں حسررابردار
ریشیش را موبوکن-ووستش را از قعش به بند- وارونه
بر خر- سوارسش کن - درکو چہ و با زار بگردال -بعبداز آل
از شہرسشس بردن کن - درکو چہ و با زار بگردال -بعبداز آل
محدیث میں محررش

بجهد خدارا سننگر که درآن مال مسئله زیزب بخواطر من نیادد در نه کارمن تسام بود - در مان شاه در با ب ماطا بن النعل با النعل با النعل بحال خرج با تا آن حسال حکم بدال دری - وامر بدال فرقی اجسیرار نشده بود - من نبست به نا دال از ایل بدال و همه

بهشت اودم-بحسب و سرمان -عمامه از سرش بردا مشتند- در ارشش را از قفا بستند- د ارونه برخرش سواد کرد الد- و با من بسنده محرش که سرد پا برسنداز عقبش مے دویرم - از درواز ہیروں اندا ختر بجتم فرستا دند

موج بجنبش آمدوبفاست كوهكوه

ابرے بہارسش آمد دبگرلیدت نارزاد شهریند شهردا سسیل باران وبران کردرگفتی ایس ہمہ خشکی و سخت گیری آسمان درطلب نکال بادو بدفعالے بود وگردو ل منتظر أتتقام ارمنبال الزنادان بجايمان-

شاوال بلكرامي

گفتار نجاه و هم دروقع واقعهٔ عربی درما بحاجی یا بائع دا دوغرابیت کشن اواز مط

در ال مالت در دو الاروه بیش ازین نخواستم طعن لونش کم - مهموم ومغموم - ساکت و صامرت - دوشش پدوش کراه بیمو دیم ودر اولین ملسه باست شاره واستخاره نشستیم - به چاره نا دا ن بار مالت اخراج بلدی پیش از گذشتن آل طوفان بلاروی برشتن بطران دا نداشت - بردو با پن اندلیشه که بهست فیست المجرسه اوبفكفانمان ومال ومن بعب كرفست وقاطرقرار داديم من نشر بر كردم-و

خبرماجات بعداله مادا با دبرم - ب آنکه خود ا بحت بشنا سائم عصر علی داخل سشهر شدم - ب آنکه خود ا بحت بشنا سائم الذکوچه و پس کوچه نا نزد بیک سنا منه ملا نا دان آمدم - دراقل وصله چه دیدم! قبه و بارگاه ملا نا دان از دست برونسقجیان زبرو زبر در نا و بنجره با سشک ته - تا نا و دان بام بینجا رفت - اقل سیکه در ما و بنجره با سش معهود ما برد! بر فت اطرمن سوار - بقیم که داست آمد فراسش معهود ما برد! بر فت اطرمن سوار - بقیم که بے شک کمند ا نے من بالو الے علانا دان در آل ۔ بود- در بیش روتے مے رفرت داز ترسس نز دینے کروم کر! دوروسسااو جامد بهشركرس)

سركروال-بهرسوبويال-عاقبت در نزوبيك مانه ملاياشي وشمن ما

بحلے داختیل شرم - بے می مکھ ملقات شو درفت کست رہ بگر مخانہ درگوشتہ بعنے دورودرازمشفیل شرم - باغودے گفتم - کرفوب " بعدال این میں کئی ہے آسمان بازیجہ ام باغودے گفتم - کرفوب " بعدال این میں کئی ہے آسمان بازیجہ ام ساخت ودورم الداخت عاشق شرم بادشا زحمن طلبیدیم- احسنداج بلدمان کردند-مالمان بستاراج رفت کی آیا کے مانسند من - کہ دربی گوشد حمسا مم فلاکت خویش را تواند شرو ؟ آباك بهت درمن - بالمبتلا شاره ابت ؟ اینها دا مے گفتہ وار زوئے مرک مے کروم درمام مشری شما الدہ بود۔ ناکاہ آواز بائے بلن پنتی منشخص باعظم سے وجلال داخل محام شد بروست ناتی جراغ ممام شخیص ملایاشی بود ششی را دادم - آما او د مدستگارانش تشخیص مرانتوانسستند داد-داخل خربیخه ممام مشد-

بعدازان فشافی و غراغرے چندسشنیدم که با وازلطیفه مے ماندو نه با واز آ دم معقول گفته شاید ماشن دمضمضد - وغرغزه - و سندشاق - و تنخخ - این کا ہم از سنن شرع باشد آواز غراغز افرود - چسٹ انجہ تاب نیا وردم آ ہستہ ہستہ سرے ازور خزینہ بنؤ بردم - تا بہ بینم جیست - ویدم نعش ملا باشی برروست آب ورحال نزع سنن ناوری مبکند! گرکہ کرمی برسرشس نرده نفس

متوانت برآورو ففرشده بوور

شوی در رجام این قضیه با به سرا با بیم را استیلا نمود - با خود

گفته" اگرمرک این با بار اازچشم بدا نند - دورصور شب که جائے

با این ایم مرس میس دا نند - منهم که محرر ناوانم - البند مرا واسطه

قتل او خو ابهند - وانست سمن ور بله حن نرینه باین اندلیشه - که

ناگاه آدم ملا باشی با محسام لنگ و ندا و قطیفه اور اآور و ندیم ا

تا بسر بینه آور و ند - بحول بمشو و ند - واندا خنه زیر بغیل گرفتند - تا بسر بینه آور و ند - بحول بمشتم الم مشغول کوند و نده از برای می بیم برمن تواند شد - به مشتمالم مشغول کوند شد - بیم برمن تواند شد ول بدر با دره گفته از برچه با وا با و می خود دا ایجاسته ملا با شی دل بدر با دره گفته از برچه با وا با و می خود دا ایجاسته ملا با شی دل بدر با دره گفته از برچه با وا با و می خود دا ایجاسته ملا با شی دل بدر با دره گفته از برچه با وا با و می خود دا ایجاسته ملا با شی دل بدر با دره گفته از برچه با وا با و می خود دا ایجاسته ملا با شی

رَّا نُودُولَكَ الْرِيرُوهُ جِم آروبيرول)

جراع مام عبارت اوداز فتن ربل لوچک - آنه کورکوراند میدون با مشتباه کارے باری میتوانست کرو جوں در و سالد و بالا وجند و تن در در متامی و نوکراں باتی بودم - متامی و نوکراں باتی لیباس فاصنال مرا بجائے اوگرفتند - درسایتر رفت والد با طلانا دان جنبا فراواز مرکات و سکناتش بم - قدر سے سرر شند باطلانا دان جنبا فراواز مرکات و سکناتش بم - قدر سے سرر شند

براکرده بودم که تفلیدسش بتوانم تاازه سام خودرا بخاندرسانم اشکال امروز دخول بحرم بود - که را بهش مخدال تر و ازطریق حرکمت ملا باشی در حرم - ناشی بودم ولے سخت نبیاه بودم که در حرم با ابد اعیادی کن فیکودی فیلے نا سازگار است - و خبر چینال از رو شیچا پلوسی به نود و ملانا دان تفصیل حال اوورشک زش و سنیزشان را بایک دیگر بار باسب ان می کردند - و بهم میدان تر کرمرد سے بود کم خونده - نرسش رو - بهماره عمیدان تیم کردند با الف طمعلق می گفت و بیمان می کردند و بهماره عمیدان بیم خلیظ با الف طمعلق می گفت و بیمان می کردند در در ساق بیمار بیمان بیماد حروف در از در حسایق بیمار

"الارفاندمنور بود-از قرید دانشم کرنیمن فانم است می از قدا از از قدا از آن از

کارشکل و موقع حسلاصی از دست کنیزک رسید چول از درخانه تادم اطباق پیشا پیش من مے دفت دویم را منے دید ترسیدم که اگر بامن داخل اطاق شود - پرده از دوست کاربرافتد شمع را از دکستش گرفت - با اشاره - دست بسرش کردم اگر مانند اوائل جوانی لا ابالی بود می - سف پرم کتے مثل خانه کیم بازیب میکرد می - اتا در آل حال از ترس دیم برکتے دروجودم نبو ذنا حرکت شود میکرد می ساعتے که مرانه باگذاشت بول بشت برمن کرد و گویا دولت رفت کرد می میمن منود - ازین واقعه غیر مشرفی بی وانستی در زمینم یا در بهوا تصور کردم - که نصف تورید به به دغد غه خواطر در آل مرد شروع بترسیدن کردم - که نصور اینکه اگر دنسب اله کاربد در آید چه بایدم کرد - شروع بترسیدن دلرزیدن منودم -

ناوال بالاي

پس ازر مانی از دست کنبزک در را استوار بسته بچراغ را بگوشه نهادم که اگر کسے از روستے پژومن و تحقیق از بیروں بسٹ گرد

سیس باخودا در ایشیم کرار از بی قضیه می توان نینی دیگرهال نمود-بین از بهم فوب است و سن رست جرب و بعنسل مرحوم را بکادم و بلوله کاغذین نکاه کنم - شاید براست آیت ام چیزے افع درال باشد

ورجرب را شش دورقعه بود- ویک شیخ بای مهرو و درجرب در در این با آیند کوچک ویک شاخه و درخان ما عند

وکیٹ پولے۔ پیش انہم کیٹ پول راکشودم عربی اومان اسٹرنی بود بادہ فیشراش ساعتش انگلیسی وطی لاقلم دائش میں کاری وگرا نبہا در فلمدان فلمتراش ساعتش انگلیسی وطی لاقلم دائش میں ایران کا میں مناسخ تعدید رامکل فط زن وفاشق و قلم بمهرا تصوف ما لكاندكروم جد بيخواستم تعزيد را مكمل ورآ درده باست مرجيز را برجائے فود نهاده - آدم برسر رفعہ کا-یک کشوره اور و مفنونش! ین :دوستا! هر یانا! روانشی یک از مشانال او او نشت ا

معلوم ملاز بان سائ است كدرا فيم حوفك را فيكر علوحت و فعن المنان المان سائل المنابين وسركار دا ورمسند شريع المنابين

حضرت رسول وجب مع معقول ومنقول میسدانم- و بهیشه از طر او دار دوام دوستی را خوا کا ل وجوبا نم بعدا زسطے مراسم اخلاص معروض مے دار د کرسٹش دا نه خربرنه ه فروا علاب گرگا ب اصفهان ذکه در این اوفت اس آسان بدست آوردن نتوال) ارسال خدرت شد- دوریش سسر کادرا بخن دیده ام آگرخلاف واقع عرض نمسایم) حکم حکیم وا مرحاکم است که بنده شراب بخورم آگر فلاف نخورم از عهدت ماموریت خود که قلع د فی کفف اروت نبیه وآزار فساق و فجار سرت برنتوانم آمد-

اری شنرمست کشد بارگرال را

امپیدوارم که درای بآب ازالتفات نمودن فوای شرخ در بیخ مدا ریار: که میها دنید- ومیدا نم که گفینه اند-

ا بی حکم شرع آب نوردن خطاست وگرخون بفتولی بربری دواست اگرست سرع فتوبی دیدبر بلاک.

الاتاندى ركشتنش بائر التلام)

نابهم بده دیگرال نیزوصول شود-برکس فیمن سسرکار را بها ورد-صد نومان نعت موجوداست بندكي خوابد شد-رقعه ماكسارانه تمام

وبنام عبداً تكريم مهر بود-گفتنه" زيم طي الع ياروا خنزسا زكار! با بداي عبسيدالكريم وآل وه را با دگرفت-وصب رتومان را دود بلعیار" این رقعم سا بكنارى كذارده -بعدا زاندك "ماش برنتقى باشى جواب بوشتم

- (2) sie (2) -

ووست مانى من مكتوب بديع الاسلوب وسيدمضونش مفهوم كرو پر- درصورت كراعلات علم ايمان بستاد بود انساد و پرورش وجود سركار بچيفتوك شوال دادوا زچم عنسانق بنوال كرد-

نثراب سفولتين فألك توفّ بنوسش وببل فون ل فورد كافر

خربن لمن الفاتي رسيد فاخرا وان در باب خربده دويي

مناسب وسفاط الودعرض شدر شميخ فلاست وروشا بمانا خربوه يجنال كذائبا بمتاندار وصطفا

بهم نداد وبالقین درمیوه بهناخریزه
الاکرام بالاتمام-ایپ بیرای مرصع می دودلانم است در ورد و
مراسله بایل آن ارسال فنود-که به بیرون شهرغزیدت فنده-بیراز رجیست ارسال فلاست قوا بدشد و یا ده عرفیاست

مرمروم را بنيات كاغذر ده - قرار دادم كرمج كالأل فويرست خووش بريائي- نفه وم شدرها مل محتوب دورات دمجرم من هاجی با با بیات است. صد تومان که حاصراست با وتسلیم کن در بارهٔ سائز امور وقدت دیگر بتورالعل ارسال فوابد شد- اما توكبرحال ازكتاك وسخت كيرى

يمر ور خواب رفتند وشب از نبم گذشت - ومن در تدارک جستن راه ونسرار وبرم - دررا آ بسته آبسته في فرا بهند بحث بند- زبره ام آب شارا که دیاری گرمیبان دا برست داروغه دادم" وراین حسال نزع منتظر که چهبرسسرم آباده است مرمر زف داسشنیم اما اضطراب ندانسته چه گفت-بعوض جواب بنائے خرخرہ کشیدن نها دم- یعنی حالت

پذیرانی ندارم - پرش وطمئن شرم کر ہمکس بغنود-وجائے ترس نے ایر آہستہ آہستہ وروازہ خا نررا کشودہ۔ ما نند كسبيك سريد بين كذا بشدة باشد-بناكروم- بدويدن از كوشر وكناري و ياست ديواري الا الخيسا دور شدم كشائجيال وشب گروانم ندپر در وسیده می برآمد و بازار نابهاند شدن اعن از پر- بر در دکان کهندون روشی رفت رخت و لیاس ملایاشی را - که در برم بود- تعدیل و شبه برل کردم-ا کے بین اس اٹا از لوا رم کر انہا چیزے کم بحروہ بورم اولین كارم بووكر-

سسر بدرخان فني في افتى دفت وكاغذرا بنوكسه ناشاسا

داده گفتی "ملایاشی دو جواب مے خوا بدبراتے کارے لادم فوری

بباری بخرت نسفی باشی بهنوز در اندرون بود- و براست جواب تأتی مے بایست-اتا فوری حسکم بحاضرکردن اسب

نوب ت کراگردیگرے مے بود- بھارمن بہترہے آمدو کم ما ندہ بود-کرسادہ تراز آل راطب بیم- باخود گفتی-آہ باخوسش دولتے است ونون م درخشارانا لیف کرمانعجل است - ازیرس انبکه اكر منتظر كرفتن جواب شوم- شا يدقضات بين ٢ يد بالذت خيال منتى شان كرت سوار برمركت الشاره - تا بح في "بير" - ا ز شهر

مشتنده بودم- کردهٔ ش ملا باشی درطسرین بهمدان است. بنا برای روت یدان سوت نها دم-اتاراسی وفتیکر نفنه فتح وتشتر ازآل مالغريب فود وازال مال عجيب دنيا-واز لازی خود و بازیج تروون - چنان براس برمن متولی شد كهم ما نده بود بركر وم وغودرا بجزات اعمال خودموا فند سازم - المم ما نده بود بركر وم وغودرا بحرار و المائم من دُرْد اگر بگیرندم-آسان نربی عادایم بارم خمیا ره گذا فشن است - و در حالا به بینیم که مراچنین کرد و البته این کارکا زنق ریباست - و در صورت كالاتقارات استابري مرتقصية ملايا شي دانقديرا ورو وور بهلو کم اندت - تقدیر به بیشت گر دخ زوه قرابجات اوگذرا نیدونشناسانید-برچرکردم بجب کردم - اگر غیرا سے کردم - بخلاف تقدير حركت كرده بودم - بيل اين رخت از آن من واين صداقة ما ك

انمن است - برچه باسم اولوشتم بجالوست تدام - را ملقد رکائن)

از ترشیب این مقدمات گسنانیم افرود-اسب را ندم- تا اند وه پیش روئے بپرسسم که وه ملا باشی که عبدالکهم مباشر او ست -در آن حوالے بست یا نه ۴ گفتی براستی این کار مارا تقدیر برائے فاطر من مے کرور واین مت رعه را بنام من انداخته بود - بک فرسنگ دور تزک بدہی سسم برام - که از آن ملا باشی بود مها شرش عبدالکهم کدخدا و ملائے آئے بوابود - باخو گفست از این مرد ملاست و کا غذ ہے کہ نوسشتم بابی مناسب ببست با پرعوض کرده والقالی است و کا غذ سے کہ او نوشت یک

الداسب فرود آرم و باقت الادوات و ولوله کا غذ خود ملا باشی-رقعه الد نوفراغور حال ملانی نوشتم و براه افتادم - باین نیست که اگر صد تومان د ابگیرم - برجه دوو تر - بارای برجه کوتاه تربسرصدی برجینز د باشت غودر ابرسائم -

شاوات بگرای

وروست کالے۔ وسکارش منالا وال ا باسواری آل اسپ انفذر با دکر دم-که ب در کندر سلطان فدا بنده شام می از کوچب چون بسعید آبا در سیم رنام ده طلباشی است) از کوچب با عظیمة تمام گذشتم وروست تا نیال بدید مند دو بدند- و بجرب لام و تهذیب البیت در از اسب فرود آنده عدن ان لیدست کے داده پرسيدم" العبدالكريم كياست"؛ مروم بدیل سوت وآل سوت دو پده آور دند-بعدال تعارفات متعارف كاغذرا بدنتش وادم كربات آككار ملایاشی که میدانید آیده امن عبدالکیم آدمی بود- تیزنگاه تیزنگامی اومناف با كارمن ولمطبيد ن كرفيك- أمّا بعد ا زمطالعر رقع" يَحْث كفت كرابي بول ماضراست ولي بالقدر الشراحس كنيد اني كلمات او ان نیزی نگایش ترسال دورانی زمان اختلاطش راچندان طالب بنودم و لے برائے آکرشک زوہ نشود - ازی کا ت اوبقدر فورون

میوه و لوسنه بین آب و خربیده و دو غیر خواستم تا به بها در خوارات ش چشانش محفوظ ما نم -چون قای او این غربی ه بدنان بروم -عبداللریم افدی " من شها ا

بهج نزد طلباشی ندیده بهمه وابت گان اورامے شناسم " من غودی جمع کروه گفته آدم اونیتم- آدم نیقی باشیم گویا با طلباشی شما صابے دار و ازیں جرت مرافرست او "ایں جواب کرفع سشب اوراکر و - اتا حن را پدر اسب وزین ویراق را بیا مرز و کر بیشیر بفریاد

چون صارتو مان بجیب در آمد-بادی آسوده سوا ربراسی روال شدم - وبعمدر ۱۵ طران بیش گرفتم - در بیرون سراسی را برگردا نبیده رکاب زنان براه کرمان شائل افسان دم - ناخو در ابدا نجارسا نبیده سپ وزین را بهرقیمت که باشد بفردشم - و برچه زود ترخودر ابدارالسّلام بعث راد

رسانده سلامت مائم-

مراسب راکشیدم کربنشناسم - چداگر بے آنشنا تی بگذرم طلم است-اگرآشناتی بدیم با رووش پربدائر ده ام و اگر بے آشنائی بگذرم ولینشناساد

سراع كرند-اندوت قمني جرميد با

من ارد بارد بارو برو باین بیک ده وارد شویم - از شارت میان راه بیرول کنی دوم - داه را سرات دا می گیرم - ارتباخت می می اورا می شناسم - وگرنداندوستش می جمیم " اورا می سرار از دوستش می جمیم" نگریسندظاہراً بے آنکربن ناسگفت - آقار تور انجسدا؛ سمع بن بے نوابی کہ بجز تو پنا ہے ورام "

"ناب این التماس نیاورده بالب نادم - نادیگر چرگوید- وسب کردم به به تمنده - چون خست ده من بقدر آوازهٔ او بیجب بود - متحیر ما ند به به ساله م آغاز بدم - رفع سخت به اش شده مرا بشناخت - وما نند کینیج غمه در او نسب انده با شد- رویت به کرده - که حاج جان عمم! چشم ا از آسمان می رسی یا از زمین به چیم نقش زده به این چرزین و بیران به از کجب نشیخ جن و بیری کرده - میران خورمعشو قدم دولتمندش و بیران و این بیران و بیری کرده - میران خورمعشو قدم دولتمندش و بیران و بیران و بیری کرده - میران خورمعشو قدم دولتمندش و بیران و بیران و بیری کرده - میران خورمعشو قدم دولتمندش و بیران و بیری کرده - میران خورمعشو قدم دولتمندش و بیران و

من از خنره خود داری متوانستنم-ازیس ا نیس سخنان خوشم آمد-پس گفت میماجی ا و ناطر پیخوست چراطور اسب عربی و پالان ملاسیش چرقسم زین دبرگ مرصع شد ۴ خوب از خانه و زندگی من چر خبر ۹ تورا بحاس

بغمزا حقيقت واقعرابال س

بیبرو می کردم کر آگر بیان واقع از مگویم شایگر ای اورا منصرف شده ام گفت تا چنانچر مع گونی نقش زده ام سبان واقع را مع کویم بشرط اینکه زود با ورسوی و بار درع حل کنی کفضیه به متعیب ته و در وغ نزدیک یک

أغلاصها عم بده ووروه - بكاروال سار نفيم المناه والحادة

معرب است من بال سرووضع مردے مثا البرادوم-كرفرات ده بنفسه خاصت برواضت -

سرگذشت فورا بملانادان بهان کردم بی سعاد قمراوزگیب ملایاشی دید-بیار تورست شران شران موجب بیک و بیگر به حظ مع کردیم به شرح پریشانی دیگران موجب نسایت ا دم برینان است - دیدم که ملانادان شال بوده است - که من

كردزے بنهاں نداري "

پیم گفت: - سرگذشت من نازگی ندار دسرا پاعبارت است از حالی کر اکثرایرانیان رادست هد بد-چنانچه یک روز پادشاه مملکتند- و دیگردوز گراری محلکت از ما بنا بخواطر پیشو بیش تو نقل مے کنم ا

من ہمدا نیم - پارم ملائے بردگ بدو-ازبرائے اجہاد جاں سے دا دمامّا درمیابل اجہاد خود - چندال انطریق متعارف انحراف ور در بر مربر کہ جمعانه
علی بہنا لفت اوبر خاسست تر - روّا جہادا آئش کرد ند- ہنر بردرگ بدرم رواج
تشیع بود - یکے ازا جدادم گویند درص تربیت اطفال برائے انتشار بغض و
عداورت اہل خلاف اخرا اعے کردہ است کہ تا قیامت باتی خواہد بود - یعنی
ور مکترب و فتیکہ قضائے حاجت بطفلے نہور آویے متد - نشان افن اون
ور مکترب و فتیکہ قضائے حاجت بطفلے نہور آویے متد - نشان اون
بواسنن ایل را فرار دادہ بود - کر طفل بیش معلم سب ایدہ بگوید بواسنن ایل را فرار دادہ بود - کر طفل بیش معلم سب ایدہ بگوید بواسنن ایل را فرار دادہ بود - کر طفل بیش معلم سب ایدہ بگوید برمخالف) از بینج ایل باقیا ت حالی ان است نے کہن باتو دیکھ سے
برمخالف) از بینج ایل باقیا در دونہ پاکس مرتبہ خالفین را یا به ترین د شنام مخت ن

سے نلدہ ایٹیشن اسے محاولات خاص ہیں۔ جوا یک فرقد کے ناگوار ہیں جبل المتین ایٹریشن ہیں۔ اُن کو بے عن الفاظے بدل دیا گیاہے تاکہ ناگواری جاتی سے سے شاداں ۱۲

بیرازی خان حکت پریر وزهرانعجی مدارنخسریک، فسا و من منحصر باین بیست - درکوچکی نیز با نیرفساد سے برزگ کر د پیرم - که

عنائی-الد بغداد کار بردانسه بهمدان فرسنا ده بود که روز ما ادخانه ما بدبوان حسانه والی میرفت به که از درس کاسته پذر عمل کردن خواستی سرو سطفل را با خطب بلیغ تخریب و تربص نمودم ابعثی با بعثی بیال بغما بیم بغیل ما باغم تا بچه درجاست و ایست ادار راه باطسل براه راست وعوت کنیم من نمی دانست کار برداز که وحرمت باطسل براه راست وعوت کنیم من نمی دانست کار برداز که وحرمت باطسال براه راست و و مراجورت با وی با می اواز با می کاربر واز اسک مروسه سخت اواز بنی چرست بادر و می از با می کاربر واز با می کاربر واز اسک مروسه سخت اواز در حراب به در در مراجورت اواز در حراب به در در می کاربر واز با در در می کاربر واز با می کاربر واز با می کاربر واز با می کاربر واز با در در می کاربر و کاربر واز با می کاربر واز با می کاربر و کاربر

مائیم میمرا فانشش نشماک بجائے جواب جوبی چند بماز دندسنگسارشاں سر دیم - دستارسیلهان افندی از سرش افتا د-برکیشش تف اندا خیتم -به سب ش را در بدیم دیگفیته چیزے باقی نگذاشیتم -

معلوم است این گونترک نای به با داش نے ما ند- کارپر دازازای حکمت ازجات در دفت فراست در دم - چا بارے بطمران فرستد

وفورسفا ورود

والى بهدان ازعقبه كارترسان وبراسان برائے فاطرو في واسمالت

بتسليما بدوواتتقام اوائها تهديرو-

من به اعتبار پدر نا زان وازمصدر بهنان فعل شد به شا دان باین حرفها گوش نمیدادم - اما والی از عن ل خو دی ترسیار وانگی مردی به در نشی بر دو در نن داوی معنی می نمود - نه این سانا کی مطلق و نه آن را کا کک بالحقیقت میدانست - مرا با رفیقت به یکایید دا در بهرد - مرا با رفیقت به یکایید دا در بهرد -

چوں مرا بحضور سلیمان آفسندی بروندر سخست برآشفتم و بوب خوردن بیج بخاطم منے رسید بمدرامنق الفسا ظرکیک جواب

سے کووم

ترکان ورای خیسال کرسرمایت تلانی را باسو داند ور ما در آور دنده و چنان فرصته کویا از خدا میخواستند - اغماض و مضا تفته سرشان فی شد - اعتبار پردم نیز کاری نکرد - با جسنان بخض و عدا و ت مادا چنان چوب کاری کرد ند - که کسیان میکردم - چنان عدا و ت ، بجز در ول من در بیج ولی منح آواند بود - با دسے دضائے خاط سرنز کان بجائے آ مد - واین کار بنقد - برائے چند سالے آئش غیرت ویشم را فرون شاند -

جوں مطم دسمر براضهان وشتی ما درآ نجا تیمبل تحصیل واظهار فضلے نما بم مرجز نیاضه فاصر خودرسے بم م اما برائے شہرت فوست فی تم

نا كا دآنهم بديل طور روت نود-

شاه افتقی چون خود نیمه زندیقی بوده است و فق بخارج مذهبان - خاصه بفرنگان بهب ان دواج شجارت و دا دوست زرد و داده - جمعه ایا صفهان کوچا نیده و اختیب اراج است آبین - و آوردن رهبان و حتی زون ناقوس بهم - که بالمره خلاف سخریست اسسال ماست بایشان داد - فرست زنگان خلیفه بزرگ - (پاپا) نام دارد - که مثل بردرگان وین ما بنشروین شمت ریا با) نام دارد - که مثل بردرگان وین ما بنشروین شمت ریا با) نام دارد - که مثل بردرگان دین ما بنشروین شمت ریا با) دو نفس انصل افون گرفت بودکه فنت بردگان و ر نفس از صفهان و در مبلطا تف انجیل افون گرفت بودکه فنت خراب شده د تنها بیکانده بود و در آنجانش در آنجانش در آنجانش در آنجانش در آنجان آن دفت خراب شده د تنها بیکانده بود - من به من بفکرخرایی آن یک افتادم -

ورآن دبردورابهبا بودند بی از آنان کار دیره بهای شد دانشند وزیرک بچسنانچ شیطان را درسس میداو - درسیت وصورت بهم ملسن دبالا - با دیک اندام - قوی دل به افتانش مسشل زغال افروخته صرایش مشل دعد در بر جا با علمائے ما در مے افتا و -به برواه مے گفت کر پیٹی شما در وغ کو ونلیس کاربوده است. مہاختان تعنی ربری اکتفا مکرده کتا ہے واسٹ ندو چا ب کرده -مہاختان تعنی بری اکتفا مکرده کتا ہے واسٹ ندو چا ب کرده -ماخطا کا تے خود را تو اب منسا بد - بیکے از جہدین ماخواست بود-بواب و رقب بال کتا ب اور سر بری کا نی مشل کتا ب بحار مجلسی بحرا نجر نہا بداؤشتہ باشد - جمانچہ در صفیقت نفو بیت بحار مجلسی بحرا نجر نہا بداؤشتہ باشد - جمانچہ در صفیقت نفو بیت اقوال معترض نموده بود -

دروقت او دن من دراصفی ان در به بها ذکراک کتاب مے رفت من پداعبہ ایں برخاستم که درفلاں روز در مدسد نوشاه و نسرنگی بیا پر-تا مب احشہ کننے - ہرکس دعو لے دلیل خود بمبیال گذار د-دہرکہ جاب شود بحقیقت - دین آل دیگراقرار کند- رابرب این تکلیف را فبول کرد- با علمائے اسلامبداتفاق کر دیم کہ آن خاررا از بہلوتے خوبیش بدر آریم ہمہ جمع شدہ برائے اثبات

حقانبت اسلام -چنا ساده و مرسد از نشطران علی به برگر نشده بود- دروبام مدرسه از نشطران علی به سیام برروی می مرسد از نشطران علی به بسید روی می مربر در وی می در به با مرسی می و نها و در مدرو چون از دها مرا بد بد صاب کارخو دکرد- باطراف و جوانب می می در بیش و من در بیش ایشان موال و جوابها دا زیر چاتی کرده بودیم - در دا برب الت کا د زا دی سوال و جوابها دا زیر چاتی کرده بودیم - در دا برب الت کا د زا دی

بررب س مه برا مرب المرسوش شدو ما به آنکه فرصته بدوبریم بیار

شروع بسوال رديم -يك كفت : فررا اعتقاداين است - كهضا ونالشكل آدى الكيمان

فرود آمره ارسي

ويكر كفري و تورا غنا دآل است كه مركبها سن ارسه وسم

الربيع القدس المتنفاد قوابي است روح القدس الأسمان شكل

ترس مدوم مرامالكرد؟

من جواب این سنگرا چنان ساخته بودم که بگویم-که آل عینی راکه می کو تی ہمان عینی است که کتاب ما بمساحکم اقرار اوفر موده نبوت اوفر موده است واوخود بآمدان بینمبر ما وبرحق اوفیش و عده وا وه آل سا می کوئی برحق است موگرندآن عیسے کوشما نصاری ساخته آیدوپدر و ما در وکتاب دروغ و آین سشرک و مزار مزخوف بادبسته آید - ما آل عیسی دا مرکز به نبوت قبول ناریم - اما کار باین جا با نکشید - اناین قبیل مناریا میاحث نشد -

باران سوالهائ خودا بنوع درېم وبرېم كردند كه راېرب دست بارا كم كرد- وبهوات كاررا فهميده سراسيمه گفت آلغرض شاكشتن من است-مباحثه بهج لروم من درار د- اگرى خوا بهبدسها حشه كښيد طريقه سها حشه اين طور نيست با اين لا يهو وقبل وفال جواب مراچگونه خوا بهبيد دا د ؟ وبهمكس خوا بهندگفت كه كويا شاانجواب حساسيه عاجر پر"

ماازیں جواب مدفع بلکہ مجاب شدیم - مروم - بگمان ایں افتا دندکہ مق بطری راہر ب است برائے رفوت کا راقل سیکہ بنائے کولیگری گذاشت من بودم و شریا یا دہر آور دم - کہ واسٹ ریتا! اس مسلمانان! کو دین می کواہمان و اسلام ازبان رفت - واوسلام را از کفر بگیر بدی

نا کاه درمردم بهجان وغلیا نے پر پدا مدوات برسرے صدا کے پر فا سن اکر برسرے صدا کے پر فا سن اندومام بتلا کم درآمد - دربات اندومام بتلا کم درآمد - داہد می فودرا درگروا ب خطر دید - وسلامت دابرکنار - بخبال فروم فرارا فنا و - یک از ملایال عبار کے فودرا براو پوشا نبره الیبال مروم بخا فرار فنا کر برزا میش -

ما تنجير خوتش نوميد بديوان منا نرنيتم وافرودن يجان روم لا

قواید شدر آفیتی که ای دایس ایم و سے بود تقای - کمان کرویم که با ما یا رخواید شدر آفیتی که ای دایس ایم ب مخرب است ملام است مردم را بخفر وعوت میکن ریاسلام رقه میر گوید علما دا بجهان بدن میدید و تحفیر میکند بارے فیلے تهدت بدول بیر می و وقع آل بلاد ااز ما مخدول ومنكول ومنكوب وكبينه جويان وانتقسام خوالان بيرون سريم-اگردرس وقدت رابه به بدست ماه افتا د-يارچه بردرگش گوشش مى شدر رابرب سشبانه جنان فراركردكه تا جبس رسال

كسے اور اور اصفہان نديد-

ورای کارمن پرسف نموده بودم در شهر اولین جهزاف رفتم امایی سفیم تر بود - فتاک و فالی بیند و فتم عز فتم تحصال او مقائد و فقائد و مقائد و میزان و مقائد و میزان و میزان و میزان و میزان و میزان او الفی اسم قی رفتم که اما زه آن از بر سرماید بهتر بود - آقائی بهوائی فیم نیاک بیند بر جند سی بهتر بود - آقائی بهوائی فیم نیاک بیند بر جند سی بدر سن کردم - استن ا دم در از ار آن لقب بردست فی بود می به باصوفیان در افت اوم در از ار آن لقب عما دالاسلامی با سفارش نامر با ربا ب در فان طران فواست می اگر چه مفارق شد بر المی ثواست - اما با اظها دکدور ت فواسش مرا می آود د -

ورطران عم ازادكان شرده مشام اما از توجه بنها ب

بر چرستی کردم با ندرون شاہی را بینیک فتر رفیبا نم خیل گرگ بودند-ودر چابلوسی و ذمب داری خیلے ما ہر نراز من نتملق و جرب زبانی برمجنس طاباشی را ه برب رانمودم - درا نجامعروف صدر اعظم و معیرا کم ایک د ه زیر د و ل خارجه و نشفی ایش شاهیه

برسیح بین از آفتاب بحن نه شال دبرشد بجلس شان می رفتمامّا با ژبیش از ونشداشی نبو دم - پیشه در قبول عامه بود- تا سشاید
با او کارے کنم و با آل خبلے کار میشوال کرد-صدراعظی بمن التفات
پیداکرد چراکدروزے در فائد اسٹس روضنه بخوا ندند مکن موعظهٔ بلیغ
کردم وروضه خواندم که اور اگر باندم - چه در عمرخود نگریست بود حاضال
متعجب و بمن مورد تحسیس شدم قبول عامه که نیز مطاویم بود میشرشد - آما بهمه
اینها با بے النفائی نے شاہ بیج مقابله نتوانستن کرد - بلے سے

بركدا با د شرسبندارد

بهنین اگری آل التفاتها و قبول عامد-آل بلاکه ویدی در مرا مداکنول روبه ملک من خود میروم برب نه نتراند بدور سه که بیرول آمام - و بعلاوه
ریشه کنده به سوفات وارم -

نشاطر سالي

الفارسة

ئربیرجای با باوطانادان تورجال تود معلق شدن بنیدنا بکارال اربایرگراعنما فسیت

بعدانه انجام سرگذشت ملانا دان راگفتم چول دولت و تحبت مردو به بته بتعت دیراسمانی است باقتضا ستے ہماں نقدیرا زنجب کر از به جادین اولد بنرس و

بازبسعادت اولیس نرسی ؟ روز گاراست اینکه گرعزت دیدگه خوار دار د جرخ بازیگرازین بازیجیا بسیار دارد

بردوازی بیت وبلندیها بسیار دیده ایم درصور تیکددرایران افتیار بهدم دم برست یک نفراست - امروز ریش یک میکست د فردا مورد محاسنش میکن - بمفاد رعسی این تنکر هواشینگافهو خیرلکمی ازی قضیر دلتنگ میاش که

اشابدكه جو وابيني نير تودراس باشد

نی بینی - کرآ به نگرون برنیال افروخته آبی با شد. شعله را اندک درا می فرونشا در به به به باز ور در در افروخته ترکردد -کفت : منه به به به و نوشی آوازه بخواندم - کرفیاید - با دشاه خواست ورظ ابر بهردم عدا کته و بطی تفه نصاری عنایت فرما بد- آما موزی میرسا که بدوستی دین و مرو مان دیست دارنا چارشده آنگاه قدر ما نند میرسا که بدوستی دین و مرو مان دیست دارنا چارشده آنگاه قدر ما نند میرسا که بدوستی دین و مرو مان دیست داند بار با در این اندلیشافنام -میرساک بید و دست ناروط بقت طی اند مفت خوار ای مخم - راه سوداگری وبادرگانی بهشرگیرم آما بعدان تفنی روندبیروییم-كردا لمقدركاتن) فضائك نيكون است وكم بارضك

بدين سخن سخينے در نمي نوا ل فسنسرود

ميداني كه اكنول خودر اسشهيد زنده فلم خواجم دا د-واين م درعوض ربيث كنده مشده ومتسام مال ومنال حتى ازلخرسفليد ومتاع كال نيزميثيتر بكارم ثوابد ثورو-

سالهايا يدكة تأيام شرح يشخاز نيشت البيش عابدے راخ و گردد باحمارے رائس

گفت برب بارخوب شهیدان را سنین را چرکر و ندکه تو با نا م شها د ت چکنی ۹ اکنول یامن به بعث را د میانی و با اینکه در انجب

منتظرعقبهٔ کارف نشینی-گفت: -غرضم است که به زاد و بوم خوبش - بهمدان به نز دبدر خودروم - وبواسطهٔ شهرت او با وساطتش با زبطران بسرکار برگردم-امّا لو چه اندلیشه واری و وجمس اسب مال خود و بده ؟ اگر مسارا بخوابد - أب وتاب اولين دا ببدائخ مبدائي كمنتعم فاشهمن بے تونٹور۔

> يول تو پر يا در در يا در در ي

گفتم: رفیق! من درایس طب سربن از تورانده نروما نده نرم وسرت قضام اخوا ہی تخواہی بجائے تا علی وسارق نشاند طالع لباس الا باشى را در برو بال اومالدار وبراسب نبقى باشى سوارم كروم-اگر بمرا بی افت ریخ کر دم چر میگردم به بمر دانست کداگرد بهدان ما خر این منوسم زیب دردا ده شهر و حالت معکوسم عجرت ازل دهر خوا بدت شد و قد خویش را آسوده خوا بم و یار - که فود را ور خاک

عثما بي بينجم ووركوشنة آزادي فارغ بالنشبينم-بين براشي استفالت خواستم كه نيمتر النجر وستنكيم شده نيازش كنم بيش از ده تو مان برنداشت و بالتي رابمن والذاشت كالحرايل مرا بس و قرص باشد - انشار الله دروقنت متدرت بس مسيد رهم ا تا بعد از گرفتن نفت ربانهمدان رفتنم را تعلیف کرد کر رفیق راه الدين بدة وخطش دانيند سيرة تاتو بسرعد مما لك عشاني برسی چه قار بسرت آبد و قضیه ملاباشی ونیقی باشی کارسے کر دکه رز دم بعقيب ما خوا بهند فرسستاد-توراك كالوسفيد بيشا في مستى غوابند كروك امًا أكرنا آبها الدآسيا افتد بامن باشي - در دسيه الدوع سايدرم-ورش و سیکے ہمدان نور اناسٹ ناسا نگر میدارم - وبرائے اسب ولیاست ہم و شکرے می تفر کہ بوستے برشاں بلسف نشو و - ان اینیا "نا ہمدان راہے نیست - اگر نصف شب دو پہنٹے ہم سوار شوی صبح دوویدانی می دیم انا سرحد شبا دور است وا بیدن فام آرورداه بما ندو گرفتاراتی کردا میم

سخنانن راسنجيره باغود سجيرم" انصفحات ايران اطلاع مدارم - نه فقط کوره راه بلکه نفاه را به منب سارا کم - کا ر بدال سرسانی که ورمن فسنسرض کروه بودم نبست - آخوند اگر باهن خیال خیانت واست تر باش به بارین می برین می چه نگرینیم سے تو اند - پس بهتراینکه

منافی است بهترایب کے لباس داعوض کنیم - تو بالسباس من ورده ادی غریب مے منساقی - ومن الباس او - بی داندال رسوانی کا اعتبارے مے فروشم توانسسبہ واقے رہی - ومن اله خواری می جم - بہ پکساکر شمہ دو کاربر فے اید - البتہ خبرا فنضاح من بگوش ابل فنہرو حن الواده ام فے رسم پر - وموجب کسرشال می شود - ابل فنہرو حن الواده ام فی رسم پر - وموجب کسرشال می شود - اتا چول اعتبار بط ابراست و قفے کہ مرابا ابن لباس و اسب بہ بینٹر - اند کے ماسستمالی رسوائی می شود - با این دست آوین بہ بینٹر دوزشات و شوت بینہ میں میں میں میں میں میں انداسپ دا

فروخت بهایش بنومیدیم. من ازیں تدبیر خورست ند نبودم - چه درمنا بل آل بهمه مال -بحر امبید و فسیال چیزے درمیا ان نبود - اتا از راه و پگر دیم که راست می گوید - باس سباس بده نفی توال رفت - اسینم بدست ملا افست ده بود - شاید خیر خود ا درست رمن ببید - گفتم ا خوسیا فرضاً نبیجی باشی اسب را جست - شما چه میکنید و آل قت به ریش کست ره شما و بهم ریش گست ده من - بر دو ور معرض

"comps

گفت بحمدان رفت ابا برمن جنا شر بدر فتر کار خود را و برم - توان آل کار مدار "

سنی بدین تمسام ولباس سرایاعوض شد-نا دان باعمسامند الا باشی معم ومن با کلاه کلاننه او مُکلا بول و ساعت و مساعت و اللهاشی ورپیش من - وفت المدان و به و آئینه و شانهٔ کوچکش و ربیش او-لولهٔ کاغذش را بحر زوه چوں باسپ برنشسرت - چنال شبیه بود بملا باشی که خود از چرت می خند بد -

باقل گانی اویک ویکرچیداشدیم عهد نمودکه ازارسال شر

وريغ مدار دروگفت كا تودر باب افامت ده برقصه كه مع تواني بساله ا پس او نوست و دراه بهمدان پیش گرفت رومن مترد دراه ده - حیران که پی او و صور در ای مران پی روت دون سرد در او ده میران مد در آن می سرد در او دم میران می در آن می سرد در استی مثل کسے او دم کر از آسمان بر بین افست ده با مثد و چران معقول کلاه برسک می دریا و با قبات بی شال خیلے و نامعقول می منود و بعداز تفکر قرار بر ال د ا دم كه سود اكركر ولخت كرده - وناخوسش قلم وم وبراست مدا ومرت

چندرور درآن ده بمانم - ازیمن طالع صنداوند چندان بلابست بایل آن ده عطافر موده بود-که برچگفته بول شد- چیزے که رنجه ام مے داشت بره زیان حکیم واقع شده بود-که بردوز بنم من فاک شیروناجرین ی جلقی فندروم کرد

ونقي ور ڪالد-

شاوآت بلكرامي

الفارشور ف فيم

كثيرن لانادان سزلته مايالا

ده روز تمام که برروزسش سالی بود بدین سالی بخد شت و از ملانا دان خبر سے نشد در عالم نادا فی بهمدرا می ترسیدم که بازآب بروت کارش آید و منتعد خانداش بے من بر پاستو د رفت و آید چنال از ده بشر کم - که مانده بود - من از بے صبری بمیرم این عملهٔ از ده - کار در شهر بهبدا محروه خشناک برگنشته خبر سے رافع شک و دافع سنت به ورد -

خبرش با المان الفرشفي آمد وبسراغادا بالسيش بكر دست

وبطران برو"

فرا نزده وسن فراره نباس حال مرامی تو اند نمود - معلوم شدر که چرا ملانا دان فبر بمن نی داد! از حالت حسالیه خواطر جمع وازا شقبال در تردد با ابل ده بروز کردم - که ناخوشی من نابیس چا بود-برائے اطلاع از نادان از آل ده بهمدان رفته - بدر نا دان بالا تراز آنال بود که خاش می کیسی جمول ما ند- اما بد آنجا نرفته - و برائے اطلاع در پیرامونش بهم مخسته که پیرخ دم بگوش می گفت: ا

(باخرباش كرس ف كشند ديدارش) بدكان دلاك رفتم-اقل بل تحاصلاح سروريش شائيا بلت ابنكه ورآنجا باخراز بمرجا ببترو بيثيراست -بمحض اينكر مفتم استالي برست و چنبيت با دوقدم وايس رفته بروم برگرسیت رکداز کجامے آئی ہو گویا از کارنا دان سگ وسگ نا دان خسب رنداری به ملعون بقتل ملا باشی اکتفا مکروه رختش را ہم پوسٹ پره واسب نبیجی باشی را ہم سوار شده بود- چه قدرگه خور ده است "

پس بھاہل کسٹاں ہر چہ دلم مے خواست از ندا نستنی ہا اڑ او دانسٹے۔ وجائے وو ہارہ پرمسسیدن نگذاسشتم بدیں نوع گفت، ا

گفت: " النادان سک کیست و اور ایاین کرفورونها چروایلسب ادنیهی باشی - ارباب ماست - برکدگفته ازمن است در درغ کفته-خواه اوان باشدخواه دانا! یابرخرے دیگر"

درایی اثنا نادان - فودانهٔ نه بیرون آیار- چشن بنه هی افت او دانسدن که چه خبراست - از قضا - با بات نه هی بهان نبه هی بوده که سوار کنندهٔ نادان برخر- در طران بود-

العان جول عامم الله بأشى دا برسروقها الن داور بركروه بود-وانست

بجه خطرا فتا ده اسرت رخواسرت طویله گذار د-نش سفی دا د وبیا د برآورد-منجيريد-به بنديد فودسش است فوب كبرا مداطا لعان بادبوده است! قاتل ملاً باشی-در د نشقی باشی بخدا ؛ برمپغیبر! بهیں است -از اسپ فرود آمار و با یاران خود ملا نادان سا- با بهمه لا به وانا به وانکار

ووادو ببيدا دوقهمائ غلاظ وشدا دبكرفتند-

خلاص گفتگوت كه درمهان نادان ونه في شده بود- ولاك بمررا بحقي شا-ومعاوم شدكه بابهمة وساطنت بدرواحب استاران دادستالست

بطهران بمدوند-

آدیں حکایت ولم چاک - فزہرة ام آب شد- بنوع کا کویا برگن بيج كس جنال حالة روائة تداده است وداقل دلم فيم كرده ناسة خود بوفرن ولاورا فرن كرك قضائك من يرسان ادان ترقيد بهول از سربر بده صعب اور نخس ایا در کارس دربرده صف ما ند و زنگ سر عبرت وبدم - كرستارة من بعيشه با درواد آن نادان بماره بهو بال دو چار بوده است - اگردنیس نبودی رخت خود باس عوض مکردی واسب ويداق مراكدامتي بداون او ببووم مكرفتي سرائ مرااوكشيد- ديارم كه ورايران ماندن كارعقل نيب - بازكماني البابق بنيت ترك إيان افتا دم- اگرچ الرب ويماق نداشتم- انا القدر نقديد كرتا سرمدرساند ما نده بو بالفظم بارك رض ابزرك رست) آسووه ارفضا و بلائات وياره و ندبده فودراج سداب دم-

شاوآن بگرای

التعديدة ووا

الح الحال الحراق الحراق الحراق المال المال

الشامت آؤندی شافر-لباسش داازبرا نداخش و وفودا بصورت مودگران اراستن محد فواستم - قافل کران ک فالمل داسراع كروم ماض وو-استرسة خالى باسلانين بيالى

بهم اخت شدند- روز سفتر بكرمان شامل يسبيره ورآنجا ازان - بحيثي نعامل يسبيره ورآنجا ازان - بحيثي نعامل بف اونامارشام راه او گروان تا امن از تا فلر سنگین کے شد دوار بانعش ونعش كشال روبر بلا رفننه الدرآكر اندك دور برايم-

بالنال أو المرس مالي نبودم وقيقة فوت أوت المفاقوات با نے بیا وہ ۔ ہی دورود و تھے۔ تورید چاق چرکے نه وله وركرم او ووزنج طيسلل او د-باين بشت كرع الكران شاه

روزان سيوم عصرتكى بودكردن وكوفت اندور دودو دسك ويده والمستركك ادوال كاه است شودك رفية "الأبار فاله سراغ علوداللرم ميسادر سفيالو على را فراسشوش كا وه وتحت والى وربهاو ئے و کو الے اندان اور سال اندان اندان اور

باجلودار كراية فإطررا بايهم در رفيتم باآل حال سيناسا في بے معنے بوورانا ا زافت ارعجانہ بالاہم نتوان ترکند سا۔
مارے جند درمیان باری درائد وید محمدہ دیدم کفتندنوش است بأرسي چيند درميان بار ي درانه و پنده ويدم بكريلا معبر تدبيلوواراتها ماشت دسائر ملوداران روده درازي كونت كركوبا غريه إنا حال نعن لديدة المجيز عزيز عاريا معزين عميري ابن ففن لا بكر بالدن بل يجسر به بمشن معدود-

ت بربلانه بن جسر به بهتن سے رود-تفتم: به به خشید غربب کور مصشود - آبا این نعشا از کیست " جلودار: دفش ملا باشی است ! گرانه مردن و واقعه غربها او خبر نداري كرچ طور در حسام مروع و بهزاوش بحرش دفول وبرور جسنانه

ازبيش ترسان وبراسا ل تجابك تما في مووم جلووار حكابت را بنوع نقل كروكه بااينكرمن خود مؤسس وركن اعظم آل قضيه بووم - باز

عودظ كروم. لفنت: - ميداني كرانج مع كويم راست است بجست انكوفو ورانجا لفنت: - ميداني كرانج مع كويم راست است بجست انكوفو ورانجا أووم - تفتي طاباشي بعداد فمساز عصر بالؤكران غود بجام رفت- وبخانه

ورايران بعض ما ماصح زنانه بعداد ظرمروا ندم شوو- ندن الماشى روز دیگروراولین صدات، اوق جمسام- باکنیزان بجاے که ووش شوہرین رفي او ورفست جسنا بالعليد او المسام دا قروع كروه لوف منوزار يك بوده واسد فالخسير ميدوا فل شورو مشق مياري 4913 4 5

فربا وكنال بيوش شد بمرايا نش بي اختيار د باطلاع عربه و ندوكشيد ندر قرياوكروند ووافل غرديث نتواكستندشد ور آخریره زی دل بدیا زوه دافل فرید عام شافت ور لیدند

آب سن ناور دیدان فریادوفخان اوزن طاباشی بهوست آمده دید کم نفن ملاباشی است رازیس قطنیه فاجعه با نهیویش شد. کینزان فنسریا دوفغان کنان گفتند سیمایش با فت است سے ماند

ایًا نے شود کراوباشد۔

ا می سود میرافرید ورخت ورخت و دیرم آقااز حمام برگشت ورخت خوابش را انداخنه بودم رخت خود دیرم آقااز حمام برگشت و دخت خوابش را انداخنه بودم درخت خواب بخوابد وخره بخشد و بهم درحسام بودخف بشود و بیشود که به درخسام بودخف بشود و معاوم شد - آنکه کنیزک دیده ملا باشی نه به به دادسش بوده است -

رن ملاباشی بازمبوش آمد وبه انگشت اشاره کرد-که شوبرم است-ازرویش که دیروز خراست بده بودم معلوم است -

كنزے ويرگفت: الاسكا باين وليل كرباطوف ليشش عمل

نشانها بجارگر بهوزاری بر باشد- محکویند که اگردست رسیسی را

كنيزب كفت: - آخر خود جراغ رااز من گرفست - و در رابست - و فود خرخرة خوابش سنسنيم - برويم په بنيم - درخانه چه خبراست - زود خبرش را بسيب ا دريم -

الماد المراد الم

ویگر کفت: - کدابی به زاد او میشود به اکدیک دوح در دو بدن فشود - بدن که رخت عوضی نیب ت که برساعی تا شدیل کنی -کی دیگر گفت: - این حکابت خیل تا زگی دار د - بعیب مثل بها ن است که کے دوخان دوس نیت با نشد - یک در سلاق و یک در قشلاق -

درایی آنا رونون فرق عام گذشت و مشتریان و گردر سیند

وبرکس چیزے گفت نون ملا باشی ازگریه و زاری دست بر پنیداشت تاکنیزک ازخانه برگشت-وخبر آور د که ملا باشی در رخت خوابش نیست-واقعه به بیروں سرایت کرد- زنان بیروں نرفته مردان داخل حام شدندگو با درایس حمام زنانه به از آل نشده بود صداست مردو نه ن در هم گوسش فلک را کرمیکرد-

درانجام كار اقارب واقوام ملا باشى نعشش را از حام بروند وبعدان

غسل وحنوط وكفن - قرار بكر بلا بر' ونش دا د ند -

زنن میم مُصِر شد که من نیز مے روم استر کائے مراکر ایم کر دند-آن جا در کہ مے بینی از آں اوست - و در آں دیگر نعش شوہراو - جمعے ہم کہندش کورشادنی بو دند - این فرصرت رااٹ دست ندادہ خواست شد- که مردگان ایش ال

باعالي محشور ويمسفرجنان شود-

ا زفقرہ آخر بل جلودار ۔ جنا ل ترسب پیم کہ کم ما ندمن نیزاز محشورین با ملا باشی شوم معسل م سند کہ از بلائے کہ مع کریٹی تھے۔ با بات فود درآل آ درہ ام بہ اگراز خدم سندگا : ابن ملا باشی کسے مرافع شناخت

اروستے بچلودار منودم - کرخوب "بدراز در آوردن نفش ملا باشی از حمیام چرفند که "نا فقرهٔ رخدت استی خود که در کوشته مام انداخته بودم

محلوكم شود

گفت : بسرامبرالمونین إ درست در خاطر ندارم-این قدرمبدالم که در در در در در در در این قدرمبدالم که در در این با ب دوایا ت فت لف بود-

یکے مے گفت: - الماشی - بعد از خفر شدن در جمسام - در اندرول خود یده شده است -

د بچرے حگفت: کفروائی ان دوراندورفائد نیقی باشی بهرون اسپش راگرفته ورفت و بنیقی باشی بادست خودفتو نے شراب خردون داد داست -

نشاوات بألاي

العالي المحالية العالى العالى

فردا کار دان براه افست ان بین روال از بین سفران مرده کش درعقب آنال و فاطران و سرنشینان درعقب بهر-من در پهلوست جلودار بنهال بنهال روال - ول پیشه بادی زیشت روست و بدلهاس میافنا در که کت برولیش فی بخریست ایجالین رشک می بر دم و شرت میافنا در که کت برولیش فی بخریست ادا در میان بهرایال ندن ملا باشی می خوردم - بیشتر نرسم از این کرمس ادا در میان بهرایال ندن ملا باشی کسے مراب شنا سد بیول یکی از ایشال بوقب انگاه میکرد زیره ام آب میشد-فوری دوست د ابر میگر دانده م

فوری دوست د ابرمبگردا نبدم-دوزا و لم بسلامت گذشت سند دریاد فائد دوست باد فا فوا بهدم دوز دیگریم بدنبود کم کم اندک آسوده شده میل واکرون در گفتگوست با این وآل و بیرول آمدن از غلات کردم-اقلین آسشنا بم دا به ارمنی بود فراستی با وقهایم کرسخ سامسود

 روزسبیم مے بایست از دہنئ بگذریم که کردان راہش بستہ بودند۔ برکس بعنب کر خود بیش از ویسٹ کرمن بود-اگراز آنجا میگذسشنتم بسرصد رسسسیدہ و درصور ن ظهور فائلہ بہ ترکان التجا بردن مے توانستم۔ س روز کازاتی را برگز بسن را موش منے تعمر ورس رو زوان فلا ہمیرت لٹ کرسے گرفت - ہرکس ا زسلاح معنے لیزے واشت بیرول ا ورو- روزابلغاد تركمانان درسفرياعثان آغابخواطرم المدويرم بهان تیس در بهیں جاہمے ہے کم و کاست ہست معلوم شار کروان زردہمی مرادر تركمانال سيرياه اند- (ورميان خودمان باشد، بنده سهم مرور وبهور-جيندال اثزد لأافكن وشيراو ثزن ساخيته بوو –

قافله بانظه م تمام دربی بهم بها وسش وبلد با وابستگال ملا باشی چرخه چی دار - دربیش مرا برا سخ آسودگی بجلت بک ولائل متعدد بود - جز در دسر فود در د و بگرنداشتم - و دستگیری جزاشر فیها

دركم بنود- قا فلم ساكت وصامت بجراً واز درا ب جيزے باوسش في رسيد من درتھنے کرکہ نووتومان دربغدا دبچرکار اندائم سناگاہ بلاے بامروے غون سرووضع بروت بمن ناخت وبأفكشت بمودكر بهي است

ازی واقعه کمان کروم عمر متمام شد-بهمراه بلد- و پرم عب التر بم صدانو مانے اسر ناگفتم اسے واسے کر فنارشوم بلدروے بمن کر و کر توازیم عقب نزا مدی بیخ شنیدی کار فنارشوم بلدروے بھی اور وارست ؟

سانگاه اند که ولم بجائه آند- و سکند به به و در به مند دا در و م انا چن من بعیدالکی و پیشه او برین و لم بریم و در به مند از لنگاه ترا در در بین از رویم برید دا و برا ک شخیص تمام نیزین تاک در ان که رفت و دنگ از رویم برید دا و برا ک شخیص تمام دبر بیشت یک نگر دیست و من برا سنتی خواط اندازی به در سبی تنی لروم السكما فانتى بشادت العسرة دو كرا رسك

خووسنس است م نکه بریش من خست دید وصد تومان را گرفت

بس روت بهمرالل كردك وزوم فوالهسيدراينك وزوكم يدركانب على خان است - شمارا به بغيرا بالمبرللومنين إبن يدر سوخته را

بگرید بر بندید کشد

من بانكار واصرار برخاستم-شايد بهم بيش مع تواستم برد- امّا بخوند معهود ملانا وان ا زلجات ورأ مد ومراباً بخوا نارر فع بمرسف، و ما جرب شد- بهم يفين كروند -كرقا تل الماشي ومريحب آل بهم فسق وفجور من بوده ام- بههم وآسوب الا كاردانيال برخاست-وبنقار چند دقيقه حوث كردان ازمسيان رفت برس بن من شهر و فت عاقب س برفتن رود تم ازقفا بستد

ودر كاربرون برنزوزن للاباشي لووند-

ناكاه ستارة ميمول وطالع بمايونم باز بددكارى برفاست از دور نغره بلند شد جمع سوار از کوه روئے بار ه سرا نرب ف ند حسندا بار کروه لارابیا مرزو - بله کنال کروال و رسیدند كاروانبال ازمم بالشيرند-كودست كادل- المقاومت كنده سواران گریختند فاطریبال برائے عان وو وحواناتش بناد المرابيده بميان موارخت مشد الان فن ار المن المرابيد والمرابيد ويدم كرنفق المائي ببر حرب رك ورافتاد كويابه غزانه مام افتادن وخفه شانش كم بودكه بناكرد ابشناكرون -خلاص بجريد

من بخب ل خود بازما ندم - بحد وجهد دست خودرا کشود مرشم کروان بهمه بر تخت روال بود - بهن افتیال دیدم - کسانیکه مرابدال دور اندافتند بروزس افتاد ند بجرامان ون الماشي فيلا وأرود

الا درجنال روزو درجنال جا-بم ننچه البشه بجائخ نرسدفر بإ داست

كرُو فريا و مِنْ مَثْ نود - به بها نه سالاً من بها - بهمر دابسلامن مخت نود - به بها نه سالاً من بها مرا از بربهنه شد ن د کانید ومن بوسبیلہ باس قاطردار ہ ندم ندسرا بچیزے ونہ قاطب مرا اللہ دو۔ نہ ورخیال بشری سے شمرو ند - بنہ ورخیال بردہ - نہ ورخیال نعن مرده ما تنسابيرغ آزاد وما شدقوش بي يروا-بقاطرمرده كش جلو وارسوارتها با زهرمة

بازشدرفع بلاازسرطجي بابا بارك الله نبيا فرقاعي بابا

دوستى براه نهادم-

شار آس بلای

رسيران عياما بشارولاقات فيمامتماراتا

دن و بچه و غلام وكنيز ملا باشي برست كروان كرفنار ومن بصوب مقصود شنابال ابرائے نفی وجود اظهار حیات بیج کس نے کردم

و دورازراه - داه می پیووم - گرو به دو پدند- وجول بيش وكم برماب راورو سے ارقبیل دروا سنشمایاں مال بود بردور توفق بالميدياره بركشتندس ب ورد الزاده ترين بمد بعدا زط دوفرساك غودرا تنها وارسته ديام بيول ماجرات فودرا بيش جشم آور دم.

بجزیارے بخت جی علی توانستے کرو۔ باخو کفتے کہ بایں طالع ساٹراگار۔ وقت آن است کرت امراد حيما هين قرح الى بممعيد عابد المقافل محقوص سادت من بود! (اخدار اخدالله شبيئا هيئ اسياب) يا اوووي تومان ورميان وبايس وسعت راه جهال چر مخالوال ۱۹ ان دا بدم خمياره نها وند بمن چه به زن و بچه ملایا شی پارست کروان افتا و ند- بمن چه به جراکلاه خودرا که نگذارم به وراست نزنشینم-فلاصه-بالیمن واسعادت والاقبال بدبندا و رسیدم وغربها لغربا

ما نندوا فل بغدا و شيم و ربغيا و كاروال سراله يا داك و كودرا باغنياد فاطمهروم جلكي لدى آن ديان ليتدرا برور كاروال سرست

د بادین برافل نیزدادم ۱۱

بزرگ برد که گویا محط رصال رجال فافلهٔ ایران بود در دم در -اند فراق یا را ان د عزیزان بنائے عراع گذاشت -اگر مع توان خوش مجنی گفت -خوش مخت شدم که درصی کاروان سرامشنخ بهما زشهر یان را دیدم -که کمان کر دم مکه مرانخوا بهندست ناخت اتا چه چاره ایکار بعکس سند-

بمخض دیدارمن منتظران زقاروت فکه بریسم رسختند- ومن بایجانه جواب سوالات ایشاں پر داختہ عاقبت فاطرر ا در بهما نجا انداختم که "البته بصاحبش میرسد" وخود بجانب دیگرشهر رفتم- تا دور از شرخفته باشم

وخواب آشفته شبيه

وراؤلین فت رم اجتناب الدوت احتیاط تغیرسرو وضع دادم در بر داوم تنام قبا دربر داوم تنام قبا دربر نظی ورا زبن مشام شال در کمر عثما نے حسابی شام -ازباا فراز سرخ می می نتوانست کم نتری بے با پوسٹ سرخ خرسے دا ما ند ہے جل -

يس ازان بفكرضانه وال وعيال عثمان آغاافتادم قابواسطة ايشان

خوورا بكارسے وا وارم ر

بطرف راسسنته پوست فروشاں که برنگاه جارت عثمان آقابود-رفه وازنشان ما نیکه درایام رفاقسند از جائے ومکان غود داده بود-گمان مے کردم کر بے سوال ہم توانم جبرت -فدار است آور د- بے زعمت - دکان پوست فروشی -بزرگے در

خدار اسران آور د- بهاز حمران و کان بوست فروشی بردر کے در راه دیدم سر بدرون بردم کوشان آغات بود- بغدا دی که بیوست بخارا فی طریدن رفت بود - خبر ازاوندار بد "۱ از بنج د کان صدات بگونماشنا رسید بدکه نورا به بینمبرکیستی ؟ بها به بینم عثمان آغامنم "

باجبرت متسام ویدم کران بیره مردخودا ولین ازین ماقات تعجمها کردیم من از حال خود ایگرفتنی بودگفتی و داه نیز حکا بیت خویش بدین نوع بیان کرد-

كها نطران بقصد استنا نبول ببرول آمام، را هميان ارض روم و ایروان بسته بود-بهترآن دیدم که به بغداد بگذرم-بنده بعب داز آن غیبوست در از بهمسقط الراس خود بازگشتر ببسرم بزرگ مشره بود- دینا مینوست: يزريه ام كرفننه-وميرانم راقسمت كرده على ما دروخوا بررا دا ده اود-مسلمانی پاک الدوبلارم براسان نشار وین ببسری و پرری را فراموش كرد- زغم دنده است - و دخرم بابرخ ت ومن بهروز-بین نگای غریب بین کرد-کدفوب صابی ۱ آل متعظمرانی که اور؟ بچه خیال بگرد ن نش کستی ؟ بنان و نمک که با بهم فورده ایم آل بنج روز با آن زن بودن - برتزاز چندسال با ترکمب انان دراسارت ما ندن كرشت - كسه با دوست ديربينه ايس كارمبكند ؟ قىم خوردم ئى غرضى ارتىن تىمنغ نۇ- وخوسىنىس كذرا ئىدىن . لو د-آل ملعونى رائىم خوابىر خاكس شاە گفتە بود ند- بايس خيال بىر قدراساسش كهنه باشد- با زما ثا رصنا ديدعج در او بمودارخوا بد بود- و درنظر كسسيكم سالها باشتر بسِربرده باشدجلوه توال كرد-عثمان آغا كفت :- چرشتران ابحق خدا آن شترال با آل لب ولنج ورنردو او فرف شدواند فا معنبر سرف شداود مد كا فرك شرب بالمنه كرفته بودم- افلاً راحم مح كذاشت آل الرولات مروم اوباروآل افغي برده نشان-بردم مدن برسم ممكذا شدن الاختبارى كمرا وركنار گرفتی من بهانم كرين شاه را ميكنيم "علاده بيان برساعت يك بصورتم مع زور ومنت از رنشم بدبس رضاره ماليدن كرف تكلا اكنول نبز صائع ملى بكوشم مع آيد" ورآخر يا فتم و ايد بيم المرت ال منهم علوم است جنب اشار نه کرشار سابود از فرایخ آنی

ا رصحبتها که و رسیب آن دکان بود-و به نوز بجز دو قاز قه و هصرف نشده بود- بس از آن بارکان بسرش رفیتم- دو کان او نیز در آن نز دیگے بود- است سرست سنگرگنده - تخرید نش- اندام- توزیشت سنگرگنده - تخرید نش- بحض معرف بررکه این حساجی با باست له مرحباگفته قلیان را از و کان فود ما زگرفت برگران من واو-

به را درن والات منبال كروم كه با آل مرومان و ساوه دربعب لاد با را درن و سنزارت انوانم زایست - انا بایست خودنمانی كه با رسنساطم-مذبار فاطر گفته به مراصد نومان نفد است - با آل جه میتوانم كرد ؟ از بحث زندگی بآوارگی بستوه آمام غرضم ا بنكه بعدا زایس آدم وارتفیم ناین بحف آیم - وبرا حرین عمرگذارم بسا مروم كه ما بنه كمنزاز آل من بهسال ودولت

بردونصدیقم نمودند- وعثمان آغاکه به برکست سفر بایدان ومعاشرت باابرانبان تک ونوک نظیم به داخل شری کرد-گذرن بلے-رفطره قطره جمع کرد دورآ شکے درباشود)

باعثان آغابخانه اورفيتم

نشا وات بگلای

روبوق عربه ان مای با درجوق عربه ان مای با در با با باری بال و من خواجه فودا فگ

فا نرعتمان آغا در کوجهٔ شنگی دو بها ده بردگ بود- درست شه این از فاکر و به بر - روست الله این از ماکه به سوچند به گربه در ما و با ما و با سویت و بگر جند نولهٔ ساک در عا و عا و - درست نه میان به دو درست سوت و بگر جند نولهٔ ساک در عا و عا و - درست نه میان به دو درست سازنده صحن فائه کوچاب - واطب ق ما از پاکی و بیرایه فالی چی برگ و ساز من خواب من خوس به و - درست از اطاق بردرگ از اطاق بردرگ از افراخی می دو به و این می دو در در می شود و به و به و به دو با در گوشته از اطاق بردرگ از افراخی کردفرن خواب عثمان آغا به و در گوشته در گرمش و در در می شود و با در گوشته در گرمش و در در می می دو به دو با در گوشته در گرمش و در در می دو به دو به دو به دو به در کردفرن خواب می در کردفرن در می می دو به دو به دو به در کردفرن در می می در کردفرن در در کردفر

عثمان آغامهم وركوشه ويكر شور بوو-بهارك با و فد و مم شهد الى كشيد برة بريان با بلا ق فراوان و فرما و بيازاز حرم سرا بدر آيد و مست بخت نن و و فير كيز منحصرك سرو - كه بنور بناسيد شازه سي - روبشال نديده - وبرا سے حرمت وا در با توال شال

نېرسېده نووم جېچاند دففات د ۱ ه ښارايش نير موځو د او د تا نصف ست بخن د نيالت د و ت د من از پسرست کی د کان گشو دم - و ليو ل نبرت تجارت و ت م بگفتگون خال نيک و قدت مي مودم -

بگفتگونے شاں نیک و قران مے نووم م از نکارت و دقابق موضوع جیزے فروگذار کروم برس گفتگو سے اپنا س را مے شنید کیاں بر باشدن قیامت میٹو درجہ ازاستا نبول جرکادی بایشاں رسسیرہ اوو - عافیت مصاحب جسنال دید ندکہ من سرماند فورا بنجارت بوست مگذارم بلکرچون بخرم کرز قیرت اورا تنزید بیست چیون کشی را تبدلی منه

بعدانه این قبل و فالها در فتن مهمان با ندریشهٔ سنت نبیده تا بهمه فه همنم بجيوق رفن يشب بهمرشب درابي ف كركد چند جيوق بيك تومان عربد- وازهر چيون جيٺ رتومان بتوال اند وخرت از نشأه اين خيالات مس باندنشات بإطل افت ادم وحكايت سعدى باتاج البيره جنيده كين-وريش حكايت من افسانه-ورفسكر آن بو دكه الجيرازميري بفرنشتان برم- وفس فرنگی بمصر آورم ازمصر اول با فرلقیا برم-واز آنجا سيرتين ارم- وببهات كرال بفروهم ازين بهكه روم- از مكه به بین برگر دم - قهوهٔ بینی بایران برم در ایران به سو داگری روازم - از سود سوداگری ننبه و نصب بجیم - واز پایشانینم تاصد عظم و خص او ل ایران شوم " سوداگری ننبه و نصب بجیم - واز پایشانینم تاصد تراهم و خص او ل ایران شوم " باستوارى إين خيالات بخريدن لمناع برداختم باكسيكه بكومستان بخشارى ولرستان مى رفت كركوب ملب آرول فرار وا دم كه فلال قدر بوب جبوق در بغداد سیم کندوس آنها را سوراخ موده با در انداد با در انداد سیم کندوس آنها را سوراخ موده با در انداد سیم کندوس آنها را سوراخ موده با در انداد سیم کندوس آنها را سوراخ موده با در انداد سیم کندوس آنها را سوراخ موده با در انداد سیم کندوس آنها را سوراخ موده با در انداد سیم کندوس آنها را سوراخ موده با در انداد سیم کندوس آنها را سوراخ موده با در انداد سیم کندوس آنها را سوراخ موده با در انداد سیم کندوس آنها را سوراخ موده با در انداد سیم کندوس آنها را سوراخ موده با در سوراخ موده با در سوراخ موده با در سوراخ موده با در سور

المَيْ الْمِيْ مقدمات ومانتظار چوب چوق بىلات زخم با ولى بغدادى

كدرانجا عام الباء كاست دوچانشام-ازقضاإلى زغم درسيسان رضام برامد

نبرغرا بحارى كرد-شو ووز با کی الل با بخت سیزال سال لا که دیم به برا گرجا کے دیکر فحط بود کر با بدور رضار من جا کئی و مرارو کے ويدن ابن وال مُدّادي ؟ بن آجه ازم كربرت م له جه ما يدكرو؟ الماس شدے" ہم چنیں اگر ہر کس ویل راازجائے دلخواہ خود در آوردی-

با این حال بازجائے سٹ کریش خالی بود-چہ عثمان آغا با اینکہ س ولل را بصورت و بگرور آور ده او د-با نه صورتش آ بین نه نه ورست ہے ہوو - واوجہا سے دلوزی برمن رشیخند میکرد کہ "باس بلا لا كربرسسر توساده است دغم بغدادى واردومر بهماست. الريكط وف صورتمت اورست معشو وطرف ويجرش ورست المواجداود-نے بیٹی کر فیروزہ یا آل کرا نہما نے۔ باب طرفش آسس الوان- وطرف ويكيش باخره ويكسان است و باز بهم كرائبها است و تو درميان مردم المنظرف ورسنت دورانها واذنا وتستى بهريمير ويام كهاله كافستاب شرة ودوش روت كارا كافه الماند

نابرسيز كارال كدوت بهبركاران راف قواشد وبدروما تنرسكان بازارى

كهورسك شكاري بينندف شرباد وفغال برآرند-

يا بها بصورت ولكن مطبوع طبع و لارام - و خترعتمان آغاشيم - ولارام باعمزه وكرشمه اظهار عثن بانى غووروبا ما دركه درمعالجداين رغم كيت اليا

بمداوا كم بروافرشا-

عایی تعجب ابنک تای سردون این تجرایش با تایخ کل کردی فق ولارام مطابق افتاد بهنی دریک دورواقی شدستنش ماه دوز کاربردو دوزافز ال سطابق افتاد بردو کاربردو کاربردو دوزافز ال سرچه زغم برزگنز شدی عشق ولارام قلنبه تزگر و بدی سراستی این علاست ارتبعش ازجانب من سرنند - جراكه و نعر عمّان آغا بايدش كله دو-بدونهم شده عجب نراب كرديها نظراقل-اين دخر بصورت مشرير ك نمن جلوه نود و بروقد شاورات وبدم شکل شرینظم جلوه کرح شار وایم اشعار فوق الدين بنددى بخاطرم ي آبد

اله عزیزال الب و فقیک شوو می ادا کا اشتر

كرزندفيل د بهناسة شكو الما الشر

بودلیش جائے نہ منزل گہ فور بالانز مبائے خرداشتے الاصفرت عبسی انشتر اسے فوش آئدم کہ شودست نواخا نی ڈین گویم الذوق کہ جان وقف لبت بااشتر پول درم رابش بسرص کمال انجام پر عشق دلارام ہم کمسال یا فت۔ بینی بہرندگی منجر شد - ازایں روئے چول وقت سفر نزد یک رسسید بجکم زالعشق داء دوا تھا السفی خوش وقت شرم - بار ہائے جیوق لا بست ہے ۔ و"دارک راہ رائنسام دیرہ درساعت کہ سکن بلد وزور عقب -ورجال الغیاب درجلوہ روبراہ نہاوم ۔ بینواولارام از فراق من ہے آرام ما ندروچوں فروکشی بادریش مرامے پر۔ سینواولارام از فراق من ہے آرام ما ندروچوں فروکشی بادریش مرامے پر۔

آه سروه می کشید کو با آن زخم بنظراو سرد شخی تنهایی بو وصل ا دمیتوانست بشود-رانسوس که آن کششته بزودی سست

(افسوس که آل سشتند بزودی بست) نه زخم من نیک، فرحیام ما ند نه عشق و لا رام ناکام ما ند

شاوال بكراي

الفناشون والى المالية اليوالى المالية والى المالية والمالية والما

درروزے ازروز کائے خوش نؤبمار۔ اندوروازہ ابساراد بارادہ استانبول بیروں رفتے۔

ستا بنول بیرون رفتم -احرامے رابر روئے پارٹ اطرکستردہ - و ہا کمال دُفارجار ڈالڈ ہر روئے آن نششتہ - ہاسا زداری کارواں - فود راسود اُنگری معتبر معشر د

بهمرایانم بجز عثمان آغابچندین بوست فروش و پارته ایرانی حکابت الا باشی طهرانم اندیک کهندشده سروضنم بندادی چنانچه به بغدادی فلم برفتم-وازایرانی کری چندال علامتے نداشتم-

اگریخوانه تفصیل راه را چنانچه و اقع شده بود-ار قبیل ترس دندال و نزاع کاروانیان مورد سرآ و رد- بنان نم-درد سرآ و رد- بنده بنده بنفضیل او بین تا بنبرستا نبول بر قاسب خود اکتفامیکنم- من ایرانی و اصفه ای و باین اغتفاد

جهان داگراصفهانے نبود جهان آفر س را جهانے نبود

سوادا د بشل چوں پرندمینا رنگے بامرت بمرستاش عقبق لولو خبر بامرها معرفا كون عبر المسرب موانهفت ورائق مسلاوت لوثر مجدشاه اصغمان را بهترين مساجدونيا وانسسته بووم ورآنجا صمجدشاه دبام - بریک از دیج به وعالی تر - در اصفهان یا ا تین خانه ووراستنا نبول باس در با بهمرا تيند خان - اگراصفها ن رايك بنائة المالان المالية المالي برد كترين شريك وانتهر ويصم مرحله استانبول اصفهاني وورم راصفهاني اوی و در برکوی با نے کویشر اخرہ میماندو۔ عارتهاش بریاب داریا فی خراج کشورے غرج سالی كرفنذ جائے ور آغوش كسار عادانش بمديد وسش كسأر يدرياروت دارديش بركو نهركوميش ويرال كوه الدوه كل الدامين بووبعالم كه باشد شاورويش مبترازيم بنازيم باخود كفتخركة اكراصفها ل نصف جهان است - استانول بمترجها ن است، والله بجات این کشل اصفال انکوه کار ترفنک وفالی كنيف - پرس محيط باشد-ات نبول برلساجندين دريا واقع است بردريائ وابشاب الناباكس ان بمرزساني وجمال-وقتیک درای در با دیده عضود و جندان سعناید وای خواطع دلرباست رعلی منصوص که پیرائی به برا و بست کشینها از براوع و براندانه از بالا بیا ئیں - از پائیں بالا-ازرار سند بجرب - ازج بہ برا سنت او بان ئى ئىناكىغان - درلىڭلاندازىن بېشتار دوزىئان جىگل مازىدران وگلماسىخ

کشیتهائے بزرگ ہم سر باسیاں -زرورفل کے ہرجانب روانداست بارریا بیشتر از شہر حن انداست وریں اندلیشہ حیران سرے اور اک

بنا برآپ و سررفته باونسلاک کار دارین دروه در تربه الدن بهدره السرس برآ

گفتم إيرور د كارا إبه شرت موعود تو- البنته بهبي جااست - اگرض و مود درايي به شدت مي و و - برگز بيرول مي رفزت " انا به ي كنجاطرم مدكه اين ملكت بدين شبها في ور وسست است كه ديش شاق جا د و ب مزيله لائے جنين شهردانشا يد-

افعی و ارتیان فی این فیم که باز مانندمی در میان فود خواست داشن کس نسبت باینان مروسے و ما ایرانیان در بهوت اینان مرو مانی شنیم به در نیز و بوت سی بهر بوت خیر و عیراست رفعها ملسکن و بنس الساکن) عاقبرت تسلیدت فود بدین داوم - که این فوم باین و نیا در آن و نیا چگوی مشور خوابه نار و با این ملک در حفور یا و نشاه له بی الملائ چرجواب غوابه نار داد-

با وشاه که بی الملاث چرجواب، غوابه ند واور خلاصه آگریخوای تفضیل آئید به نظر و عیقلم آمدیگویم - و مشرح آنچه وراطون وجوالے خود و بدم بدیم - ضدامیر - اند-

یکی کے دووارں اشتریکی میں مال

بعداد گذرا ندن برزخ گرک-از اسکدار با زور فی با تنبول گذشتمو در کار وال سرا سنت "والده" کرگوبا مال بدرا بر انبال است منزل
کر دیم جول امتحه واقمشه و کانها و معنا د نا و و بد به و با شنایال
و افنه یال است بول دا با آل منم و شخص واست و عرا به و
زیب و زیز شا دیده - ان ک عرور ایمانی بود نم دو کش ده آیمت
باخود گفته " ایجا و انبال کیا ؟ شکوه حشم سایمانی با ایمانی است ؟ ایم جا
ایر ان کیا ؟ اگراینجا چاش است - بس ایران کیا است ؟ ایم جا

وارالنعيماست - النجا واللجيم- النجا والالصفا- آنجا والالعزاد- إين جا عرت است و تنج - آنجا دلت است ورج - ابنجا سلطنت است ولظافت-المنجادرويشي است وكثافت - إينجاست اشاخانه- آنجا مكبيخانه- إبنجاباني سنجاست ببراينجا عبش سمنجا فعزيد ابنجا آوازه - آنجا روضد فوشكذراني وعينن ويؤمق نزكان- باس عزا دارى سنشبا ندروزايدان- وابرانيان لابخاطر

آورده بریجن بدنگربین - وراستی را بگریستی -بارے باعثمان آغا در کار دان سے الطاشے کوفیتم - وبال التجاره خود بدا نجانها دیم من در روزجیوفها را بر روستی نخینهٔ جباره میگرد بم به بهت گونه گونه وخوست منونه بودنش مهم فروستنس زیاد مبکردهم- و به سو در بیار مع بروم - سرمیت داند وختام میشتر می شدیر شخصی بیشتر ورد مبکرد-جلبندی راعوش کردم - وستما نے بجیب نها دم بور اکبی بیا عکردم-حمام باسے رفی بھون را وہدنہ کریا نہرا وم کبیتہ انتہاکوراازشال كثميري دوزا ندم انسوزه درديم نكذست تم-بري رامباريدم ولمخريبان مع مواست لزن فريدو فروش راسي يا فقي وفت كرام كروم كه رستى درعالم زند كانى كەبكارىخوردىنى بودەات شائىسا شاگاه ومحل سىر ب مروب ما ب بود- المن برا ت فودنسا في معطب فهوه فاندا كه برم - حبوق ورد مان فيخان فهوه وردسرت ، بانخرير ونفير جبوف مكن و قهوه اف غوروم و آینده ورونده را تماشام کرده ...
بی کم آنکه: - زریسها منتفر بودگزیده مار ک

بقدرام کان از ایرانیان کست اره جونی و با ترکان آمیزش مفودم المائمة عنائ فطرت وجهات خود ابرانیاں برو وہشكار و فنج كا قرم بودنم وكه بودنم رابزودي فنميد شربنابرين بالبشان مداراميكردم شمرا بالنال كارك بود و دالشال دا باس ور ارق ما بها برات در صورت ولسامري - فودراسود اگراجشدادي محتبر خرج واده او دم و را سته فریب اثر کان به در از صور دن اظا بر چیزست شر انقسالیکم کوئی و سنگینی وکوتاه سختے ترکان نموده یآسانی وبنووی در اندک زمال ترکے دی افعی مسلم میسانی وبنووی در اندک زمال ترکے دی اس شرم مسلام را باصبا علر واخشام لرو وقت سر ترافی کی در میں وسستی و درون وکورنش را بتعظیم وسستی مرتز است بدن را بریش تراشید ن وبسر نیز است بدن بدل کردم و فورا بنا کردم و بواد و نه گرفتن نمساندا با بیطها دی و دسست نمودن برا کردم و برا در در در این از ایا بیطها دی و دسست نمودن برا کردم و برا در در در در این برا کردی می در در در این برا کردی برا کردی برا کردی برا کردی برا کردی برا کردی برا در این برا کردی برا کردی

قهوه چی فهوه ام را بدست خود می پخت و بالفظ سلطانم و آفندم از جمد فراخرن -

بهجنس در سابه صور سناطا برادی شده بودم که برگاه در قهوه حنانه سخی از اسب وسلاح دست و ننباکو- میرفت دکه اکثر سخن بهم ازبن قبیل نا بود) مراحکم فرارست دا دند- ومن با بیک لفظ بله با" خیر" قطح و فعل دعوا را مع نمودم -

شا وأتى للاي

نشب اول به ب اعتنائی شب و فرشج به وجرت شب اسوم بخور فرمستم كرزم - كراكر به بنم به ب

سرراهٔ آرشتن را بهرسم

بدشته داد-گفتی: - تورانجنسال بی جبیب و به کوچه کوچه بریال وسرنس منیال است ۴ ال کل روکه بود - وایل کل نود جبیب ننه ۴ پیره زن : - نواحقی ؟ سفیهی ؟ چرجیزے ؟ بایس رکیشس وبیم وسرو ضع به آدم جساں دیده می مائی-انا از کارجس ان داہمیں سرو وضع رامیداری ویس-گرنمید انی-که آکرزئے بمروے گل با دام اندازد بعنی چہ ؟

پېر: من : مبهرا نمه پنواېر بگوید که :-بسان مغزیا دامے که اژتوام جداگردد درآغوشم نمایاں است خالی بودن جائت

آنا درسائدریش ویشم این داریم دانستهام کرایی اشارت ورموزگاه خیلے کلوسور مے افتد چسف انجیم مغز با دام خورده میشود - پوسنشش میکنده بیشود -

بیره ندن :- منترس عن بندم معترس ما ندگلوسوزیم- نه پوسست کن - اگر دسست روبسیند ماگذاری - باست به مخست خود ندوهٔ -خرانیستی - کدارسایه بردی -و حال آنکه نرس نوسایداست وبس-

من ا فو بها حسالا کونیل است - آل دن که دبارم کست

بیرون :- برسنت به مدار ما لادر شرر ابگذار که شرو قدت مقتفتی است و نرجا تعمناس ب - فروانله و رقرستان الوب وربهاوت اولین سنگ فرسر سبز - مرا با شال سدرخ ورکردن بجونی بالفعل فودرا

این گفت و برفرت وین بچخ فودور آمام و با ندلیشه عربی و محیق
این کارافن اوم - میدانت که درفتو حے بر روبی کشوده است - اتا
عی ترسیدم که آن کشالش - نیتی سخت کیری درشک شویراو باشد خطر با شی درشک شویراو باشد خطر با شی در نیام و رست عنق در ادام و رست صورت این مخواط م آرین می می درون می درون می درون این می درون از این در در افرون و می بادا با درون این می درون این در در در در در بادا باد کو یا ن قصد آن کردم : -

دل بدر با زنم ورفت الصحرات منم روز دیگر بحسب وعده میعا دگاه معهود رفتم و بیرمعلومه سا باشال سرخ در بهلوست سستگاب نبر سرستر دیدم و دور از راه در زبر ورختان سرو- درمنظر خوش باست تا بهول عقارانجمن عشق بر با و آغا نه نداکره مهرووفا-

به و نن اول استنقامت صرق وعدم رابستود-بین از ال به بیرون اول این از ال به بیرون اول این از ال به بیری وابندرن رابی که وسین اسرت سوگندهٔ یا دیمود بودان این یا فتضا نے بیری جاند کفتگوراکشوده واور نخ زین ترمیدارم و بیته بداو کر غرضه فدمن بتوست و تورا از بیر فود عویز ترمیدارم و بید می در آن به بیران بیرون بیرون می در این بیرون بیرو

نفی در بهار نوبهار بها تیم برسرستد و و کلد مم از خاکم گوست نفاشیل و توارعبارات و بیج و نامه انتیبرات داکه ط کردیم - خلاص

كالم ادايكر ا

خوش وقیت و خوسنس بخرت بود که با با نوسته من به سری کرد براسته

اینکه به سراو (با نوسته من) نازک طبع - خرن ده دو - پاکیزه خوست او - ور و نیا بخی شود

ولی در یک جیز سستارته این ندن و مرد با به اخت نیفتا و و مرافقت شان سازگارنشد و سبب مرک شیخ به بهای شود نیکرلب بورک لا شان سازگارنشد و سبب مرک شیخ به بهای شرد نیکرلب بورک لا ورسر برسفره - این وعوا بو و - تا اینکه سخش ماه پیش دورت شیخ برغم و نیم برخ برخ می نود ک پینری بخود - برد حن داریم تا کند بهماریک فیکرلب از بس بورک پینری بخود - برد حن داریم تا کند بهماریک و سال در ایم تا کند بهماریک و سال و مستال شیخ - بینی آن خانه که د باری - با کنیزان و این شا البیت برسد و سائر اواز ما ت خانه - حمث لا صد برجه شرعاً بشکر لب با بیت برسد

مالا باجوائ وتجب ال و بانوانگری- ومال مبدای البت بخواساند فی ما ند - آماچوں فائم نسبت بن وسال خود از بمه زنان عافل تر و موست بارنزاست - درانتا ب سوس تا زه مشکل بسندی نموده -مخواست کر شو بر نمودنش فقط برائے جلب نفع و تحصیبل افتحا رنب اشار-ازیں دو بھیند در بنتی تے شو برے درسے ورسے وارست باود-

چون فاخ ما روبرون بعتر بن قهوه فانه سائے این شراست بناکرویم آبنده وروندگان آنجارا از نظر خریداری کن را ندن ہے ہم تیز وبے رشخند وتملق - ورمیان آن ہمہ از تو براز نده تروبانشخص شندیئر برا درمن صاحب آل قهوه حث انداست - میانداو باما فوب است -ورسر تو بعض سوال وجواب کا کرویم - جواب کا نشن فا نم را خوش آمد بر بیوند تو میل کرویم - اینک مختصر فعنید - حالاتو فوبہ بیس و بنج فارست فونے کر دوام ماند ؟

فی کرده ام باند ؟ از برداشت می بین بیروزان نظ کم کمال نمکردم کدایر حکا برت بخنی جا منجر نشود - بقد کر سیکر از پاست دار خلاص شود - فوت سند

شدم وبیم کب راز داری و تعفته کارے وبے شب ریل اساس وتغيرلياس لجائي مشغلة كويت وبرزن - وخرش سوراخ وروزن بية خوردن زغم وكشيدن قمه - خلاصه بيهممد- بجز مال ومنال آسودگى مال جیزے درمیان ببیت بطالع خود آفرین کو یا س داستم که ما تم ورروغن افتا د-

دولت قرین من شاروا فبال رسبرم از شادی مزار حرف بے معنی به پیره زن گفتی-وهمدکر دم-که بابانو-تالب گور بهزان باشم-وبه پیره زن احسان بزرگ ننم-

پیره زن کفت ا- حالاچیز دیگر مهست خانم بمن سفارش بلیغ نوده که پیش الدوقت وعل بهدچیب ر اورست غبردارشوم نسب وحسب یاید و ما به وبضاعیت وسرمایته تورا بفهم امیسالی که خویشاوندان أومرد ما نن د-اگر بغهند که خواهرشان بقن سرو ما به تر ا نه خو د شو بركرده- ديگر برروليش نكاه نے كنند-وننا بديم بقصداد

آلر جواب این سخنان را پیش از وقت حس و پاراگی میکروم-اتا بهین شروستے بخت ویلانظه وسعس میدان ارب فصاحت راسبا عنان روم که ما از حب و را در در انتاکس نیست که ما و کاری با با دانشا سرداز اقصات یمن تا مدود عراق النهايت وريائے عمان تاغابت صحرات فيجاق اسمم معروف ومثهوراسات

من :- پررم-مرد می اود توانگر-بیشترازیک قبیله ویا ای مرخ اد زیر می داند انها که نیرا اشترا و می وند انها

بس وم درکشید و شجرة انبی سائة خودساختم کر اگراز نواد

پاک و تبا رتا بست کم پیخابی - مرا بنگرید - نواه با نو بخواه برا درانش و خواه برا درانش و خواه برای با یم سخے در سند خواه برای با یم سخے در سند خون پاک عربی درعروق واعصا کم دوان شیب گانم ازاع اب منصور به دیا سخارع رابت ای مشاه المعبل صفوی ما را از آنجب کوچا نبیده در بهترین ناحبهٔ ایران نشا نید - تاکنول بهمین منوال بهستیم - نبیا کان دیر نبیم استرین خربن ما دیان از قسب بیاه قریش دبنی قطان بلا وا سطه بسل له بنی ما شم بند و بخطه متقیم بذریته نبوت بهمی بیوند - فلاصه با مبارک ترین خون اسل لام بهرم و با ولت ربیم ترین سل له مهدم و با ولت ربیم ترین سل له مهدم و با ولت ربیم ترین سل له مهدم و با ولت ربیم ترین

سائیلهم فرنم -بیره زن: - ماشاء الله! ماشاء الله! بهم سیاوت ورحسب -وبه شهر پارے درنسب - دریں باب این قدر کافی است ماکر توجنینی فائم نیز چنیں مے فواہد - اگر ما یہ ات ہم بقت ارب پایہ است باشد

ز نے سیاورت ۔

من :- امّا ما یه ام - اگرنقد به بارد دوستی نیب بنباشد
کدام تا جرنقد ب بار در دست نگاه میدارد ۹ بدان که در برجامضان کاران دارم - که مال مرا بدا دوست ده انداز ند- و در قشش سرایبرا باسو دم یر داز ند - حریر و در باج و مخله از طرف خراسان می رود و بیاس و موله و بید از با نقود من وسنجاب و سموله مشهد بیجب اره شال تشیری و جوابر سبت دگیاست شاند قدک و مشهد بیجب اره شال تشیری و جوابر سبت دگیاست شاند قدک و می بیاس می در به شدر مان با جهره معاوضه و مال بهت دی که الاجه و غریب می در به در می با ده ام ربا پوست بره و شا ایک معاوضه می شود و می بردر می برخوشه - و نوش برا زدانه - اگر شار این میسدانی بردر می و در می برخوشه - و نوش برا زدانه - اگر شار این میسدانی - بردستی و تحقیق بها نو بگو - که شار این میسدانی - چشش بحی افست و در و در ای - بدرستی و تحقیق بها نو بگو - که بیشش بحی افست و در و در ای - بدرستی و تحقیق بها نو بگو - که بیشش بحی افست و در و در ای - بدرستی و تحقیق بها نو بگو - که بیشش بحی افست و در و در ای و منالش را فرایم آرد - فرد و برا در ان

وخانداده وابل ویا رانس رادرگرداب جرساغوطه درگذاردبیروندن به حالت بهمه دانسته و فهبده شد-کارے که ما ندیبوند
عالم فهرومی بین است - و دراقل شب درسسرکوم باش راہش را
عالم فهرومی بین است کرلی به بیوندی - اگر دل خودسش بخوا بد کیے
مانع نے تواند فند-آنا آگر میرک ناخی است - نصیحتے ما درانه بتو میسلنمنویم فرزندانه قبول ن-بورک با سرست بخور نه با بینی- دیگران یچ راه
دلانگ میسا ش که خانم بسیار سرم خوست - خداوندموا فقت
متاره و سازگارے طالع کرا مرت کندجول این بگفات من دوطسلا
مشتش نها دم - او آبسند آبسند برفت - ومن با فند کرا سے عریض
وعیق درزیرسسرد کا ما ندم-

شاوآت بگرای

الما المعادة ع

الناعاى الماكلية ترزيد الماكال

در در در در خست ال جندال نما ندم - دیما نا فرض ترازال کاربودم)

برائ اظهار شخص لباس و برائ ابر از حیات نقد از ال کاربودم)

گذست تربر کے بیند فاطر فائم - عمام وخضا بے لازم بود - وعطرازاں

لازم ترور راہ خوست ایتماہے کر دم - کر ماجی لایق ریش پدرت - فرق

د بوانہ وعا قل راباز نمودی باسے جنا ہے سیدن موری! لے اشمی نیب!

اسے قرشی حسا!

سعاد ت بخت و نیروت اقبال را تنم کنال بجار دان سردار برشتی مید در بدم عثمان آغا در یا ساکوشنه مجری مشغول شمر دن سودیا تصبوداگی ورگوشنه و نیگر دون سودیا تصبوداگی ورگوشنه و نیگر دون سودیا ترکود و بود و برای دون با آل حالت و فرد و اظهار خود فروشی که برگز نکر ده بود م میرود م دمنیدانم که بیشان آغا در یا فرد و اظهار خود فروشی که برگز نکر ده بود م میرود م دمنیدانم که مینیان آغا در یا فرت یا بدا تا ای بی که گفتم اموالم دا به میگر دار به گرد و بخیاه تومان فرض بده مینیوی ما نده فرض بده مینیوی ما نده

عثان آغاد فرزند ۱۱ بی عرفها بینی چیر ۹ این قدر بول این و شدر نول این در دول این در دول این در دول این در دول ا د لوانه شدهٔ یا فمار باختیر ۹

من: - نه دلوانه شاره ام - نه ثمار باشد ام - فبط دماغ به به ترسانده ام - بعداد آل بهم کمر بیش در از آل به میکرد فراند و مالا بنیاه تو مان سایده - بعداد آل تفصیل در بشنو -

چول فیرن اموالم رامبرانسن ودبی معسیا مله ضرری منبدبات ب مضا تقرما جمفرا رواسا خدن وب فدانگردار این این سبردم في الفورسروت الراستم يجم ام رفته مثل آدمي بزرك ازخمام

ببرول آمرم - بعد ازبن مقدمات وقت مهود رسيد باكثرت اضطراب وقلت فتاب بهبعا دمهودسنتافيم بيرونان درآنجساماض بإمنياط نمام بدین سوت وال سوت عمران در بنها نے- از درے کو بھا

باندر وں طبیا نیدم -از وضع حن نه خوشم آمد - برائے ابنکہ مال خود سے پندا شتہ بجسر بالدرون رفيتم جب راكه بعد الأمرك شيخ درسروب بالمنشد مِنَا لَ بِالْمِنْيَا طَالْكُلُفُ وَلَكُفُ بِكَارِ مِي رَفْتِ الْرَجِي الْتُحْوَلِ اللَّهِ وَلَا اللَّهِ از در كومك بجيا هے كو چك - واز بله حب اطركو جك بالاتم بروه بروة منقش بالاكرو - ومرا دركفش كن برو - روست نا بتش عبار سن ازیک فندبل اسسیابش عبار سند از جنار دوج کفش دنان اوقت از بهار در نور فرته بو وم - بیره زن مرا در آنجا نشا ندو خو د برا سسته چنر دادن سبالورف الواع واقعام صدلاست الواع والبيصالية ما حبال كفشها يوو كفشها ويندما سي صاحبال كفشها سي النافيد بنجره بمن دوخته بود-در آخران ننج کفش کن دری با زسشد- وبیروندن مرا يدفول انتارت كرور

برجه بيندر في طين والم بنيزند وسن ويات داجي كردم وأستبن ودامن فرايم آور دم- بالاحترام شهام داخل اطاق شدم-يك الثمع بيش روشي ببور-

اطاق دا ديدم آراب شور راست. در ننها سنه نفس سنروه روبوشهاے فاخر بروائے عرب وقعوبر سرا یا مجوبہ جز چشان سیا به ق کنچنان آبوال خطائے سے مار - جیرو بھرش بیان در کوشنہ پہلوئے پنچرونشستہ ہا دست اشالات کردکہ نبشیں گفتم چہ ہمازیں کہ من بنارہ وار در خدم ن ص

کمر به بندم و توشاه وار بنشینی بعد از تنکلف بسیا رکفن کار ابر آورده و در برابر وے به دوزالوت ادبنی شستے - آن فذر چم وفم و فرو فرولا به و شب از بکار بردم که صالا وقتے بها دم آید - خنده ام ملے گیرد -

مدینے درازروہروستے پک دیگرشسینیم۔ و بجزالفاظ اواب ورسوم عرفے بمیان نیا مد- نانز بہنم ہا تشر د کہ کنیزکش ہود) اشاریت ہر بیرون رفتن

فرموده وبهبها تذبر والشنن بأوزن برده ازرضا ريجنؤد-

توگفتی گشت طابع آفتا بے کرشد انطلعنت و دفی در وبام بخو د گفته سشگفته را ندیدم بنا پر آفسنا ب اندرد اضام دوزلفش از سراپا نا سرودش بهرگزیجوں قدش شمشا دبارام ندیدم مادرا از سروگردول ندیدم سرورا از سیم اندام نکر ولدوز نزاز تیر رستم و نانش غیچه را ما ندوستی باشدچوں د یا نشخچه رسام برلفش برجه ورکیتی است چنبر به جیشش برجه و رآفاق اسقام ورآن یک فهرزنده ول برندان دری یک طک نقوی کاربازام ورآن یک فهرزنده ول برندان دری یک طک نقوی کاربازام

این اثارت ریسی برداشتن برده بنارت را نامند بت پرستی کربیش بن ابجده افتذ بیفتا وم - وبرات اظهار اشتباق و رندی وسلیقه بنوع کربیج جائے شخب وشک نماند - اظهار عاشقی و چرت تمام کردم -فلاصه بیوه شیخ گویا از موضوع نتخب بدلائل منتی ده خود ب انتان نساند و جابیم واشت - و ب برگزشت - کرباین الفاظ ور رنشار مراوس از و محم راز خوبش ساخت -

عَنْ عَالَمُ وَابِ النَّهُ وَلَم بِيًّا بِ - المان ادْبُمْ بِلَم البِّي

فلاصهازین ناطانه ولتنگ و دلخون وبرائه آسودگی در احت بناب وآرام برائه خلاصی بجزیک راه پیش ندیدم بینش شو بهرر دن خدا وندترا برایم انداخت - آلنون گویا دیگراشد کا سند کا نده باشد-

پیسا زان گفت که بهمه سباسها از دواج حاضر و آباده است - اگر راضی بشوی - ابنک فاضی دران اطاق حاضر وا زجا نسبه من وکیل - کا غذ عقد را تمام کند -

منکر حاضرایس شتاپ نمودم ما نندکسیکه درمیان زبین و آسمان معلق با شرر د که به تبییدن آغازید ما بایر ندی ب کم کردن وست و پا بمناسبت مقام اظهاد هر بانی کا وعشق با زی کاستی لوش آبند نمودم می بناسبت مقام اظهاد هر بانی کا وعشق با زی کاستی وا صرکر و قاضی حاضر کو افورا مرا بنرد قاصی حاضر کر و قاصی حاضر کا فرده تن با نوو هر رسی آور وه بوو - تا او نیز ا زطرون من و کیل شود قبال اند جیسب بدر آور د جها نه واموال خانم دران شربت و ضبط بن برسب بدر در اور و مراحب این جها نه چند در مجل و چند در مراحل مع دین -

من فوورا والبس من مورا والبس من الما يشرب بيره زاراً ملك بها بشرب بيره زان اده بودم- ويوالي بهر الرا ملك بها بشرب بيره زان اده بودم- الماريم ورخسل الماريم ورخسل

شك وسنب، امّا بانه ودرا مناخسة - برندى فقيم منهم الموالم را بخالف ع بخشم الراونبز يهي كند-

قاضی الب خاوس اند کے بافراط است (الافراط والقفر بط) مار چیزے نفرترازين ايم بايدمثلًا تودر استنابول جبرقدر مالداري -انين بمبرراه دورالبته با ما بيركم برا دوستندنيا مدة ؟ أنجه ا بنجا النقد ومبس وارى - أكمه بقبالة خائم اندازي كافي است -

مَفَيْمَ إِي طور باشد - بربيني ، -بس ما نندك ميك دويت فود صاب ببكند - قدر سي برنسك فرور و ترفق ووه تومان تقدينها ه تومان بم عبس-

ازبر تن درمیان فاضی وزن شور وصلا کے شد - فاضی فیر بروو بعد از مكالمة مختصر خرنر تبيب وتنظم كارآوروو بارضائ طرفين قبالة مترام سل وكيلين طرف اليجأب وقبول صبغه عقدرا بآبين مشرع مشريف محازي اجرانمو دند وازاطراف وجوانب صلاة تهميادك ما وبلند شدر

اجرت عقد بندى وانعام واحسان خدمت كالان يج يك رادر يغ ننمودم-وىجات اينكرىروم- وورىش جيوفهات فوو فرفرة عنان آغادائشنوم- باوقار

شاوآن بالاي

گفتارشدن فیم بردرگ شدری با بااز جیو چی کری دبرخ در حمرت افنادن واز شهرت فردی

دیدم سون گیرافت ده ام یکی از حکات چین از دوئے بھیرت گفته است چین از دوئے بھیرت گفته است کر اگر کا دخور دن منحصر بهما ن جنبا نیدن چانه ولات کام لودی بهتا بهتا به از خور دن نبودی و دیمه کس در بهمه و قت بخور دن پردافتنارے اما معده وساتر آلات بهضم - بلکه بسب مراعضا دا در آل دخل است و بدئیک و بدآل حاکم - زن گرفتن نیز بھیں حکم دا دارد - اگر زنال شوئی عبارت ادبھال بوس و کست اربو دے - چہ خوش بود سے اماسازگارے خوبیال و ترتیب منزل و مکان و سائر کار مانیز بست کے سعا دست و نبکہ ست کار زنال سوئی برال ما وابست است - و نباک و بد

چون دوزبیداز نکاح ملبله جلیله از حمد وکبینه خوبشاوندان از بهر سود خوبش علی الخصوص از حرکات برفتنه وتشویش ایشان چندان افغاده افغاده او بها مصلحت آن در بهم و بر بهم مشنبه م - که کمان کردم بسوداخ کرشوم افغاده امر مصلحت آن دیرم که گفترت عقد را در بیش برا دران به است با متباط بخشا مم - جه شکر لرم بیگفت - برقدر این عقار بهوا فقت بیشرع است بخشان مرجد و دار دو توانگرند دلیقد قوهٔ امکان بدوستی واشمالت ایشان با بدکوسند برد

اناانداه بين بين بهرسوت، وازه پراكن - كه باسو داكريك توانگر

بغارادی سرزنا شوئے دارد- وبہیکے ازیرادران بوقوع واقعہ اعتراف منوده سردازدا بحشو و- وبرائے آفتا بے منودن این کارساختہ خواست ولیم د بد وبہ بیگانہ وخویش نجا بدکہ بیوند دی کامل است نہ سرسرلیست -

من نیزاز بی قضیه خورسسند که بایس واسطهٔ توانگرشمرده می شوم بنائے تنخیص را ازگرفتن خارم وششه باسمها ورسمهائے مختلف نمو وم چیوقهائے خانه را انوکر دم و فنجا نهائے قہوه بانعلبی استے مفضض وطلا و میناکادی خریدم - وبرائے نفس خو د دوسه تائے آل را مرصع و بچو به ساختم - بعداز تصرف عبال از مال شبخ کفن را در با وپوستینش را در بر کر دم - رخمت ما سنے مرحوم دیدنی بو د - یک صندوق پر ازقبا د پوستی داشت - بعش ما می خانه را آر سنتم - و پیرستم - بیش مهانی خانه را آر سنتم - و پیرستم - باولاک زادگی ذاشی آل سرو وضع وصفائے کر برخودگرفتم - بهانا مرا باولاک زادگی داشی می مود -

گر بدولت برسی سے مگر دی مردی

الذلذاتم القات بم سفران و بم شهر بان راه بفدادم بود - بول آنان ا بان باس بائے کثیف کرباسین و کلاه کائے لئے نماین وگیو کائے ہے ہے بوراب و خودرابا کی لباسہائے لطیف حریر عثمانیاں مے دیام - کمان میکردم - کہ آنان برائے بزرگ کردن من آمده اند تمیر سافتم - والتجا می شناختند - باند - آنا بن اندوید ارشاں رویتے برمے تا فتم - والتجا بسابتہ عامہ وعبا و خرقہ وردائی خودی بردم - از سوندم با بشان با امتنان واظهار خورسسندی این معنی را ماینه مبالات از سوندم با بشان با امتنان واظهار خورسسندی این معنی را ماینه مبالات وافتخار خود و انستند بچون با زرگان بودند به ته صحبت ابشان در سر داد وست دوسود و زیان شد مین بهم بگرونه ایشان رفت کلی بودن سرمایه ا خاطر نشان ساختم - آما نیک المتفات بودم - که درگفتگوت بخارت حرف نا بهواری ببا در سب و در سان با دار بی با در سرای از بجارت بی گفتن ر - و من با بواب ما سن متعارف و متاع متعارف و متاع متعارف و متاع متعارف و متاع متعارف و متعارف متعارف از بی با دار می در با بی است متعارف این به متعارف می متعارف این به به این از بی ماست متعارف و متاع متعارف و متاع متعارف و متاع متعارف و متاع متعارف و متعارف از بی ماست متعارف و م

از ب اطلاعے رُسواگروم بعد اذہن دیدن کا کارے دیگر ما ندینی اطلاع عثمان آغاا رُسعادت حال خود و دو و و م - عبرال فداون حال خود و دو و و م - عبرال فداون سخید ام بروے کارمے ترم بیام - و با آنکہ عثمان آغاسکوت محض بود عاقب ت را بھی ترک عاقب ت را دو در انمو و د تا در جائے خود با او نیز اعتماد نکنی - با لفعل با ادہم ترک مرا و دہ دانمو دہ تا در جائے خود با ستے خود با ستے خود برجا ما اللم - ور نع ہر توع بیم و مرا و دہ دانمو دہ تا در جائے خود با ستے خود برجا ما اللم - ور نع ہر توع بیم و

براكس دااز فودكروه باشم-

شاوات بالي

افتارهای افتاری با افتاری

مهانی با دید به وطنطنه انجامیده تشخص و تولم را دلیک کافی
ووافی شد پس با اظهینان از مال و کاربندوق وصفا سروع کردم
چنانچه کشودگی درسنان وسفره داریم فقل مجالس گردید و سلے
در باطن از بی خود فروشی درسایه زن بهش مخرون دو کخون و پیدم
موضوع اختلات منحصر بال سستله بورک شیرے و بنیرے که عایشه
گفته بو دنست غیرانه آل بهم موضوع بسب باردار د - بار ما گفته که
شیخ چرفت مراوی صلیم و بایم و با توصله بو ده است - که در عمر فو د
بازش تنها در یک مسئله اختلاف داشته - اتا من در برمسئلکه
دوشق تصور می توال کرد - با زن تازه ام - بریک طرف دیمر

فلاصر دلم خواست کداری لذت بی کدار دولت بدست ی آید-نگذرم- بینی بیم شریان خود فروشی بزارگی کرده باشم-وبهم مجب

وفول ازدر كيم الشنباخت وبهوات اينكز برامده ام-احترام كرد ندر سراغ عثمان آغار اگرفتم بهمرا كالمم درصحن كاروال سراجا نما زسے ابرا في الدافتندينشسته-بهترين چيون لائے آنجارا چاق كروه نندوا و ندعثمان آغابها مد مرانشاخت و درگوشه سجاده ت جول ورصيت کشووه شروقدر ي بحد يت عاضنباركفت بمحاس ياك يغمبركه توماجي بابائي غيراوسيتي

و شرقرع گرو مجند بدن-پس ازاند سے گفتگو حکایت حال خود و فائترہ شجب او تو مان برا بيان كروم- امّاعثمان آغانجمسكم تجربه وكار آنهودكي إين مال لابفال ثيرته مرفت چول بهم شریانم دیدند که درزیران عامر بزرگ ودر میان يوستبين فالخربجر طاجي باباكسه ويكرنسيت وحيوفها وضرمتكاران ارورنت درگ غیرت و صدایشان بحرکت آماره از بدگونی و بدخوایی

خودوارئ تتوانسنتند

ونت تمركخ طاكروه ام- امّا كار از كاركنشة بود فواستم بيك شيوة

يك كفت ماجي بايا بسردلاك كهميكويند-ايس است الورياريش

شبیرم ما درش را کا نیرم -دگر سے گفت که نزاصفهانی فوب کردی توبلیش تر کال ریدی - ما بريش توربديم عمامز كنده اش رابيس-شلوار فراحش را باش - چيوق ورانش راتماناس باباش عماي ارفواب نديده بود-

المشريان باين خنان سرزانق وأشوب كنال-من بحن وبروس بعدر كوارى فودنياورده سوارشدم- وازميان آل شوروآشوب

برون رفتم اقل منارسے فن برآناں وا دم-بعدانداں بخولین بازآمدہ گفتم۔ غوب فلاں فلاں شدہ - دیگر کار ندائشتے کئی کرسرائے تو است

چشن کورشود- بمرگ حسن دلاک کنوب کردند. بلکه کم کردند.
سگ فربه زنج برگال باسلامت بقین بدان نزبد
شهری خامه از گفت کردان بیش از دزدی و کتاک بخدد
کوروز سے که نواسی میشوی - بهتیات! به بتان !! ازین غلطها خیلے با بیکنی و خیلے ازین نان با بد بخری تاعقلت بسر آید- این رسیشس را جه وقعت که از کد و سے نئی آویزان است و جلدی است بے خرما - مرسخن آخر دمند را نشسنبده بودی سرگرفته است : -

رفعت کس ندلیب ندند کسان جزبردار

بابن ذكروف كر خود را بخانه رساندم و بحرم خرد بدم - بلكه بااستراحت لخي و زرشي ابن استوسب و شوارد افدر سه فراموش محمر - آما استشنباه كرده بودم -لنح كالمم دوج سنال شدشكر لب من ل كا كم دوج بريوسنانش فاره باشد برفالسيت كرآغا مهمجل مرابده يبخوا بدلباس درست بمفروجيال ب مزگ کرو کی توانع دل بم شریال دا اندو بر اکرم نردل سموم را با در برم چنم ب ند بردل سموم را با در برم چنم ب ند ود با ان کشا ده انجیر برد با من آمر کشته منافجیر سما باین با فلوت وست مام و نا سزا آر بست شد ساو ایر سام ا ما ن و بکلهٔ پدرخر تو هر د و پشیا شند؛ بیا به بین که حاجی نرم خوبا از ک اکثش ول از برمیشنهٔ ما زندران شناک شرودرنده نر شده است. ف كراسا ول عجب انتس بكوشد فريد وس ان الديرا سخ تركش من فروكشيد باعايشه برق وار وكثيركان مروم شكار روس بمن أورو- وولان بجشود منبسدائم آل شنال درشت بآل وال ويك عِلُونه مِعِ تَجْمِير مِطْلا قُدِين لسان او برنان عالبشراطلاق مُود واطلاق نريان عايشه زبان تنيزال رااطسلاني كروفلا مدعلى الاطلاق مراازلند جين غود برتزكر وندر وجنال طوفان ونسر بادو فغال رابيسر باريد ندكه بإبداري دامحال فيدم فتنت جنال بزرك شدكدوراطاق جائد لازم آمكرس جائے فال تفرکد

باتو باشی در برسرایامن
براور! بدندیدة معلوم شد که آل کنبرگان غنچه دین شیر برسخن اندآل
جواری ولؤلؤ کمنونها که فرآن غظیمانشان بها وعده داده نبو دندپراگنده فناطر پراگنده دل
سرا فکنده وشست شخصی
با تفاصل تمام آل دوز فودرا باطاف کشیرم وآل بهمسروسا مان
بیک کر دار بیجا ببا وفست ال دفت - شوی در دوغ گولی ناچار شوم - کار
عمله بات به بیج شار- دیام که اگر به پیش از آل در وغ گولی ناچار شوم - کار
بجائے بدی کشد و بالمره خراب میشومبجائے بدی کشد و بالمره خراب میشومداد بکندر چرم فی که گر دوروغ نگفته بودم - نفم برچرم خواست وا دوب
داد بکندر چرم فی ماکر در وغ گوئی بست شرم آل بهم با سند وقسب له
داد بکندر چرم نامم بدر وغ نری وافسول سازی علم آمد-آل بهم با امضا و

نشادات بكلاي

الفيالي سادوم

برور تزور ورطاى با با وطلاق دادن شكركسا

رفن خوابم را برجیبدند- وازاینا ن یکان یکان آمده بردوست مندنبشتند- وسننداینان عبارت بوداز دوبرا درزن وعو وعمو زاده و یک نفر خبره نکاه که برگزندیده بودم- خدمت کاران نیز در مقابل صف کشیدند دورمیان ایشان دونفریون بها در سبیل چها فی نیزو گناک بدرست ابستناده قبقاح قبقاح برمن گریستند-

بردری ایسا و میمان بیمان برای ریساند خیلے کوسٹی مراز اظهار امتنانی ارتشر بیف آوری ایشاں و میکنای و میانای و م بندگ نمودم که انشارالله کمروه و ملالے ندار بد اسخست صبح نه و دسے مالا مشرف فرموده آيد اگرفدمت بهست بفرا نيد-

براوربزرگ (بعداواند کے تامل) گفت الے ماجی بن نگاہ کن او مارا ساده دستدله گیرآوردهٔ احمق بے شماری ، خرمیدانی و یاای کرخیال میکنی-ربیمال را پرست تو د اده اند- تا بدنخواه نو د بازگشی ۹

من ١- ابنها چرف ريايش است - آغا جان مين يتم وچركاره ام-

من خاک بات نشام سخم-برا در کوچاب :- چرکارة و چپرکارة و چپرطور این سمه کاری بسرمروم ميآورد ۽ عجب چرکارة - کدازبعث را دبرخبزو-بيا پداينجا ما رامنشر

من : - الله - الله إن جرحوفها ست ؟ مرمن جركرده ام إ بفرماتيات

شارابخدا استش سالفرما نبيدف

عمو درنشش را گرفتنی :- و گرمشل خودت کاست شدیا دو در بدرست تصور سيواني كروكم بمروم جبيل مرزة بخورا ندو بجو يريه عافيت باشدة نه ند-ما إلى بي از بي بارا بهضم النه كنيم-من اعمومان! جهكر ده ام جابجان من بكو"

براور بزرگ: - م بنداری توولاک زادهٔ اصفهان آمده زاند خان ان بزرگ گفتی و مایترا فتخارش ن شدی ؟ نه

براور وبير الله الماس مع كنى كر ماشت راست ولوتى با ما شان ممسرى وارو الرا

عُور باسترام): - خرر حاجی تا جرب است بزرگ - ابریشم و حربی ا از بخارا بما بوست میآورد - شال کا بیش از کشیر ولا بهورخوا بدرسید كفى كالمنس روسة دريا لائة عن وسندراسياه كرده است-عوزا ده رباربش شند، " ولاک زاده اینی چر؟ استغفرانند شاشد كندة فرين! والرضدا بخوابد بهم انصدب إك بني لا شم وباعرب مصلى كررا بالأت لاف حسب ونسب اوست ٩

من: "اینها چرح ف است ؛ واین فنسرها تشات چرا و چرمیخ دارد؟ من انبه ارانی فهم- اتا چول دیدم که طوفان نزدیک است بطوفیدن-گفته" اگرغرض نشما کشتن من است بخست بهروای طور پارچه بارچه توسکندر ایکندر-

خیره نگاه که نا آنگاه فاموش بود) ۱- بآواز بهولنا ک بعب ا برآمد که مرد نه به سخت رم به ادب رمن راست و پاک با تومیگویم وتواز آن خیشان نیستی که شالسند زندگی باشی -اگر بهین حالا دا عب این نکاح رااز سر برزیخی وزن راطلاق مربی وازین فانه و سب باب پیشم نپوشی -یک دقیقه کنی کشد دا شارت ببیل جها قبان که این جوانان را که مینیی -تسمه ازگروه این بیرول می کششد - وسرت رامشل سرخیشک از بدن می کنند من آنجه با بد - بگویم نفتی - باقی را توخود بدان -

بس دنان بمر ماضران شود و به سرصاب و سه روورانجاب) بزار داست ناگوار بنافر بنند-

چوں فرست عرف کردن ندائشتے۔ ہا سودگی فکرکردم کرشات وشوقے

عرى درج - بخيره نكام فنم : - نوب آغا! توكيتى ؟ كذا مدة در فاند مرا بجائے سگ ميكذارى - ابنال برا در زنال و فويشال - فوسش آمدند وصفا آور دند و فار فودشان است - اتا تورائجا مى بروند ؟ نهر اور سے نهوند و خرت لا گرفته ام - نه فوامرات را - توجه كارة -

خبره نگاه رخود وبندن بها در انش شرکه بال به می مگران گفت:-مع خوابی بدانی کسید شرع و از اینال که آورده اند- به پرس من لؤکر

با دشایم" واست کرفت است و فیلی نیز حاب کارفور وم و ماندی وفوشی گفتر و کمور نے کرفون شاہم فارقت است جول مواصلت شکی شده است - بارسے مهلت برہید تا بحضور سسا کم شرع برویم ومفارقت ہم برونق سشرع شود - مامسانیم و بسروشرع وقرآن بنظرم کرشاہم از حکم قرآن سر بہتی شہاشد - و استحق از کجا کہ زخم -ور ایں باب باشماہم داستناں شدہ - ومیل جداتی داست نباشد من اقل بہ ہے اوئیفتا کم - ادبہ ہے من فرستا د - من خاند او نے دہستہ - اومرا بخانہ آورو - از مال ومنال وخانہ اش خبرے ندائم ایس کار تقدیر وقعم ت اس س - اگر تبقی ابروقعم ت مقید نیستید -

أبرادربورك ا-درباب ميل شكركب - فاطر جمع باش كه اوازيمه

موليد المراسات

بوسی بی میرست بسی که بلے بلے۔ شمارا بخدا۔ دست بسرش کنید برودگم بشود۔ پنجا ہ۔ بلکہ بینٹر ازایں قبیل سخنان از طرف اندرول بگوش خورد۔ رو بدرا ندروں نمودم۔ دیدم فوج کنیزان ہمہ حیسا درہ پک شاخ ۔ عایشہ علمدارسٹ کرلب سروان کل۔ مگوکدایں سخنان کلخ از آل لب شیریں بود ماست ۔ کہ برائے مشا بدہ کاربعہ۔ بدا نجا خواست بودند۔ دائستی کہ شدینہا شارہ است۔

الثورين الهالي سياه ثدارو

من غریب و در دیارغربت و آنان مرد مان غریب زیار شهوا دارد بجز سیراندا ختن و نلخ راسشیری خورون چاره ندیدم - ازجائے برخاسم که حالا کرچنین است مینی باشد - درصور نے که او مراسفے خوابد - منهم نه غود ش نه مالش دنه خوابش سرخیش سی یک داسف خوابیم . هی طالق طالق طلقت طالق مرق تانید طالق تانید طالق تانید سر

اتا این داریم بگویم که آنچه شما بمن کردید-لایق مسلمانی نبود-اگرمن سگ بودم در فرنگتان بامن به ازین حرکت می کر دند-انشا ما انتر عذاب که بمنگر حمث مد اورسول می رسد- بجربیکه بمن طمسیلیم کر دخوا بد رسسیان وسيعلمالذين ظلموااى منقلب ينقلبون -

ين آنچه آيات واما ويث مناسب الربر واشتم بهم راغواندم و فقم سخن برين كروم كه فالذين كفن وا قطعت لهم نيا ب من فاديصب من فوق رؤسهم أكميم بصهر بير ما في بطونهم والجلوء ولهم مقامع من حديد كلما الا دول ان يخوجو إمنها من غم اعيد وافيها و فوقول عن اب الحريق -

در آخر برخ ستم و باغیظ وغضب شمام بمیان اطاق برآمده آنجه از مال شکرلب در برم بود - انداختر - ولباس نزنده خواست شه بدوش گرفتم و با تعصر ب نظارگیال وم در آمده گفتم - تف به کله پدر - برچ عثانی است -سگ بگور پدرشال بشاشد و بیرون آمدم -

شاوآن بالري

كفتا ريفتا دودو واقد كردركوم رف داد وانك الدوماي بالاكاست ليسوى وولارى عنمان أغاوانر دواول فيعاول "نادبری در کوچه تند تند فرنستیم- بے آنکہ بلانم بیجیا می دوم این فت ار غمواندوه درنظرم مبلوه گرشد۔ که کم ما نده بود دیواند شوم۔ تا ایست که بلب ورايارسيده خيال كروم - اگرخو درا درادريا غرق تنم مهتريا شأ-ناكاه ماوندروك وادكربدان واسطنزاز آن صافرت افتا ومان فغد ارم بیزے بمود و لے برمن نا بیر کلی کر دروان بلا کمر لا شیدور تما شاہے بیجے از اُن سکاں جنگ است تما نبول کر بینی کا ه درکوی سائم نیاب شاوا قع شدم سكرفتذا زمحار سكال ومكرا شخوات كري آنان شناخته شام ربوده بود في الفورية غير عظيم برياش بهرسكان آل محله علم آورشد ند- المساتخوال ربالاتا وم محله او دوانيد ند-ورسر محله آل سكانيز ياران خولش دا آواز داده آوردْنَايَان سكال دويروشرى كارزاس عبزرك وغريرة ستركب فاست ازين تما شه منتند ننده فني ارون ما يا عكرت التي تو حدق مي ت عقل فيف بشرياندك ما يروائن وريافت عكمت لا تعالى الفراق فَيْ لُوا نَدَمُوو - واحْتراض بدانها ماراجر بالا-

il good on the Lands

la by so de son

مرابحکمت تماشاسی جنگ سگال از خواب غفلت بیدار کردی و دراه چاره کارم بنمودی - اگرچه مدرس بنظر حقیراست - ۱ ما درسسش بزرگ تراز شرح کبیراست - را به که مے جست می خوب یا فتم -سرر به جونی بهال پنیشت رسد سرر به جونی بهال پنیشت رسد

مسبحان النار: هيوان لايعقل بهم مانسندانسان عاقل وركارفود اذا ومذاسر ش

بس ازیں حکمت یا فیہا۔ روتے بمنزل ناصح وفا دارویا رعن رخود عثمان آغانها دم- که با بهمسن گری بازمشل آدم بامن رفست ارهی کرد ومراجیشد بمشری خویش مے دید بعادت خودنیکه بزیرفت وبعدانه استاع بلایات من بیج پر دور بجوق خود ده - بایک بازیم دود آهکشال گفت: حناد وا كرم است - رفيق من بها وقت كرآ مدن تورا بآن جاه وجلال به پیش ایرانیاِ ب د بدم- دانسته که بلاتی بسرت خوا بدآمایت تو منوزخام ونا پخشر منبدانی که در در مرحثے چه دار د ب در مانی است خوب بیتوان فرض کرد - که تست پرفروش یا تنبا کو فروش که در پاپ به و ز بابزار زحرت وتكابويك نبزوقاكم باصد دم تنباكو مع فروشر- تحل كندكه رماجی با با آل جاه وجب بال که برگذاورا درخواب نیز ، خیال نے رسد) بيش اوجاده كرشود ؟ ينحاكه بالباسه اللهاس ايشال الدك بهشرو برات ازخرخرے فررے ارز نده تر آمده او دی- بلکہ بناویل ایک توازانشاں الكي خوش طالع ترى مع بلعيد ، ١- ١ تا ١١ آل ديد به وكوكيد رياطنطن اشعف فرواني - جه طو _ عفواستى - كروريش آل روسيالال مفيد شوى وغار جنتشال نشوى و تورا برور خود كذار تد المه فيكس يح ازابتال رفته و براوران زن تو نغر دادی نبوون ولات د اوست و ولاكي زادكى ونورده فروشى بودنت راحا كيكروه است كرولياست وزن كما البيان و واكر بوس خاراوشال شركالي ي

. فماش وقا فله حر*رییننس از کج*ا ۶ اگر تومثل حاجی یا بایستے اصفها بی-پنرمثل یک افناری استانبولی بهمنزل بنده آمده بودی و شور می کردی من منی گذاشته تواین کاررا بحنی - حالاچیشه بجشا - که بعدازین دیگرازاین کار با بحنی این مجفت ا

كَفْتْرِ وشايد حقّ داريد - گذشتهٔ گذشت - فارمنش بالاستے جثم امّا بهيج نباشد مامسلمانيم له ورست رع ما عدالت است يهيج "ما حالاست نيره نشده كه زن مردرا طلاق دبد؟ یا تیکے راا زخانه اش مثل اینکه سگ را ازمیج میسرا مند برانند محص أزبرا بيخ ابنكه زك وريشب اورا خواسنه صبح تخواستهاست؟ ا بنجار السلامبول كفنذ اندفاضي بهدت مفتى بهدت بشخ الاسلامية مرجع دا دخوا کال ملجا سن مرسیدگان اند-بول دولت راازبرائے جہ مع گیرندہ تنما برائے سنج گردانبدن وروزہ ونمساز نم گیر مد "نكاليف النشال فع ظلم إست فطلح كربرمن دارد مشره است-بالاترازو

عثمان آغا: - حاجي تورا بخال مع الني - جدم عُرو تي - مع تواسي بازن شيخ ازكبارمشائخ اسلامبول باآل بهمه اعتبايه وبرا درائ باآل بهمه توانگری ویسار- بخشایش مرافعه و دعواافتی - مرینے دانی در دست می وروست بوالرجمسوروآبات فسران واما وبن وكلمات بوي بداد خوایی برخبرند و اورازرود ست نیاشد و صورت که مدعی تورا زاست كاراوكراست وكار تورووه"

كفتم: - يا الميرالومنين تولين سريا دم برس - يا المرضات غربب

تودادغریبان را بخیر-اسی عثمان آنا آگرمروم این و شدر کر نوسی آو تی خینند- پس باید-من دسرت اندیمه چیزستند - بازیسر چیو نجیگری خود روم حب نیم؟ بدو جمد مجتم یا تکتم - ند - نه بای آسای و سنت برخی ارم مروم بالات بشن بامشال وازانجافريا وواوفوائي برمباورم بس انرشدت اندوه سب کردم بهابهات گرببرکردن وریش خو درا کندن وبربا د دا دن -

عَمَّان أَ عَا بدلداری من برخاست کسٹ کرفِدا بکن ۔گذشته ابہت لا بخاطر بیادر۔ دردست تزکما ناں امیر بودی - اس حالت نبدت بانجالت باز بہشت است ۔ نظر برچنیں بود ہاست - آگر بحکم نقد برگر دن نہیم طینیم و

سند الرئیم است - بینی چر- من ایرانیم - ضداکریم است - سرم نے شود عداکریم است - سرم نے شود عداکریم است - سرم نے شود عدالرئیم است عدالت عدالت عدالت الله عدالت الله عدالت نرکال شوم و وانگے مامن الن نرکال نیستم - دبنی - وطنی - زبانی بلتی دولت میں شوم و وانگے مامن الن نرکال نیستم - دبنی - وطنی - زبانی بلتی دولت

در قال سوم به واسی ما سمس روان بهم دین وسی در بای بهی وسی در شد، ایم بینگیز و نیمورونادری از ما بیرون آماره است که پدر بهمه را سوز انده است بیش ایلجی خود مان می روم - اگر آ دم است البیته وا د مرا میخوابد- زنم را بس می گیرد- بدستم مید بد- به بینم کیست کراندوستم

بازگرو-

باین بهوا بجوابهائے عثمان آنمااعتما دندکر ده - با منسکر نو و دسست آوید نوبرخاستم - دنن وسفیر کبیراعلی حضرت اقاس شهر بایدان که در آل اوقات بماموریت خاصر سنتا نبول آیده بو در فتم -

شكوات بالراي

سراغ منزل ایلی راگرفتم - در داسک رار) خانه با و داده بو و ند - در میان قایق به اسکدار - با فرضتهٔ تمام - با ندیننه کار و ترتیب افعا - و حکونگی بیان حال باایلی افنادم - تاجان گراز تر و موثر ترافی -

وروبليز فاندالجي مشتياه وكوت برايما واشاره ديدم كه فرق الالي

إين جارا بالبران نيك بخاطرم آورو-

بابهمه زی ترکی- از زبانم ایرانی بود نم اوانستند و محضور برد نم امتهدر شدند و خواستم از اوضاع و احوال ایلی سررست تزیهم رسانم ناوستورانعل حضور شود بایسکه از اوکرال درگفتگوکشا دم سال بهم بایخواه من مقصود م سابه عمل آورد- اینک خلاصهٔ افادهٔ او عسنه فادهٔ من -

اكرچ درعسالم كج خلق از چوب وفلك مضائقة ندار د- امّا شيرين زبان ود ل جوست - درگفتگوار وسست با چکی نرود بدام معافتد- اتابرندی زوور فع ورجوع آل راميكنير-بالهمراكان كالبي شيراس ونرم مانت راحة المحلقوم وكابت للخ وكشنده ما نند زبروزقوم كاب حبال كه مثال او كي نبيك روبهم فية رخداعمرش دبد) آومي است درحش له اش باز بهل القول- باكبره اخلاق-مجلس آرار سخندان سانه نده دل - عیش دوسست منوش صجبت غوش گذران ـ بارس مرا بحضور شنبس سفير بعير وند- برسم إبر انبال وركوسه اطاقن خر يده بود- انب جهته بلسنيدي وكوتابي قدش معلوم لشدوب باكيرواندام بین سبینه و با آن لباس ننگ موزونی اندامش معلوم - سطرت کم- پاکیزه صورت - شابین بینی - چشا نش بزرگ و درخشان لب و دیانش یک از یک بهتر مكذر الركبينسن ازبهم بالانز - فلاصه فانوال لفت مكرم يدة ايران وابرنيال است

بعرا زسلام وكورنش سفر:- نوایرانی ؟

سفيرا-بس اين جل و بلاس عبّاني جيت و مدحف الا إ ما بنوز غروه ایم و ماید سنندم وننا و دنیا یم یک تم یا و شای واریم و قوم

وطنی است مبفراتید - مرده شوای سیاس دابیرو - که با این

لهاس الاسک کنر شدم -اندروز که باین قوم معاشر شده ام - روزم بهاه و مکرم خون ندر - امروز جر خدا و خداوند بنام به ندارم - امروز جر خدا و خداوند بنام به ندارم - به معنوای بخوتی ۹ از زباشت با صفهای می مانی از ناله وزاری کویا به نزگهازی یا ترکست ازی عثانیال گیرکر ده باشی ۹ از ناله وزاری کویا به نزگهازی یا ترکست ازی عثانیال گیرکر ده باشی ۹ از ناله وزاری کویا به نزگهازی یا ترکست ازی عثانیال گیرکر ده باشی ۹ فيل عجيب است مالى بمدراه محاتيم الريش نزكال بخنديم

نداينكه بهركيش مانجخندند-پس سرگذشت خودرااوّل تا آخر بهان کردم-از اوّل سرگذشت مش آمد-از تفاصبیل زِن گیریم مظاکرد-انا از مهرسے که نقسب له شكلب انداخته بودم وازكفتكو لأسطى بالودسيان آمده بودينال لذت بردكه نم ما نده بود-از خنده في كند-از نقل با زبيها كهرسرتر كان دخر بقول من وكاف بقول او) آورده بودم مصفظ كذال مع كفنت وقرين كهنم صفهاني-آفرین ـ وسترت در ذیحت از بیما قبامرت کردهٔ - بیدادکردهٔ معرکه کردهٔ -غوب کرده - اگرمنهم مے بودم - بابر گاوال برازیں نے نوائنے تم کرد بیوتجنط پرو رسوانی بهم شریاں وعرو نیز فوج مجران وشور وا شوب شکرلب - با وستند بها دران وطعن وسسرزنش غویشال- بهمدر ابعینه وآل اصفهانی بازی فوورا باآن آیات واحادیث واضها بهرا بلفظه بیان کروم- بجاریت اظهار دنسوزي حبيث إل خنده سردا و وجنال الننون وشغف برشد-كهمفته "مالارك بينيا نبين معتركد-از خند وبرر وت فرشها غلطيد ن كرفين-تحققه المسركاراليجي بهمرامخن يد- قدر المنهم برعال من كربيرك بسبيرك وبيثب وروواج سمور خفنة لووم والمشب بابر وراس تنورك دبروز باسب بابرك وساز زربل سوار بودم- وامروز مذاوند باسم لنائم ښيپنږ- آن مهمه مال ومنال وجلال وکمنيزان صاحب جمال-آسياق غلامال-ال عام - ال فانه - آل قهوه فوريها ت شالم نه آل جيوقها ئي كذا في دا-باای لا ن ولوفی و آسان به الای - فنهاس کبنید بر سبید کرآس میر در مال شارانسده انگخرن ورول من بجرخنده بهرا کندنانی به بینید کیاتے من می سوزو و جا دارو ، و چطور آتش میگیرم ویق دام بالی ويروزجنال عالمجال افروزى امروز جنيرعسالم تدهسونى افسوس كمرور وفتراعم أبام أأا الزار وزى توسيدايل لاروزى ميرنافيرون (بانورخنده) :- تعجيب است - كريكونداي كاويشال بأآل ريش وفين و بأآل كليز بي شر صرف الديم ايراني را باوركر ده بوو در

اگرالدنگی دیگرکاررا بهم نرزده بود- حالایم باور میبکر دند نوب برائے چہ مے خواہی- بائے مرادریں کا ربمیان کشی ممن پدریا برا در تونیستی کہ بردم بانحسا رحلب برائے خاطر توبحش محن بنیستی ونہ قاضی ملفتی کہی تورااز ابشاں بطلبی۔

ورا را بسال المحلى شما اللهي ومرض يا دشاه ابرانيد- بهيج نباشدا حقاق حق معتوا بزدكر و-من بيجاره رابدين روزانداختن رواست ومراباتيبا

انى نە بىردى كردن بسرشىما ئىخد ـ

میرزافیروند:- چرف خوابی و غرضدت اینکه بازدی د ایگیری و جانت دا بگیرند؟ از فواب گاه سموری که فردانعش و می دراد بر خرزد-چرسود-ندخيرگوش بهن بدارسيت رمرابشنواين بل و پلاس عثماني رااز برت دور بینداند - باز ایرانی شو-من تورافراموشش نے تعمیم کارے ازبرایت مع بینیم - از حکا بت ہم خوشم آ مد- باہون وگوشی - این راہم بدال که در دنیا مجز قهوه خوری - بہوق شی خواب در رضت خواب موری - سواری اسب فربه كاراك يحروني فيا است بالقعل در بنجا بمان بالهمرا لان من باش. امًا بایدیک بار دَکرسرگذشت خودت دانقل کنی بخدیم. با اظهار امنتان دانش رابوسسیده از کارمعوق و حال علق خود درجیت

وترووازاطاق بيرول آرم-

شاوآن بلكاي

الفتار فتادوبهام

المنان ال فرقى الموفرت الحسفر

چه با شداه ایم ونتهیز سواری خن ونندونیز و نهیز کزال ایس که گرود دنگ شبزنگ کندآن کا درا با اشتر سے انتگاب دل گیرودودل سرگردان و با در کل از امبید خوشی نومپر دبراستے مرفع پرت ی از از نوبه بیر حرد خود مراجعت ننودن سالازم دیدم -

بازازنوبه بیر خروخودمراجعین نمودن سالازم دیدم. باخودان ریشیدم که اگردشه کاپ از کفی رفت وستگری کینگرای با بهان شدادند توانا که بنابهش را نعمت و وجودش راغنیمت شمام - بهان شدادند توانا که از نظارت شیری میشود به آیین با چاغ بدایش در بیشوی میشود به آیین با چاغ بدایش در بیشوی میشود به آیین با چاغ بدایش در بیشوی میشود به آیین با با بدر بیسر کیم فالدر در

بول بهر محرفود الاکار و با رجال وجود با نبال معنی و در از کار و با رجال وجود با نبال میری کروم ان ال و و با رجال وجود با نبال میری از کان و با رجال وجود با نبال می برد افغال و تا تا است و اقوام میر نز کان که دان می مشود و از افراهی در است می نباده و بس راز افراهی به استار غلامان و کنیزان که در فات ما با فرت می و شود سرما به با با نباز انتای دوس در ایران می می در ایران می می است و شود سرما با از انتای دوس در ایران می می در ایران می می است و در ایران می می در ایران می ایران می می در ایران می در ایران می می در ایران می می در ایران می در ایران

كوش زدم شده بود-چوں درمسنا نبول آل ملتهائے گوناں گور فرنگال نگاسا

ے دید متعجب میکروم-امّا فرصدت مخالطة با ایشاں ندہشتم-در ادار تو سفارت عالمے عالم دیگر شد بناکر دم حرفہائے نشنیدہ شبز ونفهميده فهمبدن وبزوم شوكنج كاوى كردن سفير كاركرار وبيوشيارم دبد

فوت نووشد رفتر رفية راز وارم سافت

روزيه المركاع مها يارى رسيد بعدار المعظم اسلات فلوت كرده مرافواست وبنشا دركهماي ولم بخوا برون راسي باتو كفتكوكفي فدمرت كذارال من ليسيار المابلني وببن الله فيل غرندیا الب کرایرانبند-ودر بعضے کارلاانسائرمروم مین با زاته آنا در کاروبار دو گئے چشہ دوخمتر و ہے خرنار چنا نجر برج نے ارتبا اگر کار ہے یا بشاں تحول شو د۔ کیا تے سروصور سے دا دن - چنا ل سرو صورتش را ملوث مے کنند کر بیا و بیس حقیقة توازال باندی کار ازموده وحب كيده كاربطرم مع آفي امبيد مع بتوسي توال واشرت. كه باریش این و آن بتوان با نه کی گئی - و بے آنکه استخوال سانعی سرشود-مغرش رابرآری وجود جول تومرا وبلکه دولت راضروری است - آگر مَرْ وَمَا مِنْ اللَّهِ مِنْ اللَّهِ اللَّ مائير روسفيدي مدن ايدلن تواني شدو فود مان يم كلاه افتحساري بالق

من : _ كارائى بن م تقرفان بدوار وما بع رائي كار م وروست انواست - بجر بفرست بها داریر ده فروشال المكنى مخت ارى و دغررت تو برجراز و سخم برآ بر الوالى

مرز افروز: مای - نا ندورمیان مروم شنی تر کیمن از سراسته چند نیز نواننده و سازنده و بازگرخیدن - ویاره مناع و فانش عريدوا تراسها باله ونهدت المساندول والا

برون بداینجا آمده ام-اتااینها چشم بندی وکوچ غلطی منودن است سے مثل منے رابرائے چنین کار کے مے فرسستد-اعلی حضرت شریارے دجشم بددور) باآل ہم عقل وشعور۔ البتہ مے دا ندیکہ را بحجاً فرستانه بهيل كهمرا اينجا فرستا ده دليل بزرگي است - حالا آيخه من مع توكيم توليث فوه - چند ما ه بيش ازيس از جاننب ربونا با ربطن المعكدبا دفناه فرانسراس سفيرس بابيشكش وبدايا وعسرارض عبودبن منا بالالطنت طران برسفر كاغارس بام اعتما ونامه ازجانب بادشاه خودكه ركفتارهم كفتار بإ دَشَاه است وبهركار نختاروم خصم) بنو داین مروغود را بسیا دبراگ وسائر فرنگال را بسيار خوار مطي شمرو ونام ويجرال راجنال بالمستعفاف وانتحقار معبرو ومحلثان كخالناش الكويا

بادشام مران بودانگدیا عارداشت اندر بان بادشاه فودمیگفت که گرجتان دابروسب به وتفلیس بادکوب ودست أوسائر شروانات كدورف ريم الايام در دست إيرانيان بوده است - بایران رومیکنم وست دستان را بهما روست انگلیس

الديفيت فوب وارد- انا بديل طور اكسفرت مكفت شنيده بوديم بلح وتفع قهوه وهناكران شركفتند بهباجنك ما سا المعر كا الله السال السال المعربة المعرب شنیدهام-و قنازمانها لوی نای بادشاه فرانسه یک بربارمروم شاه سلطان سین شهید آمده بو ده است و که اینا یار سا اک ایده و وجربوده - وجرطورشا بس كرده إنار ورايدال كي سرشن من المار يح انتجار المنكفيل باكتنه وعكفت واقعام بنيس آوی بن - آنا خیلے باعرو شروبا ہمکس باعریدہ و شیر است این بودکه با دشاه سفیرد اقبول کرد-ا ما در رقیمه جاتش بخد و عده داده در این شده به بود- وزراه برزگ و کوچک از این کار کا بے سرس شنداند و اندراست و درو نخش چیزے بعظشال نے رسد- باز فداعمر بہ پا دشاه بدید آنهم با ابست که ذره بردات جهال آر انیش پوسٹ بده نیسست و درین با ب چیزے نے دانست و دانست و باخواجم عابدارم نی که جیزے و دندر که ناخوشی بفرانسه مے بری و درشهر دادار اسلامی که چید سال در تک این بار خواجه کا بدارا فرانسه می بری و فرانس دامیس کرده او دند به اینسال چیز سال در تک به اینسال چیز دار او اندرا فرانس خوابد کلاه ما را بردار در با ایست که ناست به بردشال ما گذار و نبود-

فلاصه چندال درست به نما ندیم بچراکه تجار انگلیس که درسیان ایران و مندوستان بیله وری می کنند و در بند پوشریم خیلے وکان ازند بمحض سشیندن وصول این سفیر کارگذاری بجیبا باری فرستا ده و براستے قبول کر دن این سفیر سنال وفیل و کا شیے بہوٹا کر و ندیه معلوم شد که در مبیان این سگال البته استخ اسلے متنا زع فیہ سب ن وایس سمہ عرو نیز بے جیز نیست ۔

بادشاه م گفت بجنیدشاه قسم کراین با بهمراز بلندی طالع من است من دراینجا ورشخت یا دنشای متقران بهمراز بلندی طالع این بررسو فتکان السن شرق و غرب وجنوب وشمال با بشکش و بدایا بیات برایا بیات بوسم و دور وستوری جنگ و جدال بایک بیگر ازمن م غوابه ند.

وقتبکرمن در طمسسران بودم منظر سفیرنگلیس بودم واین کاغذالم نے امروز در باب بیگونگی بذیرائی او و درخصوص عهدنامه ابست که می خوامند با با به بندند - اتا باد شاه بیش از آنکه ازمی خرب بخیرو - فی فواسست با بی کاروست با بن ند - بون در استا نبول بخیرو - فی خواسست با بی کاروست با بن ند - بون در استانبول

از ہر دولت واز ہر مارت منونہ وسفرے است اعلی حضرت شرایے بارائے رزیں ووٹ کرمتین مرابفرستا دن اپنجامسٹ اسب و یدند تا بحب وقوف واطلاعات من كاركنندومنهم بفدر امكان سشبكه از فرانسه وانگلیس در ایران عایض شده رفع کرده صحب وسقمها فعال

اكنول من بك ادم وإبى مامورست كارينجب اه آدم است فرنگان ورانجا بسیار ندیمنوزمیات نبریده که صداے ویگربرے آباد از پشن سرال یک دیگر یک دیگر - آدم سے بندار د- که در آغو ل كراران است جنانجه الداول بتوكفتم-الوكرائم بن فسنا لده نبست. ایں است کرچشہ بتواندا فہت وامیدم بجبت تواست باید با ایس بے کتا بان نجس العین مراودہ وگفت گونباکنی بنز کی سرت مے شود آ بچہ مطلوب ماست معالواني ماصل كردمن يك نسخدان وسنخط مبارك مید به تا دسسنورالعل نوشود- وازال روشت به نتارکنی-اما بین از شروع بكاربرد درگوشه بنشين و درست و نسكر دخبالت رابنج بسين دراي باب انجمراه بايدربرآني واذكاشروع نماني-بس برایه نمانی امبید آینده و با مبایختی پیش آمد کار دستوریم وا د-

نناواك بلكري

گفتار مفادوه جم

ابنالى سرشناى ى با باوفائده كوادنون فير

ازسفیریاب نسخه کنایچه وستورالعل گرفت بقبرسنانی رفته به زحمن در در کان مطالعه کروم ای کتاب به را بهیشه ورمیان کلاه خودنگاه مع در شخم بول سربیان سرال ورونم از شه نجاشرورع کرد مطالب عمده آل را در عمر فراموسش نکرده ام سف شنه بود - در عمر فراموسش نکرده ام سف سف ته بود - سفا ری ما با اولاً بر ذم ترین بهترین نولانه م که بدرستی شخفیق کنی کرسوست

سفارت آبا - اولاً بردمن بمرت اولاً رومن والمرام كر بدرستى تحقق لى كرون الله المراق الم كر بدرستى الله المرود الله المراق المراد الله المراق ا

نا نباً فرنگتنان عبارت از چنابل است مشهر نشبنند با چا وزشین؟ خوانین وسرکردگان ایننان کیانند ۹

ثالثاً درباب فرانسه غوررسی خوب بکن و ببیس فرانسه به یک از ایلات فرنگست باگرو ب د بچرو ملکه دیگر دارد (بونا پاره) نام کافز که خو درایا دنشاه فرانسه میداندکسیت و چه کاره است ؟

دانگا درباب انگلیسیال تخفیق جسد اگاند و علا مده بمن و بهبی که در ساید ما بودن و به باروه انده در ساید ما بودن و به لوت خسیل از اش - که این بهر شهرت بیداکروه انده از چرفهان مروم و از چرفیلی قومند ؟ آینکه میگویند در چرویره ساکن انده بیلاق و فشلاق ندارند. تو ت غالب شال ما بی است داست بست باید و به طور می شود - که یک ور چرویره فهم شدید و بیند و سستنال دافت کند - بس از ال ورحل این مسئل که این بهم در ایران و به از ال ورحل این مسئل که این بهم در ایران و به از ال

بد كانها افعاً وه - صرف مساعى واقالم نها ونيك بفيم كه درميان الكلستان ولندن چرنسيت است-آبالندن جروك ازانكلتان ست يا انكلتان

وگفتگوست _ بانگلیسیاں چرابطه دارد ؟ بنا به اشهرانوال عبارت است-ازيك بيره زن ياعلى قول بعضهم مركب است ازچندييره ندن وآباراست است كما فندرم غرتبت البيني خلسداوند ناتاران زندة جاويلست دادرامرك نيست- يا الكرفنا بزيراست المجنين درباب إي دولت لا ينفهم انكليسيان - با وقدت تمسام وارسى منوده بدال كدچاو نه مكرنيست وصورت حكمانى اوجكونداست

سادسًا از قطع ویقین غوررسی حالت نکی دنسیا را منوده درایس باب

سرموست فرو گذار

سابعًا نه بلكه آخراً - نا ريخ فرنگستان را بنولس و درمقسا منفخص ويجبس أن برآني كراسلم سقوق وظرق برائية بداييت فرنكال كمراه بشا بهراه اسسلام وبازلواشتن ايشال الااكل ميته وليح فتسنسزير

بعد المطالع كتابج ثغنب كرو تدبير بسيا دكروم - بخاطرم آ مد-كه درآيام عرب يك النشال رتنس المكتاب يبني وزبر حن رجعتما في بامل شافي داشت ماین اندافت اوم که باومراجه منووه از و سے سروشت

پرست آرم- مرام قهوه فائد به دود و درچه ساعت بااب کداو ازيرگوفي فوش نرات داري كه بعدار فياتي قهره و تكليمت جوفي دانگال-لوكسكروه كبسترش أورون وبارة جير لا ازوسي فهميلان

این تدبیریدا بفیرکشودم جسنال دندکردم کراردوت التفات

برمن رهم تحریب نیات آن ندبیررا برخو د حل کرده) گفنت دیسمن بتونگفت نشى كدار بهرجا باخراست وازبه جيزمطع ازكجام مجستي وامر فبله عالمان كجابجا مباكدة

يس أذا ل من المراكف المركم المن المراد المركب المراد المركب المرك بدين الكرورستله ورما ندا زسرطينة آل بيني از ريتين الكت ب شحقیق نما بار که پول طال مشکلات است۔

ورساعت معلوم بقهوه فاندمهوورفتم-رفيق راآنجاديم باكمال تواضع والتقات دوبرست اونشستم- قهوه سفارش دادم برائع دابتن وقت ساعب فود رااز بغل درآور دملن اورا دست آویز ساختر سرخن بدین گوندکشو دم -من ا- این ساعت کارفرنگان است -

نشي، يك ورونيا ساعت بمترازي غي شود

من: - ایل فرنگان مرد با ن غریبی به مشند

ششي،-اتاج وسائده كه بليدومرداداند

من ربوران تعادف كرون چيون فو و باو) ١- تورا بخرا ور باب ایشاں قدرے اطلاع بمن بده این فریختان مملکت بزر کے ست ماند؟ پادشایش در کها می نشید ؟

نشي ؟ جد محكوتي رفيق - ملكرت بدركيابيني جه ؟ مما لك است "شها كه يا وشاه نه بلك يك يا وشاع ن بسيار وارو

من: - سنتنده ام أكرچه جندي كومت است - انا دروا قع ونفس الامر كي مكرت است: -

واقع بهمه بک ملت است بهراکه بهمه ب اندرا مے تراشند و بهمه سررا نے شاشند بهمه شبقه برسری نهند - بهمه لباس تنگ مے بوسٹ ند بهمه منشراب مے نوسٹ ند - بهمه کوشت نوک مے خور ندسهمه با بیغیر ما اعتقاد ندار ند - آما معلوم است تبعهٔ پا دشاہی علی ده اند سنے ببنی چه قدر سفیر یاستانهٔ علیه برخ ساقی آمده اند این از ساک مترال در بی د پارا زساک بیشترا نار - از خهاشت دنح ست ایشاں با پرسپ اسید واز کشافت ایشاں نو فر بالند -

من : - تورا بخسارا اینها که مع گونی بنویسم بخرا که نوآ دم نتیاعیق و قیق پوده پیس من قلم و دوات در آور ده و او نیز برائے یا د آوری مطالب قدر

باریش وسبیل کو و بازی کرد-واز اینجا باطلاع بختی شروع مودمنشی اس است مرد- این بهمه زخمت جدلازم - بهمه فرنگ ازبک انوع
وازیک جنس اند- بعنی سک درد نشان برا ورشفال سیبه ه اسدت اگر
قران بری است د د ما با بد بقول بینم برخود بردیم اینال بهم با پارمعند ب
بعداب ابدی باشند و درآ تش جا و پد بسوزند- اتا با مکشت حساب کنال
داقل بهما بیرها کفارنم بدنت النگری الاوقات اسخسان ست) این کا جز
طا تفالیست به صدا و ند ا و بسیا ما بوت و بولا د و کوسه و کوزه به فروشد
محکوم پادشایی از سلسانه قاریم خویشند - و بخرج خرج خرید ما و کسیا اینجا
دارند-

بى انآل زنا دقه روس نوس است كدر بك طرف آل انبر ووت نهر ملكت روس آل قدر وسيع است كدور بك طرف آل از برووت نهر برسبار د- وا دطرف د بجرش حرارت آشق جهتم مصدور و- دشمن حقیقی ما اینست بروفت یک ازبی قوم را آجیم - بیاب و بجر مهارک با د و دست مربز ا د میگریم - نرو ما ده بنوبن با دشا بی میکنند از آل جاکد اکثراوقات با دشاه خودرا می کشند - با ما مشابخت را م دارند -

يس اذال كفاريروسيات روسيهاه الدين - كريا فيرس فرستا

امًا خدامبدا ندبرات چربجرت اینکه مارا به نجاست ایشان خور نظیت امامبدانیکه درسعا دت مابصال وطالح و پاک و نا پاک کشوده است ما نند

رحمت الني كركاب تان ومزيله برووف بارد-

بخالمنیالهٔ بعدازین که را بگویم - واایست به بینیم - دوخرس شمالی ست که در کنج د نیاافتاده اند - اینال را داینمارک واسوج می گویند قرم کومپند وازشمارة دميال معدووية بالبهمه بإدشاه وابنمارك ينتقل تربه بادشالان فرنگستان است وورمفایل قدرت وقوت خود یک عظیری بهم ندارد-امًا أبل اسوح بسبك انها وشابان خود -كد وفي درار ويا دبواند وارجنك وكارنداركر دواست مى نازيد-ايى پادشاه جهن كي بوو-ويلت او ہجیں ہیں۔ کرجنگ یا شد در ہر تحب آئہ باشد و باہر کہ باشد-ور حالت لومبارومانوسس بحاك ما آبد عاقبت ماشت دور در كان وشيخ اسيرش كرويم-إين است كر مار الزاحوالات إيشان الدك اطلاعي ت ورشا لید با نیم کرورونیا جناب ملتیم وجوواست كافرے ديكرنيز فارنگي اسات - توانگرووشيا وار ما شارشيان ورمیان ماور دسیا بیمز سوونو و وکسیال چیزے نمیداند و برتیزے نے اندیشند۔ عاورت ابشاں ایں بود-کہ مقبرے تزیا کی پہاھے فرت او ند بلنت أينكه بنيروكرة كست مديده وياي شوريا بفروس في مند امااز وقليك (بازابارط) نام بادف ب طلوع كرو-الشال فرون كرد ايسال از دندان كرا زور بد- امّا إين ربونا بارك عقيقة ارْأَل يا دشامًا في است كه اگرازقبیل ناورشاه وسلطان بنیمانش بنتماریم جادارد. مخن نشی را درا بنجا بر برم - و پر شاوبرند این نام مفتم" له ماستی ا

سخی نشی را درا بنجا بر برم - و پر شاوبرنے ای نام گفتی" لے ماستی ا برنگاه مرام و بمان کلام انجا سن - در باب ای مردم را ندک اطلاعے بده سنت بده ام کدایس کافر خیلے بها دراست -

نشى د به بگوی دنی داین آدعا قال به و در بازی شعارف با دی دور در بازی شعارف با بوده است مالا با دشام بازی شاه در دان اندیش می اینار وین (من آیم)

و بهمه فرنگان عکمه نه بلکه توری میکند- دست روبرسینهٔ با بهم نگذاشته برایستنیخ مصران کشید-امّا شمشین جائے درهٔ عمرو ذوالفقار میرا نگروزی جینند معلو کے چند را نترساند دیارهٔ فلاحان با دیرااین سوئے واک سوئے دواند-عافیت بابات بیکفش برفت-

من : - امّا انگلیس نام ایلی و بیگریست که در دنیا عجیب ترین توسند در جزیره میانشدین نام د قالمتران مصافه نام

نشی ؛ بلے درمیان فرنگان اینان از دیرگاه به با ترسستر بر کاسته با ترسستر بر کاستهان و درمیان فرنگان اینان از دیرگاه به ایشال لا باعزوجاه میدار د-از دینیتن فورین در با فی فاتن بر بهرجهانیا نشرور ما عنشال میدار در از دینیت میدارد دار در با فی فاتن بر بهرجهانیا نشرور ما عنشال میدارد در از دینیت فورین در با فی فاتن بر بهرجهانیا نشرور ما عنشال میدارد در از دینیت فورین در با فی فاتن بر بهرجهانیا نشرور ما عنشال

النائية المعنى الموساء الما المكوسة المكوسة الما المكوسة المكوسة

منتی و بارمن سرسشت می داران با با داران داران با با داری و از است از است از است با داویک از بین بینی با با دویک داری بینی با در در است بینی با در در بینی با در با با با در با با با در با با د

الن شرے دائے ہیں۔ وور قابل علیہ واحمان ہم ہے ہیں۔
گذشتہ ازیں تھا رفانہ وار صف دان دار ند بیراز و بوان نیجیل ورآنجا جمع مے مثولا۔ وہر روئے کہ مسئل ہدو بوج این قدر کش مشن میں میں میں دور اور کی سیاندکہ میں ماور تمام سال شوائدکہ ور خلاصہ بی تا مروا قع سے شو وکہ کیا واقع سے شو وکہ

بے ہمباہو نے اینان تمام شود-آرجہ مانندسرآغائے راہر پرن پاہال کے را مصادرہ کردن یا چیزے جزوے دبگر باشد-

برادراجهگویم حسنداوندسیارهٔ عقل داده و بهپارهٔ جنون حسندا درسول راسشکر که ما ننراین طائفذانگلیس به نمیز برا سے مردار خواری وکٹا فرٹ کا ری نزاده ایم - با ذوق وصفائی کامل - درساحل خلیج قسطنطنبه بر مسند با دالمبیده با استراحت نمام قهوه صفور کم وحوقی می تشد -

مندنا دالمبده بااستراحت تمام قهوه مع خوریم و حید قی معی این نا را من: عجیب اجبرنائے نشنیده نقل معی می می این نار ا نشنیده بودم - اگرمن سشنیدم باور نئی کروم - کدم شلا بهند و سنان بدال بزرگی در دست اینان باست د و بیروزنان در آنجا حکم ان کنندتو این رانشنیدة ؟

نشی : - از قرار سے کہ سندندہ امر این انگلیسیان آن قدر جرست عولاند کر میں میں انگلیسیان آن قدر جرست عولاند کر می برجہ بھوتی از ایشاں برجے آید - وجائے تعجب تلیست - آنا ایک بیرو زناں شاں در برند وسنان محرانی سے کنند - بہتی بخوش خور دو ہست میں انداز شیج ر دیوانگال ایل جور دیوانگال ایل جور دیوانگی دور میسست -

من البعران أمل المعمد فرائل المركان الدكر لفتى - يا المنكه بازيم بها ؟ تورا بخسلا - بكو چراكه در ونيا بعقل كسيد في رسار كه بالمساملات الربي بهمه مخلوق مركب باشد-

نشی دبیراز تفک الارک) :- به دوسه مذن به مند که آمه بون انهارا فراموسش کروم - جراله برخشش نمی ارز د - مثلاً است ما نبول و بوزگیرو اینا لیا شهد کرخوک می خور نار- و به نشاه می برشند - اقادمهان فرنگان جرو جائی میسنند - اقاین درسایه ریال خود معروف ما سست - میسی برسسال و و بین بهو دی چن دی به با و کار فرست او ه است - بهین برسسال یک مشرف درویش و دن از دونا نوس بر نار - آنا جیزے بی از ان افلیق کریا به میشانید ایس بارو در رومینهٔ النجری خلیفه فرنگان است مردم را بدین خود دعوت میکند-آماما کلاه اورا برمبداریم-زیرا که بیش از آنکه اوبدین خود سے آور در مااز آن کا بدین اسلام ہے آوریم - با وجود یکہ بیش ارقبول ہدا بیت کفار با ید آس عذا سے الیم وسخت را متحل شوند-

من :- بیک سوال دیگر تهم بهنم کانی است و دباب بنگی د نیا چیزے شنبید آه یا نه ۹ من اینقدر دوابات هختلف درایس با ب سنت بنده ام که کیج شنده ام - درصور نبیکه میگویند -او درآس روئے دنیا ست - اتا از زبر زمین بدانجا میروند-یا از جائے دیگر ؟

منشی: - با آنان حبیت دان واد وستندس نداریم واز حال نشان وقونی نیست - اتا این فدر مبدانیم که بدانجا باکشتی مے روند- برائے ابنکه

الثجأ كشتى والمزيد

ن الله على الله على الله على ونيات البيال ممثل الله عنه ونيات البيال كافرستنان است - المحفر ملنه وا عده - انشاء الله عنداوند باعذاب جا ويدى بمررام وزرام وزراء و

چول مخن بد نیم ایسبید منشی اظها رعجز نموده دفلم را سرنشک ن دفایسه به اندوره و بینز نے زحم ن افاده و استفاده صحب ن داشتیم بیس فهوهٔ دیجر خواستم د باویدهٔ قملاقات جداشیم -

نناوان بلكراي

بإسرت باآل بهمداطلاعات متشيه بنزوه فيبر مربسار خط کرد و رسان افامن ورسان الم الم النائد وفوف المرباب سوت وآل سوتے معصف رستاد- تا اینکریزعم وجنال موضوع كرجميت نوشتن تاريخ فرنكستان كافي بود برست أودوم چربادشاه درکت جدنودت ارفرموده این اطلاعات عتقادی A begin to the American واوبرا عمطابقت بالميقرونداق شاء بازوق واصلا واردا سب معنود ارة بمغرود و بكاست المخوش ويي لا المالي كتابيح شرب جلد وْنْدْسْ يَبِ مُودِي. وبنام وقاتع فيروزي وبيان حريرين بها ديم كفت ويتك قابل شيك في حضور ما وشاه -

میرز افروزبید از انجا مفدمات محوله عازم ایران شد- وتعسار برون ی باخود و ورآ نجا بخدست از فدمات دولن کمساشتن کرو کرآ و می جنیس برازبرگونداطلانات فرنگتان برائے مالازم است تا باسفرانے ایثال

ورطران بجوال تواند رفت -

الكيف برائين من في توانست كروكدان تركان وانرشرشال سيرشوم چه بروفن سنسكرلي بخواطرم مي آمد انداخ كا ي فود داري كفي توانستم

نمود محایت ملا باشی طهران کرندشد. و دفت سشنیدم که ملانا دان را بهم پدم خمیسازه نها دند- زن ملا باشی که بدست کردان افست و دیگر مه وست طران ند بدر عبدالکرئیش بهم کذالک بنوع که ابداً ترس اعسا وه صد آنومان داند بششتم شیخی باشی بعدا زگرفست اری ملاناوان اسبش را کوف: به ده -

بس با خاطر جمع بطران رفتن وخود نمسانی نبودن مے توانستم باعتماً د خودم مراحتمال آن می رفت کر سے دست بترکیبم نز د-چرا کدلامحسالہ از بردر کان برائے جمایتم یکے بیرا می شد-

فلاصريج عدر زفتن ورنسان في ديام-والكه جي كرميدانستند نوكريا وسنايم- بايمه تقصيرا نندب فصوران كلاه داريج نهسا دو-برجا م فوالسنة رفت -لذارمعت مات سادك داه مددا محمد آمايش ارفتن **تىم برغم كمال اوّلين غو دېمشهرياں خانوالده دېدنى كر**ره ويتخص^و بېلالے لمبدانست كداروا بشكال سفارستا بودخررام بدانست اند مے اعتنافی ابنی سیندال خوفینو و خورو فورو و بداخیات فتر برائے بسنتكي بسفأ رقم بهمه بأجا بلرسي بالقنب آجتها ومبرزا وسركار وجناب على بم منووند- وباالفافل رعامين آمهز الثبيل سابير المستحرما كم نشود-عمرود ولنهض سر کارزیا و باشد-اندم مهندا تهاسیداز از امامنیه عالی و سابرتشهرا تم بيرفائد بركدانيه المصفيد برقع باوست لردكدادونا ومرومان دُومًا ه پین آزاں باشر برعکس-بلکسے کدا زمر حلب خبر الود- کمان سیکرو-كيمن جان خن وچار سنان ايثالم-اتا دروندت و داع-پيرمرسندني عِمّان أغار اويدم - كه ما زبهمال نفرع كه ما لبب رض دِلاك اصفها ني معامله ميكرو-ميكند- اللهارولوزي وبهراني كنال ميكفرت ونسرزندا بروخواه اسيرتر كمان وخواه شوبرستنكرلب خواه لؤكرباب ورحنانه پا دیشاه بایش-هر پیرباخی و هرچا باخی و عائے بنرمنت بهراه است شانوب كسرواوليفت ديك بس سفیر با اون حکومت عنمانی وشیمیع دوسرفرسخی جمعی کیترازایرانی پخیره انطرف است به با این این محلی و شیمیع دوسرفرست و نا با این ای قضیهٔ کروت این دار با شدواقع کشند و خبرست نشنیدیم و در ایروان اخبار چند براسن نسندیم که شاکسته و ثوق و اعتما و نبوو و و به در شربر دورویو شخانه عباس میرزائ ناکب اسلطنت پارهٔ چیز تا سند نقل کروند که همترین آنها دناب سفیرفرانسه و انگلیسیال دااند این سیرون کنند.

ورباب تدابرابتان دوابت است فتلف شنده شد مهلرانیان درخران بدرسوفت کان چرابای بمتر محن ای این بمراه ادره درطران بسیر و مغز میریج مع زند و این است صور ت محسا وره

سفيرفرانسه (باخودنماتی)، ببادشاه مابدرگ وفادراست - سکرش

كلان ناكران عالمه داميگيرو-

پاوفتاه-باروب - انابماجه وانسها ایران کها ؟ سفرفرانسه: - درست است و مه ما مع خوا تیم مندوستان را از دست انگلیسا بگیریم - شا با بدیم سا داه بدیمید - وآ دود شار مارا

ا وشاه: شایخ اید بهنا و ستان داند دست انگلیس بمیرید بما چه ؟ ما منی فوات م - بشما داه به یکی - و آؤو قد کشکرشا داشمل

بغابازس میدیم و دوسردوس انسر شاکریش ازدوس می کیم تفلیس ا بغابازس میدیم و دوسردوس انسرشاکریش ا پاوشاه بدایس حوث شاحیا به واین سند دیگاست بوقت شا ایس تهدیا با بایده آورید و ایجشر فرود پریم کرور قفتا نه بای شی ان دوسیال نمانده آل وقت انشاق به سنه و تیم سال بشی ازای ما دا

44. بگذاشتن گزشتن کسشکرشها زابران اسکان مساعدت نبیست وبا دوستان قدیمی خودانگلبهها نے خواہیم - میارزرا بریم برزنیم -ازطرف دیگرانگلیهها چنیں مے گفتنار: -أنكلس إلى ذان بايلان في آيد كريرات اينكه مالابر محت ومرارت بينداز دروشابا بالثال داراه ندس ياوثناه، جريمني وابن كليف يا قاعدة مهان نوازي درست تحايد تكليسى: رياكي كويم كريا با ما بايدسا خنت يا با فرانسه دوسند و اند شاه اسم شما عرفر انسر ما جرا وشن بالسع فود بستسراشهم ؟ ما با بمدووتيم- المعاياري معاليم-شارامقتدر عانهم بول مبديهم - الماين عرف ومكراست - شمام بنغش رابيا لكنيد بعدازال ما فكرش مرام مكينيم-دروقات غروج ما از نثرين عال بدين منوال بود- جول سفيرال

ورطران بشرت نتظر قدوم ما بووند- به ورئگ بسيار - با وليهد

براه افتا دبیم- ورسلط شهراندورون فله دیدیم که بایرانی ک ماند پون نزدیکر شایم معاوم شرکه فرنگی وسفیرفرانسداست که ایرانی کابهوا داری انگلیسان با مهانداری معزنه و محترم از طران چرونش کرده بودند- از فرارست کمیکفتند سفیر انگلیس با دی د ایر ده بودازین جامعادم شد-که کار درخانه بچیریا به بوده و بادشاه درابي معامليك ل نوروه بانخوره ماست سفيدانسدور جب كرجرة تكليف مفيره اورالفهم بدروكرد الرويت واثايال را محلوم بوو-لدربان فعین ورسم و دینار حل آل - انل د شوار را باسانی نموده است.

ان الله الله المعالية المعالية

اطورا واوضاع على كداي بهم وصفش سننيده بوديم - يك روزبا بم منگر كيم - سفيرما دا بسفيرفرانسه مرئي شد-

بقاعده سفرفرانسدی بایست دل شکسته و شرخده با شدیجاکه برونش کرده بود نداما برعکس بدرجه تیمرا خوشنو دوشا دمان بود- برگز قرصی بدان دیوانگی ندیده بودیم بهری دفتصید ند- آوازه بیخوا ندند - حرکات نرشت نما میکردند - بهمه بایهم برترانه با بهبرا رخوشها می دفتر این می دند و فرسود ند و با ده شها است مرف میزدند و فرسود ند و با دن کردند - با نفشها ست بهریخ بهمه جادا سودند و فرسود ند و با دن کردند - با نفشها ست بهریخ بهمه جادا سودند و فرسود ند و با دن است می شواستم میگفتن دفته بیم شان داری مناسبت بهست یا نیم سه و یک کلم حرف ادا بخه به به بینیم زبان شان دو استم به بینیم زبان شان دا با زبان ما بیج مناسبت بهست یا نیم - دریام و یک کلم حرف ادا بخه میگفتن دفته بیم دند و با نوشتن وا زبر کردن این قدر توانس بیم میگفتن دفته بیم دند و با نوشتن وا زبر کردن این قدر توانس بیم دریا فیت - که سد لفظ د ابسیان کوار به بکردند -

ماكرسك يارسه - آبيرور-

روستے ہمزُفندانیاب ویگریر مان نبیا مدانجنس مان بهم نزدیک مینبهود و دویا ته عاقاً باہم شاہرت نام داشتھ - اعتقاد ما ایں اود - ایں جور مردم یا ہماں شنگی و توثنمزی کہ درسلطانیہ داسشین ریدونہ نے ہم ہماں طور میروند-

ورسلطانیه دامشتند بدونه خیم بهای طور میروند-دونه دیگرازیکه بگر مداشدیم - آنای خندان و شادان دیا وه سرایان که شاه با ما چگونه حرکت کرد- و ماسر در کریبان اندوه خوادان واند بیشه ناک که شاه با ماچهگونه حرکت خوابد کرد -

شاوآت بلكراي

گفتار مفادویم در زیرانی المی فراد مطهران

میزافی ورشاه بحال التفات پذیرفیت ازج بهایش بسائل جمه ار دیا بغایت جمنواگردید دلین باب کے ماہزراز ودر دربار ببود - برسوال درصال جواب دادسے - مذاز نا دائی در سن و باچرشد سے ویداز دشواری به تلاش افعاً دسے ۔ لفظ نمیدا نم که در حضور پادشاه عیب بردگ ست بزبانش نگزشت در بریاب چنال باعلالیفین و متواری شخص گفت کشنوندگان ی پنداشتند بهان ست وجزآل نیست درحق فرنگار خیال او تخیق و ندقیق میداد که کمان میکر دند زاده و بردرگ شره فرنگتان است -از انجاکهن به میرزائی اوشهود و بجز براویی و بررشد داری فرنگتان است -از انجاکهن به میرزائی اوشهود و بجز براوی و بررشد داری فرنگتان معروف و در و با با وشترک بوده ام از ایران مخارب به بره کاندم - اگرچ بقدرا و بدیاک بیا بیا آماباز در جواب مقول دست و بائے میکردم - و ب بیار وقدت دوی میداد - که خواست آماباز در جواب مقول دست و بائے میکردم - و ب بیار وقدت دوی میداد - که خواست آماباز در جواب می فرش گفته اند

كرجيصورت خربو وآوازة فنياكست

ایلی نگلیس مندروزیش کاربر خدشده باعتباسے کرسے بحی بلیدار خلیفه مثل ایر دن ارش بزیر رفته شود- بزیر فته شده بود عوام الناس لین منی دنتنگ و ملابان در لندان دکایی منم احترام بنی تقصیر خود ماست که برائے خود درایس دنیا عذاب دوننی می ترافیم - دروقت ورود در را مگذارش کا و ما قریان رده وجا بجانقل ما نشار نود ندامتیا نر شیبور زدن دروقت سواری که خاصر یا دشاه است با واحسان شده بود -بیس از آل دریهان فواتری سرمی دریغ ناوشد خانه بیک ارخوانین بنا مرمنزل اون با و خصر بینمام اسباب فرش و ظروف آن خانه را از بها گل مبر و اخذ نمود - با عجه بیک ا

يهم باطويله ديگرے برآ خانه الحاق كردند- بصدرعظم حكم شده بودكه درمدت اقامت اليجي درطهران خرج مطخش ازجيب وباشد جينا بخردراين واقطع مغناد ومتعارف است فيراض فعن د شائش رأ ا دبرآل رفيته لو دنديشمنراد كان وسأ تراركان داعبان لي يشره بو وكيشيك شهاً ويدايا باوبفرستند- دشخط مبارك درشاره بود- باين ضمون: كراينان همان ذات أقديرها ب منامهند والرص كافراكل م ايتال واجب رمَن أكرُ مَهُمْ فَقَن أكرُ مَنْ وَمَن أَهَا لَهُمْ فَقَدَا أَهُمْ فَقَدَا هُمْ فَقَدَا هُمُ فَقَدَا هُمْ فَقَدَا هُمْ فَقَدَا هُمْ فَقَدَا هُمْ اللّهُ فَي مُنْ فَقَدَ اللّهُ فَي مُنْ فَعَلَى اللّهُ فَعَلَى اللّهُ فَي مُنْ فَقَدَ اللّهُ فَي مُنْ فَقَدَ اللّهُ فَي مُنْ فَعَلَى اللّهُ فَي مُنْ فَعَلَى اللّهُ فَقَدَا اللّهُ فَي مُنْ فَقَدَ اللّهُ فَي مُنْ فَقَدَا لَهُ فَي مُنْ فَقَدَ اللّهُ فَي مُنْ فَعَلَى اللّهُ فَي مُنْ فَقَدَلُهُ اللّهُ فَي مُنْ فَقَدَا لَهُ فَي مُنْ فَقَدَا لَهُ فَي مُنْ فَعِلْ فَقَدَا لَهُ فَي مُنْ فَعِيلًا فَعْلَمُ اللّهُ فَي مُنْ فَقَدَا لَهُ فَي مُنْ فَقَدَا لَهُ فَي مُنْ فَعَلَى اللّهُ مِنْ فَاللّهُ فَيْ اللّهُ فَي مُنْ فَقَدَا لَهُ فَيْ فَعَلَى اللّهُ فَهُمْ فَقَدَا لَهُ فَيْ فَقَدَا لَقَالُهُ فَقَدَا لَهُ فَعْلَى اللّهُ فَقَدَا لَهُ فَيْ فَعَلَى اللّهُ فَي مُنْ فَقَدَا لَهُ فَي مُنْ فَعِلْ فَعْلَا فَعْلَى اللّهُ فَي مُنْ فَعِلْ فَعَلَى اللّهُ فَعْلَا لَهُ فَعْلَا أَعْلَى اللّهُ فَعْلَا اللّهُ فَعْلَا لَعْلَا لَهُ فَعْلَا لَهُ فَالْمُعْلِقِ فَعْلَى اللّهُ فَعْلَقُولُ اللّهُ فَعْلَا فَعْلَى اللّهُ فَعَلَّ عَلَّا مِنْ اللّهُ فَاللّهُ فَعْلَى اللّهُ فَعْلَا فَعْلَى فَاللّهُ فَا لَعْلَقُ فَا لَعْلَا فَعْلَى اللّهُ فَاللّهُ فَعْلَا لَهُ اللّهُ فَعْلَى اللّهُ فَا مُعْلَى اللّهُ فَاللّهُ فَعْلَا لَهُ فَاللّهُ فَعْلَا لَهُ فَاللّهُ فَاللّهُ فَاللّهُ فَاللّهُ فَاللّهُ فَاللّهُ فَاللّهُ فَاللّهُ فَعْلَا لَهُ فَاللّهُ فَاللّهُ فَاللّهُ فَاللّهُ فَاللّهُ فَاللّهُ فَاللّهُ فَا فَاللّهُ فَالْمُ فَاللّهُ إس بتم التفاك واعزاز بركيته ازبراست كفاركا في ودليسنديود-ويا يست كأه فودرا بولا تدانيد آمادرباب بروم دآداب صفوريا دشاه بارة دشواريها بمبان آمدد ايليج فرمك بايكدندكي وسخني اوًلاً دربانب سنن در صور نخواست برزيين شيند وبندني شيدت في مقدار دوري ز تخرت خود جامعين كرد شائبًا ملعون عافل زرفاضع نعيدك باكفش كيشف بتالار فردوس إساس درآ، دشالتاً درياب كله بردوشتن آ بخد كفتندسر بنكى ب ادبي است گوش كرد- كدن فرنكيم وكلاه دادراً وروكه ادب احترام ما ست - دابعًا ورباب ابهاس كما وعواست بزرك يك بهرچه ببنيام دا وند- كرشا ل كلاه برايين ميفرييم ينا آدم دار بدر بار داخل شوى -يشخذرورو وعارش يه و كمن جل بابي لبال محضورشا وخودميروم يعضورشاه شما مهم نينر بالهجين لباس مى آيم الماجول كسية نا آنكا وطريقية بارعام فرنكال وعبكون لبودن لباس شان رانمبدانت احتمال والشن كربارخالق وشب كلاه ببايار كارفيك أبركر وبالكاه بخواطرم آماركه ورعمارت جبل تنون اصفهان فتن قبول المجيال درحضورنشا وعبا منقش ثثثر تناه عباس الح برسرا فاخرتر بى لباس برخت نشست بسن من إسسرا بمبرزا فبرونه كشودم - وا ولبصدر عظم وصدرعظم بشا وكشود-

چاپاری باصفهان فرسنا دند- وبر و دی بکه سوت اندان قش آورده بایلی نموند کرانیم با ایس بنین بیار و دستر راه اعتراض بست شده مه انگلیس ملتون جیل آن فتن را بدید- این قدر خن ربید کهم با نده بو دبتر کدو گفت فنمیرم شامیخوا بهیار میمول برقصان برخلاصت شامیان

این قدر وراز نشد که با دشاه بسنوه آمد وگفت با هر لباس کنه خوا بدیبا بدیجهتم -سلامه با دشاه به تاران شد که از ملت غیر مرفی مینواند شد تنجب کر دیم که انگلیسان باآن به نزیشی حکوم تاریخ به تزیریت را فرج دا دند ایج خلاف ادبی اندایشان سر نزد د-با دشاه با فاخر ترین ابسته خود که شم انگلیسیان را نیم و میکرد بر شخعت ندین شعست

بركس ميديديكفنت -

ترجمشیدیا داراست این شاه بدین جاه دبدین جاه دبدین جساه چنین شا ہے که دیده برسر شخت بدین رضت دبدین رضت دبدین فت شکوش با شدا زنوشیرواں گفت بری بیش دبدین ریش دبدین رسیش رضطش ملک نونشروان خراب ست زرین شش دیشتهٔ ابران درآب است شاهزادگان دالانبار با اسب دستگیبیشترازا به رئاسهٔ واهردم وار بدآبدار بر بالاشے اوشا الین دور مدد می دورش دوسه در فیلاطی از دبیم که بریک مخذ اعتقاد مورد کا کمین شاهرا

رچرپاست صف د ده الدی دورتر دوسه وزیرفلاطون بدیبرکه بریک مخز بحفال معدامی ت بودند باشال کلاه کلید کا به حرکت ما نندصورت بشت بر دیوار دا ده در بهلوست آناغلامان فرخ من بر دیوار فرشتر کردار که محمله عرش وخرنهٔ فردوس بها ند ندایستاده فرمگار پریسوخت باقبا کانتے مبدن دوخه و تنبانه کمت بسان جبیبیده وصورنها شی بارس ن نبز تراشیده ما نندشتری

انهبيت وبهيات اوبهم وبرك ندم شنندا مّا اطوارشان بعبينه شل اطوار ما بود- البيخ خطبة غواند باعبار لتعبيان عواما نه وراست حبيبي د باالفا ظرجنال الفصاحت و

بارهٔ من وصناتع بدیدهادی گفتی استرانی با اشتران حرف میزید-غدایدر ترجها را ابها مزدد-

وكرنه بإدنشاه لاشابهنشاه مشرق وغرب وقبلهٔ عالم وعالميان بم نمي گفتنار-

"اکونواهم فرق اوضاع واطوار با کنی وظاهری انشال را باخود مان بنویسنظم و دوانتها و بری در کا راست گرویسن با بدان تا نیر در کا راست گرویسن استدلال بیکردند که به نفاوت با بدان تا نیر سرد و براز بطویت و بخا راست چگوند مینوال درمیان دو قوم قیاس مشابرت و مشاکلت کردکه یک از آب محاط است و دوست آفتا ب می موزد - شیم بین برا و د بگرسه دو تاشام در آفتا ب می موزد -

آناعلما بطوست ساده وتروبیقل شد دیکتر آپیل کردند کرابی فرفداند دینداری ما و به دینی اینان است اینان دانولیمان درده تی نیست و دل شان انظارت ایما و وزند قد تیره است و ما بخدان در و یکان از فرایمان درده تی نیست و دل شان از فرد است و اگرین اینی و مهرانش ایم به می میکن و مهرانش ایم به می این انظیر می سامان شوند و سرایند و می مین به بیدی و نیماست اندایش بر واشد شود شاید کداند و درکات جمنتم رسست در در در جاست علیمین بهشدن برین با را بخرشین شوند

گفتار مفتادون می با با مودان فات می با با

رمبرز افبروز مبرزا ابوانحن شیرازی است) چنانچگفتم برای کامگاری مهری بیام من میگشت و برای ناداری مهرچیز بست مهن می بودچول از اوضاع فرنخشان با خرم مبدرانسنند کار کاسے فرنگیاں درایران بود - بمن حوالدکرو ندوبرای واسطه با صدر عظم وسائرارکان دولت رایسے ورابطهٔ پیداکر دم -

میرز افیروزمرد سے بود تواکگریکسا النباتی نداشت بعداندورودبطران انکارکناره کشیده وچوں دیدمن را بگزیرانی پیداکر ده ام حظ کرد- درم حاقوسیف ونعربیف وغوش طبی و کارآمدی من کردے ومن میکوسٹ پیدم نا تکذیب اومکنی بطوریکہ برودی بدونیک کے وغیر سلم را درعی خود نیرخواه دیدم و خودرا غیب ساختم وطالعے کہ بہاوہ بیج نشا پرکرد کوشم میگفت: -

شاكرمان باش كه ناساني ايام كذشت

بزرگترین نوشی صدر عظم رشوت بودیمن بم آن نقطه را قبله قصود خودساخته کاسه از ایلی فبرا خورهال صدر عظم رو فید بحال خود) بدید ما فی گرفتم - آنا چول بدید دادن و گرفته طبیعی شد این معنی از بهنرمن شمرده نمی شد- و لیے در دوسه کارعمده مراواسطه قرار وا دند- وجیت این معنی از بهنرمن شمرده نمی از آنگاه بمبی رصدر عظم از جانب شاه ومن انطرف او دکیل مطلق بودم معابد ما با بیکارگی خود در چنال امور باز در میان دواندای که درعروی بخیال استخال افتری برگاد وافدای با بیکارگی خود در پخیال امور باز در در مین صدر عظم مرا بخلوت خاص خود کرد بحر محمال حیش این اینکه مشیر مجلس خیلے در از کشید مین صدر عظم مرا بخلوت خاص خود کرد بحر محمال حیش او در آنه خواس مین در از کشید مین خود در خواس مین این به به در از کشید مین حدر خطم مرا بخلوت خاص خود کرد بحر محمال حیش را

باید "محلف گفت حاجی بیشتر بها بنتین حرفی عده دارم با توبگویم ازین انتفات شعب واطاعت امرش را واجب دانست بد وزانو بخست ستم

هی بهج کنا پروامتعاره گفت - اوفانم خوت ناخ است - ایلجی انگلیس کلیف سنه با بدین با بیکند و چیز بائے تا شد نی بیخوا بدیم بگوید که اگرا نجه میگویم کمنید - و آنجه میخوا بهم ندیمید - بیر قم را
میخوانا نم - واز طران بیروم - از جانب دیگر بادشاه مرا نهدید میکند که اگراینی دل آندده
برود - سرت رای برم - وحالانکه بادشاه بیج باب از ایجالیف اینچی نن در نمید بدر حاجی

جه ما پدکر د ۶ چارهٔ این بچه می شود – م

که روسفیزیگردم برخاسم و بامبازشهام نخاندایلی انگلیس رقعم -

ماجت آن سبت کر بگوتم چگونداینجی را درای کاربسر نیز آور دم با دوکلم مطلب را چنان نیک مالی کر دم که باکبستر پراز طلامبر مشتم این کمید مقدمتر انجیش بود و فنا صورت قرار کاند بموافق طبع اليجى عقبه كلى دانشت ونيز بطريق قطع ويقين بامن پيان كردكه انگشتر الماسين سخت گرانهها از انگشت دولت انگليس با مكشت دولت ايران ما نندنشان دوستى دريان ته ده دوله تاريس مين ميگن داني

وزبین کان برگیاری برگیاری کان گفت اصلیت ما بین کالاتوازمانی -آخرما درایران چیزیت بهتیم- تورابین از برنمبرگذارم ب کلاه راه بر دی عربی تنبیل با مضالی بامن -اینظم افغان و نام از گفتی دیه بین و نام این دارم میداد قان مخدم میت سرکارها ضرم

ا با اظهارا متنان و نسکرانه گفتم، - بناره اجا بدارم ما دفانه بخدمت مسرکارها ضرم دمجتت سرکار در مق من کافی است -

ابس حرفها را جنال بافاكسارى وبابطه يُكفتم كداً كرمكن بود- يك حرف ايراني دابا بهر جيزس باوركند بايداين حرفها را با وِركروه باشد-

ا مامعنی کال می را از من بهتر فهمبد - گفت حرف من من میم وقت متلی توبینیوی وانسو
مید بیوم برخدست که بن بکنی میدانم توانداه خود بر مگرد - فرنگان خوب با کار تواندم طرف لت
مینوا بدم خفی بکن - بهم خیلی بول دارند و بهم خیلی بما محتا جند نه یا ده بدین گفتگولان میست
مردم ایران مثل زین کفتر اندب رسوه حاصل نمید مهندید بین از حال با بد ما به گذاشت و نشان میگوین که بهم فراموش می مشود و
دنگان به یکوین که بهم فره می که بنیم خواجی خواجی خواجی خواجی و ای اور داری به می دیم بهم فراموش می شود و
بهدری رود - دلیجد سے می آبر برائے آبادی خوا آبادکر دلات مال بهم خواب بیکند واست است
بهدری رود - دلیجد سے می آبر برائے آبادی خوا آبادکر دلات مال بهم خواب بیکند واست است
باد شاه فی صد ذاته حق دار د - داشته باشد - اما و زیر بهم حق واب و - چرانگرد -

ازایس عن ذبنم روش کردید و بردورده غفلت البیش شیم برداشته شد شا براه وسید در بیش فائده عفی برائد فویش در حلودیدم من وزیر که فرنگان فویب با بکار تواند گرشط نیس انداز و لااسا ززبر وزرنگ با یجاد تدا بیروزنگ افتاهم -

شارات بالای

گفتار بفتا و و می این اعتبارهای با با و روگوگی اعتبارهای با با و و روگوگی اعتبارهای با با و و روگوگی این منظور نظر عنایت فرین دن در منظر النفات و منظور نظر عنایت فرین دن در منظر النفات و منظور نظر و نظر عنایت فرین دن در منظر النفات و منظور نظر و نظر و نظر منظر النفات و منظور نظر و نظر و

بهزارمرارت درنترخودرا محرم را نصدرعظم قلم داوم - وبه انگلیسیان لا مذرسبا حالے کر دم کرتا باست من درمیان نبا شدکا رعالمے بنظام نرسد-ابن تدبیر بردودی تشریخشید- وطرفین باکمال خوشنودی مراواسطه کار قرار دا دند-

غرض صلى انگليسيان دېنابقول خودشان اينکه برندور بماخ بې کنند بجته حصول اين مطالب زهمت بسيارتشيده وخرج بسيار منو ده پو دند - در و ما را بهتراز ما ميدانشند د بدر ما نش بينيتر ميکوشيدند - نميدانم در مالاتق دوستی خو د چرميديد ند د که ماخو د نميديديم) با اينکه ماايشيان را بمدين و مليد ميدانستهم -

باریدهاییهان دبیدی دبیدید اسم فلامدیس مولد برد فله و بکارم ضرب در شت مقصود من بنکه آنان را بخود محناج وغو درا با ایشان لازم نمایم کلفه چرب بودند وزحمت بهدر نمی رفت -

گویا خوا نمذگان داورخواطر با شهیش از بن دکر کیسے رفت کران جله مدا وات اختراعی خود

شخواست آبله کوبی دا بهم اششارے دید و بے خیبال این کاراز نظر یا محوشد و با نظیمیان ما

نبوت آبادا دخود برساله اطفالے بسیار بعالم آخرت می فرستا دند با این بلیجی کیم دیجر

آمدتا بمانیکی کند یسخن در دواج کارآبله کوبی کوسٹ ش داشت واز ما دران کودک در الجل

در در فراخ اواله دهام غربی می شد و بحکم تدبیرے که اندایشہ بودم بیش از بمد بهنر باید دوا د

آغاز بدم کر جرا با بدنه ن مسلمان بخانه نصرانی باست گذار دو از برائے جر برج باست منع این

عبب است وقباحت دارد - در نز دصدر عظم مو نسکے دوا نیدم - نابل سے منع این

کافر قراولی بر درخانه گذاشت از بر سبب باز ار دول صلیم بشکسست، و بین از ال

بخاندف رفته چنین صحبت وشیتم

من : علیم باشی چراچنین مکدری ؟ ازین زحمت چیزے بتونمی رساروانگ درو به نفون جمه بن نذرا نمیسین زارن

النام به به بهات! حاجی نمیدانی چه میگونی این زهمت نه رسطت است که باید شام به به به به است که باید شام حال بهمه جهانیا س شود - اگر دولت ایران رواج این کاررا درین جا منع کند-گذاه این بهم نفس که بلاک می شود (دحالانکه اومیتواند نگذار د) بگرون اوست چه قدر بیگناه که به به به دوری می جبر ند-

من:-بما چه ؟ برجيد عفوا بهند بمين -اندندكي شان بكيسه ما چه مي رود

تاچەرسدا ئىردن شال-

عبی استی مرا می این میرود - که هر چربول می خوابی بخوم دیم برات اینکه مراوات مرا محداری خانع شود - پس بقرار داد شدنیم مرا شه بردرگ نمودن کا را شکالات بسیار باز نمودم - از آل جله اینکه در رفع این کار -می لفرت را یک صدر اعظ است عاقبت رائے صدر عظم به موافقت کرد-قراول برداشته شد حالا بیاد بمباس که درحن نهٔ جبیم چرمحشری و چرکعشری از زنال بر باگر دید - دهر چرمی شد کے حرف نمی ندد-

هیم نا نوشی غریب دیگیت هم داشت مردگان مسلمانان ساشکم مع درید-ویر دیامی بر بدر و بورخیش پنوش می افتاد جان میداد - در چیزنم که چرامردم اور ا یا ده یا ره نمی کردند کرمرد کدایس کتافت کاریسی چیست

من : حسكيم تورا بخدا با اندريدن شكم ويهبدن المام مانان تورا

مون سنگ استان

ایس بخن را درست بذین سپردم - و در حقیقت این فدر برضائے خاطر اوکوسٹ پرم کرکہ بسام ہستگینی و اوضاع و دستگاہم بزنگینی روی نها د-ایلی نیز برائے اصلاح احوال ورونق مال ومنال ما میل غرببی داشت واز بیان بیفیتے که درمیان اووصدر راعظم واقع شدناگزیرم - و با کمال بے شرمی این بیرین بارایم بمناسیریت مقام ذکر میکنمه!-

بیان بیعیبی اردربیان ادو--
ایس بیت بادایم بمناسب مقام دکر بیکنم اولیم برا دری سعد با درسخن چونیفت برست بست کانسه بن برا دری سعد با درسخن چونیفت برست بست کانسه بن می و نوشوه و برا بخیر و نوشوه و فرای بگوی طمع بند و و فراند کم مت بشوی طمع بند و و فراند کم مت بشوی طمع بند و و فراند کم محصو سے ارضی بعما مند ابرا نیال نعار دن کنم و در قبول آل تو دست نیاله می از صرر داعظم دا رم - دینو نداز آل خواسته ام تا بفرست نیار برگاه که در بهوابوت نعارف باود سے بینی صسید عظم بیربروانش اس برسر ایس نعارف با من گفتگی میکرد - که چربی بیشواند بود-

برودست وباشے بکن - داہی مرحله را با ایلجی حالے کن - وبزودی ہرج نما متر خبر ما ہوت رابرائے من بیا ور - دردم ہے بقارم ایس خبر را باپلی برده - ایلجی باآل ہمرائی ن ریش و بیبل تر است بره چنال قمقه خنده زوند که اگر بگویم صدا بحوه وما وند بیجید باورکن -بیکے گفت: - ماہوت کیا۔ سبب زبینی تجا ؟

دیگرید :- مامیخوا بیم بشما تعمق سهل انحصول وارزا دانعام نماییم -دیگرید:- معلوم شدکه صارراعظم می خوا بدنقمتر سشکم عاسم را

وصلة دوش فودكند

انا ایکنی باز درمیانه عاقله ایشان بود- بیدر نگ و بانزاکت ام نبود"ما بک توب ما بوت بمن داد ندوگفت : -عرض سلام بسیار به صدر اعظم
برسان و بگو که مرایسی بیزاز خیرخوابی ایل ایر ان با نه شنخ ا بد دا شست امبد و ارم که بازی تعارف عام را قبول فرمانند که دری من شانداشفات
بزرگی است -

با افتخارتمام ولارن به نهاین بجانب صدراعظم بازآمدم - این کار باکار است گذست نه و بانچه بعداز آل روشته دا د- بهمردلیل بزیرگی دزرنگی من شده مرامور دعنا بیت صدر عظم گردانید - کههمر قببال راکنا د نشا ناره برستی راز دارون به و یا را وگر و برم-

بتناولا وتساين شاولا عالمكرامي

الفنارشاوم دورش بغی انهای بایا وسافرت وبربار توسق بامزر برركي

شرائطمعا بده باگروه شرکین درکار تمام شدن و قرار برا بس شدکه برا م استحکام پیوندمکرنگی ویکچتی میان دو د ولت سفیرے هم از آبران ملندن رود-بعد از امضائے عہدنا مه صدراعظم مرا برجرۃ ضاص فود خواسست کفنت:-عاجی بیاحرفها مے عمدہ بالو دارم من توراان خود میدائم درست ملتفت شو جدمیگونم -فی الفور بتواضع واحترامات لازمر برخاستم - گفت منواضع راکنار

بديا غوب كارما با الكلبسبان كدشت - يا دشاه به مطلوب خورسبد مفیرے باید بلندن بفرسینیم-توہم میرانی کرایرانبال بسیار کم دل شان می خوا بداندایران بیرون برون داند میرانی کردان بیرون برون برون داند کردان بخریم کردان بفرستا دن اوابلم ويم رفتن ودور شدن اواز قب الرعالي عالي خيك لانم است الذا دلم نبخوا بد

بے مجابا گمان کر دم کرخود عمر آنا سبب دور نندن از قبلہ عالم را نقمبیرم ولے از نوبروافع نے رایس کار ازجائے رفتہ بیش فیم و دائش الوسيام كمنزون بنداول بالت اثبات دندكي ما ضرم برف من كامول بفرات الما تعالى جم جا كاوردن ابناده ام

وزبير: - آفريس بسانو! خوب كفتى - حالا بشنومه بهنكهمن درزبرير

باديمن فرونشسته ساشد ومدكفته يليه

وزبير: - حفيقت نفس الامراينكدى البيم- إبى دور كا بادشاه رابا وخيك مبل است مروب است خیلے حراف وغراف درجا پلوسی ورتشخندی ائت د- این قدر در درغ می گوید و امرا سامشتبه ی کست که با دشاه اور ۱ از ہمر بیشتر دوست می دارد- کے میداندایں دوستی تا بکحب می رود علاوه بربن مبسلانم كه دشمن جاني من است با ابنكه درظا برفودرا دوست مى نما يد اكر چيز ما امروز از سيسيطاني وفساد يبيكس ننزسسيده ام-اماهالا ننی توانم گفت که نمی نرسم-اگراورا بنام سفیری از اینجا به فرنگشان دست بسرند تنم سرمین منز اضطراب و نشو میش خودرا بسته شخواهم دید- بجیار انطران البرول برود-اگر برگردد دانشاءالله برنی گردد) من کارسے می تخت كه ديگراه پاد شاه را و پا دشاه اورادر پی ابهم ندسپندر

من بدیں خبال افتادم کہ چرکفم نا درین شرخبر من باشد۔ وزیر: - اینکہ تفتم یک نشق تدبیر من است شق دیگر اینکه ماجی! توبابدست م منشى اولى با اوبر وسے دوست ومعتمامنى غرضها ترمر ميدانى-اندوردد إبى بدرسوختكان تاامروندانيسام وقاقع باخرى-بنابرابى كار ضلعة است - ببالات نودو دنداكر آنجه عي كويتم عالته أورى

انآل جا ٹیکہ کارسفار سے ازمنشی کری بہتر بود ہے شخص انطریق ترتی برگشتن وراه منشی گری وزیر دستی بیش گرفتن مثل نزک ا شاهراً واختیار کوره راه است - و آنگه آن نافرشی می ایرانیان در من الم بود منی خواستم - نزک را دن حضروا ختیار زحمدت سفر دعلی مخصوص برهنروريا) وافتنيا رويا رغربت كنم وانتكم غربت بدان سان مجمول اسحال ملكتن بصداوندا تيره ذناربك ومردمانش نجس وكافرما سندكس سندم

كه بديهند ابلاك (با بلاك رسد وادين تكليف وازده ما نام -بوابم عبارت شداز كلم حيارسرد وخشك كدابرانيال دروقت خورسند

نبودن بكار مع برندار فبيل بحبث مبندة سركارم - اختبار باشما بست سرجر

بفرها نبرد ناچارفرمان بردارم وخاموسش شرم-وزبر ملتفت مرحله شده گفت معلوم شدازاین تکلیف خوشت نیا مد غودمبداني كهجستن كسبكراس را فبول كنداسان اسست الماجون فالمده تورامثل و المراق مودمی شمارم - این است که می خوابهم ؟ اقرال آو با صفهان بروی وسوغات و بدایا شب که با بدبلندن فرستناده شود تدارک کنی- وجول انها بداندا مالی شخصیل شودراه خوبی برائی خالے نماندن

شخنش رابر پرم معاودت بدیارباس باید واقتدار نظیف دو كدردآن بتوال وجواليك ولبراندواوم -كدبرنك سركار وبسبيل مروانه تشاه كه برفتن جاضم وحرف ناارم- هرجا بفرستنبداكرچه بدرك اسفل براست

بيرول كثيدن فرنكال باشده مبيروم-

وريد: - بان دراقل مبروى وجم ميرندا فيروز راسع كيرى -كدورابران ما نشانوك شائسة ابن كارتيب سنا-ابن ونشير دانه منافع ومال على وافتخار وتوامكرى وميل شاه واحترام من بالوسه باشى -كدبدام بايدوميكونى كه بعداز معاودت حنسال ميراندك المهاداه فارى! اكنون مم رفيب ارى-این کار را از وست مگذار و بگرخو و میدانی - بانی را بسا ز ۱۰ بی طور کبن -بريلي مطور دووستدن دا يؤرو-بروندا بمدارند-

ازبین صدر اعظم بیرون رفتم - نمی ناستم درا سمان مستر یا در نین صدر اعظم بیرون رفتم - نمی ناستم درا سمان می در دم مرسيد باقيات سرافرانى وشمنيرتواناتى بذنك شكوه سوارو به ملکت خود رفتن - زیم معاورت! اے ایک روزے بسرولاک را شمرل

عده الماكام فيلج وبالكمعنى فنا-

مبکردی - اکنول بیا و معتمد شاه وامین وزیر راکن اے سرفائے که در زیر تینج من بووید - زنها رئین فسنسرود آید که بجائے تراست بدن نو قربر پدن ارم اسے کسا نیکه مرااز میراث محروم ساختند گاه آنست که آل نقمه را نا پخته از

کلوتیاں بیروں آرم۔

بالین امراض و غراض در کوچه بهرکس با د بغلم را مبید پدرم میسکرد تشخص از سر وصورتم مع بارید- از بهان گاه خود میدیدم که براسب براق مرصع سوار- غدم وسشدم ازب دوان - مهان داران ازمیسره ومیمنه مبارک با د گویان - با بار د بند داخل اصفهان میشوم-

گویا ن- با بار دبنه داخل اصفها ن میشوم با سب بخانهٔ میرزا بیروز دفتم بیش ازمن ایلی انگلیس رفست بنیت صدر عظم می اعظم راکشوده - بمین عرف در میبان بود - اگرچه وابست مصدر عظم شنا خنه شده سده و کے از دوست جاتی میرتدا بیروز بودم - از جبر بهمرابیم با وخوشنو د شد . از گذست می میا بی میرتدا بیروز بودم با بینده طرحها بی پیرشد با وخوشنو د شد . از گذست می میا بی از در مدکه با اسا وست که میشند به کایتها رونت - و براست آینده طرحها بی پیرشد خند مدکه با اسا وست که میشد به بیروز با بیروز با اسا وست که میشند به بیروز با در میشند به بیروز با در می بیروز با بیروز با در می بیروز با بیروز با در می بیروز با در می بیروز با بیروز با در می بیروز با بیروز با بیروز با در می بیروز با در می بیروز با بیروز

تعنيز زنهاراورا بخواطم مي وركداوشك نبيب ن (وماكن لا يتعنوع)

يس بهانداينكدان حوف شكرلب ميكريزم بكرخيم

روندویکر یا وشاه با افظامبارک در در با رغام فرستا دن میرندا فیروزدا بسرت ایلی گری بیان گذارد-وصداعظم بن وعده دا دکه به محض ما صرشدن فرمان یا دشایی - تو باید با صفهان بروی -

چه لادم که دربیان تدارک سفرخوا نندگان را در درجی و دلتنگ نمایم و خود شرمیارشوم ؟ بهی بی کریم باصفهای رفتم با بهینیات آدمی منایم و خود شرمیارشوم ؟ بهی بی کریم باصفهای درشت جاه داده و بزرگ شده میداند و بس کوکب سعا دن خو در ادراوی دفعیت اقبال و سهم اد با دخویش را در اقصی درجه مفیض دوبال دیدم از در و دیوار بگوشم ندایمی دربید که بروت عرب در در در در دیوار بگوشم ندایمی دربید که بروت عرب در منایم بیرندا مای با باتی و صما حسب عرب در در در فالک با نام بیرندا مای با باتی و صما حسب منصر شایی دا خل سفط الداس غود شد از بی بیشتری می خوابی -

نوانندگان! سواخ حاجی با با بحکم تجربه میدانند که از محکه گیران و خنوران ایران بهم شمته موضد امر لذاحکایت خودرا می برم و بندهٔ شما بستم غرضم اینکه ایران بهم شمته موضد امر لذاحکایت خودرا می برم و بندهٔ شما بستم خرصم اینکه «بازر به تراندونسنجی در ایران به تاری بداره بی با با با بلی بنددگ چگونه بلندن می دود شررح سفرخشکی و خوا بهید دید که حاجی با با با بلی بنددگ چگونه بلندن می دود شررح سفرخشکی و در با نی اور ا با دید ما وست نید کایش و بعد از معاود تش با ایران آنچه بریسرش و در با نی اور ا با دید ما وست نید کایش و بعد از معاود تش با ایران آنچه بریسرش

الما این را ایم مبگویم که نولیسنده ما نندآن در ویش سمین حاجی با با به نورطریقهٔ طلبیدن شبخگالله و تحریک سگ حص و شوق خلق الله دا نولی به نیاموختهٔ ما نازد. بدین دوی کمال نیاموختهٔ ما ناز بتیجه کا دمطمین و خود را دلیرانه بمعرکه اندازد- بدین دوی کمال شرمساری و خاکساری میگوید سبخداسیر دیم بهمررا

تْ فَيْ كَرِدْهُ مُولَيْنَا سَيْرا ولا دُمِينَ فَاللَّالِي اللَّهُ اللَّا اللَّهُ اللَّهُ اللَّا اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ اللّل

بَن فِي الرَّيْنَ بِي الْمَارِي الْمَارِي الْمَارِي الْمَالِيِّي مِي الْمَالِيِّي مِي الْمَالِيِّي مِي الْمَالِيّ مَنِي بِهُ رَجِهِ رَبِي الْمُعْرِينِ مِي الْمَالِيْنِي لِينَ الْمُلِينِ لِي الْمُلِينِ الْمُلِيدِ فَي الْمُلِي الْمُلِياعِ مِي الْمَالِي مِي الْمُلِينِي الْمُلِينِي اللَّهِ مِي اللَّهِ مِي اللَّهِ مِي اللَّهِ مِي اللَّهِ اللَّهُ اللَّهِ اللَّهُ اللَّهِ اللَّهِ اللَّهِ اللَّهِ اللَّهِ اللَّهُ اللَّ

CALL No.	19 1 ACC. No). YIIP
AUTHOR		1
TITLE		and the same of th
G31.3-90.	Olean	The valle with
it best of the	Date No	Date No. Issue



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:-

- 1. The book must be returned on the date stamped above.
- 2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over due.